



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

علاء الدین محمد بن ابی سعید
سیدنا حاجی میرزا سعید

ترجمہ

یا نوان و التمزید شمس

مترجم

سید محمد سعید
آغا کی شرح پر شرح .. مختلف

مکتبہ اسلامیہ

بیت اللہ

جلد ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ریاحین الشریعه : در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

نویسنده:

ذبیح الله محلاتی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	ریاحین الشریعة (جلد ۱)
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	دیباچه کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	تنبیه
۱۸	قلیلی از کنیه‌های و القاب فاطمه
۱۸	ام ابیها
۲۲	ام اسماء
۲۲	ام الهناء
۲۳	ام العلوم
۲۳	ام الفضائل
۲۳	اشاره
۲۴	قصیده عربیة
۲۷	ام الكتاب
۲۷	اشاره
۲۸	اثر طبع ادیب فاضل میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل
۲۹	سائر کنیه‌های فاطمه زهراء
۳۰	القاب فاطمه زهراء
۳۰	اشاره
۴۰	بتول
۴۲	الطاهرة
۴۲	السيدة

- ۴۴ سیده النسوان
- ۴۵ الحواراء
- ۴۶ العذراء
- ۴۸ التقية
- ۴۸ الحرة
- ۴۹ الحصان
- ۵۰ الحانية
- ۵۰ الزهراء
- ۵۴ المنصوره
- ۵۷ الصديقه الكبرى
- ۵۹ الزكيه
- ۶۱ الراضية
- ۶۲ المرضية
- ۶۴ المباركه
- ۶۵ النورية
- ۶۵ المريم الكبرى
- ۶۶ المحدثه
- ۷۳ در اسم فاطمه زهرا و اسرار اين نام مبارك
- ۷۳ اشاره
- ۷۵ بيان ده وجه در معنى اسم فاطمه
- ۸۰ ابداع نور فيض ظهور حضرت زهراء
- ۸۵ انعقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء
- ۹۱ توسل انبياء عظام و امم سالفه بنور فاطمه
- ۹۶ ولادت فاطمه زهراء

- ۹۶ اشاره
- ۹۷ اثر طبع شیخ حبیب آل ابراهیم العاملی در ولادت زهراء
- ۱۰۳ خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا
- ۱۰۹ قصیده فارسیه اثر طبع جوهری
- ۱۱۱ اثر طبع حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی
- ۱۱۴ اثر طبع عنبری خراسانی
- ۱۱۴ کفالت رسول اکرم از فاطمه زهراء
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۹ اثر طبع میرزا جواد تجلی
- ۱۳۰ نمو فاطمه‌ی زهرا
- ۱۳۱ هجرت فاطمه زهراء از مکه به مدینه
- ۱۳۳ ورود فاطمه‌ی زهرا بمدینه
- ۱۳۴ تزویج فاطمه‌ی زهرا با علی مرتضی
- ۱۳۶ رفتن امیرالمؤمنین خدمت رسول خدا برای خطبه فاطمه
- ۱۴۰ تزویج فاطمه‌ی در آسمان
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۱ خطبه راحیل
- ۱۴۲ تزویج فاطمه‌ی زهراء با علی مرتضی در زمین
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۴ خطبه‌ی نکاح
- ۱۴۶ صداق فاطمه زهراء
- ۱۴۸ جهیزه‌ی فاطمه‌ی زهراء
- ۱۵۰ زفاف فاطمه‌ی زهرا
- ۱۵۲ ولیمه‌ی زفاف فاطمه

- ۱۵۹ آمدن رسول خدا بمبارک باد فاطمه
- ۱۶۱ نزول هدیه و حله بهشت برای فاطمه
- ۱۶۱ حدیث لولا علی لما کان لفاطمه کفو
- ۱۶۳ پوشیدن فاطمه حله بهشتی را در شب زفاف
- ۱۶۵ تساوی فاطمه‌ی زهراء با انبیاء عظام
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۶ اما تساوی او با نوح
- ۱۶۷ اما تساوی او با ابراهیم خلیل
- ۱۶۸ و اما تساوی او با موسی
- ۱۶۹ و اما تساوی او با عیسی
- ۱۷۱ تقدم بتول عذراء بر مریم کبری
- ۱۷۳ تمثیل حضرت فاطمه‌ی زهراء در بهشت از نظر حضرت آدم و حوا
- ۱۷۶ اثر طبع المولی میرزا محمد القمی
- ۱۷۹ قلبی از معجزات و خوارق عادات فاطمه‌ی زهرا
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ تکلم آن مخدره در رحم مادر
- ۱۷۹ نمای آن مخدره که بر خلاف ترقی اطفال و سائر صبايای مردم بود
- ۱۸۰ شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد
- ۱۸۰ جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت
- ۱۸۰ تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و..
- ۱۸۰ پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که..
- ۱۸۰ خبر دادن آن مخدره امیرالمؤمنین را بمقاله آن مرد منافق
- ۱۸۰ تابیدن نور سفید در صبح از صورت فاطمه به خانهای مدینه
- ۱۸۱ داستان عروسی رفتن آن مخدره

- ۱۸۴ نزول مائده در قصه دینار
- ۱۸۵ طعام شدن سنگریزه در میان دیگ
- ۱۸۶ نزول مائده ایضا
- ۱۸۷ نزول لباس از آسمان
- ۱۸۸ علم فاطمه
- ۱۸۸ گردیدن آسیا بخودی خود
- ۱۸۹ تابش نور از چادر فاطمه
- ۱۹۰ جنبیدن گهواره
- ۱۹۰ بلند شدن ستونهای مسجد
- ۱۹۱ نزول مائده
- ۱۹۲ نزول مائده در قصه اعرابی و سوسمار
- ۱۹۷ آمدن سه حوریه با رطب بهشتی به زیارت فاطمه
- ۱۹۹ فرود شدن جامه به دعای فاطمه
- ۲۰۰ نزول مائده در قصه قطیفه
- ۲۰۱ ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها را از کفن
- ۲۰۱ نازل شدن انواع میوه‌های بهشتی
- ۲۰۲ حدیث رطب
- ۲۰۴ احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه
- ۲۰۴ تکلم ناقه با فاطمه
- ۲۰۵ حکایت طبق انار
- ۲۰۷ فرو بردن دست خود را در دیگ
- ۲۰۷ تکثیر طعام قلیل
- ۲۰۷ استشمام رائحة الجنة
- ۲۰۷ اثر طبع آقا فتح‌الله قدسی که متخلص به فواد کرمانی است

- ۲۱۳ اثر طبع بعضی محبین
- ۲۱۵ اختر طوسی گوید
- ۲۱۵ فاطمه و زهد و خشیت او از حق تعالی
- ۲۲۰ ذکر چند آیه که در شأن فاطمه مأولست
- ۲۳۰ عصمت فاطمه‌ی زهراء
- ۲۴۱ چرا نام فاطمه در قرآن نیست
- ۲۴۲ اثر طبع اختر طوسی
- ۲۴۲ تجلیلات باری تعالی نسبت بفاطمه‌ی زهراء
- ۲۴۵ عناد غریب و تعصب عجیب
- ۲۴۶ اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی
- ۲۵۰ تجلیلات رسول خدا و علی مرتضی از فاطمه زهراء
- ۲۵۲ فاطمه و عبادت
- ۲۵۳ فاطمه و جزالة العطاء
- ۲۵۶ اثر طبع جوهری
- ۲۵۷ خبر پرده و گوشواره
- ۲۵۹ فاطمه و علم
- ۲۶۰ خبر مصحف فاطمه
- ۲۶۲ اثر طبع غافل
- ۲۶۴ قلبی از مناقب فاطمه از کتب اهل سنت
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۵ صفة فاطمه
- ۲۶۶ صدق لهجة فاطمه
- ۲۶۶ احادیث حسن معاشرت فاطمه
- ۲۶۹ احادیث تسبیح فاطمه و ثواب آن

- ۲۷۲ ثواب تسبیح تربت
- ۲۷۳ احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۷ اثر طبع غافل
- ۲۸۱ حدیث ان فاطمه لسان المیزان
- ۲۸۲ بودن فاطمه لقاح شجره‌ی طیبه
- ۲۸۲ احادیث من آذا فاطمه و نظائر آن
- ۲۸۵ در لمعة البیضاء به روایت حدیفه‌ی یمانی..
- ۲۸۵ شدة حب النبی لفاطمة
- ۲۸۶ طیب رائجتها
- ۲۸۷ انها حوراء انسیة
- ۲۸۷ کرامتها علی الله
- ۲۸۸ نامه‌ی برات آزادی
- ۲۸۸ تابش نور از ثنایای فاطمه
- ۲۸۸ صفة قصر فاطمه
- ۲۸۹ تفسیر حی علی خیر العمل
- ۲۹۰ در صحیح ترمذی است که..
- ۲۹۰ در تفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که..
- ۲۹۰ نسفی که از معروفین سنی‌ه‌ی است در تفسیر خود نقل می‌کند که..
- ۲۹۰ در نزهة المجالس از رسول خدا حدیث کند که..
- ۲۹۰ دوازده زن را خدای تعالی در قرآن به کنایت نام برده
- ۲۹۱ ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزید
- ۲۹۱ پاره‌ای از سیره و اخلاق فاطمه
- ۲۹۱ اشاره

- ۲۹۲ حدیث ای شیء خیر للنساء
- ۲۹۲ حدیث کربة النخل
- ۲۹۳ ساعت دعا
- ۲۹۴ احتجاب فاطمه از اعمی
- ۲۹۴ غلبه نور وجه فاطمه بر هلال
- ۲۹۵ الوان انوار از صورت فاطمه
- ۲۹۵ بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه
- ۲۹۵ حدیث ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک
- ۲۹۶ پرسش فاطمه از مکان ملاقات
- ۲۹۶ نام فاطمه در انجیل
- ۲۹۶ سفارشات رسول خدا در حق فاطمه
- ۲۹۷ حدیث من عرف فاطمه
- ۲۹۸ تبسم فاطمه از مرگ خود
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۸ شعر
- ۳۰۱ اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین معروف به کمپانی
- ۳۰۴ نام فاطمه بر سرادق عرش
- ۳۰۶ وصیت پیغمبر فاطمه را باتیان چهار عمل هنگام خواب
- ۳۰۷ دارقطنی در صحیح خود روایت کرده که..
- ۳۰۷ در ناسخ گوید..
- ۳۰۷ اخبار شفاعت و تظلم فاطمه‌ی زهرا در قیامت
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۸ روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت
- ۳۱۲ روایت جابر در شفاعت فاطمه

- ۳۱۳ و نیز در عیون
- ۳۱۴ روایات ثواب الاعمال در شفاعت
- ۳۱۵ و نیز در ثواب الاعمال است
- ۳۱۶ روایت جابر از امام باقر در شفاعت فاطمه
- ۳۱۸ اثر طبع اختر طوسی
- ۳۲۴ واردات احوال فاطمه در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۳۰ کیفیت دفن رسول خدا
- ۳۳۲ شدة بکاء فاطمه و مصائب او بعد از رسول خدا
- ۳۳۳ اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشيخ محمد حسين اصفهانی
- ۳۳۶ بیهوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر
- ۳۳۷ خبر فضا خامه در شدت بکاء فاطمه
- ۳۴۲ خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه
- ۳۴۳ اخبار حق تعالی از ظلمی که بر فاطمه وارد می‌شود
- ۳۴۴ زبان حال
- ۳۴۵ اخبار رسول خدا از ظلمی که بعد از او بر فاطمه می‌شود
- ۳۴۸ واردات احوال فاطمه زهرا هنگام آمدن عمر بر در خانه
- ۳۵۴ چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند
- ۳۵۶ اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شيخ محمد حسين اصفهانی
- ۳۶۳ رفتن فاطمه زهرا از خانه به مسجد رسول خدا در طلب علی مرتضی
- ۳۶۴ اثر طبع شیخ صالح حلی
- ۳۶۶ نامه‌ی عمر به معاویه در کیفیت سوزانیدن در خانه فاطمه
- ۳۶۹ سید جزوعی گوید
- ۳۷۱ هجوم به خانه فاطمه به روایت بیت الاحزان

- ۳۷۲ اثر طبع السید محمد حسین بن السید کاظم القزوینی
- ۳۷۳ احتجاجات امیرالمؤمنین با اصحاب سقیفه
- ۳۷۸ اکاذیب ابوبکر
- ۳۸۱ من قصیده الغدیریة
- ۳۸۳ شعر
- ۳۸۶ قضیه‌ی حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است
- ۴۰۰ فاذا عرفت ما تلوناه علیک فنقول مستعینا بالله تعالی
- ۴۰۵ و لقد اجاد السید علی الترمذی
- ۴۰۶ اثر طبع بعض معاصرین
- ۴۱۳ داستان غصب فدک و در آن چند امر است
- ۴۱۳ بیان فتح فدک
- ۴۱۵ تفویض فدک به فاطمه
- ۴۱۶ در حدود فدک و منافع آن
- ۴۱۷ اخراج عمال فاطمه را از فدک
- ۴۲۰ سند و اعتبار خطبه‌ی فدکیه از کتب عامه
- ۴۲۳ خطبه‌ی مبارکه‌ی حضرت فاطمه در مسجد رسول خدا هنگام احتجاج با ابی‌بکر
- ۴۲۳ اشاره
- ۴۵۲ و ان قیل
- ۴۵۲ قلنا
- ۴۵۶ درباره مرکز

ریاحین الشریعة (جلد ۱)**مشخصات کتاب**

سرشناسه: محلاتی ذبیح‌الله ۱۳۶۴ - ۱۲۷۱
 عنوان و نام پدیدآور: ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه تالیف ذبیح‌الله محلاتی
 مشخصات نشر: تهران دارالکتب اسلامیة ۱۳۶۹ ق = ۱۳۴۹ - ۱۳۲۹.
 مشخصات ظاهری: ج ۵
 وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی
 یادداشت: ج ۱ (چاپ اول [۱۳۸۲])؛ ۶۵۰ ریال
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
 مندرجات: ج ۱ و ۲. شرح زندگانی سیده نسوان. -- ج ۳. امهات ائمه زینب کبری ع و سایر بانوان دشت کربلا؛ باب الف از بانوان شیعه. -- ج ۴. باب ب تا غین. -- ج ۵. باب ف - ی
 عنوان دیگر: ترجمه بانوان دانشمندان شیعه
 موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- سرگذشتنامه
 موضوع: زنان شیعه -- سرگذشتنامه
 رده بندی کنگره: ۹۳/م/BP۵۲
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷
 شماره کتابشناسی ملی: م ۵۶-۸۰
 ص: ۱

دیباچه کتاب**اشاره**

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد و ثناء بی عدد مختص ذات پاکی است که از یک مشت خاک چنین گوهر پاک من ذکر و انشی آفریده و تاج ولقد کرنا بر تارک ایشان نهاده و بقدرت کامله خود در مشیمه امهات صورت نبات را جمال معنی داده و از صدف ارجام در منثور (۱) و گوهر ربات الخدور بیرون آورده و از قطره آبی که از اصلاب مردان و ترائب (۲) زنان در ظلمات ثلاث چکیده از آن ریاحین الشریعة (۳) و خیرات حسان (۴) (واعلام النساء (۵)) رویانیده و در نهاد آنان از کمال و علم و معرفت چندان ودیعه نهاده تا اینکه (مشاهیر النساء (۶)) (و تذکره الخواتین (۷)) (نقل مجلس (۸)) گردیده و از (ثمرات اوراق (۹)) معارفشان کتابها تنظیم شده و از دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پروریده که هزاران مریم و آسیه و ساره و هاجر خدمت گذاری ایشان را بجان و دل خریده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدها رابعه و خنساء بنموده و از ینوع فیض نامتاهیش بسیاری از ربات حجال را در فنون علم و معارف اشیخ معاریف و مشایخ نموده و ابواب حکمت و ادب بر روی عفايف و عقایل گشوده و مستوره عصمت از آن طلب کرده معصومه‌ی نامی گشته و جاریه بزم آرائی و دلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه‌ئی را بر تخت ملوک نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر او است و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان و عظمتش نسبت بمردان و زنان یکسان.

۱- نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است.

۲- استخوان سینة.

۳- نام همین کتاب است.

۴- نام کتاب صنیع الملک است در سه جلد نازک بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است.

۵- نام کتابی است تألیف رضا کحاله مصری در مصر بلغت عربی طبع شده است در سه جلد.

۶- تألیف محمد ذهنی افندی که بعربی نوشته است مختصر است.

۷- تألیف شاه جهان بیگم فارسی مختصر مطبوع و در او اغلاط و اشتباهات بسیار است.

۸- نام کتابی است در ادبیات.

۹- نام کتاب ابن الحجة الحموی است.

ص: ۳

پس از حمد خداوند یکتا درود نامحدود و سلام غیر محدود بر سید انبیاء و مرسلین محمد محمود و بر آل طیبین او تا روز موعود باد البته سلام و صلوة سزاوار این مسند نشین قاب قوسین او ادنی است که زنان را از تحت اسارت و ذلت و مسکنت زمان جاهلیت نجات بخشیده و حقوق آنها را کما هو حق ادا فرموده تا آنکه در زیر مقنعه زمامداریها کردند و در فهم حقایق مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و در حل غوامض تحقیقات انبیه فرمودند لشکر شکسته‌اند کشور گرفته‌اند بر تخت حکمرانی نشسته‌اند صد کارها کردند صد راهها رفته‌اند تأسیس مساجدها و مدارسها کردند تألیف کتابها و رسالهها نمودند مسالک طریقت و کافل بیچارگان با کمال همت شدند.

تو مرد رهی واقف راه باش

ز حال زنان نیز آگاه باش

و بعد چنین گوید بنده شرمنده ذبیح‌الله بن محمد علی بن علی اکبر بن اسماعیل المحلاتی تجاوزالله عن سیئاته فی الحاضر والاتی که چون کتاب (کشف الغرور) در طهران بطبع رسید و مطبوع طبع گردید و چون پاره‌ی از حالات زنان نیکو سیرت و شمه‌ی از حال زنان زشت طبیعت را در آنجا تذکر داده بودم در این فکر افتادم که ترجمه‌ی جمعی از دانشمندان بانوان شیعه را جمع آوری بنمایم. با این عدم اسباب و قله اطلاع و عدم طول باع ولی از آنجائی که کتاب را همت تألیف میکند نه اسباب قدم در این میدان نهادم در حالیکه خود را از فرسان این میدان نمی‌دانم ولی در مثلها گفته‌اند.

بلبل بیاغ و جغد بویرانه تاخته

هر کس بقدر همت خود خانه ساخته

و دانشمندان در این موضوع کتابها بقالب تألیف ریخته‌اند و حقیر خوشه چین خرمن آنان هستم و زحمات آنانرا تقدیر مینمایم و بمصداق شعر ابن مالک.

و هو لسبق حائر تفضیلا

مستوجبا ثنائی الجمیلا

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر در این اوراق خواهند دانست کم ترک الاول للاخر، چه بسیار از تراجم در این اوراق دیده میشود که در کتب مؤلفه در این باب وجود ندارد و چون عمده غرض اصلی و مقصد کلی از تألیف این کتاب تمسک بذیل عنایت آل عصمت و توسل بخاندان نبوت و رسالت است افتتاح این کتاب بنام نامی و اسم

ص: ۴

گرامی بانوی عظمی فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها خواهد بود و دو جلد این کتاب متعلق بآن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق بامیر زاده عرب علیا مخدره زینب و امهات مومنین و امهات ائمه معصومین و بنات آل طه و یس خواهد بود و مجلدات دیگر متعلق بسائر دانشمندان بانوان شیعه است و نامیدم آنرا (بریا حین الشریعه) در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه و نسل الله التوفیق و علیه نتوکل و به الاعتصام)

تنبیه

چون در این جلد از عاشر بهار و جلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل میشود برای هریک رمزی طلبا للاختصار قرار میدهم «ز» رمز عاشر بهار «نا» رمز ناسخ التواریخ «یص» رمز خصایص فاطمیه و سائر مصادر را بنام و نشان ذکر خواهیم کرد و از مطالعه کنندگان گرامی امیدوارم که از راه لطف و مرحمت بر این ناچیز خرده نگیرند.

و عین الرضا عن کل عیب کلیله

کما ان عین السخط تبدی المساویا

و علماء اعلام در حالات صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها کتابها نوشته‌اند حتی چند کتاب از علماء اهل سنت در نظر دارم که در ولادت و شئون خاصه‌ی این مخدومه دو جهان در قلم آورند شکرالله مساعیهم الجمیله ولی دریا را کیل نتوان کردن و آفتاب را نتوان پیمودن و این حقیر ابتدای بکنیهای آن مخدره مینمایم نظر باینکه این کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگر چه مراعات این قسمت در فهرست خواهد بود انشاءالله.

قلیلی از کنیهای و القاب فاطمه

ام اییها

یکی از کنیهای معروفه فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها این کنیه است

(یص) در مقاتل الطالین از حضرت صادق علیه‌السلام بدین گونه روایت است ان فاطمه تکنی ام اییها و در (کشف الغمه) بدین عبارت است ان النبی کان یحبها و یکنیها بام اییها و در فقره اخیره دو چیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

ص: ۵

را دوست میداشت و یکی تعیین این کنیه است از آنجناب پس از بابت محبت بآن حضرت او را بدین کنیه میخواند و اگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی الجملة دقت کند میداند که خواندن آن مخدره را بدین کنیه بعد از ذکر کلمه یحبها دلالت واضحه بر کثرت محبت آنجناب میکند)

و در فارسی ام بمعنی مادر است و هاء ابیها راجع بفاطمه است یعنی مادر پدرش و این فقره معلوم است که بطریق حقیقت نیست بلکه بطریق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بدست آورد و دانستی که اولاً ام بمعنی مادر است و ثانیاً ام در نزد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامیکه بفتح همزه قرائت شود مثل اینکه میگوئی ام فلان فلانا ای قصده و بضم اهل هر چیزی را گویند و اصل ام امه بوده است فلذا جمع ان امهات میآید و امهات در مردم و امات در بهائم مستعمل است و گاه تاء میآورند و یا امت لا-تفعلی گویند چنانکه یا ابت افعال در قرآن است و امام هم از این ماده مشتق است چون مقصود خلق و پیشرو انسان است و فی التفسیر در معنی و کل شیئی احصیناه فی امام مبین فرمودند هو الکتاب) و انها لبامام مبین هو الطریق والامام بالفتح هو القدام و آنچه کثیر الاستعمال است و از آن غالباً اراده میکنند همان اصل را میخوانند از آن جمله امالجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که در قلب لشکر مرجع و ملجا برای عساکر است قیس بن حطیم گفت.

نصبنا منا حتی ائذ عروا

و صار القوم بعد الفتنهم شلالا

و جاده اعظم را ام الطریق گویند و فاتحته الکتاب را ام الکتاب گویند و مکه را ام القری و شراب را ام نامند چون سبب از برای گناهان دیگر است و ام الدماغ کما فی تفسیر مجمع البیان مقدم را گویند و هر چیزیکه مقدم است و جامع او را ام الراس گویند و ام الدماغ هم برای آنکه مجمع حواس و مشاعر است و زمین را هم گویند برای آنکه اصل انسان از اوست و رجوعش هم بسوی او است کما قال الله تعالی جل شانہ الم نجعل الارض کفاتا احياء و امواتا) و قال منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخرى و امیه بن الصلت گفته.

ص: ۶

فالارض معقلنا و کانت امنا

فیها مقابرننا و منها نولد

و رایس قوم را ام القوم خوانند و ماهیه را ام الوجود گویند چون مظهر وجود است و عناصر اربعه را امهات میخوانند برای تولید موالد ثلاثه و ثمره درخت را نیز ام گویند چون مقصد و مقصود اوست شاعر گوید.

گر نبودی میل امید ثمر

کی نشاندی باغبان بیخ ثمر

پس بمعنی ان شجر در میوه زاد

گر بصورت از ثمر بودش ولاد

گر بصورت من ز آدم زاده‌ام

پس بمعنی جدجد افتاده‌ام

زین سبب فرموده است آن دو فنون

رمز نحن الآخرون السابقون

لأن المقصود من الشجر هو الثمر و اول الفكر آخر العمل پس از تذکره این عبارات مصطلحه و الفاظ مستعمله چند وجه بنظر می‌رسد که جمع آنها هم منافات ندارد

(اول) آنکه فاطمه (ع) زهراء ثمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت رسالت است و فرزند مقصود پدر و مادر است و فاطمه‌ی زهرا (ع) مخصوصاً دختری بود که غرض اصلی و مقصد کلی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی بوجود آمد و فاطمه آن صدف دراری و لآلی عصمت که سماوات علویه و ارضین سفلیه از ایشان استوار و برقرار است مقصد و مقصود و میوه قلب و مسعود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود پس معنی ام ایها آنست که فاطمه «ع» اصل پیغمبر است و همان فرزند است که پیغمبر میخواست و مقصودش بود با آنچه از نتایج کریمه و فوائده عظیمه که بر وی از جهت فرزندی مترتب شده و از فضائل نفسانیه‌اش خواسته پس ام بمعنی مادر نیست در این مقام بلکه بمعنی قصد و اصل و مقصود و این معنی با مطابقه‌ای اراده لغویین بلکه اهل حدیث درست می‌آید و اگر بخواهیم مقصود را مطابقه‌ی با هر یک از این الفاظ کنیم نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام چنانچه اکرم رانس گفته شود بواسطه تقدم و مجموعیت توالد و تناسل ذریه‌ی طیبه‌اش و ام‌الجیش برای آنکه پناه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امت پیغمبر بوده است که از شکست وی شکست فاحش بر اسلام و اسلامیان وارد می‌آید و اگر (ام‌القری) بنامند نیز صحیح است بواسطه ائمه‌ی معصومین (ع).

ص: ۷

وقال بعض العرفان ان فاطمه (ع) من بين الانوار الالهيه بمنزله الماهيه و تلك الانوار في مرتبه الوجود فهى الماهيه الكلبيه والخزانه التى فيها الصور العلميه فهى ام لجميع الموجودات من البدايات والنهايات.

مشكوه نور الله جل جلاله
زيتونه عم الورى برکاته

هى قطب دارئه الوجود و نقطته
لما تنزلت اكثرت کثراتها

هى احمد الثانى احمد عصرها
هى عنصر التوحيد فى برکاتها

(یص) وجه دوم در افواه والسنه بسیار شایع است پدر گاهی به پسرش از راه رأفت و رحمت در مقام نصیحت میگوید پدر جان بابا جان و بدخترش میگوید نه نه جان مادر جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است مانند برادر جان و نظائر آن و این قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت و کثرت شفقت و دوستی پدر بفرزند است پس بناء علی ذلك معنی ام اییها بطریق حقیقت نیست بلکه عبارتی است که معمول بین پدران و فرزندان از راه عطفوت میشود و ممکن است که حضرت اقدس نبوی هم این طور اراده فرموده باشد و فاطمه زهرا (ع) را بدین عبارت خوانده باشد یعنی ای مادر من تا حکایت کند از فرط محبتش بدخترش و عبارت حدیث که مذکور شد یحبها و یکنیها بام اییها دلالت بر همین معنی و بیان میکند.

(وجه سوم) چون آیه و افی هدایه النبى اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم در مدینه نازل شد و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر یک بکنیه ام المومنین مفتخر شدند و همگی امهات مومنین شدند فاطمه زهرا (ع) ازین تشریف برای خود شرف و مزیتی خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین در بر کشید و بوسید و بوئید و بدین کنیه اش خواند و نامید یعنی اگر زنهای من مادرهای امت من هستند تو بالاتر از ایشانى قدرا و رتبه که مادر مسنی و موید مضمون آیه مسطوره نهی از نکاح و تزویج زوجات مطهره است کما قال الله تعالى و لا ان تکحوا ازواجه من بعده ابدا) و این فقره واضح است امومیت زوجات طاهرات از برای مسلمین از جهت تعظیم و تشریف است نه از روی حقیقت و چنین است اختصاص این لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

ص: ۸

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی ام‌اینها ذکر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم.

ام اسماء

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده‌ام که کنیه از مفاخر عرب است و در امتهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل میشود بنام خود و عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال مینمودند.

(یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب و ام و ابن میشود مثل ابوالحسن و ام کلثوم و ابن عباس و ابن حاجب بلکه مصدر میشود مانند بنت العنب و بنت الکریم و غیره و صدیقه کبری (ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام‌الحسن و ام‌المحسن و ام‌اینها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام‌اسماء چندان که این کنیه را فقط مجلسی از کتاب (معرفه الصحابه) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت بر آن مخدره میخواندند و عرب این کنیه را تفأل بخیر میدانست.

ام الهناء

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) و مأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حر عاملی ره در منظومه‌اش فرموده.

و قدر و اکنیتها ام الهنا

ام الائم الهده الامناء

ام‌الحسین‌المجتبی‌ام‌الحسن

فاسمع الی جمع و تعداد حسن

و هنا بفتح هاء و نون مأخوذ از هنی است و عیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشه و زندگانی است و تهنیه نیز از این باب است که در اعیاد و ایام سرور گفته می‌شود و لفظ هنیئا در آشامیدن آب در میان اعراب دعاء مخصوص است که رسم شده و

ص: ۹

حدیث نزول جام و آشامیدن خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام از آن و خطاب خداوند سبحان هینا مرثیا لک یا علی بن ابی‌طالب در کتب مناقب مذکور است و مأخوذ از آیه‌ی کریمه‌ی فکلوه هینا مرثیا و هر امری که در او زحمت نباشد می‌گویند هنی است و منه هنانی الطعام و لک المهنه و این کنیه را از برای حضرت زهرا تفرأ بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی و زندگانی این دختر بزرگوار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیشه راضیه مرضیه بود و اصل اصیل گوارائی و سازگاری است چه در دنیا و چه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهوبه خدا را شاکر بود و در مدت موانست بسا کمال ملایمت و ملاطفت با یک دیگر مواحدت و سازگار برداشته‌اند و از لذائذ روحانیه و حظوظ معنویه ربانیه هم که در کمال کمال بوده‌اند بهره‌مند میشدند و حضرت امیر فرمودند در این مدت که فاطمه (ع) بخانه‌ی من بود هیچگاه از او مکروهی ندیدم و هرگز مرا بغضب نیارود و البته در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است.

ام العلوم

این کنیه را صاحب جنات الخلود در شمار کنیه‌های آن حضرت آورده و البته این کنیه دلالت بر زیادتی و کثرت علم آن مخدره عظمی است و شکی نیست که آن آیه الله العظمی (ع) احاطه بتمام علوم عقلیه و نقلیه داشت و این احاطه و اطلاع در زمره‌ی نسوان عالمیا مخصوص بایشان است بلکه علوم گذشته و آینده تماما اغتراف از آن منبع علوم و سرچشمه‌ی معارف است و از سر تا پای وجود فاطمه دانش و دانائی تراوش کند و بیاید حدیث (عیون المعجزات) که آن مخدره بحضرت امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین و آخرین ترا خبر می‌دهم.

ام الفضائل

اشاره

(یص) این کنیه شریفه از کنیه سابقه جامع‌تر است چون داشتن علم یک فضیلتی است از فضائل نفسانیه‌ی فاطمه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها و فضائل و فواضل دیگرش را

ص: ۱۰

کسی نتواند احصا بنماید و فضیلت جمع آن فضائل است و آن در برابر نقیصه است و بفارسی بمعنی فزونی است و امر آتیه مفضاله علی قومه اذا کانت لها فضائل زاده و فضائل فاطمه ی زهراء سلام الله علیها بر دو قسم است) یا تکوینی است یا تشریحی تکوینی ایضا بر دووم قسم است یا داخلی یا خارجی و معنی تکوینی این است که در تحت اختیار انسان نباشد و تشریحی یعنی بجعل شارع باشد و صدیقه ی کبری (ع) جامع جمیع آنها بنحو اکمل بود تکوینی داخلی جمال و نور زهراء سلام الله علیها از قوه تحریر و تقریر خارج است تکوینی خارجی اصاله و شرافت نسبش که دختر سید المرسلین و هم سر سید الوصیین و مادر دو سید شباب اهل الجنة و مادرش خدیجه ی کبری ام المؤمنین اول نساء القوم اسلاما و کیفیت انعقاد نطفه ی زکیه اش در رحم خدیجه و تزویجش در آسمان و مزایا و خصایصی که بعد از این در محل خود بیاید.

(یص) و فضائل تشریحی آن آیت رحمت را نتوان احصا نمود فحسر عن ادراکها انسان عین کل عارف و قصر عن وصفها و احصائها لسان کل محص و واصف والکل بضروب فضائلها معترفون و علی باب کعبه فواضلها معتکفون) تصاغرت انعطما و تقاصرت العلماء ولکنتم الخطباء و عجزت البلغاء و کلت الشعراء و تواضعت الارض والسماء عن وصف قدرها و جلاله شأنها

قصیده عربیة

سقى الله انفاسى من السلسل العذب
لانظم ابكارا من اللؤلؤ الرطب

بمدحت بنت المصطفى ینجلى كرب
وان معالیه لا سنی من الشهب

و فى مدحها القرآن بل سائر الكتب
فان لم تصدق ما اقول ولا تدرى

فسل آیه القربى فسل آیه الاجر
و سل آیه الود و سل ليله القدر

و سل آیه الكوثر و سل سوره الدهر
و كانت لظه المصطفى الروح بلجنب

هى الشمس خدرا والاشعه سائر
بخدمتها حور الجنان تفاخر

ص: ۱۱

لها جاريات مريم ثم هاجر
هي القطب قدرا والنساء دوائر

فشتان ما بين الدوائر والقطب
هي اللمعة البيضاء تجلت تكرما

هي الزهرة الزهرا ففرت وانما
هي الكوكب الدرى فى افق السماء

تضى لسكان السماوات كلما
تقوم بمحراب تناجى الى الرب

هي الآيه الكبرى فكلت الى النهى
عقولهم ما يبلغون لمنتهى

مكارمها العليا و انالهم بها
و كيوان عليها لا على من السهى

ففى فاطم حارت عقول ذوى اللب
فتبا لقوم احرقوا باب دارها

و بعدا لقوم اسقطوها جنينها
و سحقا لقوم سودوها متونها

و تعسا لقوم كسر و اضلع جنبها
و فى وجهها اثر من اللطم والضرب

فلهفى عليها حين ابدت عويلها
بعولتها ينسى الحمام هديلها

و كادت بان الراسيات تزيلها
فما حال من تلقى مقودا كفيلها

فوا عجبا من قسور قيد للكلب
فاوقفت الافلاك من عظم دهشه

و اذ هلت الاملاك من طول زفره
تناديهم خلوا ابن عمى و مهجتى

و ان لم تخلوا عنه اشكو بعوله
الى الله يا اهل الضلاله والريب

ام الكتاب

اشاره

(يض) این کنیه کریمه در دفاتر مضبوطه محدثین از علماء بسیار مذکور است و در تفاسیر عامه و خاصه از اسماء سوره‌ی مبارکه‌ی الحمد شمرده شده برای آنکه اصل قرآن است بلکه اصل هر کتاب از کتب سماویه است و بقول بیضاوی مشتمل است بر توحید و مبداء و معاد و قضا و قدر و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب مکاشفات و مشاهدات یا آنکه این سوره اشرف سوره‌های قرآنست چنانکه ام‌القری مکه‌ی معظمه اشرف

بلدانست و هر دو معنی در حق جناب صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها جایز و جاری است از افضلیت و اشرفیت بما سوای خود از هر جهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم و معارف و در معنی ام‌القرآن گفته‌اند قرآن عوض هر چیزی است لیکن چیز دیگر عوض او نمیشود و بهمین طریق است فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها که گوهر یکتا و فرد بیهمتا است در سلسله‌ی نسوان عالی شأن و او را عوض و مانندی نیست و سوره‌ی حمد را اساس القرآن نامیدند از آنکه اول سوره‌ی قرآن است یا آنکه مشتمل است بر اساس طاعات و عبادات و فی الحدیث اساس القرآن فاتحه‌الکتاب و اساس الفاتحه بسم الله الرحمن الرحیم. چون مریض شدی بر تو است باساس قرآن تا باذن خدا شفا یابی و فاطمه دین و بنیان ایمان است و صدف درر شعشعانیه‌ی الهیه است و بولای او امراض باطنه و اوجاع ظاهره شفا میابد و ام ملدم که معظم اوجاع است در تحت فرمان او است و حدیث آن در باب اذکار فاطمه (ع) است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بحق آن کسی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست مانند این سوره در توره و انجیل و زبور نیست و انها السبع المثانی والقرآن العظیم- و ابو الفتوح در تفسیر خود روایت میکند: که یسکد و چهار کتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را در چهار کتاب توره و انجیل و زبور و قرآن جمع فرمود و آنچه در این چهار کتاب است در سور مفصل جمع فرمود و آنچه در سور مفصل است در سوره‌ی الحمد نهاد و هر که این سوره را بخواند چنان است که یکصد و چهار کتاب آسمانی خوانده- این روسیاه عرض می کند قسم بخدای عالم و رسول او که بمانند فاطمه (ع) زنی در هیچ امتی نیامده و نخواهد آمد و این کنیه برای آن مخدره با اینکه اسم این سوره‌ی شریفه است شرفی بزرگ است.

اثر طبع ادیب فاضل میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل

خدای را نتوان دید جز بچشم رسول

رسول را نبود نور چشم، غیر بتول

اگر بتول بچشم رسول نور نبود

ندیده بود خدا را، کسی بچشم رسول

ص: ۱۳

ولی بدیده بود نور علت دیدن
مال باشد تکفیک علت از معلول

اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن
بمهر فاطمه مرآت دل نما مصقول

اگر شفیعه‌ی محشر نباشد او بر خلق
شفاعت همگیرا نمی کنند قبول

غرض وجود تو بوده است علت خلقت
و گرنه کشته‌ی آدم نداشتی محصول

مکونات وجودیه زوج و ترکیبند
وجود توبه بساطت نمود جفت قبول

اگر وجود تو کفوی قبول می نمود
نمود بود در اشیا نداشت راه عقول

ترا گرفت و جهان را اطلاق گفت علی
از آن شده است جهان بر هلاکت تو عجزول

جزای آنکه ترا غضب حق شد از فدکی
خداات هر دو جهان را زمهر داده بتول

در این دو روزه‌ی عمر آنقدر کشیدی رنج
که بوده‌ای بجهان از حیوه خویش ملول

سائر کنیه‌های فاطمه زهراء

(۱۵) ام‌الزهار (۱۶) ام‌الاکخيار (۱۷) ام‌النجبا (۱۸) ام‌الانوار (۱۹) ام‌الاطهار (۲۰) ام‌الابرار. وجه مناسبت این کنیها از خارج در کمال وضوح است و استعمال هر یک در نهایت شیوع و در زیارات و ادعیه و در افواه و السنه شیعه‌ی اثنا عشریه متداول و متناول است و مرحوم (مجلسی) طاب ثراه فرموده این بزرگواران را می‌توان باوصاف و القابی که دوستان میدانند در مقام عظام و اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد با نصوص خاصه ایشان پس فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها را مثلاً کسی میتواند در زیارت یا در مدح و ثنا بخواند ام‌الشموس الطالعہ. ام‌الاقمار المنیره ام‌النجوم الزاهره ام‌النقباء المطهرین. ام‌الاصفیاء الطیبین. و هکذا بناء علی ذلک میتوان علاوه از کنیهای مذکوره هزاران القاب بقالب لفظ درآورد برای آنحضرت

القاب فاطمه زهراء

اشاره

(یص) لقب جمع آن القاب است کما قال الله تعالی و لا تتابزوا باللقاب (وقد یكون علما من غیر نبز فلا یكون حراما) و لقب بعد از کنیه ممدوح است و آن یا مشعر

ص: ۱۴

بر مدح است یا ذم و نهی در آیه‌ی مسطوره بالقاب مذمومه است که مدعو از آن کراهت داشته باشد بواسطه‌ی مذمتی که در آنست و تناوب همان تلقیب است و اکرام و اعزاز مؤمن آنست که او را بنام نخوانند بلکه بلقب ممدوح او را خطاب کرده تعظیم نمایند و احترام کنند و کثرت اسماء والقاب از برای هر کس دلیل بر شرف و قدر و علو مقام اوست و هر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که از ذکر آن، موصوف شناخته میشود و جناب صدیقه‌ی طاهره (ع) بواسطه‌ی شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه‌اش در موارد عدیده باسم مبارک و لقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خدا و ملائکه و ائمه‌ی طاهرین خوانده شده و در بعضی از موارد یک معنی را بعبارات و الفاظ مختلفه آورده‌اند که کثرت الاسماء تدل علی شرافه المسمی و در (کتاب مناقب) و (بحار) اسماء آن مخدره را چنین روایت کرده‌اند فاطمه، بتول، حصان، حره، سیده، عذراء، زهراء، حوراء، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، حانیه، صدیقه

(یص) بعد از ذکر این اسماء گوید حقیر برای میمنت خواستم یکصد و سی و پنج لقب مطابق اسم مبارک آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدهم.

بعد تعداد آن القاب را می‌نماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القاب را بترتیب حروف زینت این کتاب بگردانم:

امه الله

آیه الله

انبه الصفوة

احدی الکبر

اعز البریه

آیه الله العظمی

ارومه العناصر

ام الائمة

بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بقیه النبوة

بیضاء، بضه، بتول

باکیه العین

برزخ النبوة والولایة

بهجه الفؤاد

تفاحه الفردوس

التقیة

ثمره النبوة

ثالثه الشمس والقمر

جمال الاباء

ص: ۱۵

جرثومه المفاجر
 حجاب الله المرخي
 حامله البلوى
 الحبة النابتة
 الحبيبه المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم
 حجة الله الكبرى
 حظيرة القدس
 الخيرة من الخير
 حياها خير العمل
 خامسة اهل العباء
 دعوة مستجابة
 درة التوحيد
 الدرّة المنضده
 الذرورة الشامخة
 الذريعة الشيعة
 ريحانة النبي
 روح بين جنبي المصطفى
 ركن الدين
 ربيبه المكرمه
 الراضية المرضيه
 الرشيدة
 زوجة ولي الله الاعظم
 الزهراء
 زجاجة الوحي
 زين الفواطم
 سترالله الكبرى
 سيده نساء الجنه
 سيده نساء هذه الامه
 سيده نساء الاولين والآخرين
 سيده بنات آدم عليه السلام
 سفينة النجاه

سماء الكواكب الدرية
 سلالة الفخر
 شرف الابناء
 شفيعة الامة
 الشهيدة
 الشمس المضيئة
 صاحبة الجنة السامية
 صفوة الشرف
 صاحبة المصحف
 صلوة الوسطى
 صاحبة الاحزان الطويلة
 الصابرة فى المحن
 الصادقة فى السر والعلن
 صدف الفخار
 الصائمة فى النهار
 ضامن الشفاعة
 الطاهرة الميلاد
 الطاهرة فى الافعال
 ظل الله الممدود
 العارفة بالاشياء
 عديلة مريم الكبرى
 عقيلة الرسالة
 العالممة بما كان و ما يكون
 العابدة التقية
 عين الحيوة
 عين الحجة
 عروة الوثقى
 عيبة العلم
 العفيفة
 عالية الهمة
 الغرة الغراء
 فلذة الكبد المصطفى
 الفاضلة

فخر الائمة

قلادة الوجود

قرة عين الخلاق

القاعة

القائنة

القدوة المسددة

قرار القلب

القائمة في الليل

كلمة الله التامة

ص: ۱۶

كلمه التقوى
 الكوكب الدرى
 الكريمة فى النفقة
 الكنية
 الكلمه الطيبه
 ليله القدر
 المزوجه فى الملاء الاعلا
 المعروفة فى السماء
 مبشره الاولياء
 مشكوه الانوار
 معدن الحكمة
 المتجهدة
 المضطهده
 المنهده الركن
 الممتحنه
 المغصوبه حقها
 الممنوعه ارثها
 المظلومه
 المتعوبه فى الدنيا
 الميمونه
 المعصومه
 المنعوتة فى الانجيل
 الموصوفه بالبر والتبجيل
 محترقه القلب
 معصبه الرأس
 مهجه العالم
 مكسوره الضلع
 مقتول الجنين
 موطن الرحمه
 نخبه ابيها
 الناطقه بالشهادتين

عند الولادة

النعمة الجليلة

ناحلة الجسم

النبيلاء

نور الانوار

نجمه الكليل النبوة

والدة الحجج

وديعه الرسول

الوليدة فى الاسلام

الوالهه الثكلا

الوحيدة الفريده

و سلاله الرضوان

وعاء المعرفة

ولية الله العظمى

هى الكوثر

وانها لاحدى الكبر

ينبوع العلم

و ينابيع الحكمة

مخفى نماند كه آنچه ضبط شد صد و چهل لقب است بعضى را حقير تبديل و اضافه نموده‌ام و احصای آن در عقده‌ی محالست.

گر گل عصمت ندیده‌ای و ندانی

رو بسوی گلستان عصمت داور

بضعه خیر الوری حبیبی یزدان

دختر بدرالدجی شفیعه‌ی محشر

فاطمه نام و زکیه نفس و فلک جاه

عرش مقام و فرشته خوی و ملک فر

شمسه طاق حیا کتیبه‌ی عفت

ضابطه‌ی کاف و نون نتیجه‌ی خلقت

واسطه‌ی کن فکان زجاجه‌ی انور

طیبه‌ی با وقار عصمت کبری

ص: ۱۷

طاهره‌ی روزگار عفت اکبر
عالمه‌ی علم حق محدثه‌ی دهر

فخر سماوایتان و همسر حیدر
فاکهای اصطفی عزیز پیمبر

دخت رسول انام ام ائمه

هست چنین دختری چنانش بابا
باید چنین زنی چنانش شوهر

مهر باید بمهر یابد پیوند
ماه بیاید بماه باشد همسر

ارفع آن آسمان کاینش اختر
اعلی ان اخانواده کاینش خاتون

آباد آن حجله کاینش بانو
احسن زان مادر کاینش دختر

دختر اگر این بود نداشتی ایکاش
دایه‌ی امکان به بطن الا دختر

نخل امامت از او گرفت شکوفه
فرق ولایت از او رسید بافسر

زورق ایمان بوی شناخته ساحل
کشتی ایمان زوی فراشته لنگر

ملک نجائب زامر اوست منظم

شهر شرافت بفضل اوست مسخر

جاه مؤبد بعون اوست مهیا
عزت و سرمد بنصر اوست میسر

آتش و باد و آب و خاک و عالم و آدم
ملک و ملک جن و انس و کهتر مهتر

بر درش آنان کنند سجده دمامد
در برش اینان برند سجده سراسر

(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب از القاب فاطمه‌ی زهراء را شرح می‌کند و حقیر خلاصه آن را نقل می‌کنم:

بتول

بتول از القاب باهره‌ی صدیقه‌ی طاهره است و مریم بنت عمران (ع) و بتول بمعنی بریدن و جدا کردن باشد و جمع بتول بتائل است و آن زنی است که بریده و جدا شده از زنهای دیگر و بتول نهالی است که از بن درخت بیرون آمده و از او مستغنی شده باشد و در آیه‌ی مبارکه است (و تبتل الیه تبتیلاً) ان انتبال و انقطاع از دنیا است برای خدا.
و در صراح المغه گوید البتول هی العذرا المنقطعة من الازواج و يقال هی المنقطعة الی الله من الدنیا و هی نعت فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله و سلم.

ص: ۱۸

(و ابن اثیر) در نهایتاً گفته سمیت فاطمه البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله و در (غریبین) گفته سمیت فاطمه بتولا لانها تبتلت عن النظیر و در کتاب (معانی الاخبار) و (کتاب علل الشرایع) و کتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که ما مکرر شنیده‌ایم که فرمودید مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرمود هر زنی که حیض نبیند بتولست و حیض در دختران پیغمبران کراهت دارد و مرحوم مجلسی (ره) فرموده است انها منقطعه عن نساء زمانها بعد رؤیة الدم و بهمین مضمون علماء سنت مانند احمد بن حنبل در فضائل (و حافظ) ابونعیم در کتاب منقبه المطهرین و ابوصالح مؤذن در (اربعین) و ابن حجر مکی در صواعق المحرقة در ذیل آیه‌ی ولسوف یعطیک ربک فترضی از صحیح نسائی و سید علی شافعی در کتاب (مودة القربی) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا نقل کرده‌اند که فرمود انما سمیت فاطمه البتول لانها تبتلت من الحیض والنفاس لان ذلك یحسب فی بنات الانبیاء نقصان و نسائی در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمه حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث) بالجمله اخباری که در کتب فریقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر و حد استفاضه است و مجال انکار نیست و حدیث (ان الله حرم النساء علی علی علیه السلام مادامت فاطمه حیة لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء علی ذلك فاطمه بتول است یعنی منقطعه از رؤیة دم و منقطعه است از زنان از جهت فضل و دین و حسب (و قیل انها تبتلت کل لیلۃ مما ترجع بکرا و علاوه بر آنچه منظور میشود طهارت ایشان است از ارجاس و ادناس معنویه روحانیة والظاهر عنوان الباطن یعنی چنان که از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمه ظاهره منزّه و مهذبۃ بودند بمفاد کریمه‌ی (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین) علاوه انقطاع آن مخدره از مطالب مذکوره عموما خود دلالت دارد بر طهارت معنویه‌اش و جمعا دلالت دارد بر عصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دو زن را از گناهان و انقطاع از خلق و توجه بخالق و این خود دلیل محکم دیگری است و آیه معظمی بر عصمت ایشان است.

الطاهرة

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمه زهرا علیهاسلام است و مشتق از طهر بضم و آن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاک شدن و اصل آن نظافت است والمطهر المنزه والطهورین الماء والتراب و منه (وانزلنا من السماء ماء طهورا) و صدوق در کتاب (علل الشرایع) و (امالی) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است از آن جمله طاهره است و مرحوم (کفعمی) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزّه از اشیاء و امثال و اضداد و انداد و از صفات ممکنات و حالات مخلوقات از حدوث و زوال و سکون و انتقال و چون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظهر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق ماندنی ندارد و از زنان دیگر ممتاز است و حضرت باقر علیه السلام می فرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و مارأت یوما قط حمرة و لا نفاسا و معنی رفث در آیهی شریفه (ولا رفث ولا فسوق) فحش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه بر ادناس ظاهری و متعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخبث یا طهارت جوار حس است از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق رذیله ردیه یا طهارت سر است از ما سوی الله و تمام این مراتب اربعه در آن طاهره‌ی مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات الله علیها (نعم ما قیل)

موانع چون در این عالم چهار است
طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث ارجاس
دوم از شر نفس و شر وسواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است
که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر است از غیر
که آنجا منتهی گردد بدان سیر

السیده

(یص) آن مخدره یکی از القاب مبارکه‌ی او سیده است و این لقب بزرگ جامع مکارم و محامد حمیده و معانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالک و شریف و

ص: ۲۰

قاضی و کریم و حلیم و رئیس و مقدم و مطاع و متحمل اذیت قوم آمده است و مشتق است این لفظ از سادیسود سیاده و جمع آن ساده و سادات و اسادد و سیاید من غیر قیاس است و اغلب استعمال باضافه و قید می‌شود مانند سید القوم و سید النبیین و سید الوصیین و سید اشباب اهل الجنه و سید السادات و سید الساجدین و در صورت اطلاق مخصوص بخداوند متعال است و قید و اضافه برای خلق است و در وصف حضرت یحیی علیه السلام (انه كان سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین) مراد مطاع و مقدم بر مردم است و صاحب مجمع البیان در معنی سید فرموده مأخوذ از سواد است و سید القوم یعنی مالک السواد الاعظم و آن کسی که طاعت وی واجب است و در این زمان هر آنکه هاشمی و علوی و فاطمی باشد بلقب سید خوانده می‌شود و این وضع ثانوی است و هر مرد و زنی که در خانواده‌ی ریاست و مطاعیت داشته باشد سید و سیده او را می‌خوانند و فارسی آن در افواه و السنه فارسیان آقا و خانم است و در مصر سنی زینب و سنی نفیسه و سنی سکینه معروف است و ست مخفف سیده است و فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها مالکة و شریفه و فاضله و کریمه و صابره و حلیمه و مطاعه و مقدسه و سیده بر زنان اولین و آخرین بود.

سیده النسوان

این لقب بزرگ مأخوذ است از حدیث شریفی که متفق علیه فریقین است که فاطمه زهرا سیده‌ی زنان عالمیان است از اولین و آخرین و در این لقب بالقب سابق فرق است چون که از لفظ سیده عموم مفهوم می‌شود و از سیده النسوان خصوص و چون در لفظ سیده اطلاق مندرج است سیادتش اختصاص بزنان ندارد بلکه بر رجال هم سیادت دارد بخلاف این لفظ که اختصاص بزنان را می‌رساند و در اخبار و آثار غالباً فاطمه زهرا را باین لقب می‌خواندند و ابوبکر در قصه‌ی فدک بمخاطبه‌ی آن حضرت گفت و انت سیده امه ایبک والشجره الطیبه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین.

الحوارء

از القاب طيبه فاطمه زكیه است و آن مشتق از حور است و جمع آن حور بضم است و حوران سیاهی چشم است تماما كما فی قوله تعالى (حور مقصورات فی الخيام) و قوله تعالى (حور عین كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون) آن حوریه ایست که چشمهای آن سیاه و بخوبی و نیکی گشاده باشد و عین جمع عیناء است و هی الواسعه الحسنه العین و انهن خلقن من تسیح الملائكه و در مجمع فرمود حوراء بفتح و مد آن شده سفیدی چشم است در سیاهی، و چشم را احور گویند و حورا را نعت و صفت یاد کنند و چشم سیاه را بچشم آهو تشبیه نمایند و حور بمعنی رجوع و نقصان و سفیدی آمده است و احرار مصدر است و در وصف فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها حوراء انسیه دیده شده است یعنی فاطمه حوریه بصورت انس است (ر) از رسول مختار روایت است فاطمه حوراء انسیه او آدمیه لم تطمث و لم تحض یعنی انسیه ایست که صفت حوریه در اوست که آن صفت عدم رؤیه دم است. از ابن عباس از رسول خدا مرویست در حدیث مبسوطی که فرموده فاطمه بعضه منی و هی نور عینی و ثمره فوادی و روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه.

و در خبر دیگر از اسماء بنت عمس مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان فاطمه خلقت حوریه فی صوره انسیه و در اخبار معراجیه است که آن جناب فرمود جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمین آمدم با خدیجه طاهره مواجهه کردم حامله شد بفاطمه زهراء ففاطمه حوراء انسیه فكلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه و اخبار در این باب بسیار است و در اوصاف حور العین مرویست که از تربت بهشت خلق شده‌اند بنوارنیة و از وراء هفتاد حجاب ساقشان از لطافت نمایان است.

(یص) و در احادیث آل عمصت وارد است که حورالعین از نور وجود مقدس آن حضرت خلق شده‌اند.

ص: ۲۲

و در خبر است چون حوریه راه می‌رود از خلخال پای او صدای تسبیح شنیده می‌شود و گردن بند او که از یاقوت است می‌خندد و از بند نعلین او که طلا است آواز تمجید می‌آید و بر هر یک هفتاد حله است که هر یک برنگی است و با هر یک هفتاد بوی خوش است که هر بوئی بر خلاف دیگریست.

و در ذیل آیه لایرون فیه شمساً و لا زمهریرا از ابن عباس مرویست اهل بهشت در بهشت نوری مشاهده بنمایند چون نور آفتاب پس به رضوان می‌گویند خداوند سبحان فرمود در بهشت آفتابی نیست پس این روشنائی چیست رضوان گوید این نور آفتاب و ماه نیست بلکه فاطمه علیهاالسلام و علی علیه‌السلام در مقام خودشان خندیدند این نور دهان ایشان است.

العذراء

این لقب شریف از القاب مختصه‌ی فاطمه‌ی زهراء است در مجمع البحرین است عذراء بر وزن حمراء دختر باکره را گویند لاین عذرتها باقیه

(نا) صدف گوهر شیر و شبر
جفت حیدر سلیل پیغمبر

دختر مصطفی اگر چه زنست
شیر مردان برش چه نیم زنست

زن اگر چند نیم مردانند
بر او مرد نیم زن دانند

شیر یزدانش گر نبودی مرد
زیست از مرد در جهان او فرد

همتش ز اختران برشته کند
عصمتش بانک بر فرشته زند

در جهان بود از جهانش لیک
جز بیزدان بند سلام علیک

از جهان دیده بر جهان داور
دو جهانش چه خاک و خاکستر

آنکه جست از جهت فلک چه کند
آنکه رست از جهان فدک چه کند

زین جهانی و زین جهان پاک است
گوهر پاک خواجه لولاک است

گوهری و صدف بیازده در
مادری و پسر زیازده حر

التقية

(یص) این لقب اشرف القاب ام‌الائمہ الاطیاب است و ان مأخوذ و مشتق از وقی یقی است و تقوی و تقاه و تقيه از همین باب است و بمعنی وقایه است و اهل لغه گفته‌اند تقی در اصل وقی بوده است و او بدل بتا شده است و وقایه پرهیز کردن است علی ای حال تقی کسی که از خدا بترسد و خدا را حاضر داند و از گناهان اجتناب و احتراز نماید و معانی و مراتبی برای تقوی ایراد کرده‌اند از تائبین و صالحین و متقین و صد یقین و تمام مراتب تقوی در این آیهی شریفه است که می‌فرماید (و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یته فاولئک هم الفائزون) پس هر فردی که بدین اوصاف شده تقی است و هر زن تقيه است و فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها خود کلمه تقوی است و از زمره‌ی نسوان عالمیان زنی آن خوف و خشیه و اطاعت و امثال اوامر را بمانند وی نداشته و بعضی از عارفین گفته‌اند خیرات دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده است و آن کلمه تقوی است.

الحره

این لقب مأثور و از القاب نبیله‌ی آن مخدره عصمت است و معنی حره زن آزاده است و معنی امه کینز است در مجمع کوید «الحره» خلاف الامه» و در افواه مذکور است العبد یقرع بالعصا والحریکفه الاشاره باز در تعریف حره گفته‌اند: الحر حر وان مسه - الضر والعبد عبدوان البتسه الدر و در شعر عرب است:

تمسک ان ظفرت بود حر

لان الحر فی الدنيا قليل

و جمع حره حرائر است علی غیر قیاس از آنکه جمع حره باید حرر باشد مثل غرفه و غرف، و تحریر رقبه بمعنی آزاد کردن است و خاک و ریگی که خالص باشد و مخلوط بچیزی نباشد آن را نیز حر می‌نامند و در تفسیر اهل البیت آیهی انی نذرت لک ما فی بطنی محررا بدین گونه معنی شده یعنی مخلصا لک و مقررا لعبادتک و حرائر بیض و صف زنان سفید اندام و آزاد است و یکی از معنای حره کریمه است و جناب

فاطمه‌ی زهرا سیده‌ الحرائر و کریمه الاطیاب و الانساب بود و معنی این وصف که آزادی است از بندگی خالص و کنیزی مخصوص است که در راه پروردگار خود کرده و از آن بر زنان جهان سیادت و شرافت یافته و بیاید حدیث، انظروا الی امتی سیده‌ امائی کیف اقبلت بقلبها علی عبادتی ترتعد فرائضها من خیفتی یعنی عموم زنان دنیا کنیزند و فاطمه سیده ایشان و صاحب اختیار و حکمران بر ایشان است و فاطمه این سیادت و برتری را از کنیزی و بندگی بخدا تحصیل فرموده و کمال و شرف او در این نسبت است که فی الحقیقه فاطمه را امه الله و کنیز خدا بخوانند چنان که حضرت رسول همین مسئلت از حضرت احدیت نمود که او را عبدالله بنامند که کفی لی فخرا ان اکون لک عبدا چون شرایف اسماء دیگر در تلو این لقب مبارک است و بمقتضای کریمه‌ی فاعبدوا الله مخلصین اخلاص در عبادت شرط کلی است بلکه عبادت بدون خلوص فاسد است و حره آن زنی است که عمل وی خالص باشد و در جهان زنی نیامد و نخواهد آمد که عملش در خلوص هم ترازو با فاطمه زهراء (ع) بشود.

الحصان

این لقب شریف از القاب علیه آن عصمت کبری است و مشتق منه آن معلوم است و الاحصان زن خواستن مرد است و هوالمحض بالفتح و هر زن شوهردار محصنه است و حصان بفتح و حصاء زنی است که پارسائی او ظاهر باشد و زن عقیفه و کریمه و آزاد را گویند و در (مجمع البحرین) فرمود المحصنات المؤمنات ای الحرائر العقیفات والمحصنه بفتح الصاد المعروفة بالعفه کانت ذات زوج اولم تکن مجملا در قرآن مجید احصان بچهار معنی تفسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالی (احصنت فرجها و نفخنا فیها من روحنا) دویم ازدواج لقوله تعالی (والمحصنات من النساء) سوم حریه‌ی است کقوله تعالی (من لم یستطع منکم طولا- ان ینکح المحصنات) چهارم اسلام است کقوله تعالی (فاذا احصن فان ایتن بفاحشه) و آیه را چنین معنی کرده‌اند که هر یک از شماها استطاعت مالی ندارد برای گرفتن زن آزادی کنیز بخواهد که مؤاندش سبکتر است و نفقه‌اش کمتر

ص: ۲۵

و کمال این مراتب در فاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسیه‌اش از اتصاف بملکات و اختصاص باعلا درجه فضائل و کمالات از تمام زنان دنیا معین و مبین است و کذلک بنات طاهرات و نبین مطهرین او بتمام کمال و کمال تمام موصوف بودند و در حق مردان ایشان است

لقد علمت قریش عند فخر

بانانحن اجودهم حصانا

و اکثرهم دروعا سایغات

و امضاهم اذا طعنوا سنانا

و ارفعهم عن الضراء فيهم

و ابينهم اذا نطقوا لسانا

الحنانیه

لقبی است مبارک و از مختصات حضرت فاطمه‌ی زهراست (ع) و ان مشتق از حنی یحنو بمعنی عطوفت و شفقت است گویند حنت المرأه علی ولدها ای عطفت و اشفقت و لم تتزوج بعد ابیهم و در مجمع می‌فرماید و منه المراه الحانیه و حنین ناله و آواز ناقه است و ترجیع صوت او است از برای بچه‌اش و حنان بتخفیف رحمه است و بتشدید ذو رحمه و حنان با تشدید از اسماء پروردگار است یعنی اقبال می‌فرماید بسوی کسی که از او اعراض می‌کند و این رحمتی است از پی رحمت دیگر و این صفت در مخلوق ظهور در امهات دارد که هر قدر فرزندان از ایشان اعراض نمایند مهر و محبت مادری اقبال و مهیج توجهات او است و صدیقه‌ی کبری (ع) عطوفت و رأفت و مهربانیش نسبت بشوهر و فرزندان و پدر بزرگوارش بنان بیان از وصف آن عاجز و قاصر است و دوره‌ی حیوه آن مخدره شاهد صدق مدعا است

الزهراء

از القاب مشهوره جناب فاطمه زهراست و این لقب در السنه شیعه امامیه بسیار شایع و اشتهاار دارد و در کتب اخبار ائمه اطهار (ع) این لقب بسیار ستوده شده و چه قدر شریف و مبارک است و حروف اصلی آن ثلاثی است زهر است و زهور روشن شدن آتش

و بالا- گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است و زهره بفتح اول و ثانی شکوفه را گویند و بسکون بمعنی سفیدی است و منه رجل از هرای ایض مشرق الوجه و ام الازهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است، و مراد از ازهار ائمه اطهار (ع) باشند و زهره بفتح رای و سکون هاء بمعنی زینت و بهجت است فی قوله تعالی ولا تمدن عینیک الی مامتعا به ازواج زهره الحیوه الدنیا بالجمله زهر و زهور بمعنی روشنائی و درخشندگی و صفای لون و تلالوء آمده است

و علی مافی (المصباح) سفید روشن را گویند زهرا لرجل ای ایض وجهه و جمع و مفرد آن زهر و زهره است چون تمر و تمرة بالجمله این لقب نبیل و وصف جمیل غالباً در زیارات و دعوات ملازم اسم سامی آن عصمت کبری است یعنی ائمه هدی علیهم السلام خوش داشته‌اند با اوصاف کثیره دیگر آن مخدره آن جناب را بفاطمه زهرا بخوانند برای کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارک است و علل عدیده که دارد

منها صدوق ره در کتاب علل الشرایع از جابر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال نمودند چرا فاطمه را زهرا نامیدند حضرت فرمودند چون خداوند سبحان او را از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد اهل آسمان و زمین را بطوریکه پوشید نور وی چمشهای ملائکه را که همگی برو افتادند و خدا را سجده کردند و عرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است ندا رسید این نور است از نور من که در آسمان او را ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و بیرون می آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر پیغمبری تفضیل می‌دهم و از این نور، ائمه را بیرون می آورم که بامر من قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشان را خلفای خودم در زمین قرار می‌دهم این خلاصه حدیث بود

و منها ایضا صدوق در کتاب علل الشرایع و معانی الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هر وقت در محراب عبادت می‌ایستاد نور روی او از برای اهل آسمانها روشنائی می‌داد چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین

ص: ۲۷

و منها از ابو هاشم جعفری منقولست که سؤال کردم از صاحب عسکر علیه السلام که چرا فاطمه را زهرا نامیده‌اند فرمود نور روی او از برای امیرالمؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در آخر روز وقت غروب مانند کوكب دری می‌درخشید.

و منها از حسن بن زید روایت است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه را در بهشت قبه‌ایست از یاقوت سرخ ارتفاع آن در هواء یکسال است و معلق است بقدرت خدا از بالا علاقه ندارد که او را نگاه دارد و بستونی استوار و برقرار نیست و او را یکصد هزار در است و بر هر دری هزار ملک ایستاده اهل بهشت او را می‌بینند چنانکه اهل زمین کوكب دری را در افق آسمان و می‌گویند این قبه زهرائیه فاطمه است

و منها در اواخر حدیث طویلی از ابن عباس روایت کند که خداوند متعال نور فاطمه زهرا را در قندیلی قرار داد و آن را در گوشوار عرش آویخت پس آسمان‌های هفت گانه و زمین‌ها همگی روشن شدند از این جهت او را زهرا نامیدند و ملائکه خداوند متعال را تسبیح می‌کردند) و تمام حدیث بعد از این بیاید.

و منهار از علل الشرایع از ابان بن تغلب منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چرا فاطمه را زهرا گویند فرمود برای آنکه در اول روز برای حضرت علی ابن ابی طالب روشنائی می‌داد و نور سفیدی از محراب عبادتش بخانه‌های مدینه می‌تابید که دیوارهای مدینه سفید می‌شد مردم خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف می‌شدند و جهت را می‌پرسیدند حضرت فرمود این نور محراب عبادت زهرا است حضرت امیر چون می‌آمد می‌دید آنها قاعده فی محرابها تصلی والنور ساطع من محرابها و وجهها چون ظهر می‌شد نور زردی ساطع می‌شد که دیوارهای مدینه زرد می‌شد چون غروب می‌شد نور سرخی می‌دیدند که دیوارها تمام سرخ می‌شد بهمان طریق مردم مدینه می‌آمدند و سؤال می‌کردند پس می‌دانسته‌اند آن نور زرد و سرخ از جبین حضرت صدیقه طاهر است و در حدیث معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه جمیعا بجناب سیدالشهداء منتقل شد و در ائمه طاهرین قرار گرفت.

(یص) و این علل مذکوره در تسمیه فاطمه بزهره با همدیگر منافی نیست و تمام آنها صحیح است و جمع آنها ممکن کسی که در بدو ایجاد نور مبارکش با آسمانها و زمینها بتابد و آنچه هست در این عالم بالا و پست از او روشن بماند و از نور موفور السرورش قبه زهر آئیه بدان اوصاف و رفعت خلق شود بعید نیست در این عالم ملک انوار وجودیه اش صبح و ظهر و شام بر اهل مدینه عموماً تابنده و درخشنده باشد و بر حضرت امیر علی نحوالخصوص آفتاب و ماه و کوکب دری نماید و خود بدیهی است آنچه را امیرالمؤمنین علیه السلام بنظر ولایت و محبت مشاهده می فرمود و جناب فاطمه را بدیده ظاهر و باطن می دید غیر از دیده دیگران بوده است و بجلوهای آن مخدره در اوقات خاصه برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت و بر اهل مدینه بنحو دیگر بعبارهٔ اخری حضرت امیر آفتاب و ماه و ستاره را بحقایقها مشاهده می فرمود و دیگران ضوء و شعاع آفتاب و غیره را و شاید جمعی از آن انوار بی بهره بودند و استعداد لقای انوار فاطمیه را نداشته اند و لهم اعین لایبصرون بها وانهم عن لقاربهم لمحجوبون و وجه اینکه انوار باهره آن مخدره عصمت بالوان مختلفه درخشنده بود و برنگ بیاض و صفره و حمره جلوه می نمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن طاهره مطهره بوده که در حال رجاء و امیدواری و نائل شدن بفیوضات رحمت حضرت باری برنگ بیاض جلوه می نمود و در حال خوف و وحشت برنگ صفره فروزنده بود چون از ادای تکلیف باری فراغت حاصل می نمود حال نشاط و انبساط و سرور که از قبولی اعمال و توفیق بعبادات حاصل می شد و آن لازمه سرخی چهره و رخسار است.

یا آن که بصمداق حدیثی که وارد شده است انگشتر عقیق سفید از نور روی رسول خدا است و انگشتر عقیق سرخ از نور روی امیرالمؤمنین است و انگشتر عقیق زرد از نور روی فاطمه زهرا است و این سه قسم از نور باین سه رنگ حکایت از نور نبوت و ولایت می کند و نور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است و نور ولایت که مظهر غضب بود اثر آن سرخی است و نور زرد حقیقت عصمت است که واسطه بین رحمت و غضب است و مشعر بر برزخیت و جامعیت است و آن مخدره صلوه وسطی و

واقفه بین

ص: ۲۹

مبدأی مشرق نبوت و منتهای مغرب ولایت است (و هی الشمس المضيئه من جهة النبوه والابوه والقمر المنير من جهته الولایه والامامه والکوکب الدری الذی یوقد من شجره مبارکه زیتونه یکاد ریت علمها یضئ الاملاک والافلاک من الثری الی الثریا) خلاصه کلام آن که این جلوه رفیعہ دلالت دارد که آن سیده جهان در این عالم امکان مرآه مجلوه خاتم پیغمبران و جناب امیر مؤمنان بوده پیوسته بمدد غیبی مفیض الخیر والبر و منزل البرکات والرحمات از جهت یمنای رسالت وجهه یسرای ولایت افاضات بلا نهایات در هر صباح و مساء بر آن ذات اقدس و جسد مطهر عصمت کبری می فرمود و از آن مخدره بدیگران ترشح و تراوش می کرد تا علو قدر و سمو مقام و رفعت شأن او بر عالمیان ظاهر گردد

المنصوره

(یص) از احادیث صحیحہ معلوم است که حضرت فاطمه را در آسمانها منصوره می خواندند و نصر بمعنی اعانت است یقال نصره علی عدوہای اعانه و انتصار بمعنی انتقام است و در این مقام معنی منصوره بفارسی یاری کرده شده است و ناصر و معین و یاری کننده وی خداست و در کریمه مبارکه (و من قتل مظلوما فقد جعلنا الولیہ سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا) مراد از منصور حجة بن الحسن عجل الله فرجه می باشد و در کتاب معانی الاخبار از امام صادق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شب معراج سببی بمن داد برادرم جبرئیل چون شکافتم نوری از او ساطع شد جبرئیل عرض کرد چرا از این سبب میل نمی فرمائی پس بخورید و بیمی نداشته باشید که این نور منصوره است در آسمان و در زمین فاطمه است پس گفتم ای حبیب من چرا او در آسمان منصوره و در زمین فاطمه است عرض کرد فاطمه نامیدند از آنکه شیعیان خود را از آتش نجات می دهد و دشمنان خود را از دوستی خود دور دارد و در آسمان منصوره نامیده شده است برای این است که دوستان خود را اعانت می کند و مانع از دخول آتش می شود و این است قول خداوند سبحان (و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم) و این بشارتی است روحانی و تکریمی است رحمانی

ص: ۳۰

و اظهاری از جلالت قدر آن مستوره کبری است و تسلیه‌ایست از انتقام اعدای آن بزرگوار و این آیه مبارکه در سوره روم است و مژده و بشارتی است در غلبه رومیان بر فارسیان و اصحاب حضرت رسول را در آن خصوص حکایاتی است گویا مقصود از این حدیث شریف این است که فاطمه زهرا یاری کرده شده است از جهت دوستانش و بعبارۀ اخیری نصرت دوستان فاطمه است بناء علی ذلک معنی منصوره لازمه معنی فاطمه است که آن نجات از آتش است و کدام نصرت و اعانت بالاتر است از اینکه دوست کسی بجهت او از آتش ابدی خلاص شود و نجات یابد و غالب بر دشمن خود گردد و استشهاد باین آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن بر حسب ظاهر است که حضرت فاطمه نصرالله است و از این نصر که منصوره است هر کس را می‌خواهد یاری می‌کند و هر کس را می‌خواهد خواری می‌دهد و در تأویل روایت فرموده‌اند نصر فاطمه لمحبیها

ای گرامی دخت سالار امم
لوح محفوظ خدای ذوالنعم

همسر و هم خوابه جبل المتین
ماه برج عروۀ الوثقی دین

از تو جسته سکه عصمت رواج
عصمت بگرفته از عفت خراج

با وجود چون تو زن در احترام
دیگر از مردان نباید برد نام

کوه مس را می‌کند کان طلا
خاک پای فضهات چون کیمیا

آبروی مریم از خاک درت
ساره و هاجر بخدمت بردرت

گر توئی زن ای سرافراز زمن
کاش مردان جهان بودند زن

کرده حق نام کرامت فاطمه
ملک هستی راز جودت قائمه

ذات تو اسباب ایجاد وجود
خاطرت آئینه غیب و شهود

سر مکنون خدای... اکبری
جفت حیدر دختر پیغمبری

قلب تو ای قلزم مجد و شرف
شد برای یازده کوب صدف

قامت ای سر و بستان صفا
پای تا سر نخل توحید خدا

آنچه قدرت داشت ذات کردگار
جمله را بر دست در ذاتت بکار

بیش از اینم نی بوصفت دست رس
گر بود در خانه کس یک حرف بس

الصدیقه الکبری

این لقب شریف معظمی است که خداوند متعال در قرآن مریم (ع) را بدان خوانده و ستوده است فی قوله تعالی (ماالمسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه الایه) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا را صدیقه خواند بروایت ابی بصیر در امالی از حضرت صادق علیه السلام بعد از ذکر مهریه فاطمه (ع) فرمود و هی صدیقه الکبری و بهادارت القرون الاولی و صدیق از صیغ مبالغه است یعنی بسیار راست گو و فاطمه زهرا نفس صدق است و کافی است شهادت عایشه باین معنی که علماء سنت هم نقل کرده‌اند که عایشه می گفت ندیدم زنی را که راست گوتر از فاطمه باشد مگر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل سنت این روایت را معتبر می دانند مع ذلک در مطالبه حق ثابت خود پدر عایشه قول آن صدیقه را تصدیق نمودند و تصدیق عایشه بصدق قول حضرت فاطمه منافی است با تکذیب قولی و فعلی پدرش ابوبکر در ادعای فدک با ضمیمه‌ی تصدیق سید الصد یقین امیرالمؤمنین علیه السلام و جمعی از اصدقاء این خانواده، و معنی و بهادارت القرون الاولی که در حدیث مذکور شد این است که تمام انبیاء قرون گذشته امت خود را امر بمعرفت و شناسائی فاطمه می نمودند و بمقامات فاطمه ایشان را اعلام می نمودند و بعبارت روشن تر سعادت و شقاوت اهل هر زمانی از تولی و تیری صدیقه کبری استوار و دوستی آن بزرگوار مناط و مدار دین انبیای هر زمانی بوده است چون دوران زمین و آسمان بوجود ایشان است.

بیت

هی عند الله اعظم شاناً
و بهادار فی القرون رحاها

هی و الله آیه لرسول الله
بل رحمه بها اهداها

هی مشکوه عصمه علقه
من سماء الوجود مثل زکاهها

هی والله کوثر قد اعدت
لبینها و کل من والاها

هی جبل لکل معتصم
عروه الله التي و ثقاها

ص: ۳۲

هی عین الحیوة فی ظلمات
و حیوة القلوب من جدوایها

هی بعد النبی اقرب من
یتیمیه علی زوی قرباها

هی عین الاله کیف لها
اعین فی غطائها یغشاها

هی بنت النبی و بضعتها
و علی بیته یکن سکنها

هل یکن فی الوجود منها شبیه
قال ابوها و بعلها ولداها

الزکیه

(یص) این لقب مبارک نیز دلالت بر طهارت ذات کثیر البرکات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها می کند و از صفات خاصه معصومین است و در بعضی نسخ زاکیه است و الجمع اولی و فرق بین زکیه و زاکیه را چنین گفته اند که زاکیه هرگز گناه نکرده و زکیه کسی است که گناه کند و آمرزیده شود فلذا در بعضی نسخ زاکیه ضبط شده است که عباره اخرای طاهره است و فرق بین طاهره و زاکیه این است که آنچه از جانب حق است و موهوبی و قذفی و خلقی و فطری است که فطره الله التي فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی و اجتهاد و کوشش لازم دارد و کسی است که مجاهده بنماید که نفس او پاک بماند و همیشه زاکیه باشد و اگر گناه کرد و توبه کرد زکیه می شود و در قرآن مجید از زبان روح الامین در قصه‌ی مریم (ع) خبر می دهد (لاهب لك غلاما زکيا) یعنی آمده ام بتو غلامی بدهم که از گناهان پاک و پاکیزه باشد تذکیه در لغه بمعنی تطهیر است و زکوه جون مطهر اموالست باین اسم موسوم گردید و اهل تفسیر در ذیل آیه کریمه قدافلح من زکیها فرمودند تزکیه تطهیر از اخلاق ذمیمه است که ناشی از غضب و بخل و حسد و حب و جاه و حب دنیا و کبر و عجب است پس هر که این امراض را باعمال صالحه معالجه کرد البته نفس او مطهر و مزکی است و در قرآن لفظ زکیه بوصف یاد شده است در خطاب حضرت موسی بجناب خضر که فرمود اقتلت نفسا زکیه معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مرادف طاهره است یعنی کسی که پاکست از جنایت نباید موجب قتل بشود و زاکیه بمعنی نامیه هم آمده

ص: ۳۳

است و منه زکی الزرع ای نما و حصل فیه نمو کثیر و برکء، و منه و صلوات زاکیه‌ای نامیه و ممکن است که فاطمه زهرا را زکیه خواندند از برای نما آن جسد عنصری و جثه حسیه‌اش که بر خلاف اجساد دیگران بوده کما ستعرف فی محله و سادات جنان وقتی که فنداقه فاطمه را بام المؤمنین دادند عرض کردند خذیها طاهره مطهره زکیه میمونء و این وصف راجع بطهارت از خباثت ظاهره است بواسطه قرینه‌ی حالیه و اگر در مقامی این لقب بدون قرینه‌ی ذکر شود عموم دارد و طهارت معنویه را هم می‌فهماند.

الراضیة

(یص) این لقب عالی حکایت از رضای آن حضرت می‌کند و عالم رضوان اکبر است و از برای هر کس بطریق کمال جز برای معصومین یافت نمی‌شود که حق تعالی خبر داده در سوره (غاشیه) وجوه یومئذ ناعمه لسیعها راضیه فی جنء عالیه) چون نفس راضیه فردای قیامت در عیشه مرضیه است و علامت نفس راضیه آنست سخط نکند بچیزی که خداوند از برای او مقدر کرده است و از برای خود راضی بعمل قلیل نشود و این مضمون حدیث است که در مجمع نقل شده است من رضی بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنثه و تنعم اهله و بصره الله داء الدنیا و دوائها و اخرجها منها سالما الی دار السلام. (والراضی الذی لایسخط بما قدر علیه ولا رضی لنفسه بالقلیل). اکنون بدان که نفس بعد از اینکه مطمئن شد زمان رجوع الی الحق و خروج از علایق بدن و توجه بعالم قدس راضیه و مرضیه است و این رضا از اطمینان او است که در نفس وی سپرده شده است و اطمینان در تلو مقام ایقان است که از ترقی ملکا حقه یافته است و معنی اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت می‌شود در دنیا همان را بالمشاهده کان می‌بیند یعنی عالم شهود و کشف او در دنیا و آخرت بریک نهج است و این است معنی لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه (ع) و این صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبی ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضای خدا و رسول متحد گردید و مغایرت از میان برفت و از اینروست که

ص: ۳۴

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من و از این حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسک جسته بعصمت فاطمه‌ی زهراء بلکه آیه‌ی ولسوف یعطیک ربک فترضی برای رضای حضرت زهرا (ع) است ملخص شأن نزولش این بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه فرمودند که فاطمه گلیمی از پالان شتر بر دوش افکنده و نشسته آسیا می‌کند پس آنجناب گریست و فرمود تجرعی مراره الدنیا لاجل حلاوة الاخرة پس جبرئیل نازل شد و این آیه مبارکه فوق را آورد.

بابی من تکون خالصه
عن میولات نفسها و هواها

بابی من بکل مشتھیات
اقلعت کالجبال مرساها

بابی ثم اسرتی ثم اهلی
ثم مالی و ما سواها فداها

بابی فاطمه شفیعۀ حشر
بابی من بحکمها شفعها

بابی فاطمه وقد فطمت
باسمها نار حشرها و لظاها

بابی کفها علی تعالی
هو لو لم یکن و من اکفها

المرضیة

(یص) این لقب مبارک اگر چه در روایت و اوصاف نفس مطمئنه در ذکر حکیم در تلور راضیه است ولیکن اشرف و اقوی است از راضیه، باین بیان مجمل که نیشابوری در تفسیر خود گفته راضیه کسی است که از مقدرات کائنه و احکام جاریه که از خداوند بر او می‌رسد کمال رضایت داشته باشد اما مرضیه کسیست که عندالله مرضیه باشد، در فقره اولی رضایت از بنده است و در فقره ثانیه از حق و مناط رضایت حق است از عبد چون بنده از خدای خود راضی است خداوند هم از او راضی است چنانکه گویند رضی الله عنه و رضی عنه (و در مجمع البحرین) فرمود الراضیه و هی التي رضیت بما اوتیت والمرضیة هی التي رضی عنها بعبارة اخری از

برای نفس پنج مرتبه است نفس اماره نفس لوامه که در قرآن مذکور است ان النفس لامارة بالسوء ولا اقسم بالنفس اللوامة اول تابع

ص: ۳۵

هواست و آمر بسوء است دویم ملامت می کند خود و اذعان بتقصیر خود دارد اگر چه احسان کند و سوم از مراتب نفس مطمئنه است و هی الامنه و چهارم راضیه و پنجم مرضیه است و جمعی نفس ملهمه قائل شدند و گویا مأخوذ از فالمهما فجورها و تقواها است و اگر نفس مطمئنه فاطمه علیها السلام راضیه من الله نبود مرضیه عندالله نمی شد و بدین لقب اختصاص نمی یافت مانند نفوس مطمئنه ائمه مصعومین (ع) خصوص جناب سیدالشهداء که آیه مبارکه یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه در شأن ایشان مأول است و تلك الثمره من هذه الشجرة كما ان الواحد من العشره و در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق علیه السلام مرویست النفس المطمئنه الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم والراضیه بالثواب وادخلی فی عبادی ای محمد و اهل بیه علیهم السلام

المباركة

(یص) والمباركة هی ذات بركه فی العلوم الربانیة والفضائل النفسانیة والكمالات الشریفه والكرامات المنیفه و این لقب معظم بیان از خیرات کثیره و برکات و فیسره می کند که از آن منبع عصمت کبری و رحمت عظمی بما سوی الله رسیده و می رسد و برکات دو قسم است قسمی ظاهر و قسمی باطن و هر دو قسم از برکات بنحو کمال در آن مرآت صفات ذوالجلال و ظاهر و هویدا بوده است و آیهی فی لیله مبارکه تأویلش بدان ذات مقدس است که ام البرکات و منافع خیریه و کلیات امور دنیویه و اخرویّه عالمیان از ایشان ظاهر شده و معنی شجره مبارکه بدان حضرت باز گشت دارد

آنها خیره النساء جميعا

و لها الفضل من جميع نساها

اثبتت نفسها بزهد و قالت

فی الصباح لیحمدن سراها

انما الحور اشرفت من قصور

بعیون حوراء حتی تراها

و حسان الجنان مشرفه

حین تضحکک بهن من حسناها

اهل بیت النبی سفینه نوح

من اتی هل بیه لنجاها

هی بنت النبی و بضعتها
و علی بیته یکن سکنها

النوریه

(یص) این لقب شریف نورانی در السنه و افواه ملائکه و سکان سماوات علویه مشهور و معروف بوده است مانند مصوره و علامه‌ی مجلسی این لقب را در عداد القاب آن مکرمه بشمار آورده بدین عبارت و يقال لها فی السماء النوریه السماویه و خود ظاهر است انوار الهیه بکلیاتها از عالم اعلی است و بر سکنه آسمانها نماینده و هویدا است مع هذا از جنس و سنخ بشر زنی بزبان ایشان بدین نام نامیده شود و بدین وصف معروف و مشهور باشد دلیل است بر عظمت ذات مقدس و نورانیه حقیقت باشراقتش و نور از اسماء الله است و فی الدعاء نور السماوات والارض ای منورهما و مدیرهما بحکمه بالغه و در تعریف نور مذکور است و النور کیفیه ظاهره بنفسها مظهره لغيرها و ایضا در تعریف نور گفته‌اند آن کیفیتی است که آن را باصره ادراک می‌کند و از او مبصرات ادراک می‌شود مانند فیضان اشراق آفتاب و ماه بر اجرام کثیفه که مجازی او هستند و نور خلاف ظلمت و جمع آن انوار و باب تفعلیش تنویر است و وجود شریف نبی و ولی در غالب آیات قرآن و در اخبار بسیار تعبیر بنور شده است بواسطه‌ی آیات باهره و دلالات ظاهر ایشان و اغلب از معنی نور برای خدا و ائمه هدی (ع) هدایت و دلالت اراده شده چنانکه در تفسیر آیه‌ی نور در کتب تفاسیر مذکور است و این معنی جامع‌تر و روشن‌تر است برای این که در ظلمات کافه‌ی بریات از نور استناره جویند و هدایت یابند و از وجدان و فروزش آن بمقصود خودشان نائل و واصل شوند و کریمه‌ی و یهدی الله لنوره من یشاء شاهد صادقی است و معنی ظهور نور از برای غیر همان معنی هدایت و دلالت است و حدیث شریف قنذیل نور بیاید که آن دلیل است بر مراد و برهانی در عله تسمیه آن مخدره بنوریه السماویه.

المریم الکبری

(یص) جناب اقدس نبوی مکرر باقسم مؤکد فرمود درباره‌ی فاطمه زهرا سلام

ص: ۳۷

الله‌علیها والله هی المریم الکبری با آنکه در امم سالفه زنانی پارسا بودند و از اهل طاعت و تقوی بشمار می‌رفته‌اند و در قرآن مجید از آنها تمجید شده حضرت رسول آن مخدره را بهیچ یک قرین نفرموده جز مریم (ع) که از همه‌ی نسوان منتخبه و منتجبه بوده و بصفت عصمت موصوفه و بر تمام آنها سیادت و سروری و برتری داشت پس خداوند سبحان او را بطهارت ذیل و عفت نفس و صفای اصطفأ ستوده و فرد کامل از نوع نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی مآب فاطمه را اکبر و اکرم از مریم دانسته و نفرموده مانند مریم است بلکه فرموده خود مریم است و بزرگ و افضل و اشرف و اجلی و اقوی از مریم و سیده‌ی زنان اولین و آخرین است

المحدثه

(یص) از اعظم و افضل القاب اطیاب ام‌الائمه الانجاب محدثه بفتح دال است و این درجه سامیه و رتبه نامیه بعد از مقام نبوت و امامت مخصوص او است و محدثه اسم مفعولست یعنی حدیث کرده شده لابد محدثه محدثی را لازم است و نبی و وصی و فاطمه با جبرئیل حدیث می‌گفته‌اند و می‌شنیدند سخنان او را و در مجمع البحرین در معنی محدثین فرموده یحدثهم الملائکه و فیهم جبرئیل من غیر معاینه)

و در کافی و بصائر الدرجات از حضرت صادق در وصف محدث فرمود آواز ملک را می‌شنود و او را نمی‌بیند راوی عرض کرد اصلحک الله چگونه می‌داند آواز ملک است فرمود بوی سیکنه و وقاری عطا می‌شود که از آن می‌داند محدث ملک است، علی ای حال این لقب نبیل که مکرر بزبان رسول خدا و ائمه هدی (ع) جاری شده بر لقبهای دیگر مزیت دارد و از کمال علم آن مخدره خبر می‌دهد و حدیث مصحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یک جزء حدیث مروی در کافی در باب مصحف فاطمه بدین گونه است در روایت حماد بن عثمان که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود (فارسل الیها ملکا یسلی عنها و یحدثها قشکت ذلک الی امیرالمؤمنین فقال لها اذا احست بذلک و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبتت من ذلک مصحفا قال ثم قال اما انه لیس

ص: ۳۸

فيه شيئ من الحرام والحلال وليكن فيه علم ما يكون) و در حدیث (بصائر) تصریح باسم جبرئیل دارد بدین گونه (و کان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما ینزل علیها فی ذرئها و کان علی علیه السلام ینزل علیها فیکتب ذلک فیهذا مصحف فاطمه (ع)

و در (علل الشرایع) از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای اینکه ملائکه از آسمان بروی نازل شده ندا می کردند او را چنانکه مریم را ندا می کردند و می گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک علی نساء العالمین پس فاطمه با ایشان حدیث می کرد و ایشان با فاطمه حدیث می کردند حتی شبی آن مخدره از ملائکه سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود و خداوند سبحان ترا سیده‌ی زنان عالم او و عالم خودت بلکه سیده‌ی زنان اولین و آخرین قرار داده است و همین مضمون را طبری امامی در کتاب دلائل الامامه آورده و فاطمه زهرا همچنان که محدثه بفتح بود محدثه بکسر هم بود در رحم مادر تکلم می کرد و برای مادرش حدیث می نمود.

بضعة المصطفی عقیلة و حی

کابیهها الیهها او حاها

شجر اثمرت بواحدة

و اکتفت من ثمارها احداها

ثمر واحد و فیه ثمار

انما الصید کلها فی فراها

ام آل الرسول عصبتهم

هی لولا هالم یکن آل طه

انزل الله فی زمان قلیل

مصحفا کاملا بروح حواها

دقت من اول الرضاع علوما

من ابیها و ذقها من شفاها

ولقد قلت انها علمت

آخر الکائنات من مبداها

کیف قالت لبلعها فاسئلن

کل ما قدیری و مالا یراها

کل من یجتنی ثمار علوم

اناها امها وها مجتناها

این بیست لقب که در اینجا بنحو ایجاز شرح داده شده و صاحب ناسخ در القاب آن مخدره چنین آورده است اقتفا بمناقب ابن شهر آشوب نموده گوید اما اسماء و القاب

ص: ۳۹

آنحضرت فاطمه البتول الحصان الحره السیده العذراء الحوراء المبارکه الطاهره الزکیه الراضیه المرضیه المحدثه مریم الکبری الصدیقه الکبری و در آسمان حضرتش را النوریه السماویه الحانیه گویند الصدیقه بالااقوال والمبارکه بالااحوال الطاهره بالاافعال الزکیه بالعداله والمرضیه بالمقاله والراضیه بالدلاله المحدثه بالشفقه الحره بالنفقه والسیده بالصدقه البتول فی الزمان الزهراء بالاحصان النوریه بالشاهده السماویه فی العباده الحانیه بالزهاده العذراء بالولاده الزاهده الصفیه العابده الرضیه المرضیه المتهجده الشریفه القانته العفیفه سیده النسوان و حبیبه حبیب الرحمن المتحجبه عن خزان الجنان ثمره النبوه ام الائمہ زهره فؤاد شفیع الامه الزهراء المحترمه الغره المحتممه المکرمه تحت قبه الخضراء الانسیه الحوراء وارثه سید الانبیاء قرینه سید الاوصیاء راحه روح المصطفی حامله البلوی من غیر جزع ولا شکوی صاحبه شجره طوبی و من انزل فی شانها و زوجها و اولادها هل اتی المنعوته فی الانجیل الموصوفه بالبر والتجیل دره صاحب الوحی والتنزیل جدها الخلیل مادحها الجلیل خادمها جبرئیل

جده سادات اعلى رتبه مفتاح تجات

افتخار طیبین بانوی قصر طیبات

زبده نسوان مهین بانوی خیل طاهرات

آنکه غیر از وی نباشد در تمام ممکنات

دخت دلبنده نبی روح ولی ام الامام

ماه برقع دار خورشید رخ زیبای او

پرده داری آفتاب از پرتو سیمای او

لؤلؤ دریای وحدت گوهر والای او

گر علی بن ابی طالب بند همتای او

بود یکتا چون خدا قل و دل خیر الکلام

بوالبشر اندر نتاج خود نیابد دختری

فخر دارد از چنین دختر چه حوا مادری

فلک مستوری نخواهد یافت چون او لنگری

آنکه بر سادات دنیا جمله دارد برتری

از بنای خلقت امکان الی یوم القیام

خلقت آبای علوی را وجود او سبب

امهات سفلی از ادارک فیضش منتجب

از میان دفتر اشیا است فردی منتخب

از جلال و جاه و قرب و عزت و اصل نسب

و ز کمال و عزت و تفضیل اجلال مقام

ص: ۴۰

شخص وی کز ماسوی باشد وجودی بی مثال
شد محل مهبط نور ظهور لایزال

داد زنجیر نبوت با ولایت اتصال
گشت طالع زان فروغ مشرق عین کمال

یازده خورشید تابان یازده ماه تمام
فخر مریم بود ز یک عیسی بافراذ بشر

یازده عیسی شد از زهرا بعالم جلوه گر
کردم هر یک دو صد عیسی ز لطف دادگر

موسم احیای موتی زندگی گیرد ز سر
روز انشاء لحوم و وقت ایجاد عظام

دریم عفت هزاران همچه مریم را معین
ساره اندر خاک ساری قصر قدر شرامگین

هاجر اندر خرمن شرم عفافش خوشه چین
روفته صف النعالش آسیه با آستین

از ظهور جاه و عزت و زوفور احترام
حضرت ام‌الائمه فاطمه رکن وجود

مصدر خلقت زلال منبع بحر وجود
معنی عصمت کمال رحمت حی ودود

علت اشیاء غرض از هستی بود نبود
ذخر ابناء مکرم فخر آباء عظام

با چنین قدر و مکان و رفعت و جاه جلال
ای دریغ از کوکب عمرش که از فرط ملال

همچه مهر افتاد اندر عقده رانس زوال
در جوانی از جهان بنمود روی ارتحال

جانب دار بقا از صدمه قوم ظلام
بعد باب کامیاب خویش با اندوه رنج

روز عمر خویش را سر برد تا هفتاد و پنج
لیک هر روزش چه سالی بود از رنج شکنج

نالہ عجل وفاتی داشت با صد سوز رنج
زندگانی گشت بر حال عزیز وی حرام

گشت تا قلب وی از داغ پیمبر شعله‌ور
از نسیم راحت دنیا نشد خرم دگر

هر نفس می‌زد غمی از نو بقلبش بیشتر
با وجود آنکه پیغمبر زقرآن بیشتر

داشت اندر احترامش وقت رحلت اهتمام
چون به بستر اوفتاد آن سر و گلزار محن

کرد روی عذرخواهی با جناب بوالحسن
کای پسر عم کن بخل از مرحمت تقصیر من

الفراق ای مونس جان وقت آن شد از بدن
مرغ روحم پر زند در روضه‌ی دارالسلام

پس حسن را در بغل بگرفت با حال فکار
گریه بر حال حسین بنمود چون ابر بهار

از برای زینب و کلثوم قلب داغ دار
از برای کربلا بگریست قدری زار زار

پس سپرد اطفال خود را بر پسر عم گرام
با دل پر خون ز جور محنت آباد جهان

مروغ روحش بال بگشود از جهان سوی جنان
شد بخاک تیره در شب نازنین جسمش نهان

برد ارث ماتم وی زینب بی خانمان
از وطن در کوفه‌ی و از کوفه ویران بشام

در اسم فاطمه زهرا و اسرار این نام مبارک

اشاره

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین فرمود فطم بر وزن کرم طفلی را گویند که از شیر بریده و جدا شود و جمع آن فطم بضم تین است لیکن این جمع قلیل الاستعمالست و فطام بمعنی قطع و بریدن و جدا کردن است و فطم بمعنی لازم و متعدی هر دو آمده است و فاطمه هم طفلی را گویند که از شیر گرفته شود و آن بمعنی مفظومه است و مخفی نماند که این اسم گرامی قبل از اسلام نیز متداول بوده و نه، زن از جدات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات آن حضرت و در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته‌اند

يابن الطواهر والزواکی

يابن الفواطم والعواتک

و در قاموس گوید در لغته فطم بیست نفر فاطمه نام در زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و این بیست نفر غیر از فواطم تسعه است که از جمله‌ی آنها فاطمه مادر خدیجه کبری و فاطمه‌ی بنت اسد و فاطمه‌ی بنت زبیر و فاطمه‌ی بنت حمزه

بودند و این اسم شریف را میمون و مبارک می‌دانسته‌اند و فاطمه زهرا (ع) اول زنی است که در اسلام متولد شده است و اول زنی است که موسوم‌های بفاطمه‌ی گردیده در اسلام و اول زنی است که در خرد سالی بمدینه طیبه هجرت نمود در ملازمت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی بنت اسد و فاطمه‌ی بنت زبیر و اسم و رسم آن مکرمه فواطم سابقات را زینت داد و ثبوت عصمتش اثبات عفت امهاتش فرمود و چنانکه در این امت فاطمه نام در هر خانه سبب از برای

از دیاد رحمت و اکتار برکت است و ائمه هدی (ع) مخصوصا سفارش می نمودند که فاطمه نام را محترم بدانند و باو اذیت نرسانند و در وجه تسمیه آن مخدره باین نام گفته‌اند که چون ام‌المؤمنین خدیجه مادرش فاطمه بود میل داشت آن مخدره را باین اسم بخواند و بعضی گفته‌اند چون رسول خدا مادرش از دنیا رفت و کفالت آن حضرت بعهد فاطمه‌ی بنت اسد بود چون فاطمه متولد شد خواست رسول خدا فاطمه‌ی بنت اسد را مسرور بنماید آن مخدره را فاطمه نامید ولی روایت (بحار) این است که ملکی از طرف علی اعلی مأمور شد که بر زبان معجز بیان آن حضرت جاری بنماید این اسم را پس فرمود این دختر را فاطمه نام بگذارید و بر حسب روایات آتیه فاطمه قبل از ولادت بچند سال باین اسم موسوم بود ولی دو وجه مذکور با روایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه و احترام فاطمه‌ی بنت اسد آن مخدره را باین اسم موسوم نمودند قبل از فرمان خداوند سبحان

بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه

اول از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که فرمود سمیت فاطمه لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دنیا و حسبا یعنی فاطمه نامیده شد بجهت این که از زنان زمان خود منقطع بود و جدا بود بواسطه فضل و دین و حسب و البته آنچه مفید است فضل و دین و شرف و حسب است.

۲ (ر) سمیت فاطمه لانقطاعها عن فواطم التسعه چون آنها در کفر متولد شدند و فاطمه ولیده اسلام است.

۳- و در علل الشرایع از حضرت باقر علیه‌السلام روایت کند که چون فاطمه متولد شد (اوحی الله عز و جل الی ملک و قال له انطلق الی محمد و قل له سمها فاطمه فسمها فاطمه ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث پس حضرت باقر علیه‌السلام فرمود والله لقد فطمها الله تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق) در این حدیث چهار مطلب است اول ملکی اسم فاطمه را بر زبان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم فطامش از طمث چهارم کلام امام علیه‌السلام که بقسم

خبر از وقوع قول حضرت رسول داده با ضمیمه‌ی میثاق و معنی فطام بعلم یعنی ترا شیر دادم تا بی‌نیاز شدی و ترا بسبب علم از جهل جدا کردم و این بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت بعلوم ربانیه عالمه بوده است

۴ (ر) از حضرت صادق مرویست که فرمود (افتدیری ای شئی تفسیر فاطمه قال لا قال (ع) فطمت عن الشر) یعنی از شر بدیها بریده و جدا شده و اگر لازم نباشد فطمت یعنی فاطمه خود را از همه شرور دور نمود

۵ (ر) (قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سمیت فاطمه فاطمه لفطمها عن الدنيا و لذاتها و شهواتها یعنی بجهت انقطاع و انقطاع او از دنیا و لذات و شهوات آن او را فاطمه نامیدند کانه از وقتی که آن ملک نازل شد و او را فاطمه خواند دنیا را نخواست و اعراض از ماسوی الله کرد، و من المهد الی اللحد روی دلش بسوی آخرت و پروردگارش بود چون محبت دنیا از دلش بریده شده بود مالک محبت حق شد و از این جهت در دنیا با آنهمه قدرت و کمال کرامت در آن زمان قلیل با نهایت سختی و عسرت گذرانید.

۶- در علل الشرایع از عبدالله محض پسر حسن مثنی از حضرت سجاد علیه‌السلام حدیثی آورده است که حاصلش این است عبدالله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمه‌ی نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد و خلافت و امامت را در ذریه او خداوند متعال قرار داد فبهذا سمیت فاطمه‌ی لانهما فطمت طمعهم

۷- (ر) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق فاطمه‌ی (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرك ليله القدر وانما سمیت فاطمه‌ی لان الخلق فطموا عن كنه معرفتها و فی خبر آخر انما سمیت فاطمه لان اعدائها فطموا عن حبها

(یص) معرفت فاطمه‌ی زهرا دو قسم است اول معرفت اسم و حسب و نسب و جمله قلیله از حالاتش و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست فاطمه را گرفت و فرمود (من عرفها فقد عرفها و من لم يعرفها فهی فاطمه‌ی بضعه منی و روحی الی بین جنبی الحدیث) آنجناب در این تعریف خواسته است اتحاد خودش را بفاطمه‌ی زهرا که دلالت بر کمال فضل و شرف او می‌کند بمردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین گونه

بشناسید و او را چون روحی در قالب و قلب من بدانید و این قسم از معرفت نتیجه‌اش این است که با روح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم عمل بنمایند آنچه با پیغمبر عمل می‌کردند و حرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است و احترام جزء اعظم احترام کل است. و قسم دوم معرفت بگنه و حقیقت و احاطه تامه‌ی بتمام مقامات و کمالات و فضائل و فواصل اوست و این قسم از معرفت برای احدی حاصل نمی‌شود و حدیث (و هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی) همان معرفه اجمالیه است و عجز انسان از ادراک هر شیئی و شخصی بواسطه کثرت اوصاف و آیات اوست و هر قدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدر و شأنش در انظار عظیم‌تر می‌نماید و چون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه در مقام دانی و سافل است بمقام عالی نرسد و نتواند او را بشناسد پس چگونه ما حقیقت نبوت را می‌توانیم بشناسیم مانند اسم عظم و لیله القدر و ساعت مستجابیه

۸ (ر) قال الباقر علیه السلام (انما سمیت فاطمه‌ی بنت محمد الطاهره لطهارتها عن کل دنس و طهارتها من کل رفق و مارات یوما حمره و لا- نفاسا) در معنی طاهره و بتون اشاره باین معنی شد و این عبارت اخرای فطمت عن الطمث و رفق بمعنی فحش است و این دو طهارت اشاره بپاکی فاطمه زهرا است از پلیدیهای ظاهر و باطن و تعدد ذکر طهارت بر حسب تعدد و اختلاف متعلق است از آنکه دنس و رفق صریح است با دناس ظاهره و ارجاس باطنه مانند تعدد ذکر اصطفا در حق مریم (ع)

۹- (یص) از علل الشرایع از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهرا (ع) بر در جنهم وقفه دارد و در آن روز بین هر دو چشم هر مرد مؤمن و کافر نوشته می‌شود هذا مؤمن هذا کافر و دوستار فاطمه که گناهکار است بین دو چشم او نوشته می‌شود هذا محب پس دوستار گناهکار را بسوی آتش می‌برند آنگاه فاطمه در مقابل خود عرض می‌کند (الهی و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و انت لا تخلف الميعاد) حق تعالی

می‌فرماید راست می‌گوئی ای فاطمه‌ی من ترا فاطمه‌ی نامیدم و دوستان و ذریه ترا از آتش جهنم جدا کرده‌ام و وعده من حق است این که امر کردم آنها را بسوی آتش برای اینکه در حق آنها شفاعت بنمائی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول می‌نمایم تا ملائکه و انبیاء و اهل موقف بدانند در نزد من مکانت و منزلت ترا پس هر کس بر پیشانی او محب نوشته است او را شفاعت بنماید (یص) و خرگوشی در شرف النبوه و کلبی نسابه از حضرت صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت از حضرت رسول سؤال نمود که آیا می‌دانی فاطمه‌ی را چرا فاطمه نامیده شد آن جناب عرض کرد از برای چه فرمود لانها فطمت هی و شیعتها من النار

۱۰- (سمیت فاطمه بهذا الاسم لانها فطمت و تبت عن النظیر) یعنی فاطمه زهرا (ع) از مثل و مانند خود مفطوم و منقطعه شده، و این وجود ده گانه همه بیان مصداق و با هم تنافی نیست یعنی فاطمه بهمه این شئون متصفه است و همه این فضائل از خصائص اوست (فسبحان من خصها باعظم الفضائل و میزها عن خلقه باکرم خصائل و شرفها و رفع قدرها و اکرامها و اکثر نسلها و جعل کل حال من احوالها آیه باهره و کل طور من اطوارها معجزه ظاهره)

و لو كان النساء بمثل هدی

لفضلت النساء علی الرجال

ای قبله مقبلان عالم

ای روح جهان و جان عالم

ای سیده‌ی نساء جنت

وی مهتر دختران عالم

ای علت خلقت خلائق

معلول تو انس جان عالم

ای سر حدیث کنت کنز

از خلقت مردمان عالم

احمد ز تو افتخار دارد

بر جمله پیمبران عالم

در دهر نژاد و هم نژاید

دختر چه تو مادران عالم

از مثل تو زن سزد بمردان
نازند همه زنان عالم

ابداع نور فیض ظهور حضرت زهراء

(یص) در ابداع نور فاطمی چهار قسم روایت است از پاره اخبار و آثار معلوم می‌شود که نور فاطمه‌ی علا حده مستقلا خلق شده و از بعض اخبار معلوم می‌شود از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلق شده و از چند حدیث معتبر ظاهر است که از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر برانگیخته شده و از حدیث علل بروایت معاذ بن جبل و حدیث خصال و معانی الاخبار مرویست که نور پیغمبر و حضرت امیر و حسنین معایش از هفت هزار سال خلق شدند و ترتیب در این حدیث منظور نیست. قسم اول در روایت انس بن مالک چنین است (ثم ان الله خلق الظلمه بالقدرة فارسلها فی سحائب البصر فقالت الملائکه سبح قدوس ربنا منذ عرفنا هذه الاشباه ما رايها سوء فحرمتمهم الا كسفت ما نزل بنا فهناك خلق الله تعالى قناديل الرحمه و علقها على سرادق العرش فقالت الملائکه اليهنا لمن هذه الفضيله و هذه الانوار فقال هذا نور امتی فاطمه الزهراء فلذلك سميت امتی الزهراء لان السماوات والارضین بنورها زهرت و هی ابنه نبی و زوجه وصیه)

و این حدیث را مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی و طبرسی و صاحب کشف الغمه باسانید خود از فضل بن شاذان از موسی بن جعفر روایت کرده‌اند و کذا در جلد ۷- و ۱۰- بحار و ریاض الجنان و منافی نیست ظهور نور آن مخدره در آسمانها با قدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش و این اظهار و ازهار یکی از جلوات آن سیده‌ی کائنات بوده وجود مقدس فاطمی جلوه از جلوات محمدی است و ایضا از قسم اولست روایت معانی الاخبار از سید ابراری (قال صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله نور فاطمه قبل ان یخلق الارض والسما ففقال بعض الناس یا نبی الله فلیست هی انسیه فقال فاطمه حوراء انسیه قال خلقها الله عز و جل من نوره قبل ان یخلق آدم اذ كانت الارواح فلما خلق الله عز و جل آدم عرضت علی آدم قیل یا نبی الله فاین كانت فاطمه‌ی قال كانت فی حقه تحت ساق العرش قالوا یا نبی الله فاین کان طعامها قال التسبیح والتهلیل والتمجید فلما خلق الله عز و جل آدم و اخرجنی من

صلبه و احب الله ان یخرجها من صلبی فجعلها تفاحه فی الجنه و اتانی بها جبرئیل الخ (آنچه در لقب منصوره سبق ذکر یافت) و جلوات آن نور فاطمی تجلیات خاصه داشته گاهی در ساق عرش گاهی در آسمانها هر یک بنحو خاص و نهج مخصوص و گاهی در بهشت در نظر آدم و حواء بصورت جاریه حسناء و گاهی در حقه نور و گاهی در قندیل محجوبه و مستوره و گاهی در سیب و رطب و انگور بهشتی و این از خصائص آن مخدره است

قسم دوم دسته اخباریست که دلالت دارد آن مخدره از نور رسول خدا خلق شده است و از نقل همه آنها عذر می‌خواهم چون آن روایات را در جلد سوم (تاریخ سامره) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاملاً ایراد کرده‌ام در اینجا از کتاب متقضب الاثر این یک حدیث را می‌نویسم سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌نماید که آن حضرت فرمود خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا باطاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را پس از نور من نور علی را خلق کرد و او را بطاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد آنگاه از نور من و علی فاطمه (ع) را خلق نمود و او را دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمه‌ی نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشان را بطاعت خود خواند اجابت کردند پس ما را به پنج اسم یکی از اسماء خود یاد کرد خدا محمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطر است و این است فاطمه‌ی و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور ما نه نفر از ائمه طاهرین را و ایشان را بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (ر) اخباریست که انوار خمسه از یک چشمه باشند محل حاجت آن روایات یکی این است که رسول خدا بعمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود ای عمو من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یک چشمه‌ایم و ما را خداوند خلق فرمود وقتی که آسمان و زمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدا را می‌کردیم در وقتی که تقدیس و تسبیح کننده نبود خداوند متعال خواست صنعت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور اله است و من از عرش افضل

می‌باشم پس شکافت از نور علی بن ابی طالب و خلق کرد از آن ملائکه را پس نور ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه‌ی افضل است از آسمانها و زمینها پس از نور امام حسن آفتاب و ماه را خلق کرد و نور حسن از نور خداست و او افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور حسین را و از آن بهشت و حورالعین را خلق کرد پس نور جنت و حورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و الحسین افضل من الجنة والحور العین آنگاه در این حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت و خلقت قنذیل را که سابقا باو اشاره شد و نیز از غرائب علو حق این است که خوارزمی حنفی در مناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام آن را در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده‌ام محل شاهد در اینجا این است که خداوند متعال در شب معراج برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب می‌کند (یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمه والحسن والحسین والائمة من نوری الخبر)

قسم چهارم خبری که نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمه و دیگران سند را بموسی بن جعفر می‌رسانند که آن حضرت فرمود خداوند از نوری که اختراع کرده بود و از نور عظمت او بود نور محمد را خلق کرد و همان نور لاهوتیه است که از برای موسی بن عمران در طور سینا تجلی کرد و آن جناب طاقت نیاورد و آن کوه قرار نگرفت و حضرت موسی غش کرد پس آن نور را دو قسمت فرمود یکی پیغمبر شد و یکی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از نور خود غیر از این دو نفر را خلق نکرد و بقدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و برگزید و برایشان از نفس خود دمید و این دو بزرگوار را بصورتشان مصور داشت و علمش را در ایشان بودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آگاه فرمود پس قرار داد یکی را بمنزله‌ی نفس و دیگری را بمنزله‌ی روح ظاهرشان بشریه است و باطنشان لاهوتیه پس ظاهر بشریت جلوه کردند تا مردم طاقت دیدار آن آفتاب درخشان و ماه تابان را داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ

از دیگری آنگاه این انوار از صلبی بصلبی و از بطنی ببطنی و از رحمی بررحمی نقل شد الخ
 کیف کان نور جناب فاطمه ی بالانفراد یا از نور جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا از نور آن حضرت و امیرالمؤمنین یا
 از نور پروردگار همه یک نوع واحده اند و از یک مصدر و مبدء ابداع و انشأ شده اند و از یک منشأ و محل مشتق گردیده اند لیکن
 بر حسب وقت و زمان حکمت معلومه ی و استعداد قابل این مستوره ام الفضائل بذاتها و حقیقتها در ملکوت اعلی و عالم بالاتجلیات
 خاصته داشته و از هر تجلی باسم و لقبی خوانده می شد است
 اثر طبع سید محمد گلپایگانی ابن العلامة الفقیه السید جمال مد ظله

شعت فلا الشمس تحکیها و لا القمر

زهراء من نورها الانوار تزدهر

بنت الخلود لها الاجيال خاشعه

ام الزمان اليها تنتهي العصر

روح الحیوه فلولا قدس عنصرها

لم تأتلف بیننا الارواح والصور

سمت عن الافق لاروح و لا ملک

وفاقت الارض لاجن و لا بشر

ماعاب مفخرها التانیث ان بها

علی الرجال نساء الدهر تفتخر

مجبوله من جلال الله طینتها

یرف لطفها علیها الصون والخفر

سر النبوه معنی الوحی قد نزلت

فی بیت عظمتها الآیات والسور

حوت خصال رسول الله اجمعها

لولا الرساله ساوی اصلها الثمر

قل للذي راح يخفي فضلها حسدا
وجه الحقيقه انا ليس تستر

اتقرن النور بالظلما من سفه
ما انت في القول الا كاذب اشر

بنت النبي الذي لولا هدايته
ما كان للحق لا عين و لا اثر

هي التي ورثت حقا مفاخره
والعطر فيه الذي في الورد مدخر

تزوجت في السما بالمرتضى فزهت
بها الجنان احتفالا و انطفي السقر

قف يا براعى (۱) عن مدح البتول ففى
مديحها تهتف الالواح والزبر

وارجع لتختبر التاريخ من بناء
قد فاجعتنا به الانباء والسير

هل اسقط القوم ضربا حملها فهوت
تأن مما بها والد مع منهمر

و هل كما قيل قادو بعلمها فقدت
و راه نادبة والضلع منكسر

ان كان حقا فان القوم قد مرقوا
من دينهم و بحكم الله قد كفر وا

انعتاد نطفه طاهره فاطمه زهراء

(یص) آنچه از بحار الانوار منقول شده است در این موضوع از ششم قسم خارج نیست. اول بروایت معتبر مرویست که نطفه‌ی طاهره فاطمه‌ی از سیب بهشتی که در زمین تناول نمود (فقال صلی الله علیه و آله و سلم اتانی جبرئیل بتفاحه من تفاح الجنه فاكلتها فحولت ماء فی صلبی ثم واقعت خدیجه فحملت بفاطمه و انا اشم منها رائحه الجنه) و روایت دیگر در لقب منصوره گذشت و دیگر روایت سدید صیرفی بهمین مضمون است. دوم از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که حضرت رسول بسیار فاطمه را می‌بوسید عایشه انکار کرد آن جناب فرمود چون من با آسمان رفتم داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی آورد و از میوه‌های طوبی چیده بمن داد پس خوردم از آن و در پشت من قرار گرفت چون بزمین آمدم با خدیجه مواجهه کردم حامله شد بفاطمه پس هر وقت او را می‌بوسم بوی درخت طوبی از وی استشمام می‌کنم و در این حدیث معین نشده است که ثمره‌ی شجره‌ی طوبی چه بوده است. سوم منقول از علل الشرایع از ابن عباس روایت است که عایشه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد و او می‌بوسید فاطمه را عرض کرد تا چند فاطمه را می‌بوسی آیا او را بسیار دوست داری فرمود والله اگر بدانی دوستی مرا دوستی خود ترا باو زیاد می‌نمائی من چون بمعراج رفتم با آسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت میکائیل اقامه گفت پس بمن گفته‌اند نزدیک بیا ای محمد گفتم چگونه مقدم شوم و تو در برابر منی جبرئیل گفت خداوند انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و ترا خاصه پس نزدیک آمدم با اهل آسمان چهارم نماز گذاردم تا اینکه می‌فرماید جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت کرد پس خرمائی در برابر خود دیدم که از کره نرم‌تر و از بوی مشک خوشبوتر

ص: ۵۱

و از غسل شیرین تر بود از آن گرفته تناول نمودم پس در صلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجه مواجهه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین جهت فاطمه حوراء انسیه است چون مشتاق بوی بهشت می شوم بوی آن را از فاطمه می شنوم و در این روایت تناول رطب در بهشت بوده

و در کتاب (فضائل السادات) در فصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل در شب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرمای بهشتی آورد الخ و در این روایت اکل رطب در زمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن ابراهیم که مسندا از امام صادق نقل می فرماید که خلقت فاطمه از سیب بهشتی که باعرق جبرئیل و پره‌های زیر بال او است بوده

و در (یص) این روایت را نقل کرده و بیانی هم فرموده ولی عقول اوساط مردم بکله فضلاء از درک معانی این حدیث را جل و عاجز است.

پنجم (ر) حدیثی است که در علم فاطمه بیاید که آن مخدره از میوه درخت بهشتی است دیگر در روایت ذکر اسم درخت و میوه را نمی فرماید

ششم (ر) حدیث خرما و انگور است و حاصل آن حدیث این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابطح نشسته بود با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار یاسر و منذر بن ضحضاح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آن حضرت را که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می رساند و امر می نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن پس آن حضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت و روزها را روزه می داشت و شبها تا صبح عبادت می کرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد و گفت بگو ای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراهت و عداوت نیست ولیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود مگر نیکی و بدرستی که حق تعالی بتو مباحات می کند هر روز چند مرتبه با ملائکه، تو باید هر شب در خانه‌ی خود را ببندی و در رختخواب خود

بخوابی و من در خانه‌ی فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی منقضی شود و خدیجه هر روز چند مرتبه از مفارقت آن حضرت می‌گریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی‌اعلی‌ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید مهیا شو برای تحفه و کرامت من پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بود و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت پروردگار تو می‌فرماید امشب باین طعام افطار کن و حضرت امیرالمؤمنین گفت که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌نمود که در را بگشایم که هر که خواهد بیاید با آن حضرت افطار بنماید در آن شب مرا فرمود که بر در خانه بنشین و نگذار کسی داخل بشود که این طعام بر غیر من حرام است پس چون اراده‌ی افطار نمود و طبق را گشود در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود پس از آن میوه‌ها آنقدر تناول فرمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش ریخت و میکائیل دستش را شست و اسرافیل دستش را با دستمال بهشت پاک کرد و و طعام باقی مانده با ظرفها با آسمان بالا رفت چون حضرت برخاست که مشغول نماز بشود جبرئیل گفت که در این وقت ترا نماز جائز نیست باید الحال بمنزل خدیجه روی و با او بنزدیکی بنمائی که حق تعالی می‌خواهد در این شب از نسل تو ذریه‌ی طیبه خلق فرماید پس آن حضرت متوجه خانه‌ی خدیجه شد و خدیجه گفت که من با تنهائی الفت گرفته بودم و چون شب می‌شد درها را می‌بستم و پرده‌ها را می‌آویختم و نماز خود را می‌کردم و در جامه خواب خود می‌خوابیدم و چراغ را خاموش می‌کردم و در آن شب در میان خواب و بیداری بودم که صدای در خانه را شنیدم پرسیدم کیست که می‌کوبد دری را که بغیر از محد دیگری را روا نیست کوبیدن آن در حضرت فرمود که منم محمد چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می‌نمود آب می‌طلبید و تجدید وضو می‌کرد و دو رکعت نماز بجا می‌آورد و داخل رختخواب می‌شد و در آن شب مبارک سحر هیچ یک از اینها را نکرد و تا داخل رختخواب شد دست مرا گرفت بر رختخواب خود برد

و چون از موافقه فارغ شد من نور فاطمه را در شکم خود یافتم و آخر حدیث باین عبارت است (انه اخذ بعضدی واقعدنی فی فراشه و داعبنی و مازحنی و کان بینی و بینه ما یکون بین المرائه و بعلها فلا والذی سمک السماء و انبع الماء ما تباعد عنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنی

(یص) پس نطفه‌ی طاهره آن مخدره از سیب بهشتی در بهشت بانضمام عرق جبرئیل و عرق آن سیب و زغب جبرئیل و رطب بهشتی در بهشت و میوه یکی از درختهای بهشتی و میوه درخت طوبی و خرما و انگور و آب بهشتی منعقد شد و جمع این اخبار منافی نیست و بعد ازین بیان می‌شود در ولادت حضرت فاطمه که پس از معراج سه سال بود و بعید نیست آن جناب در شب معراج سیب و رطب و میوه دیگر از بهشت میل فرموده باشد و پس از مراجعت از معراج اکراما لرسول الله مرتبه دیگر جبرئیل بزمین آورده تقدیم نمود است بجهت میل و شوقی که آن جناب پس از معراج در خوردن میوه بهشتی داشته و معراج هم متعدد بوده و یک مرتبه آن ممکن است بعد از ریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین نطفه طاهره با آسمان تشریف برده و از میوه‌های نام برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور و بعد از هبوط بزمین در شب دیگر وقت افطار جبرئیل هدیه‌ی نام برده را آورده باشد غرض این اخبار با هم تنافی ندارند آنان که بصیر باخبار آل عصمت می‌باشند ممکن است از مشرب صافی خودشان این اخبار را جمع نمایند خصوص حدیث اخیر که دلالت بر عظمت قدر و مکانت فاطمه زهراء می‌کند قدری تأمل و نظر در او لازم است

اولا- جلوه‌ی جبرئیل بصورت اصلیه‌اش در نظر مهر انور پیغمبر در آن روز با آن که در روز مبعث نیز مرویست در کوه حرا بصورت اصلیه جلوه نمود بمفاد (ولقد آه نزله اخری عند سدره المنتهی) دفعه‌ی دیگر هم در شب معراج در مقام خود بخلقه اصلیه خود را جلوه داد و این جلوه دلیل است بر عظمت مأموریتش و اعظام این امر جلیل که انعقاد نطفه‌ی طاهره آن مخدره بوده است.

ثانیا تعبد بصیام ایام و قیام لیالی در چهل شبانه روز و عزلت از خلق بادوری از فراش خدیجه دلیل بر شرف این اربعین و تشیید و اکثار شوق و میل طبیعی خدیجه و آن جناب

است، و بعبارت اخری بر حسب لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیه نمود خصوص در ایام مرتاضه آن جناب مکسر شهوات و مکدر لذات بمراقبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه و عطیه‌ی علویه‌ی ساخت تا در تودیع آن ودیعه الهته پس از ریاضت نفسانیه قصور و فتوری واقع نشود (و ثالثاً) این گونه ریاضت و دوری از هرگونه تهمت و شهوت، کرامت و مکرمتی است برای حامل و محمول و اظهاری است در انتظار وصول بمأمول و کدام مقصود و مأمول اشرف و افضل در نزد حضرت رسول از قدوم بجهت لزوم فاطمه بتول بوده که سالها می‌خواست این ثمره را از این شجره به‌بیند.

(رابعاً) آمدن این سه ملک مقرب خصوص اسرافیل که هرگز بزمین نیامده بود مگر دفعه واحده با آن تشریفات خاصه از سندس و ابریق و دستمال بهشتی و خوشه انگور و خرما و آب بهشتی در طبق باز کرامتی دیگر از برای پیغمبر است و اکرامی از برای فاطمه‌ی که برای او آن عطایا و هدایا را بزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند و بخدمت گذاری و ابلاغ این بشارت عظمی مفتخر و مباهی شدند. (خامساً) نماز نکردن حضرت رسول در آنشب و تعجیل در امر مضاجعت اهمیت این امر را می‌رساند که مبدا در انجام مراد خلل و قصوری واقع شود و در امر پروردگار تعلق و مسامحه روی دهد کانه تعجیل در این عمل برای تنجیز امر پروردگار بود (و سادساً) تعدد ثمرات بهشتی از سیب و خرما و انگور و غیره برای آثار خاصه است که در هر یک خداوند سبحان قرار داده که از خوردن آنها فردا فردا اثر مخصوصی از ملکات کریمه در نطفه ظاهر می‌شود.

(و سابعاً) اثر حمل خدیجه در همان زمان مشاهده کردن بر خلاف رسوم زنان دیگر خصیصه‌ی است عظمی و دلیل بر حیوه آن نطفه‌ی مبارکه است و چون از دار حیوان آمده بود در بدایت و نهایت آن از جهت حیوه مغایرت و میانیت نداشت و در حدیث است بعد از یک شبانه روز مانند امام در رحم مادرش می‌دید و می‌شنید

زهراء فاطمه بتول قدست

القابها و تکرمت اسمائها

ص: ۵۵

و بساق عرش الله قبل وجودها
کتب اسمها و تصویرت سیمائها

(الله زوجها علیا فی السماء
و بها الملائک کلهم شهدائها)

فاطمه آن بضعه‌ی رسول گرامی
فاطمه آن بی قرینه‌ی زوجه حیدر

فاطمه‌ی آن دختری که مادر گیتی
تابابد دختری چنین نزاید دیگر

ای بملاحت بدیل احمد مرسل
وی بفصاحت عدیل حیدر صفدر

جده‌ی سادات مادر حسینی
از همه خلقش گزیده خالق اکبر

شافعه‌ی محشری و بانوی جنت
دخت رسول لستی و حبیبه داور

پیشتر از خلق خاک آدم حوا
نور ترا آفرید حضرت داور

نام تو باشد بساق عرش نوشته
عرش ز نام تو یافت زینت و زیور

گشت منور جهان بنور جمالت
نور خدائی است از جبین تو ظاهر

جلوه‌ای از حسن تو است مهر جهان تاب
پرتوی از نور تو است زهره‌ی ازهر

باد زیبوی تو برده تحفه بگلزار
گشت ازین روی گل لطیف و معطر

گر بچمن بگذری بعزم تماشا
دیده گذارد بهم ز شرم تو عنبر

خازن جنت تراست خادم در گاه
گیسوی حوران تراست ریشه معجر

خادمه در گهی تو حضرت مریم
جاریه‌ی مطبخ تو ساره و هاجر

رفته بهر بامداد حضرت جبرئیل
خاک در آستانه‌ی توبشهر

من ز ثنا کوئیت چگونه زخم دم
زانکه خدای احد تراست ثناگر

توسل انبیاء عظام و امم سالفه بنور فاطمه

اول عیاشی در تفسیر خود از عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود خداوند ودود ذریه‌ی آدم را بر روی عرضه داشت چون بر حضرت رسول گذشت دید آن جناب بر حضرت امیرالمؤمنین تکیه داده و حضرت فاطمه زهراء تالی اوست و دود فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای آدم مبادا بدیده حسد بر ایشان بنگری که ترا از جوار خود دور و مهجور می‌گردانم چون به بهشت آمد و خمسه‌ی

طیبه را در نظر خود ممثل یافت و عرض ولایت ایشان بر وی شد تأملی کرد پس از بهشت بیرون شد و بدیشان توسل جست و عاقبت آمرزیده گشت و این است معنی آیهی (فتلقى آدم من ربه كلمات) و این است آن کلمات که جبرئیل تلقین بحضرت آدم کرد یا حمید بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسين

دوم داستان کشتی نوح پیغمبر (ع) و پنج مسماری که بنام رسول خدا و علی و مرتضی و فاطمه زهراء و حسنین که هر یک را می گویند (زهر و اشراق و انار) و مسمار بنام حسین علیه السلام علاوه از ظهور نور نداوه از دم جوشید تفصیل آن در بحار و دیگر کتب مذکور و مشهور است و آدم ابوالبشر تجلیات نور فاطمه را در چند مورد مشاهده کرده و بایشان توسل جسته و حدیث رؤیت حضرت آدم و حواء جناب فاطمه را در بهشت که بر سریری نشسته و تاجی بر سر داشت و قلاده بر گردن و دو گوشواره در گوش و بیان جبرئیل از برای ایشان که تاج پدر این دختر و قلاده شوهر او و دو گوشواره دو فرزندان او) و قول آدم ابوالبشر بجبرئیل (مالی اذا ذكرت اربعة منهم تسليت باسمائهم من همومي و اذا ذكرت الحسين تدمع عيني و تنور زفرتي) دلیل واضحی است در توسل حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لما خلق الله ابراهيم الخليل كشف الهل عن بصره فنظر الى جانب العرش فرأى نوراسا طعا فقال الهی و سیدی ما هذا النور یا ابراهيم هذا محمد صفوتی فقال الهی و سیدی ارأی فی جانبه نورا آخر فقال یا ابراهيم هذا علی ناصری فقال الهی و سیدی ارأی فی جانباهما نورا ثالثا فقال یا ابراهيم هذه فاطمه تلی ابیها و بعلمها فطمت مجیها عن النار قال الهی و سیدی ارأی نورین بمیامن الانوار الثلثة قال الله تعالی هذان الحسن والحسين یلیان اباهما وجدهما و بامهما قال یا الهی ارأی تسعه انوار احدقوا بالخمسه الانوار قال یا ابراهيم هولاء الاثمه من ولد هم الحدیث

و از این قبیل روایات در ج ۱۰ بحار بسیار است

چهارم نام فاطمه در کتب سماویه در امالی صدوق از حضرت امام حسن روایت

ص: ۵۷

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سوال کرد که در توریه مکتوب است و حضرت موسی بقوم خود فرموده بعد از وی بان پنج چیز اقتدی بنمایند و بایشان توسل بفرمایند آن جناب از آن یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آورد پس فرمود اول چیزی که مکتوب شده در توریه طاب طاب است یعنی محمد رسول الله و در سطر دوم از توریه اسم وصی من ایلیاست و در سطر سوم و چهارم اسم دو سبط شبر و شبیر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمه سیده نساء عالمین است این آیه را تلاوت فرمود (یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه والانجیل مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد) الخبر

پنجم داستان کعب الاخبار در مجلس معویه که گفت ما وصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده‌ایم و آن مشهور است و گفت دو جوجه او را بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد. الخ

ششم در کتب جاماسب از فاطمه زهراء تفسیر بشاه زنان شده است و همچنین در صحیفهای پیغمبران از آدم علیه السلام و شیث علیه السلام و ادريس و نوح علیه السلام و هود و حضرت ابراهیم و در توریه و زبور و انجیل وصف آن مخدره هست و در موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه و بنور فاطمه مخصوصا توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدین از عبدالله بن سلیمان نقل کند که در انجیل عیسی علیه السلام و نام فاطمه و مبارکه است و خبر فرزندان او را می‌دهد.

هشتم زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است و قال (قال رسول الله هؤلاء الذین امرالله تعالی بمودتهم علی و فاطمه والحسن والحسین) و قال) النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه مهجه قلبی و زوجها قره‌ی عینی و ولدها ثمره فؤادی والائمه من ولدها امناء ربی حبله الممدود بین الناس و بین ربی فمن تمسک بهم نجی و من تخلف عنهم فقد هلک و الی جهنم سلک) و هذه الصفات من اعظم المناقب و اعلاها و اقوام المواهب الی ذروه الشرف و اسناها

نهم بس است در شرف قدر فاطمه علیها السلام توسل آباء مکرمین و اجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین باو در مهالک و احوال نزول شدائد و بلاها چنان که در شب انعقاد نطفه‌ی مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام زلزله عظیم در مکه معظمه واقع شد که

سنگهای بزرگ از کوه ابوقبیس جدا شده از فراز بنشیب می افتاد و آن امتدادی یافت پس حضرت ابوطالب بر بلندی برآمد و گفت (الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیئہ و بالفاطمیه البضیاء الاتفضلت علی اهل التهامه بالرحمه والرافه) پس همان زمان زمین ساکن شد و مردم آن کلمات را حفظ کرده در شائد و بلاها می خواندند و جهت آن را نمی دانسته‌اند.

دهم از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام حدیث طولانی روایت کند که محل شاهد این است) در وقتی که قریش و ابوجهل و مشرکین مکه معجزه‌ی حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام از رسول خدا خواسته‌اند از طوفان و سرد شدن آن آتش و آویختن کوه و خبر دادن از سرائر و ذخائر ایشان پس رسول خدا علیه السلام کفار را بچهار قسمت کرد و بقسم ثانی امر کرد بصحرای مکه روند آتشی افروخته بیند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نمایند آن فرقه رفتند و مراجعت کردند و عرض کردند ما شهادت برسالت تو می دهیم بان که رسول رب العالمین باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم در اندک زمانی آسمان شکافته شد و جمرات آتش بر سر ما فرو می ریخت و از زمین شعلهای آتش برآمده و مشتق گردیده بنحویکه زمین و آسمان تماما مملو از آتش شد تا از حرارت نزدیک بود گوشتهای ما آب شود در این حال در هوا زنی ظاهر شد که مقنعه‌ی بر سر داشت که یک طرف آن را بسوی ما آویخته بود بنحوی که دستهای ما بوی می رسید پس منادی ندا کرد از آسمان که اگر نجاه می خواهید به بعضی از ریشه‌های چادر این زن چنگ زیند پس ما چنین کردیم دیگر آتش بر ما اذیت نکرد تا سلامت باینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید آن زن که بود عرض کردند شناختیم فرمود دختر من فاطمه سیده‌ی نساء عالمین بود چون رزو قیامت شود دوستان فاطمه‌ی برشتهای چادرش چنگ زنند و آنها هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام که هر فئامی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشاره‌ی مختصری بود باین قسمت والا متوسلین بفاطمه‌ی زهرا از حوصله حساب بیرون است و بعضی از آنها در باب حکایت بیاید

ص: ۵۹

در هر صفتی اعظم اسماء الهی
اندر فلک قدرت نبود همچو تو ماهی

عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی
محتاج توایم از ره الطاف نکاهی

نه غیر تو حصنی و ملاذی و پناهی
یا فاطمه الزهراء انابک نشکو

خورشید چه رویت بسما و بسمک نیست
چون روی تو پیداست دیگر خود بفلک چیست

از نور رخت کرده گدائی ز تو شک نیست
کر منکر این هست کسی ز اهل خرد نیست

ای زاده انسان که بخوبیت ملک نیست
از فضل تو بر پا است بکونین هیا هو

صدیقه کبری گهر درج رسالت
ام النجبا و اسطه عقد جلالت

بر چرخ الوهیت خورشید عدالت
اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت

نورش ازلی بود ز انوار الهی
در جلوه گری بود ز آثار الهی

دو دیده او دیده دیدار الهی
در باغ هدی میوه پر بار الهی

ولادت فاطمه زهراء

اشاره

والمختار فی ولادتها علیهاالسلام انها ولدت بعد البعثة بخمس سنین لعشر بقین من جمادی الاخره یوم الجمعه و شیخ حر عاملی صاحب وسائل در منظومه اش همین عقیده را اختیار کرد چنانچه گوید

قد ولدت فاطمة الزهراء

البضعه الزکیه الحوراء

بمکه الغراء یوم الجمعه

فی ملک یزدجر مبدی السمعه

و ذاک قبل رجب بعشر

وقیل قبله بنصف شهر

لخمسه من مبعث النبى

المصطفى المکرم الزکی

وقد روری مخالف ما قبله

بخمسته و من رواه ابله

و مراد از قبل رجب بعشر بیستم جمادی الاخره است که ده روز پیش از ماه رجب می شود و سال ولادت را پنج سال بعد از نبوت تعیین فرموده و مخالف را در این قول ابله نامید است که پنج سال قبل البعثة گفته و بین علماء سنت در سال ولادت آن مخدره اختلاف بسیار است و منافیات کلماتشان با هم دیگر پر ظاهر است و ما را احتیاج بنقل کلمات آنها نیست و

اهل البیت ادری بما فی البیت همان قول عبدالله بن حسن است در حضور هشام بن عبدالملک بکلبی نسابه گفت که احوال مادر مرا از من سؤال کنید و احوال مادر کلبی را از او سؤال کنید و در این خصوص باید بفرزندان فاطمه و اهل بیت و بزرگان این خانواده کرد که چه فرموده‌اند و بر چه عقیده بوده‌اند تمام ائمه معصومین علیهم السلام بنحو مذکور رفته‌اند و مکرر خبر داده‌اند که از عمر مبارک فاطمه هیجده سال و چیزی گذشته و اگر قولی در میان علماء شیعه بر خلاف است بملاحظات بوده و همین اتفاق اهل البیت مدرکیست متین از برای سال ولادتش و ما را طریقه حقه امامین علیه السلام کفایت است البته روز و ماه و سال ولاده فاطمه را از قول جناب امام حسین علیه السلام قبول کردن اولی است از قبول حسن بصری و سفیان ثوری و خوب است اهل خلاف در این گونه امور انصاف داده آنچه از خانواده فاطمه بیرون آمد و چندان مخالف میل و مذهبشان نیست بپذیرند با آنکه اقوال خودشان بقدر اختلاف دارد که نمی‌توان وصف نمود مثل این که جمعی از آنها پنج سال قبل البعثه گفته‌اند و بعضی یک سال بعد از بعثت گفته‌اند و بعضی گفته‌اند پیش از نبوت بوده قریش خانه کعبه را بنا می‌کردند و این اقوال سخیف و ضعیف است و محل اعتنا و اعتماد نیست و قول حق همان روایت کافی و مناقب و کشف الغمه و مصباح المتهجد است

اثر طبع شیخ حبیب آل ابراهیم العاملی در ولادت زهراء

صبح الدهر ضاحک الدهر باسم
یوم میلاد بنت احمد فاطم

ملاء العالمین نور سناها
ای نور ملا سناه العوالم

زهرة فتحت بروض قریش
فی علا الدوحه الشریفه هاشم

بسقت للسماء مجدا و عزا
و علا و هی فی کمام البراعم

ان تسلنی ابنتک عنها فانی
ما انا الیوم عنک ذلک کاتم

هی احدى الاشباح التی قد تجلت
یمنه العرش کالنجوم الآدم

ص: ۶۱

حدرت من سماء الوجود تهادی
من کریم لامهات کرائم

من اب سابق و ام اصیل
من لدی المتبدا الآخر خاتم

طهرت محتدا و نفسا و طابت
و تعالت مناقبا و مکارم

و هی لولا ان الوصی علیا
خیره العرب کلها والا عاجم

کفو هالم یکن لفاطم کفو
ان عن کفوها انسا عقائم

فتجلی الوحی المبین فوفی
مدحها صادعا یشق الصلا دم

یلزم المسلمین فرض ولاها
و جدیربان توالی الاعظم

معلنا طهرها و انی لبنت
المصطفی المجتبی اقتراف المآثم

عصم الله فاطما و ابها
و بینها و المرتضی بعل فاطم

الی ان ینوف ثلاثون بیتا
(یص) قصیده مولودیه

ماه جمادی درآمد از در شادی

شاد شود هر دلی ز ماه جمادی

لیک نه اول که هست یکسر ماتم

بلکه مرا آخر است یکسر شادی

بهتر از اول بود جمادی آخر

حاضر البته بهتر است ز بادی

مبدأ اگر بر معاد گشت مقدم

قصص ز غایات بودنی ز مبادی

عالم امکان مگر بهشت برین شد

ماه جمادی مگر بهشت بزادی

رحمت حق بر تو باد و زاده پاکت

بهتر ازین زاده نیست پاک نهادی

ماه نخستین نهاد بر دل ما غم

لیک تو غم بردئی و عیش نهادی

معدن هر گوهری و کان زری تو

آری گوهر برون شود ز جمادی

گوهر تو اختری است زهره زهراء

آن که بپایش هزار زهره فتادی

نور جمالش برون شد از دل ظلمت

همچه بیاض مهی و تیره سوادی

گر نه توئی آیتی ز آیه واللیل

از چه رخ از صبح والضحی بگشادی

فاطمه آمد برون ز پرده عصمت
آنکه از او احمد است بر همه هادی

جوهر پاکش ز جان پاک پیمبر
آینه حق و رحمت متمادی

ص: ۶۲

آنکه بدی پیشتر ز عالم و آدم
بود و نبود از وجود ایشان یادی

آنکه ز لطفش بهشت باشد خندان
هم شده از مهر وی بشادی عادی

آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ
تا بقیامت روند جمله اعادی

گشته ز وی بر خلیل آزر گلشن
هم ز وی هستی عاد رفت بیادی

مژده که دنیا است بعد از این همه رحمت
هم پس از این رحمت است و عیش و ارادی

خوان عطای خداست بیحده و بی مر
در خور هر خوان هزار گونه ایادی

از علل اربعه است علت غائی
هین بهل از فاعلی و صوری و مادی

مریم کبری کنیز در گه قدرت
نامه آزادیش ز لطف تو دادی

فخر کند مریم از تو با پسر او
گوئی اگر گوئی انه من عبادی

در شب معراج نور تو بخدیجه
داد پیمبر که ان هذا زادی

مریم کبری توئی و مادر گیتی
کاورد از نفحه محمد زادی

آن پسر آورد این زجان پیمبر
عیسی انی نمای نیک نژادی

بهر تو کفوی نیافرید خداوند
جز علی مرتضی که آن بتو دادی

حق بسزای ظالمه که تو دیدی
کرد بیا محشری و عدلی و دادی

فاطمیم من بغیر تو نشناسم
هم تو شناسی مرا که نور فؤادی

مبداء ما از تو بود رو بتو داریم
روز قیامت که حکم ران معادی

خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا

(یص) الحمد لله الذی اکمل نوره و اتم سروره و قال فی کتابه العزیز و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لامبدل لکلماته بالجمله فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها بعد از عام الفیل بچهل و پنج سال و چیز از ولادت باسعادت پدرش در عهد سلطنت یزدجرد پادشاه عجم در روز جمعه در بیستم - ج - ۲ - در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه طاهره بنت خویلد متولد گردید و در آن وقت از هبوط آدم ابوالبشر شش هزار دو بیست سال و چیزی گذشته بود و از عمر امیرالمؤمنین علیه السلام پانزده سال گذشته بود.

(ر) مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق علیه‌السلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که ولادت فاطمه‌ی زهرا چگونه بوده است فرمود چون رسول خدا حضرت خدیجه را تزویج نمود زنه‌ای مکه از خدیجه دوری می‌نمودند و بر وی وارد نمی‌شدند و سلام نمی‌کردند و نمی‌گذارند کسی بر او وارد بشود پس آن مخدره از تنهائی وحشت کرد و بر حضرت رسول هم می‌ترسید که مبادا صدمه به‌بیند از این جهت هم و غم زیادی بر او مستولی شد چون فاطمه زهرا حامله شد باوی حدیث می‌گفت و او را امر بصیر می‌کرد و خدیجه این مطلب را از رسول خدا مخفی می‌داشت پس آن جناب روزی بر خدیجه وارد شد شنید با کسی سخن می‌گوید فرمود ای خدیجه با کدام کس سخن می‌گفتی خدیجه عرض کرد این جنین که در رحم من است مونس من است و با من حدیث می‌گوید فرمود ای خدیجه این جبرئیل است مرا مژده می‌دهد که این جنین دختر است و آن نسل طاهره و میمونه است و خداوند سبحان نسل مرا از وی قرار می‌دهد و از آن امامان می‌آورد که خلیفهای خدا در روی زمین بعد از انقضای وحی باشند پس خدیجه‌ی با فاطمه همین طریق بود تا زمان ولادتش نزدیک شد پس فرستاد نزد زنه‌ای قریش که نزد من بیائید و مرا در این کار اعانت کنید از آن که زنان را در اینگونه امور اعانت کردن لازم است آنها در جواب پیغام دادند چون تو در قبول محمد نافرمانی ما کردی امر و خواهش ما را قبول نکردی و محمد یتیم را خواستی با آن که یتیم ابوطالب علیه‌السلام بود و مالی نداشت ما هم از امر تو کناره می‌جوئیم و نزدیک تو نمی‌آئیم پس در این هنگام چهار زن گندم گویا از بنی‌هاشم بودند بر وی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفرع آمد یکی از آنها گفت ای خدیجه اندوهگین مباش ما رسولهای پروردگار توئیم بسوی تو و ما خواهرهای تو هستیم من ساره و این آسیه بنت مزاحم رفیقه تو هست در بهشت و این مریم دختر عمران است و این کلثم خواهر موسی ابن عمران است خداوند ما را فرستاده است تا ترا اعانت کنیم. پس یکی بدست راست نشست و یکی بدست چپ و یکی در برابر و یکی در پشت سر خدیجه نشست پس فاطمه پاک و پاکیزه از رحم خدیجه بزمین آمد و چنان نوری از وی ظاهر شد که خانهای مکه را فراگرفت و در شرق و غرب زمین موضعی نماند مگر اینکه آن نور در او داخل

گردید و روشن کرد پس ده حوریه آمدند هر کدام با طشتی از بهشت و ابریقی که در آن آب کوثر بود پس آن زنی که در برابر نشسته بود آن را گرفت و فاطمه را شست بآب کوثر و بیرون آورد دو پارچه سفید که سفیدتر از شیر بود و خوشبوتر از مشک و عنبر و او را بیکی از این دو پارچه پیچید و دیگری را مقنعه کرد برای او پس از وی استنطاق کرد فاطمه شهادتین گفت و فرمود شهادت می‌دهم پدرم رسول خدا است و سید پیغمبران است و شوهرم سید اوصیا است و فرزندانم امامان اسباطند پس بهر یک سلام کرد و اسم هر یک را برد پس آن زنان خندیدند این وقت جماعت حورالعین نزدیک آمدند و بشارت می‌دادند بعضی بعض دیگر را از اهل آسمانها هم یک دیگر از بولادت فاطمه بشارت دادند و در آسمان نور درخشنده ظاهر شد که ملائکه قبل از آن آن نور را ندیده بودند پس آن چهار زن بخدیجه گفتند بگیر او را که طاهره و مطهره و زکیه و میمونه است خداوند در او و نسل او برکت داده یعنی زیاد می‌شوند پس خدیجه او را فرحناک و شادان گرفت و پستان در دهان او نهاد شیر جاری شد پس فاطمه ترقی و نمو می‌کرد در یک روز بقدری که طفل در یک ماه و یک ماه بقدری که در یک سال) حدیث تمام شد

در این حدیث ده بشارت است ول تکلم فاطمه زهراء (ع) در رحم مادر در ایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضور جبرئیل که وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمت که بهتر از ایشان دیده نشده بود و مژده دادند که ما رسولان پروردگاریم

چهارم شروق انوار فاطمیة در خانهای مکه و شرق و غرب عالم

پنجم آمدن ده حوریه باطشت و ابریق و آب کوثر و پارچهای بهشتی که امتیازی داشته

ششم شهادتین گفتن آن مخدره با ذکر اسامی ائمه معصومین و استبشاری با بردن نام هر یک

ص: ۶۵

هفتم ظهور آن نور بدیع در آسمانها که مثل آن نور را ندیده بودند

هشتم بشارت دادن ملائکه یک دیگر را بولادت فاطمه (ع)

نهم خیر دادن آن زنان بطهارت ذات ملکوتی صفات آن مخدره و میمنت قدومش و برکت نسل او

دهم نما و ترقی فاطمه بر خلاف اطفال و سجایای دیگر و از این بشارت با برکات معلوم شد آنچه در ولادت ائمه واقع شده در

ولادت فاطمه (ع) واقع شده با زیاده و جمله‌ی از این علامات را اهل سنت و جماعت در حق فاطمه‌ی نقل کرده‌اند حتی تکلم

کردنش را در رحم خدیجه و تمام این اوصاف اختصاص بمعصوم دارد و دیگر این حدیث دلیل است بر افضلیت فاطمه‌ی بر آن

چهار زن که سادات نسوان عالمیان بودند برای آنکه مأمور بخدمت وی شدند و مخدوم از خادم افضل است و تمام این حدیث

دلالت دارد بر تمامیت انسانیت آن منبع عفاف و معدن و عصمت و شرافتش بر سائر زنان اولین و آخرین و احاطه علمش بر همه

چیز و آنچه واقع شده و نشده و کمال توحید و عرفان او

«(یص) قصیده مولودیه»

اشرقت شمس احمد بضیها

فاضات بنورها ما سواها

طلع الصبح بعد ما طلعت

شمس آل الرسول من بطحها

شمس ام‌القری و ام‌ابیه

با بی امها و امی... ابیه

یا لشمس اذا تجلت بارض

بدل الله بالنجوم حصاها

یا لشمس اذا افاضت قبورا

قامت امواتها علی احیها

یا لشمس اذا تجلت لاعمت

عین گل الوری بان لاتراها

یا لشمس تمینت کل یوم

شمس افلاکها للثم ثراها

یا لشمس لا سفرت من حجاب
واختفت فی حجابها من حیاها

قد تجلی الاله فیها بنور
مثل ضوء النهار بل اجلاها

احمد الله ان شهر الجمادی
قد مضی ما مضی وها اخرها

ولدت فاطمه بمکه طهرا
یا لنفس زکیه زکاهها

ص: ۶۶

ماجت ارض الحجاز من شرف
كعروس تزف فی مٹواها

فا نارت بیوت مكه بل
فوق سبع الطباق نارت سناها

ان فیها مسره لبدت
فی سماء الوجود حتی هباها

ضحك المشعران الركن و
الحطیم لمیلادها و ما قد تلاها

و تلاً لأجمالها فوق عرش
و تعالی جلالها فی ذراها

بالبشری بمثل ما ولدت
یالذات تقدست اسمها

یالبشری لامها من ولید
عوضاً للذكور من انثاها

هی والله قد تقبلها
ربها بالقبول ثم اصطفها

انست امها لوحدها
حدثتها بطنها من فاها

جمع الله امهات بتول
عند میلادها الی حواها

فتبادرن مشفقات علیها
مع سطل و کوثر فی اناها

ثم حفت بحولها باسمات
مثل حف النجوم من جوزاها

وحدت ربها بحسن ثناء
عجز الناس عن اداء ثناها

شهدت بالنبوه لابیها
و علی بعلها امام هدی ها

فتسمت بكل واحده
من بنیها و منهم سبطاها

قصیده فارسیه اثر طبع جوهری

شنیده گوش دلم مزده از ولادت زهرا
گشوده بلبل نطقم زبان بمدحت زهرا

فضای کعبه منور شد از فروغ جمالش
صفا گرفت صفا از صفای صورت زهراء

بزیر ابر نهان شد ز شرم مهر درخشان
طلوع کرد چه نور خدا زطلعت زهراء

خدای اکبر و اعظم نکرده خلق بعالم
ز نسل حضرت آدم زنی بشوکت زهراء

بجز خدیجه‌ی کبری که هست مظهر عصمت
نزاده مادر دیگر زنی بعصمت زهراء

بخوان حدیث کسا و به بین که خالق یکتا

نموده خلقت دنیا برای خلقت زهراء

ص: ۶۷

فزون شد از همه زنها جلال مریم کبری
جلال مریم جزئی است از جلالت زهراء

نهاده ساره سر بندگی بیای سریرش
ستاده هاجر چون خادمان بخدمت زهراء

شراب کوثر یک رشحه ز آب دهانش
درخت طوبی یک شاخه‌ی ز قامت زهراء

بساق عرش معلق چه شد سراج وجودش
فروغ یافت دو عالم ز نور طلعت زهراء

چه اوست نور حق و حق در او نموده تجلی
بغیر حق شناسدگی حقیقت زهراء

ولی چه سود که با این همه جلالت و شوکت
زمانه بود مدام از پی اذیت زهراء

چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل
که صبر شد متحیر ز صبر و طاقت زهراء

برای گریه چه بیت الحزن مقام وی آمد
گریست دیده هر مرد و زن بحالت زهراء

نشسته کرد یتیمی هنوز از مه رویش
عدو زسیلی نیلی نمود صورت زهراء

جوهره القدس من الكنز الخفى
بدت فابدت عاليات الاحرف

وقد تجلى من سماء العظمه
من عالم الاسماء اسمى كلمه

بل هي ام الكلمات المحكمه
في غيب ذاتها نكات مبهمه

ائمه ام العقول الغر بل
ام ابيها و هي عله العلل

روح النبي في عظيم المنزله
و في الكفاء كفو من لا كفوله

تبتلت عن دنس الطبيعه
فيالها من رتبه رفيعه

وجها من الفصول العاليه
عليه دارت القرون الخاليه

في افق المجد هي الزهراء
للشمس من زهرتها الضياء

بل هي نور عالم الانوار
و مطلع الشمس والاقمار

اشرقت العوالم العلويه
من نور تلك الدره البهيه

ما الكوكب الدرى في السماء
من نور تلك الدره البيضاء

هی البتول الطهر والعذراء
کمریم الطهر و لاسواء

لأنها سیده النساء
و مریم الکبری بلاخفاء

ص: ۶۸

من بقدمها تشرفت منی
و من بها تدرک غایه المنی

اثر طبع عنبری خراسانی

ز گلزارت نبوت گلبنی بشکفت در امکان
که از وی نفعه وحدت و زید اندر مشام جان

که بود آن گلبن خرم بیاغ سید خاتم
که از وی مصطفی هر دم شنیدی نکهت رحمان

مهین صدیقه کبری امین معصومه عذراء
درخشان زهره زهرا یگانه بانوی دوران

چه ذاتش در شهود آمد دو گیتی در نمود آمد
ز نورش در سجود آمد زمی ن و گنبد گردون

معطر شد بهشت از وی جهان عنبر سرشت از وی
ید قدرت نوشت از وی هزاران دفتر دیوان

کمالش قدرت داور جلالش از همه برتر
مثال و همسرش حیدر جمالش مظهر یزدان

کفالت رسول اکرم از فاطمه زهراء

اشاره

کفالت بمعنی ضمانت است در مؤنه و قیام بامر یقال کفله کفلا و کفولا فانا کافل اذا تکفلت مؤننه و کفیل فاطمه‌ی جناب رسول خدا بود چنان که پیغمبر فاطمه را بنعمت ظاهره‌ی و حضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد و تربیت فرمود همچنین باوصاف حسنه و

صفات ممدوحه و نعت‌های معنویه و اغذیه روحانیه در آن ایام قلیله تأدیپ و تربیت نمود و او را از زنان دیگر انتخاب کرد و بتمام ملکات کامله بیاراست چنان چه مرغ دانه بدهان جوجه‌اش می‌گذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس فاطمه را بانوار الهیه و فیوضات غیبیه قویه تقویت فرمود چون بمرتبہ کمال رسانید از کفالت ظاهره و باطنیه فراغت یافت فاطمه زهرا را از همه چیز کامل‌تر و بهر چیز جامع‌تر یافت و از این جهت خلقا و خلقا ذاتا و صفه هدیا و سمتا قولاً و فعلاً اشبه ناس برسول‌الله شد و این است معنی و انبتها نباتا حسنا و کفالت حضرت ختمی مرتبت بفاطمه طاهره‌ی و ایضا این مطلب ببرهان واضح و عیان است که بعثت پیغمبران برای ارشاد و هدایت و اکمال بندگان است و جناب اقدس نبوی بدو قسم از دعوت مبعوث و مأمور گردید عام و خاص اما خاص برای اقربین و عشیره‌اش و عام برای عامه مردم و اقرب والصق باقربین بحضرت

ص: ۶۹

رسول بر حسب نسبت و قرابت و قرب صوری و معنوی بجز دخترش فاطمه‌ی زهراء نبوده پس با آن استعداد قابل چگونگی در اکمال و تکمیل وی قصوری می‌رفت و پدر بر حسب محبت فطری هر آنچه اندوخته دارد و بهتر است از برای فرزند خود نگاه می‌دارد و در مقام حاجت باو می‌دهد و نفایس و قطایع خود را باو می‌سپارد و آن جناب از فاطمه‌ی عزیزتر فرزندی نداشت و در ابتدای وحی و بعثت و ابلاغ احکام نفیس‌ترین چیزها را که گوهر ایمان بود در مخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد و معارف و علوم را بوی تعلیم و تلقین نمود چون بعد از امیرالمؤمنین فرد کامل از اقریبین بود با صغر سن و چون استعداد فطری فاطمه را می‌دانست لهذا در این نه سال اهتمامی تمام به اکمال تربیت آن حضرت فرمود و لهذا اسماء می‌گفت فاطمه‌ی با این که بسن هشت سالگی بود (ما رایت امراه ادب منها) و عجب ترقوت عبادت او است که قال الروای ما رایت امرأة اعبد منها که پاهای مبارکش ورم کرده بود از کثرت عبادت و کمال انسان از این دو قوه عاقله است و عامله و فاطمه زهراء از جوهر عقل و عمل از همه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت و حضانت جناب امیرالمؤمنین آمد در حجله عصمت پنهان شد نهایت محرمیت بذخائر مکتومه و خزائن مکنونه علویه پیدا نمود و چیزی بر وی پوشیده و پنهان نبود سلام‌الله‌علیها حال چگونگی می‌توان این زن را بزنان اولین و آخرین یا بمریم و سائرین قیاس نمود و او را در این عداد بشمار آورد

ای ماه دو هفته اختر آوردی

ای در یتیم گوهر آوردی

ای نور خدا ز حبیب عصمت

یعنی ز خدیجه دختر آوردی

گویا که نبود بهتر از دختر

گر بود پسر تو بهتر آوردی

بخ بخ زین دختر پسر زای

کز وی چه شبیر شبر آوردی

از مرکز آسمان رفعت

تا بنده‌ها چه ماه انور آوردی

ای قطب وجود و اصل ایجاد

بهتر تو زمهر خاور آوردی

از نافه‌ی ناف خطه خاک

یک توده ز مشک و عنبر آوردی

هستی دادی بکشتی امکان

ای کشتی هستی لنگر آوردی

ص: ۷۰

خود صادرا ولی و زاوول
یک صادر دیگر مصدر آوردی

از گلشن غیب و عالم قدس
یک گلبن گل معطر آوردی

از شاخ درخت آفرینش
از کشته خویشتن بر آوردی

هم تلخی کام ما از امروز
بیرون کردی و شکر آوردی

عالم عرض است اندرین عالم
از جوهر خویش جوهر آوردی

هم از پس پرده سر پنهان
بیدا کردی و یکسر آوردی

جانی بیجهان دوباره دادی
یکباره روان دیگر آوردی

ای آینه خدا نمائی
این آینه را تو مظهر آوردی

این تاج شفاعت است کامروز
در قوس نزول باسر آوردی

بالا تر از آن مقام محمود
بیت الحمدی تو برتر آوردی

مستوره خلق و اسم اعظم
بر لوح قضا مقدر آوردی

هم نور و جود فاطمی را
در این عالم بیبکر آوردی

از میوه جنت این ودیعت را
در مخزن صلب اطهر آوردی

سهل است هزار حور و غلمان
رضوان خدای اکبر آوردی

سهل است هزار حور و غلمان
رضوان خدای اکبر آوردی

ای پادشه سریر لولاک
بر فرق وجود افسر آوردی

برهان پیمبری است با تو
یا آنکه چو خود پیمبری آوردی

هم نور مقدس الوهیت را
بر دیده پاک حیدر آوردی

یک تاست علی و نیست همتایش
او را بعلی برابر آوردی

دادی بعلی امانتت را
آن را که ز حی داور آوردی

اثر طبع میرزا جواد تجلی

آنکه از جان من عزیزتر است
در دلم هست و غائب از نظر است

تیر اگر او زند دلم هدف است
تیغ اگر او کشد تنم سپر است

ص: ۷۱

چشمکی زد که فتنی نبود
فتنه گفتم ترا بزیر سر است

دیده‌ام تا که نوک مژگانش
میل دل بیشتر به بیشتر است

ضرر است ار که عشق مه رویان
منفعتها بسی در این ضرر است

تا شدم دور از آن لب شیرین
چون مگس دست حسرتم بسر است

اشک سرخم به بین و گونه زرد
عاشقان را علامت دیگر است

ای بت مه لقا که پیش قدت
پست بالای سر و کاشمر است

پیش قد تو سر و پا بگل است
نزد روی تو لاله خون جگر است

چشم دل باز کن بتا بنگر
کافتاب وجود جلوه گر است

نخل رفعت که داورش بنشانند
از شرافت به بین که بارور است

کرد شمسی طلوع کو را پای
از شرافت تبارک قمر است

جلوه گر گشت طلعت زهرا
آن که نوری ز نور داد گراست

گه‌ری داد حق بدر یتیم
که بگنجینه داشت حی قدیم

بند دوم

ای رخ انور تو مطلع نور
نور سیمای تو تجلی طور

از بنایت جهان جان آباد
و ز ولایت سرای دل مأمور

فکر تو می‌برد ملال و محن
ذکر تو آورد نشاط و سرور

از تو انوار حق عیان گردید
هر کجا بود ظلمتی شد نور

بود رخسار شاهد ازلی
مدتی در حجاب جان مسطور

ز یکی جلوه‌ئی تجلی کرد
آمد آن جلوه در بروز و ظهور

تافت خورشید طلعت زهرا
مقصد خلقت خدای غفور

گر چه رویش کسی ندید چسان
طلعت آفتاب بیند کور

رفت از یاد هاجر و مریم

تا که گردید فاطمه مشهور

سوره هل اتی علی الانسان

آیه ان سعیکم مشکور

ص: ۷۲

مدتی بود بحر فیض بخود
پرورانید لؤلؤ منشور

کرد غواص قدرت آنکه غوص
یافت گردید در تمام بحور

یک صدف داد حق به پیغمبر
که در او بود یازده گوهر

بند سوم

شمس دین تا که نور گستر شد
همه آفاق از او منور شد

بحر تو حیدر ز گوهر گوشت
چرخ تمجید پر ز اختر شد

مکه شد رشک آسمان که در او
مولد دختر پیمبر شد

زهره آمد که بنگرد زهراء
از خجالت خفیف و مضطر شد

خود بخود گفت زره با خورشید
کی تواند کجا برابر شد

تا که این غم ز دل کند بیرون
رفت سرگرم چنگ و مزمر شد

پایه دین حق از این دختر

گرچه بودی قوی قوی تر شد

وہ چه دختر کہ بہر کسب ضیاء
مہرش آمد مجاور در شد

تافت تا نور حضرت زہراء
ذره این آفتاب خاور شد

اصل میزان حق شناسی را
بدو کفہ کشندہ داور شد

خواست بیند بکفہ‌ئی کہ علی است
کس برابر توان بحیدر شد

دیدہم سنک حیدر کرار
کہ نخواہد دیگر میسر شد

کرد آنگاہ خلقت زہراء
آمد و با علی برابر شد

مرتضی را کجا بدی ہمسر
گر نہ زہراش جفت و ہمسر شد

ہمہی کائنات را معلوم
بس بہ پیرو جوان سراسر شد

آن نیامد برتبہ چون زہرا
مرد ہم چون علی ولی خدا

بند چہارم

ای تو بہتر زرتبہ از مریم
نور حق مادر دو عیسی دم

ص: ۷۳

درد حب تو بهتر از درمان
زخم مهر تو خوشتر از مرحم

گر بدی می کشید بهر ضیاء
خاک پایت بچشم خود مریم

ای که بهتر ز مریمت خاندم
سرش آن به عیان کنم دردم

آن که مریم از او رمیدی گفت
من امین حقم زمن تو مرم

بهر خدمت بدر گهت می خواست
اذن چون مردمان نامحرم

خلقت هر دو کون بهر تو شد
چون توئی فخر عالم و آدم

گر نبودی نبود شمس و قمر
ور نبودی نبود لوح و قلم

جفت حیدر حبیبی یزدان
نور چشم پیمبر خاتم

حادث خوانده‌اند من گویم
شد حدوث تو با قدم همدم

نقش بند وجود پاک ترا
زد چه سراپا صفات خویش رقم

اینکه بینی سهر مینا زد
وین شب و روز اشهب و ادهم

بخیالی که باز خواهد یافت
چون توئی را بعرصه‌ی عالم

تا که بر او کند همیشه جفا
یا که بر او کند همیشه ستم

نشانند بدو بجز اندوه
نچشانند باو بغیر از غم

تا گرفتار سازدش با درد
مبتلی تا که سازدش بالم

چهره‌اش راز کین کند نیلی
خصم بیدین ز لطمه سیلی

بند پنجم

داشت از بس غم گرفتاری
جسته بود از حیات بیزاری

هیجده ساله زندگانی کرد
همه را با غم و گرفتاری

کار او بود سال و مه افغان
شغل او بود روز و شب زاری

از پس رحلت پدر شب و روز
خون دل شد زدیده‌اش جاری

نامدش هیچ کس بدل جوئی

نبدش هیچ کس بغمخواری

ص: ۷۴

پس بیامد بآتش افروزی
آنکه بودش بنا جفا کاری

آشی بر فروخت کز دودش
تیره کرد این سپهر زنکاری

مدتی بر گذشت زهرا را
بود دشمن پی دل آزاری

سوخت با دست خود در رحمت
وہ چه در باب فیض غفاری

بین زهراء در بدی حائل
این طرف نوری آن طرف ناری

گردان نقطه حقیقت کرد
تا توانست خصم پر کاری

پس بر اندرز کینه زد دلکدی
خورد بر جسم او که شد کاری

نه همین پهلوی بتول شکست
قلب حیدر دل رسول شکست

نمو فاطمه‌ی زهرا

(یص) نمو فاطمه زهراء را، نتوان بنماء جسدانی جسمانی بر خلاف عادت مرسومه تعبیر نمود و اگر نه بر خلاف اعتدال و اقتصاد که منافعی کمال اجزاء و اعضای انسانیه است در حق ایشان باید قائل شویم و احادیث و اخباری که در شمائل صوریه و خصائل معنویه فاطمه دیده و خوانده‌ایم با نهایت مشابهتی که فاطمه زهراء بشخص شریف نبوی داشته منافات دارد و تکلم آن مخدره نیز در رحم خدیجه طاهره در دفعات عددیه بوده لیکن بعد از ولادت و حضور نساً اربعه و حورالعین همان اقرار شهادتین و اذعان بامامت ائمه‌ی

معصومین در دفعه واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه‌ی دیگر سخن گفته باشد و اگر بوده حکمت در اختفاء آن شده چنانچه تکلم جناب عیسی و ائمه‌ی هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام آن منافی باصلاح حال طبیعی عموم بندگان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی در حال صغر و رضاع بوده (و هی العاقله فی بدو الخلقه والساجده بعد الولاده) و تا اندازه‌ی ترقی جسمانی هم بوده

هجرت فاطمه زهراء از مکه به مدینه

(یص) هنگامی که خدیجه (ع) از دنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا علیهاالسلام پنج ساله

بود و خواهرانش و فاطمه بنت اسد و جمعی از زنان بنی‌هاشم در خدمتش ملازم بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدیشان توصیه فرمودند از تشرف حضورش قصوری نوزند و از وی استمالت کنند و فاطمه را در مصیبت مادر بزرگوارش تسلیت دهند و آن مخدره انس با کسی نمی‌گرفت جز حضرت رسول شب و روز خود را بمراحم آن بزرگوار مشغول می‌نمود حتی در صیام ایام و قیام لیالی مراقب و مواظبت فوق‌العاده می‌کرد و بر عبادات و طاعات اقبال و اهتمام چنان می‌نمود که زنان زمانش متحیر بودند که فاطمه با این صغر سن چگونه تحمل مشاق صعبه که خارج از عادت بشریه است می‌نماید و بعد از خدیجه سه سال دیگر آن مخدره در مکه بود و در سن هشت سالگی بروایت اسماء از همه زنان عالمیان داناتر بود و چون جناب ابوطالب بروایت مصباح در بیست ششم ماه رجب و خدیجه طاهره در ماه شعبان ده سال از بعثت گذشته رحلت فرمودند رسول خدا آن سال را عام الحزن نامید و بتفصیلی که در مظان خودش مذکور است آن حضرت هجرت بمدینه فرمودند و چون بمدینه رسیدند ابو واقد لثی را مکتوبی دادند که آن را بمکه به برد بحضرت امیر برساند که فاطمه‌ی زهرا را با فاطمه بنت اسد و ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب و هر کس از مستضعفین از مسلمین می‌خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیر مؤمنان برای فواطم ثلثه هودج بسته در خفا و پنهانی بیرون آمدند و ایمن، پسر ام‌ایمن و ابو واقد شترها را بسرعت می‌رانند و از خوف قریش شتابی از اندازه بیرون داشتند جناب امیرالمؤمنین بایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوه فانهن القواریر و علی روایه قال علیه‌السلام ارفق بالنسوه فانهن من الضعایف فقال ابو واقدانی اخاف ان یدرکنا الطالب فقال علی علیه‌السلام اربع ظلعک فان رسول الله قال لی لیا علی لن یصلوا من الذین قصدوا الیک بامر تکرهه و این بیت بخواند

لا شیء الا الله فارفع همکا
یکفیک رب الناس ما همکا

اشاره‌ی است باین که خداوند نگاه دارنده ماست و از ما کفایت می‌فرماید بیمی از قریش نداشته باش و در آن سفر بعضی گفته‌اند ام‌ایمن و فرزندش اسامه بن زید و عایشه و مادرش ام رومان و اسماء ذات النطاقین و سوده بنت زمعه نیز همراه بوده چون بضجنان رسیدند

و از آن منزل تا بمکه بیست چهار میل است و مخصوص بقبیله‌ی اسلم و هذیل و عامره است در آن حال بناگاه جناح غلام حارث بن امیه با هفت سوار برسیدند جناح بحضرت بانک زد و جسارت نمود که (یا غدار لا ابالک) آیا می‌خواهی این زنان را نجاه بدهی و از میان ما بیرون ببری آن حضرت فرمود اگر بیرم چه خواهد شد گفت ترا بسختی برمی‌گردانم پس آن جناب مانند شیر خشمگین بر آشفته و در برابر هودجهای زنها بایستاد که جناح رسید شمشیر خود را فرود آورد آن حضرت تیغ او را رد کرده پس از آن همین تیغ را از کف او برآورد بر فرقی زد که دو نیمه شد و بر کتف مرکب وی رسید و این بیت انشا کرد

خلو اسبیل الجاهد المجاهد

آلیت الا اعبد غیر الواحد

سواران دیگر چون جناح را بدین گونه دیدند بر میدند گفتند ای پسر ابوطالب از ما بگذر آنجناب فرمود من بسوی پسر عم خویش رسول خدا می‌روم هر کس با من در آویزد خونش بریزم از عقب هم مستضعفین ملحق شدند و بدون بیم و ترس بفواطم پیوسته‌اند و دل بوجد آن حضرت بقوت بسته‌اند و شب تا بصبح در آن منزل با فواطم ثلثه باطاعت و عبادت پروردگار آسوده حال مشغول شدند و این آیه‌ی کریمه (فاستجاب لهم ربهم انی لا اصنیع عمل عامل منکم من ذکر و انثی) در شأن علی و فاطمه نازل گردید.

بضعه‌ی رسول‌الله آنکه نیست مانندش

از خط الوهیت تا بحد امکانی

اوست جز احمد گل او گلاب احمد گل

من ندانمی او را غیر احمد ثانی

نفس پاک پیغمبر گرد نبودمی نه سرود

حضرت رسول‌الله من اذاها آذانی

ورود فاطمه‌ی زهرا بمدینه

(یص) آمدن حضرت رسول بمدینه‌ی در شب پنجشنبه اول ربیع الاول سال سیزدهم بعثت بود که وارد مدینه شد و در قبا منزل فرمود تا اینکه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا باو ملحق شدند و در آنوقت از سن مبارک فاطمه‌ی زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشته بود چون وارد مدینه شدند خواستند از برای فاطمه حجره‌ی بسازد و منزلی ترتیب

دهند پس زمینی که در آن خرما خشک می‌کردند و آن دو از طفل صغیر بود آن جناب خرید و مسجد بنا فرمود که اکنون مرقد مطهر و مضجع منور آن بزرگوار در جوار آنست پس بقدر لزوم بعدد اشخاص معلوم در طرف آن مسجد حجرها و اطاقها از خشت و گل بنا کرد و برای هر زنی که می‌گرفت حجره‌ی بنا می‌نمود و بر حسب اتفاق حجره‌ی عایشه بحجره صدیقه کبری (ع) متصل بود و روزنه بین این دو حجره‌ی قرار داده بودند که از مجاورت هم با کمال سهولت بتوانند یکدیگر را معاونت نمایند لیکن فائده بر خلاف ظاهر شد و اندک اندک عایشه پاره‌ی از کلمات سخیفه و عبارات ضعیفه خدمت آن مخدره می‌گفت و خاطر شریفش را می‌رنجانید و بالوراثه و الفطره روز بروز عداوت مکنونه خود را اظهار کرده بر آن می‌افزود و از خدیجه طاهره مذمت می‌نمود چنانچه در ترجمه‌ی خدیجه بیاید ناچار این مطلب بر سیده‌النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شکایت نمود پس آن جناب فرمان کرد تا آن رخته را بستند و فاطمه‌ی را از دقدقه راحت کردند ولی عایشه از گفتار خود صرف نظر نمی‌کرد

اقلب طرفی لا اری من احبه
و فی الدار ممن لاحب کثیر

روزی رسول خدا بر فاطمه‌ی وارد شد او را گریان دید سبب سؤال کرد فاطمه‌ی عرض کرد عایشه بر من فخریه می‌کند که من بر پیغمبر وارد شدم و شوهری نکرده بودم و مادر تو پیره زالی بود رسول خدا فرمود رحم مادر تو وعاء امامت بود (حقیر مطاعن عایشه را در جلد چهارم الکلمه‌ی التامه ایراد کرده‌ام و در اینجا متعرض آن نمی‌شوم) بالجمله فاطمه‌ی چون به مدینه هجرت نمود فاطمه‌ی بنت اسد به سرپرستی فاطمه زهراء مساعی جمیله بتقدیم می‌رسانید چون فاطمه بنت اسد دنیا را وداع گفت و رسول خدا ام‌سلمه را تزویج کرد امر فاطمه را بوی واگذار نمود فقالت ام‌سلمه‌ی تزوجنی رسول‌الله و فوض امر ابنته الی و کنت اؤدبها فکانت والله ادب منی و اعرف بالاشیاء کلها و این خدمت مرجوعه بر عناد و دشمنی عایشه افزود که چرا ام‌سلمه مؤدبه‌ی فاطمه‌ی زهرا است و بجای مادریست برای او

تزییح فاطمه‌ی زهرا با علی مرتضی

(نا) بنابراین که ولادت فاطمه‌ی علیهاالسلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الاخره

شش هزار دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صافی (ع) بوده و نزول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه‌ی روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شش هزار دویست و شانزده سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده و از روز ورود فاطمه‌ی مدینه‌ی تا اول شهر رجب در سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه با علی بود یک سال و ده روز قمری بود چون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در صورتی است که بیستم جمادی الاخره‌ی مطابق تحویل شمس بربح حمل باشد و در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ باختلاف سخن کرده‌اند بزیادت ازین تحقیق و تدقیق واجب نمی‌کند شیخ مفید و ابن طاوس و جماعتی از علماء تزویج آن حضرت را در سال سوم از هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم رقم کرده‌اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عشر اول شوال بعد از غزوه‌ی بدر کبری دانسته‌اند و گروهی سه‌شنبه ششم ذی حجه گفته‌اند و بعضی خطبه آن حضرت را در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذی حجه رقم کرده‌اند و برخی زفاف حضرتش را یک سال بعد از هجرت در ماه صفر محرز فرموده‌اند و طایفه از اهل سنت و جماعت بر این رفته‌اند که فاطمه‌ی هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش رفته بود و این سخن از آنجا پدید آمد که اگر فاطمه‌ی هنگام زفاف نه ساله بودی اما حسن علیه‌السلام در ده سالگی آوردی و این احدوثة بیرون عادت زنان است لیکن از پیغمبران زادگان شگفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیهاالسلام زیرا که کار معجزات از تصورات عقل دوراندیش آنسوی تراست آنکس که بر وقوع معجزه کردن نهاد واجب می‌کند که از تخیلات نفسانی به پرهیزد

(یص) بالاخره در ماه زفاف هشت قولست نیمه‌ی رجب آخر ماه رمضان سیم ماه شوال اول ماه ذی الحجه ششم همین ماه بیستم همیم ماه محرم و ماه صفر و قول ماه شوال چون زمان تقیه بوه بمشرب اهل سنت آن زمان بوده و قول حق این است که در ماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینه فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می‌شود جناب رسول

خدا در ماه رمضان آن سال بغزوه‌ی بدر رفته‌اند و جناب فاطمه زهراء در این ربیع الثانی از سن مبارک او نه سال گذشته بود و بحد بلوغ رسیدند و محقق است این معنی که عقد آن حضرت در آسمان شده و یکماه هم فاصله بین عقد آسمانی و زمین شده باقدری علاوه و احتمال می‌دهم که این اختلاف راجع بین العقدین باشد مثلاً در ماه رجب عقد آسمانی منعقد شده و بعد از گذشتن آن مقدار فاصله جبرئیل بحضرت رسول خبر داد و آن بزرگوار هم بنکاح در آورد فاطمه طاهره را پیش از بدر و پس از مراجعت از غزوه بدر فاصله ایامی در ماه ذی الحججه زفاف واقع شد یا اول یا ششم یا بیستم ماه علی ما هو الا شهر و اول مولد ایشان امام حسن در ماه رمضان بوده است یعنی ابتدای ماه محرم تا نیمه رمضان ایام تمام بوده است و آنچه کلینی نوشته است یکسال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دویم و حق همین است که کلینی فرموده چون حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام هشت سال را از عمر مبارک در مکه بسر برد و ده سال کسری در مدینه‌ی و از این ده سال یک سال هنوز در خانه حضرت امیر نرفته بود و با این حساب با زیاده و نقیصه سال شمسی و قمری بهمین ماه مذکور زفاف معین می‌شود و ولادت حضرت امام حسن علیه‌السلام در نیمه رمضان در سال سوم هجرت درست می‌شود والله العالم

رفتن امیرالمؤمنین خدمت رسول خدا برای فاطمه

چون سن مبارک بتول عذراء از نه سال گذشت و در حجره‌ی ام سلمه بکمال رشد و عقل رسیده بودند از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبایل و رؤسای عشایر بدین قصد فاسد و خیال باطل بهیجان آمده و حرکت کرده و وسایط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول و عرض حاجت نمودند بی‌خبر از این که این گوهر گران بها را حضرت علی اعلی در صدف عزت و کنف حراست خود تربیت نمود او را در خور استعداد ابناء دنیا از ملوک و رعایا و ارباب فقر و غنا قرار نداده بلکه او را برای شاه ولایت علیه‌السلام ذخیره کرده

در مناقب ابن شهر آشوب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب مرویست که گاهی که فاطمه ادراک کردند مدرک زنان را و دریافت مقامی را که در خور خطبه و شایسته خواستاری بوده باشد بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام داشته‌اند کردن آرزو برافراشته‌اند هر یک از محجوبه حاجت پرده بر گرفت و مکنون خاطر را بر منصف ظهور نهاد رسول خدا از آنها اعراض می فرمود و امر فاطمه را حواله بوحی می نمود و گاهی از رخسار مبارکش تفرس غضب دیدار می گشت و اگر نه آثار وحی در آن حضرت آشکار می گردید ابوبکر بن ابی قحافه نیز بحضرت رسول شتافت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دقالباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جز بحکم وحی صورت نخواهد بست ابوبکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و نزد عمر بن الخطاب شتاب گرفت صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابوبکر مگر ندانستی که رسول خدا دست رد بسینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با تو کابین نخواهد بست ابوبکر گفت ها ای عمر نیکو آنست که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول خدا مسئلت ترا باجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت بنزد رسول خدا رفته عرض حاجت نمود بی نیل مرام برگشت ابوبکر را آگهی داد ابوبکر گفت ای عمر اسعاف حاجت ترا نیز پذیرا نگشت اکنون باش تا به بینم از حجاب قضا چه مکشوف افتد در (المعه البیضاء فی شرح خطبه الزهراء) گوید جماعت صحابه در این سخن بودند و معاز و سعد بن عباده در آن مجلس حاضر بودند گفته‌اند رسول خدا کار فاطمه را بوحی حواله می نماید و کس بجای نمانده که در مقام خواستگاری برنیامده باشد بناگاه عبدالرحمن بن عوف از راه برسد و او مردی صاحب مال و ثروت بود و چون سخنان آنها را شنید گفت اکنون من می روم و فاطمه را خواستگاری می کنم و گمان می کنم او را بمن تزویج بنماید بجهت کثرت من و رسول خدا مردی فقیر و مسکین است احتیاج به مال من دارد که بازوی خود را بآن قوی گرداند سپس رفت بخدمت رسول خدا و عرض حاجت نمود در حالی که لباسهای فاخر در بر کرده بود و بوی خوش بسیار بکار برده بود بر حضرت وارد شد و عرض حاجت نمود حضرت در جواب ساکت بود عبدالرحمن گمان کرد که حضرت می خواهد تعیین مهر نماید

عرض کرد یا رسول الله من از شتر و گوسفند و غلام و کنیز و طلا و نقره کذا و کذا می‌دهم حضرت در غضب شد و مشتی سنگ ریزه در دامن عبدالرحمن بریخت و فرمود این را بر سر مال خود بریز تا زیاد شود صدای تسیح از آن سنگ ریزه بلند شد چون عبدالرحمن نگاه کرد دید همه در و جواهر گران بها می‌باشد شرمنده از نزد رسول خدا مراجعت کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تا یک روز ابوبکر و عمر سعد بن معاذ انصای در مسجد رسول خدا مجلسی کردند و از هر گونه سخن در افکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابوبکر گفت بزرگان قریش و رؤسای قبایل کسی بجای نماند که خواستار فاطمه نشده باشد و رسول خدا کار او را بوحی خدا حواله فرموده لکن هنوز علی علیه السلام در این باب قدمی پیش نهاده چنان می‌دانم که علی را عدم بضاعت ممانعت از اظهار این حاجت می‌کند و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از برای علی محبوس داشته پس صحابه گفته‌اند صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم و ازین قصه او را خبر دهیم اگر بسبب قلت مال وصول آمل را تلقی نمی‌فرماید ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت این بگفتند و درخواستی و در طلب علی شتاب گرفتند آن حضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار کردند که با شتر خویش همی آب می‌کشید و نخلستان انصاری را سیر آب می‌نمود تا دست مزد فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه السلام ایشان را دیدار کرد فرمود از کجا می‌آئید و از چه رو بدین جا شدید ابوبکر گفت یا ابوالحسن محاسن خصایل و علو فضایل ترا هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا در اسلام هیچ کس انکار نتواند کرد و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه بیشتر و پیشتر است همانا از اکابر قریش و صداید قبایل کمتر کس بجای ماند که در نزد رسول خدا بخواستاری فاطمه زبان نگشوده باشد و پیغمبر پاسخ همگان را بحکم وحی حواله فرمود و من چنان دانم که این قرعه بنام تو بیرون شود اکنون واجب می‌کند که در طلب آن تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور می‌نمائی خویشتن داری نفرمائی علی علیه السلام از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید و قال یا ابوبکر لقد هیجت منی ساکنا و ایقضتی لامر کنت عنه

نائما غافلا-والله ان فاطمه لموضع رغبه و ما مثلی تعقد عن مثلها غیر انه یمنعنی عن ذلك قله ذات الید ابوبکر گفت یا ابالحسن چیست این سخن که می‌فرمائی همانا دنیا و اندوخته دنیا در نزد رسول خدا بچیزی نیززد واجب می‌کند که وصول منی را ساختگی کنی و بر گردن آرزو سوار شوی لا-جرم علی از کشیدن آب باز ایستاد و شتر خویش را بخانه آورد عقال برنهاد و موزه خویش را در پوشید و طریق سرای پیغمبر پیش داشت چون طی طریق کرده در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام‌سلمه‌ی بنت ابی امیه بین المغیره المخزومی جای داشت چون ام‌سلمه بانک سند آن را اصغا نمود، ندا در داد که کیست بر در سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برخیز ای ام‌سلمه و فتح باب کن این آن کس است که خداوند و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام‌سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد این مرد کیست که قبل از دیدن بدین صفت او را می‌ستائی فقال مه (یا ام‌سلمه‌ی هذا رجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخی و ابن عمی واحب الخلق الی) فرمود هموار باش ای ام‌سلمه این مردیست که در امور صعب ناتوان و ناتن درست نیست و در کارهای سخت سست نباشد اوست برادر من و پسر عم من و محبوب‌ترین خلق در نزد من ام‌سلمه چون این بشنید برجست و شتاب زده چنان رفت که بیم لغزش و بسر درآمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی درآمد و بر رسول خدا سلام داد و جواب شنید و در برابر رسول خدای در پای پرده نشیمن ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنان که مکشوف می‌افتاد که او را حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت دفع می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابالحسن چنان می‌نماید که از ابرای اسعاف حاجتی نزد من شتافتی و از در شرم و حیا چهره از اظهار آن برتافتی اکنون بگو چه حاجت خواستی که حوایج تو همگان در نزد من باجابت مقرون است عرض کرد بابی انت و امی تو دانائی که مرا از کودکی از پدرم ابوطالب و مادرم فاطمه بنت اسد مأخوذ داشتی و بغدای خود غذا دادی و بادب خود مرا مؤدب فرمودی تو مرا از پدر و مادر نیکوتر بودی خداوند مرا بسوی تو هدایت کرده که از حیرتی که آباء و اعمام من گرفتار بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا

و آخرت من تو باشی و نیک دوست می‌دارم چنان که خداوند بازوی مرا با تو استوار داشت از برای من زوجه و خانه بدست شود لا-جرم برغبت تما بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کابین بندی چون علی علیه‌السلام سخن پبای برد رسول خدا از فرحت و مسرت صورت مبارکش درخشان گشت و خندان خندان گفت یا علی آیا چیزی اندوخته باشی از برای کابین فاطمه عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد بر هر چه من داریم تو دانائی مرا از حطام دنیوی شمشیری و زرهی و شتری است رسول خدا فرمود یا علی ترا از شمشیر گزیر نباشد چه با شمشیر جهاد باید کرد و با شتر در حضر ترویبه نخل و کار اهل بایدت ساخت و در سفر بحمل رحل بایدت پراخت بهای زره از برای تزویج فاطمه پسندیده باشد من بدین بها از تو راضی می‌شوم دلخوش دار یا ابالحسن (فقال علی بشرتنی فانك لم تزل میمون النقیه مبارک الاحوال رشید الامر صلی الله علیک فداک ابی و امی) یعنی تو همواره نیکو خوی و ستوده نفس و مبارک بخت و رشید الامر بوده پدر و مادرم فدای تو باد

تزويع فاطمه‌ی در آسمان

اشاره

فقال رسول الله ابشر يا ابالحسن فان الله تعالى قد زوجكها في السماء من قبل ان ازوجك في الارض ولقد هبط علی فی موضعی من قبل ان تأتینی ملک من السماء له وجوه شتی لم ار قبله من الملائکه مثله فقال لی السلام علیک و رحمه الله و برکاته ابشر یا محمد باجماع الشمل و طهاره النسل فقلت و ماذا ایها الملك فقال لی یا محمد انا سبطائیل الملك الموکل باحدی قوائم العرش سئلت ربی عز و جل ان یاذن لی فی بشارتک و هذا جبرائیل فی اثری یخبرک عن ربک عز و جل بکرامه الله عز و جل قال النبی فیما استتم کلامه حتی هبط الی جبرئیل فقال السلام علیک و رحمه الله و برکاته یا نبی الله ثم انه وضع فی یدی حریر الجنه و فیها سطران مکتوبان بالنور.

گفتم ای جبرئیل این حریر چیست و این خطوط نور از کجا است گفت ای محمد خداوند بر پست و بلند زمین مطلع شد و مشرف گردید و ترا از آفرینش اختیار کرد

ص: ۸۴

و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی تو و دامادی و دختر تو فاطمه را با او کابین بست (فقلت حبیبی جبرئیل من هذا الرجل فقال لی یا محمد اخو ک فی الدنیا و ابن عمک فی النسب علی بن ابی طالب)

همانا بحکم خدای عزوجل شجره‌ی طوبی حامل حلی و حلل گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد و حورالعین خود را زینت کردند و خداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان چهارم بر باب بیت المعمور انجمن شدند و از فراز آن به نشیب و از نشیب بفراز عبور دهند و همچنان فرمان رفت که رضوان مشبر کرامت را که از نور بود بر باب بیت المعمور نصب کند و آن منبری بود که آدم صافی علیه‌السلام در روز عرض أسماء بر فرشتگان بر آن منبر خطبه کرد آنگاه فرشته‌ی را از حجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بر آن منبر صعود دهد و خدای را تحمید و تمجید بنماید و بدانچه شایسته اوست ثنا گوید و در میان فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همه فاضل تر بود پس بر منبر برآمد و خدای را بحمد و ثنا بستود و تقدیس کرد، آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند و احتراز گرفته‌اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال

خطبه راحیل

الحمد لله الاول قبل اولیه الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکه روحانین و لربوبیته مدعین و له علی ما انعم علینا شاکرین حجینا من الذنوب و سترنا من العیوب و اسکننا فی السماوات و قربنا الی السرادقات و حجب عنا النهم للشهوات و جعل نعمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمه جل عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدین اختار الملك الجبار صفوه کرمه و عبد عظمته لامته سیده النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله الصاحب المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی بفاطمه البتول انبه الرسول قال جبرئیل ثم اوحی الله الی ان أعقد النکاح فانی قد زوجت امتی فاطمه بنت حبیبی محمد به عبدی علی بن ابی طالب فقعدت عقده النکاح و اشهدت علی ذلك الملائکه اجمعین

ص: ۸۵

پس شهادت خود را در این حریره رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون این کار بیای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه دارم آنگاه خاتم مشک بر زنم و بنزد رضوان بودیعت بسپارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمزواجت علی و فاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حورالعین بر گرفته‌اند و یکدیگر را تا روز قیامت هدیه کنند و بدان مباحثات فرمایند

یفنی الزمان و لایحیط بوصفهم

ایحیط ما یفنی بما لا ینفد

محاسن من مجدمتی یقرنوبها

محاسن اقوام تعد کالمعائب

خلقت محامدها الشریفه والعلی

بمثابه الا رواح فی الا بدن

تزیوج فاطمه‌ی زهراء با علی مرتضی در زمین

اشاره

(نا) چون خداوند جل جلاله فاطمه را با علی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سلام مرا بمحمد حبیب من برسان و او را بگوی که من فاطمه را در آسمان با علی عقد بستم تو نیز او را با علی تزیوج کن و ایشان را بشارت بگوی بدو غلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کلمات را اصغفا فرمود علی علیه السلام را طلب داشت و شرح آن جمله باوی بگذاشت آنگاه فرمود ای ابوالحسن سوگند با خدای که آن فرشته بر در بایستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خدا را با تو شرح کردم هم اکنون طریق مسجد پیش دار که من از قفای تو خواهم شتافت و ترا خواهم دریافت و بر زعمای قبایل و صنایع طوایف فضائل ترا بر خواهم شمرد و چنان که چشمان تو روشن شود و همچنین دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت لاجرم علی از نزد رسول خدا بیرون شد و در خبر است که از آن پس پیغمبر فاطمه را فرمود که علی ترا از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او روایت از رضای او می‌کند بالجمله گاهی که علی علیه السلام طریق مسجد پیش داشت صحابه بر سر راه او انتظار می‌بردند تا او را دیدار کنند و بدانند

کار بر چه قرار گرفته چون بخدمت آن حضرت رسیدند فرمود رسول خدا فاطمه را بمن کابین بست و مرا آگهی داد که خدا در آسمان این عقد استوار بست و هم اکنون از دنبال در می‌رسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسول خدای در رسید و بلال را فرمان داد تا مهاجر و انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل و سران طوایف را بحضرت رسول خدای دعوت کرده انجمن بزرگ بیاراست پس پیغمبر بر منبر صعود داد و خدای را سپاس و ستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان صناید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند با خدای من شما را رد نکردم بلکه خدای متعال شما را رد کرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (ان الله جل جلاله يقول لولم اخلق علیا لما كان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) یعنی خداوند می‌فرماید اگر علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابوالبشر تا بامداد محشر همسری بدست نمی‌شد این حدیث مکشوف می‌افتد که از تمامت انبیاء و جمله اوصیاء هیچ آفریده را مکانت و منزلت علی را نبوده و نتواند و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نخواهد آمد و از این احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان است که بعد از این بآن اشاره خواهد شد بالجمله رسول خدا فرمود: (ایها الناس اتانی ملک فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول لک قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه وقد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر والیاقوت والمرجان و ان اهل السماء قد فرحوا لذلك و سیولد منهما ولدان سید اشباب اهل الجنه فابشر یا محمد فانک خیر الاولین والآخرین.

و شیخ صدوق (ره) روایت می‌کند که هنگامی که رسول خدای نشسته بودند فرشته‌ای بر وی در آمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمود ای دوست من جبرئیل ترا هرگز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را با نور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا می‌فرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان هر دو کتف او نگریستم دیدم نوشته است: (محمد رسول الله علی وصیه) گفتم کدام

وقت این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطرق متعدده بدین گونه آورده‌اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده‌اند و گفته‌اند که او را بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هندسه آسمانها و زمینها بزرگ تر بود و در کتف او بعد از شهادتین مرقوم بود (علی بن ابی طالب مقیم الحجه) بالجمله رسول خدا در بالای منبر فرمود ایها الناس جبرئیل بر من درآمد و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را با علی تزویج کرد و فرشتگان را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را با علی کابین بندم و شما را گواه بگیرم.

و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث می‌کنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینک علی ابن ابی طالب است مپندارید که من ملتمس صنایدید قریش را شکستم و فاطمه را با علی عقد بستم همانا در شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل بر من نازل شد و سلام خدای بمن آورد و گفت خدای متعال گروه فرشتگان را از کروییین و روحانین را در بیت افیج که در تحت شجر طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را با علی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حمل حلی و حلل و در و یاقوت نثار کرد و جماعت حور بر گرفته‌اند و تا قیامت با یک دیگر هدیه فرستند و گویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت:

خطبهی نکاح

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانة المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ مره في سمائه و ارضه الذي خلق الخلق بقدرته و ميزهم بحكمته و احكمهم بعزته و اعزهم بدينه و اكرمهم بنيه محمد ثم ان الله عز و جل جعل المصاره نسبا لاحقا و امرا مفترضا نسخ بها الاثام و اوشح بها الارحام الزمها الانام فقال عز و جل

(و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا) فامرالله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره و قدره یجری الی اجله فلکل قضاء قدر و لکل قدر اجل و لکل اجل کتاب یمحوالله ما یشاء و یشبث و عنده ام‌الکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی و قد زوجته علی اربعماه مثقال فضه ارضیت، یا علی فقال علی رضیت عن الله و عن رسوله فقال جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا.

چون رسول خدا از سپاس و ستایش خداوند پرداخت و کلمه‌ای چند از نعمت و نعمت و قدرت و حکمت قادر جبار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و مناکحت و مصاهر ترا بستود و شرزمه‌ی از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات مکشوف داشت فرمود خداوند تبارک و تعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی بچهار صد مثقال نقره، یا علی راضی شدی امیرالمؤمنین عرض کرد راضی شدم از خدا و از رسول خدا پس پیغمبر او را دعا کرد بجمع شمل و مساعدت بخت و کثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد و بنشست.

و در کتاب کافی سند بصادق آل محمد پیوسته می‌شود قال (قال رسول الله کما انا الا بشر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمه فان تزویجها من السماء) رسول خدا فرمود من یک نفر مانند شمایم بشما زن می‌دهم و از شما زن می‌گیریم الا فاطمه که خدا او را در آسمان کابین بسته.

(نا) و دیگر از ابن عباس مرویست که در قول خداوند متعال که می‌فرماید (و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا) می‌گوید بیضائی مکنونه بیافرید و آن را در صلب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش در صلب قینان تحویل داد بدین گونه از اصلاّب کرام در مطهرات ارحام نقل فرمود و چون در صلب عبدالمطلب قرار گرفت آن را دو نیمه ساخت نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب جای کرد پس از عبدالله محمد و از ابوطالب علی پدید آمد این است قول خداوند که فرمود (و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا)

و فاطمه بتزویج علی در آمد پس علی علیه‌السلام از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را مرابط نسب است و علی علیه‌السلام داماد است بالجمله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخاست و این خطبه قرائت کرد (الحمد لله شکر الا نعمه و ایادیه و الا اله الا الله شهاده تبلیغه و ترضیه، و صلی الله علی محمد صلوه تزلفه و تحظیه والنکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فيه و قد زوجنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انبته فاطمه و جعل صداقها درعی هذا و قدر ضیت بذلک فاسئلوه و اشهدوا)

نخست خدای را بشکر نعمت و صفت وحدانیت ستایش گرفت و مصطفی را درود فرستاد و مزاجت و مناکحت را بحکم و جوب بستود و تأسیس مجلس را برضای خدا و قضای او باز نمود آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر خود را با من کابین بست و زره مرا بصداق او پذیرفت و من بدان رضا دادم شما ای مردمان از سول خدا پرسید و آنچه گوید گوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند و گفتند اللهم بارک لهما واجمع شملهما ثم انصرف رسول الله الی ازواجه فامرهن ان یدفنن لفاطمه فضربن بالدفوف.

صداق فاطمه زهراء

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد با چشم گریان رسول خدا فرمود ما بیکیک لا- ابکی الله عینک یا حوریه- عرض کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخضبات بودند چون مرا دیدار کردند بکلماتی ناستوده مرا و پسر عم مرا دهان زدند فرمود چه گفته‌اند و چه بشنیدی عرض کرد که گفته‌اند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش فقیرتر و مسکین تر است کابین بسته است (فقال لها والله یا بنیه ما زوجتک ولكن الله زوجک من علی) همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند من نپذیرفتم و امر ترا با خدای باز گذاشتم و خواستاران را پاسخ نگفتم فیینا صلیت یوم الجمعة صلوه الفجر اذ سمعت حقیف الملائکه و اذا بحیبی

جبرئیل و معه سبعون صفا من الملائکه متوجین مقرطین مدملجین فقلت ما هذه القعقه من السماء یا اخی جبرئیل فقال یا محمد ان الله عز و جل اطلع علی الارض اطلاعه فاختر منها من الرجال علیا و من النساء فاطمه فزوج فاطمه من علی فرفعت رأسها و تبسمت بعد بکائها و قالت رضیت بما رضی الله و رسوله)

و بروایت مجلسی رسول خدا بنزد فاطمه آمد و او را گریان دید (فقال ما یبکیک فو الله لو کان فی اهل بیتی خیر منه زوجتک به و ما انا زوجتک ولكن الله زوجک و اصدق عنک الخمس مادامت السماوات والارض)

(نا) فرمود چه می گریاند ترا سوگند با خدای اگر در میان اهل بیت من کسی نیکوتر از علی بود ترا با او کابین می بستم لکن خدای ترا تزویج کرده و صداق ترا بخرم دنیا مقرر داشته چند که آسمان و زمین پاینده اند و هم در خبر است که خداوند ربع دنیا را بصداق فاطمه باز داد و بهشت و دوزخ نیز در اذای مهر او نهاد تا دشمنان را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید و در زمین مهر آن حضرت مشهور به پانصد درهم است چنان که از این حدیث نیز مستفاد می شود که خدای با رسول وحی فرستاد (انی جعلت نخلتها من علی علیه السلام خمس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انها والفرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ فزوجها انت یا محمد بخرم سنه لامتک) و در آن زمان پانصد درهم معادل بود با قیمت دو مثقال و نه نخود طلا (یص) شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی صاحب کتاب نزهة المجالس و منتخب النفايس از فاضل نسفی معروف که از اعظم علمای اهل سنت است نقل کرده است که فاطمه (ع) مسئلت نمود از پدر بزرگوارش تا شفاعت امت صداق او باشد و این معنی مقبول گردید و چون فردای قیامت شود آن مخدره بر صراط بیاید و بایستد و طلب کند صداق خود را.

و نیز ناقل بلال است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از روزها بیرون آمد از خانه در حالی که بسیار مسرور بود عبدالرحمن بن عوف عرض کرد یا رسول الله این چه سرور است که در روی شما مشاهده می کنم فرمود این از جهت بشارتی است که پروردگار

در حق برادرم و ابن عمم و دخترم فاطمه مرحمت فرموده خداوند متعال چون فاطمه را بعلی تزویج کرد برضوان خازن چنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس آن درخت نثار نمود رقعهای چند بعدد دوستان اهل بیت من، و ملائکه‌ی چندی در زیر درخت طوبی خلق فرمود تا آن رقعها را بردارند و حفظ نمایند چون روز قیامت بیاید آن ملائکه بیایند در وقتی که همگی اهل محشر در جوش و خروش باشند آن رقعها را بدوستان فاطمه (ع) بدهند که در هر رقعہ زادی از آتش نوشته شده پسر برادر من و دختر من باعث آزادی مردان و زنان امت من باشند از آتش جهنم.

جهیزه‌ی فاطمه‌ی زهراء

(نا) ازین پیش مذکور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بهای زره از برای کابین فاطمه پسندیده باشد هم اکنون برخیز و این درع حطیمیه را (۱) بمعرض بیع درآورده بهای آن را بنزد من حاضر کن علی علیه السلام اندرع را ببازار آورد و بروایتی عثمان بن عفان بچهار صد و هشتاد درهم بخرید و بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود و بهای آن را بداد و درع را مأخوذ داشت (قال یا اباالحسن) (لست اولی بالدرع منک و انت اولی بالدرهم منی فان الدرع هدیه منی الیک علی علیه السلام) درع را نیز برگرفت و بهای آن را نیز بگوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد و در پیش آن حضرت بنهاد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود و دست مبارک فرا برده قبضه‌ی از آن برگرفت و بلال را داد و فرمود از برای فاطمه بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای مانده بود و ابوبکر را سپرد و فرمود بصلاح و صواب دید خویش جهاز فاطمه را ساختگی کن و بعضی از اصحاب را فرمان کرد که باتفاق ابوبکر ببازار شوند و در بیع و شرا با او همدست باشند لکن از صواب دید او تجاوز نمایند

بروایتی آن زر که با ابوبکر سپرد دویت درهم بود و بروایتی دو بهره از آن زر را

۱- حطیمیه منسوب بقبیلہ حطیمیه بن محابوب از قبیلہ عبدالقیس که زره را نیکو می ساخته‌اند و گویند وجه تسمیه بعطیمیه برای اینکه چون شمشیر بدو می رسد شکسته می شود.

بهای بوی خوش کردند و چهار قسم را برای ساز جهاز نهادند بالجمله ابوبکر با دستگیری اصحاب بازار آمد و پیرهنی بهفت درهم و مقعنه بچهار درهم بخريد و قطیفه‌ی سیاه فام که تمام بدن را کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع بنمود و تختی مزمم و ملفف بشریط و آن رسنی است که از پوست درخت خرما بافته باشند خریداری نمود و دیگر دو فراش از کتان مصر که حشو یکی از لیف خرما و آن دیگر از پشم گوسنند آکنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت کرده بودند و نیز دو بالش که حشو آن آکنده از پشم و دو بالش از لیف خرما آکنده بود و دیگر پرده از صوف و حصیری و دسداسی و باطیه از نحاس و مشکی و کاسه چوبینی برای شیر و مشربه‌ی از پوست و دو سبو و آرد بیزی و دو بازو بند از سیم و ظرفی از خزف سبز بها داد و فراهم آورد پس پاره از آن اشیا را ابوبکر و پاره‌ای را دیگری از صحابه حمل دادند و در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرو نهادند پیغمبر با دست مبارک آن جمله را تغلیب همی فرمود همی گفت باریک الله لاهل البیت و بروایتی چون چشم پیغمبر بدان اشیا افتاد آب در چشم بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اللهم باریک لقوم جل آیتهم الخرف.

(یص) در کتاب سنن الجامع سیف طوسی رحمه الله چنین نقل روایت کرده که یکی از منافقین مدینه امیرالمؤمنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یا علی تو معدن فضل و علمی و شجاع‌ترین مبارزان عربی چرا زنی بخواستی که چاشتش بشامش نمی‌رسد اگر دختر مرا می‌خواستی من چنان می‌کردم که از در خانه من تا در خانه تو شتر در شتر بودی پر از جهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر و خواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلی الکبیر) ما را نظر بر مال و منال دنیا نیست و مقصود ما جز رضای خدا چیزی نیست و تفاخر ما باعمال است نه باموال و نظر بدرهم و دینار نداریم چون حکم و قضای الهی صادر شد و امر زواج صورت گرفت ندائی رسید که یا علی سر بردار تا قدرت حق تعالی را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر را ملاحظه نمائی حضرت امیرالمؤمنین سر بالا نمود دید از سر خود تا عرش عظیم ناقهای از نور که بار ایشان همه در و گوهر و مشک و عنبر و نفایس بهشتی بود و بر هر شتری کنیزکی چون آفتاب تابان سوار

بود و زمام هر ناقه بدست غلامی و همه ندا می کردند این است جهاز دختر پیغمبر حضرت امیر از مشاهده این معنی خوشوقت گردید و آمد بحجره طاهره فاطمه‌ی که او را خبر دهد ازین نعمت عظمی و عطیه‌ی کبری که خداوند بآن مخدره مرحمت کرده تا این که او هم از این الطاف بی‌پایان احدیت در حق او خشنود گردد چون حضرت زهراء جناب امیر علیه‌السلام را ملاقات فرمود عرض کرد یا علی شما می گوئید یا من بگویم حضرت فرمودند شما بگوئید پس فاطمه شماتت آن منافق و دیدن آن ناقها را بیان نمود (زاد الله فی شرفها باب قد فاق العالمین فضلا و جعلها نور مشکوه الرساله فی الانام و بام کانت اقدم نساء العالمین اسلاما و بزوج خصه الله بالولایه الکلیه و هو الامام الربانی والهیکل النورانی قطب الاقطاب و سلاله الاطیاب الناطق بالصواب نقطه دائره الامامه و بابنیهما الحسن والحسین الذین همار یحاتی رسول الله سیدی شباب اهل الجنه

محب الدین طبری در ریاض النضره روایت کند که رسول خدا فرمود در شب زفاف فاطمه دیدم جبرئیل نازل گردید با هفتاد هزار ملائکه من سؤال کردم سبب هبوط شما چیست گفته‌اند آمدیم که بهرامی فاطمه در شب زفاف تا بخانه علی علیه‌السلام برویم این وقت جبرئیل و مکائیل با ملائکه تکبیر گفته‌اند از آن روز شش تکبیر در نمازهای واجبی سنت گردید

زفاف فاطمه زهرا

چون عقده عقد فاطمه با علی علیه‌السلام خاتمه پیدا کرد و اثاث البیت پرداخته گشت علی علیه‌السلام بحکم شرم و آزرم همه روزه در مسجد حاضر می شد ولی نام فاطمه بر زبان نمی راند تا یک ماه کار بر این گونه می رفت تا اینکه جمعی از مهاجرین و انصار در مقام اظهار برآمدند و اتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شرفیات شوند و استدعاء این معنی را بنمایند و لیله‌ی زفاف را معین بنمایند حضرت امیر فرمودند که گاهی در این یک ماه فاصله در خلوت که خدمت رسول اکرم شرفیاب می شدم بمن می فرمود یا ابالحسن ما احسن زوجتک و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه تو بشارت باد ترا که تزویج نمودم

بتو سیده‌ی نساء عالمیان را چون یک ماه گذشت عقیل برادرم بر من وارد شد گفت ای برادر چقدر فرحناکم از این مزواجت که هرگز چنین فرحی در خود ندیدم ای برادر چه شده که اقدامی نمی‌کنی و عیال خود را از آن بزرگوار نمی‌خواهی گفتم من با اینکه دوست دارم حیا می‌کنم اظهار بنمایم عقیل گفت قسم می‌دهم ترا برخیز با هم خدمت رسول خدا شرفیاب شویم و عرض حاجت کنیم و چون روانه شدیم در راه ام‌ایمن را ملاقات کردیم پس مقصود خودمان را برای او نقل کردیم ام‌ایمن گفت شما نروید بگذارید من بروم و عرض کنم کلام ما زنان در این امور بهتر است و اوقع در قلوب رجال است پس ام‌ایمن بحجره ام‌سلمه رفت و او را و زوجات رسول اکرم را اطلاع داد بیهتت اجتماع خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجره‌ی عایشه اجتماع نمودند و اطراف رسول خدا را گرفتند و بالاتفاق عرض کردند بابائنا و امهاتنا یا رسول الله ما از برای امری اتفاق و اجتماع کرده‌ایم که اگر خدیجه حاضر بود چشم او روشن می‌شد ام‌سلمه گفت چون ذکر خدیجه در میان آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه و کجا است مثل خدیجه مرا تصدیق نمود در وقتی که تمام مردم مرا تکذیب کردند و مرا تقویت کرد و اعانت بدین خدا نمود بمالی که داشت و خداوند بمن امر فرمود که خدیجه را بشارت دهم بخانه‌ای در بهشت از قصب زمرد که در آن رنج و تعب نیست ام‌سلمه عرض کرد فدیناک بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله شما امیر را از خدیجه یاد نمی‌کنید مگر این که گریه می‌کنید خدیجه رفت بسوی پروردگار خود گوارا باد بر او آنچه را که یافت و خداوند بین ما و او جمع کند در درجات و رضوان و رحمت خود یا رسول الله علی بن ابی طالب برادر شما است در دینا و ابن عم شما است در نسب دوست می‌دارد که اذن دهید تا بزوجه‌اش برسد رسول خدا فرمودند ای ام‌سلمه چه شد تاکنون اظهار نکرد و سؤال ننمود عرض کرد بجهت حیا از شما پس آن حضرت فرمان داد ام‌ایمن را که علی علیه‌السلام را حاضر نما ام‌ایمن گفت چون بیرون آمدم حضرت امیر انتظار مرا داشت که جواب بیاورم من آن جناب را خبر کردم و گفتم رسول اکرم شما را می‌طلبد حضرت امیر می‌فرماید

جون بخدمت رسول خدا مشرف شدم زنها از جای برخواستند و بحجرات خود رفتند و من در برابر آن سرور نشستم در حالی که سر بزیر انداخته بودم و از فرط حیا سخن نمی گفتم رسول اکرم فرمودند یا علی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض کردم نعم فداک ابی و امی پس فرمود نعم حبا و کرامه یا علی امشب بر او وارد می شوی یا فردا شب انشاء الله

ولیمه‌ی زفاف فاطمه

(نا) رسول خدا فرمودند یا علی طعامی برای اهل خود مهیا کن اینک در نزد ما نان و گوشت حاضر است بر تو است که خرما و روغن و کشک فراهم آورده بنزدیک ما حاضر کنی لاجرم علی علیه السلام آن جمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین بر زد و آن خرما را در کشک و روغن هریسه کرد و با گوشت و نان فراوان بنزد علی علیه السلام گذاشت و فرمود هر کرا خواهی دعوت کن امیرالمؤمنین علیه السلام جانب مسجد گرفت و خوش نداشت که جماعتی حاضر و گروهی غائب باشند پس بر مکانی بلند برآمد و ندا در داد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه‌ی فاطمه (ع) حاضر شوید خداوند بانک آن حضرت را بر تمامت مردم مدینه بشنوانید مهاجر و انصار گروه از پس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السلام از وفور خاص و عام و قلت طعام پژمرده خاطر و شرمناک بود رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن انی سادعو الله بالبرکه همانا من خدای را می خوانم تا این طعام را وافی و کافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و سیر بخوردند و بیاشامیدند و دعای خیر بگفتند و برفتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول خدا کاسهای بزرگ طلبد و از ولیمه پر کرد و برای هر یک از زوجات طاهرات فرستد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیا کند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر او است تا هنگام فرود شدن آفتاب این کار خاتمه پذیرفت این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زوجات مطهرات را فرمود هیئوا لابنتی و ابن عمی فی حجرتی بیتا یعنی از برای دختر من و پسر عم من در سرای من وثاقتی بزینت کنید مشکوف باد که دو بعضی از روایات ام سلمه

عرض کرد که کدام وثاق را بزینت باید کرد فرمود حجره خویش را بزینت کن و زنان دیگر را فرمود حجره‌ی ام‌سلمه را بیارائید و اگر چه تا این وقت ام سلمه حتما هنوز بانوی حرم پیغمبر نشده بود و شوهرش ابوسلمه حیوه داشت و در خانه رسول خدا حجره نداشت ولی بواسطه‌ی خویش آوندی قبول کرده است که در خانه‌ی خودش حجره خود را تقدیم فاطمه بنماید چون ام‌سلمه دختر عمه رسول خدا و علی مرتضی علیه‌السلام است و در ترجمه او بیاید که بانوئی بود دانا و بینا و در جمیع خصال پسندیده پیش قدم بود و رسول خدا بعد از فاطمه بنت اسد سرپرستی فاطمه را بعهدہ‌ی ام‌سلمه گذارده بود و مقرب این معنی است که این حجره در خانه‌ی ام‌سلمه بوده سوار کردن فاطمه را با ناقه چه آن که اگر در خانه رسول خدا بوده سوار شدن موضوع نداشت و فاضل مجلسی می‌فرماید ممکن است ام‌سلیم مادر انس بن مالک که در خانه رسول خدا خدمت گذار بود این خدمت باو ارجاع شده و نویسندگان ام‌سلمه را بجای ام‌سلیم نوشته‌اند و مؤلف تاریخ خمیس متصدی این امر را اسماء بنت عمیس گفته با این که در آن وقت حتما اسماء در حبشه بوده و در سنه‌ی هفتم هجرت بمدینه آمده اللهم الا ان یقال که برای زفاف فاطمه بمدینه آمده باز مراجعت کرده تا اینکه بوصیت خدیجه عمل کرده باشد یا این که خواهرش سلمی که زوجه حمزه بن عبدالمطلب بوده و نویسندگان بجای سلمی اسماء نوشته‌اند یا این که اسماء یزید بن سکن انصاری بوده والله العالم.

خلاصه چون موافق مشهور خطابات با ام‌سلمه است ما هم بهمین اقتفا می‌نمائیم این وقت رسول خدا ام‌سلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن ام‌سلمه برفت و بر حسب فرمان فاطمه را بیاورد و عرق آزر از رخسارش روان بود و در رفتار هر قدمی لغزشی می‌کرد چنانکه بیم همی رفت که بر وی در افتد رسول خدا فرمود (قالک الله العشره فی الدنیا والاخره) چون در پیش روی پیغمبر بایستاد رسول خدا آن ردای را که برقع چهره فاطمه بود برکشید تا علی مرتضی علیه‌السلام چهره او را نظاره کند آنگاه دست فاطمه بگرفت و در دست علی نهاد و فرمود بارک الله فی ابنه رسول الله یا علی نعم الزوجه فاطمه و یا فاطمه نعم البعل علی پس فرمان داد تا دختران عبدالمطلب و زنهای مهارج و انصار در محبت فاطمه روان شوند

ص: ۹۷

و آغاز مسرت و فرحت فرمایند و تکبیر بگویند و از کلمات لہو و حرکات العب پرهیزند کہ خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمہ را بگرفت و او را بر ناقہ شہبا سوار نمود و بروایتی بر بغلہ ای کہ او را دلداد می گفتماند فاطمہ را سوار نمود و رسول خدا از پیش روی فاطمہ مشی می فرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و ہفتاد ہزار فرشتہ از دنبال تسبیح و تقدیس کنان راہ در می نوشتند و ہفتاد تن حوریہ بر اثر فاطمہ می رفتند ام علماء سنت و جماعت از جابر بن سمرہ روایت می کنند کہ در شب زفاف فاطمہ سلام اللہ علیہا زمام بغلہ شہبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رہسپار بود و پیغمبر تسویہ جامہای فاطمہ را می فرمود و این ملائکہ و دیگر فرشتگان تکبیر ہمی گفتند و این تکبیر تا روز قیامت در میان آن جماعت از در سنت بجای ماند و همچنان سلمان نیز زمام بغلہ شہبا را داشت و حمزہ و عقیل و سائر بنی ہاشم از قفای فاطمہ رہسپار بودند و زوجات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از پیش روی فاطمہ رجز می خواندند چنانکہ ام سلمہ این اشعار را قرائت می فرمود

سرن بعون اللہ جا اراتی
و اشکر نہ فی کل حالات

و اذکرن ما نعم رب العلی
من کشف مکروه و آفات

وقد ہدا نا بعد کفر وقد
انعتنا رب السماوات

و سرن مع خیر نساء الوری
تفدی بعمات و حالات

یا نبت من فضلہ ذو العلی
بالوحی منہ والرسالات

و عایشہ این سخنان را در ہم پیوست

یا نسوہ استترن بالمعاجر
واذکرن ما یحسن فی المحاضر

واذکرن رب الناس قد خصنا
بدینہ مع کل عبد شاکر

والحمد لله علی افضاله
والشکر لله العزیز القادر

سرن بها والله علی ذکرها
و خصها منها بطهر طاهر

و حفصه بدین اشعار انشاء رجز نمود

ص: ۹۸

فاطمه خیر نساء البشر
و من لها وجه كوجه القمر

فضلک الله علی ذ الوری
بفضل من خص بآی الزمر

زوجک الله فتی فاضلا
اعنی علیا خیر من فی الحضر

فسرن جاراتی بها انها
کریمه نبت عظیم الخطر

معازه امسعد بن معاذ این شعر قرائت نمود

اقول قولاً فیہ ما فیہ...
و اذکر الخیر و ابدیہ

محمد خیر بنی آدم
ما فیہ من کبر و من تیہ

بفضله عزفنا رشدنا
فالله با الخیر یجازیه

و نحن مع بنت بنی الہدی
ذی شرف قد مکنت فیہ

فی ذروه شامخه اصلها
فما اری شیئا یدانیه

و دیگر زنان همان شعر اولی از این ارجوزها را مکرر قرائت می کردند و تکبیر می گفتند تا بدرون سرای درآمدند

(یص) در احوال عایشہ گفته کہ زنان در عروسی فاطمہ اظهار شادی می کردند و ارجوزه می خواندند و می گفته اند ابوہاسید الناس حضرت رسول فرمود بگوید و بعلمها ذوالشده الباس و چو مصرع ثانی در مدح حضرت امیر بود با آن کہ پیغمبر فرمودہ بود عایشہ منع می کرد زنان را از خواندن حضرت فرمود چرا نمی خوانید عرض کردند عایشہ نمی گذارد و فرمود عایشہ ترک عداوت ما را نمی کند بالجملہ حضرت فاطمہ را بدین گونه احترام و تعظیم بر حضرت امیر وارد کردند وقد زفت شمس الضحی الی بدرالدجی پس حضرت رسول فاطمہ زہرا را بر حصیر قطری بطرف خودش نشانید و حصیر قطری حصیری است با نشان کہ از بحرین می آوردند و بحضرت امیرالمؤمنین ملاطفت فرمودند و امیرالمؤمنین از شرم نگران زمین بود و لب از تکلم فرو بسته و همچنین فاطمہی زہراء پس رسول خدا فاطمہ را فرمان داد کہ مقداری آب حاضر کن فاطمہ برخواست و کاسہ چوبین خود را پر آب کرد بیاورد پیغمبر جرعهی از آن را مضمضہ کردہ دیگر بارہ در کاسہ بریخت پس لختی از آن آب را بر سر فاطمہ نثار کرد و مقداری در میان ہر دو پستانش

برافشانند و مقداری در میان هر دو کتفش پاشید و با امیرالمؤمنین نیز چنین کرد بعد فرمود (اللهم اجمع شملهما والفرق بین قلبیہما واجعلہما و ذریتہما من ورثہ جنہ النعم و ارزقہما ذریہ طیبہ طاہرہ مبارکہ واجعل فی ذریتہما البرکہ واجعلہم ائمہ یتھدون بامرک الی طاعتک و یأمرون بما یرضیک اللهم انہما منی وانا منہما اللهم کا اذہبت عنی الرجس و طہرتنی تطہیرا فاذهب عنہم الرجس و طہرہم تطہیرا اللهم ہذہ ابنتی و احب الخلق الی اللہم ہذا اخی و احب الخلق الی اللہم اجعلہ لک و لیا و بک حفیاً و بارک لہ فی اہلہ) انکاء فرمود ای علی داخل شو بر اہل خود کہ خدای بر تو مبارک کند (یا علی الطف بزواجک و ارفق بہا فان فاطمہ بعضہ منی یولمنی ما یولہما و یسرنی ما یسرہا استودعکما اللہ و استخلفہ علیکما) پس دست فاطمہ را در میان دست علی گذارد و فرمود یا علی (ہذہ ودیعہ منی الیک) والحجرہ بیرون آمد و عضادہ در را بگرفت و فرمود (طہرکما و طہر نسلکما انا سلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقتربان أسماء می گوید رسول خدا تا از نظر غائب شد ہمی در حق ایشان دعا می فرمود پس رسول خدا فرمان داد کہ زنان متفرق بشوند ہمگی بفرمان رسول خدا بحجرات خود رفتند در آن حال رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم چشمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسماء بنت عمیس ہستم فرمود آیا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یا رسول اللہ فداک ابی و امی قصد خلاف شما را نکردم (ان الفتاہ اذا زفت الی زوجها تحتاج الی امرأة تقوم بحوائجها فاقمت ہننا لاقضی حوائج فاطمہ قال یا اسماء قضی اللہ لک حوائج الدنیا والاخرۃ)

(ان اسماء باتت عند فاطمہ اسبوعنا بوصیہ خدیجہ الیہا فدعالہا النبی فی دنیاہا و آخرتہا)

و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمہ گوید رسول خدا تا سہ روز بحجرہ فاطمہ نرفت روز چہارم آہنگ حجرہ ایشان فرمود اسماء یاسلمی را بر در حجرہ ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چہ کنی زیرا کہ مرد بدین حجر است عرض کرد بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد من حاضر خدمت خدیجہ بودم گاہی کہ وداع جہان گفت او را گریان یافتم عرض کردم این گریہ چیست تو سیدہی زنان عالمیانی زوجہ پیغمبر آخر

الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن می‌گیریم که زنان را در شب زفاف حوائجی است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته می‌شود فاطمه کودک است بی‌مناکم که مبادا در انجام حوائج او زنی شایسته بدست نباشد عرض کردم ای سیده‌ی من بر ذمت نهادم که اگر تا آن زمان بجای باشم این خدمت به پای یرم اکنون بحکم آن عهد که با خدیجه محکم کرده‌ام در اینجا آمدم و نیز واجب می‌کند که هنگام زفاف مردان با زنان زنی از برای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای ترا در دنیا و آخرت قضا فرماید.

آمدن رسول خدا بمبارک باد فاطمه

در صبیحه زفاف یا بعد از سه روز بنا بر اختلاف روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدیدن فاطمه رفت هنگامی که با اسماء چنانچه مذکور شد رسول خدا تکلم می‌کرد علی با فاطمه‌ی زهرا بزیر عبائی اندر بودند چون بانک رسول خدای را اصغا نمودند آهنگ تفریق کردند پیغمبر ندا در داد که شما را بحق من سوگند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان در آمد و برفراز سرایشان بنشست و هر دو پای مبارک را در میان ایشان در آورد علی علیه‌السلام پای راست و فاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذ داشته بسینه چسبانیدند و ادراک برد و سلامی بنهایت نمودند و آن حضرت کاسه شیری با خود آورده بود فاطمه را داد فرمود بیاشام که پدرت فدای تو گردد با علی نیز فرمود بیاشام که پسر عمت فدای تو باد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول خدا سه کرت در آن بدمید و برخی از آیات کتاب را بر آن قرائت فرمود آن گاه علی را حکم داد که جرعه‌ای از آن بیاشام و پاره‌ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا برگرفت و بر سر و سینه علی افشاند و قال: اذهب الله عنک الرجس یا اباالحسن و تطهرک تطهیرا. دیگر باره آب طلب کرد و با فاطمه نیز چنین کرد و آن کلمات را در حق او تکرار کرد پس رسول خدا فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد روی با فاطمه کرد و فرمود ای دخترک من چون است شوهر تو عرض

کرد یا رسول الله آن شب که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین با علی سخن می گوید من بترسیدم رسول خدا چون این شنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دل باش بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مغرب تا مشرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضلتر از همه شوهرهاست جز این که زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را بمصاهرت اختیار کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه‌ی پدر و شوهر ترا در شمار فقرا نتوان گرفت همه دفاین و خزائن زمین را بمن عرض دادند و من نه پذیرفتم و جز بندگی در گاه و قرب الله را خواستار نشدم چون آنچه پدرت می داند تو دانسته باشی از کم و بیش دنیا وارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه کس از همه عالم مقدم باشد و علمش از همه بزرگتر و حلمش از همه ثقیل تر است خداوند از تمات آفرینش دو مرد برگزید یکی پدر تو و آن دیگر شوهر تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (یا فاطمه الا ازیدک فی علی رغبه قالت بلی قال لایرد علی الله عزوجل رکیان اکرم منا اربعه اخی صالح علی ناقته و عمی حمزه علی ناقتی الغضباء وانا علی البراق و بعلک علی بن ابی طالب علی ناقته من نوق الجنه) فاطمه عرض کرد یا رسول الله صفت آن ناقه را بگویی که از چه چیز خلق شده (قال ناقه خلقت من نورالله عزوجل مدبجه الجنین صفراء حمراء الرأس سوداء الخدق قوائمها من الذهب خطامها من الولو الرطب عیناها من الیاقوت و بطنها من الزبرجد الاخضر علیها قبه من لؤلؤ بیضیاء یری باطنها من ظاهرها و ظاهرها من باطنها خلقت من عفو الله تلک الناقه من نوق الله لها سبعون رکنا بین الرکن والرکن سبعون الفا ملک یسبحون الله بانواع التسبیح لایمر علی ملاء من الملائکه الا قالوا من هذا العبد ما اکرمه علی الله عز و جل اتراه نبیا مرسل او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسی فینادی مناد من بطنان العرش ایها الناس ما هذا نبی مرسل و لا ملک مقرب هذا علی بن ابی طالب فیدون رجالا رجالا فیقولون حدثو نافلم نصدق و نحصونا فلم تقبل والذین یحبونه تعلقوا بالعروه الوثقی کذلک یحبون فی الآخرة فقال

ص: ۱۰۲

رسول الله یا فاطمه الا ازیدک فی علی رغبه قالت زدنی یا ابتا قال النبی ان علیا اکرم علی الله من هارون لان هارون اغضب موسی و علی لم یغضبنی قط والله الذی بعث اباک نبیا بالحق ما غضبت علیه یوما قط و ما نظرت فی وجه علی الاذهب الغضب عنی فقالت فاطمه ی رضیت بالله ربا و بک یا ابتا نبیا و باین عمی بعلا و ولیا.

نزول هدیه و حله بهشت برای فاطمه

از تفضلاتی که خداوند تعالی شأنه نسبت بحیبه خود فاطمه‌ی طاهره سلام الله علیها داشته او را بتشریف هدیه و مائده‌ی آسمانی افتخار داده در شب زفاف آن مخدره (ع) چنان چه در کتاب خرایج و جرایح منقولست که جبرئیل امین باز مرأی از ملائکه هنگام زفاف نزول فرمود (بدیهه فی سله من السماء و فیها کعک و موزوز بیب فقال هذه هدیه من الله لعلی و فاطمه، و جبرئیل قلب من یده سفر جله فشقها نصفین و اعطی علیا نصفاً و فاطمه‌ی نصفاً و قال هذه هدیه من الجنه لکما) یعنی جبرئیل با جمعی از ملائکه هدیه بحضور رسول اکرم بجهت فاطمه‌ی (ع) و علی آورد در سبدی که در آن نان خشک و خرما و مویز بهشتی بود و در دست جبرئیل نیر بهی بود آن را رسول اکرم یا جبرئیل دو نیم نمود نیمی بعلی و نیمی بفاطمه داد و گفت این هدیه است از بهشت خاصه شما است و نیز جبرئیل حله از بهشت آورد بجهت فاطمه که بهای تمامت دنیا بود چون آن مخدره آن جامه را پوشیده زنان قریش در حیرت شدند عرض کردند این جامه از کجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است.

حدیث لولا علی لما کان لفاطمه کفو

(یص) این حدیث در امالی و علل و معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا و در فردوس دیلمی که از عملاء اهل سنت است موجود است در عیون از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام که از آباء گرام خود از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث کند که رسول خدا

ص: ۱۰۳

بمن فرمود یا علی مرد از قریش مرا عتاب کردند که دختر ترا خواستیم بما ندادی و بعلی بن ابی طالب علیه‌السلام تزویج نمودی من بایشان گفتم والله من شما را منع فرمودم و او را بعلی تزویج نمودم برای اینکه جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند می‌فرماید (لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) و در امالی از حضرت صادق منقول است که فرمود (لولا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفوا الی یوم القیمه علی وجه الارض آدم و من دونه) و بهمین مضمون است حدیث معانی الاخبار و غیر آن که اگر خداوند متعال خلقت علی نمی‌کرد کفوی از برای فاطمه نبود و معنی کفائه تساوی و برابری مرد و زن است در اسلام و ایمان و قولیست آن قدرت و تمکن مرد است در نفقه بالفعل یا بالقوه و در نزد علماء امامیه بالقوه مشهورتر است بالجمله چون فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها معصومه بود غیر معصوم نمی‌توانست او را تزویج کند و مذهب امامیه همین است که معصومه را مطیع خود سازد و او را بر خلاف رضای خداوند متعال امر نماید و خداوند منان ابا دارد بنده مطیعه را در تحت فرمان مرد عاصی قرار بدهد ولکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء و ائمه هر زنی که خواسته‌اند معصومات نبودند باز می‌گوئیم جهت این که معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومه‌ی مصیبه است و غیر معصوم مخطی و آن که دارای عصمت است بر غیر معصوم شرف دارد و جائز نیست اهل صواب در اطاعت اهل خطا بیابند و بافرض اطاعت او منافی با رضای حق است و می‌گویند المرأه تاخذ من دین بعلها بنا براین کفو فاطمه منحصر بعلی می‌شود چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام بصریح آیه‌ی مباحله نفس نفیس مقدس بنوی است نه بطریق حقیقت بلکه بنحو مجاز چون اتحاد بین اثنین محالست پس اقرب مجازات اشتراک است یعنی بمفاد کریمه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب کریمه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب امیر علیه‌السلام که نفس شریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم بیرهان عقل و نقل و کتاب و سنت ثابت است یعنی آنچه از کمالات نفسانیه و ملکات رحمانیه در آن وجود مقدس موجود بود در ذات ستوده صفات جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام موجود

ص: ۱۰۴

بود الا- ماخرج بالدلیل چون باتحاد صاحب منزله نبوت و دارای مرتبه امامت قائل شدیم و بمساوات ایشان معتقد شدیم می گوئیم جناب فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها هم بهمه‌ی کمالات و ملکات حسنه نبویه و مرتضویه آراسته بود و از جهت نبوت و ولایت پیوسته افاضات معنویه باو می‌رسید چنان که حضرت امیر تساوی با پیغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهرا هم برابر و کفو جناب امیر مؤمنان بود مگر از جهت امامت و زوجیت مطاعه که آن بمنطوقه (الرجال قوامون علی النساء) و بمفاد و (للرجال علیهن درجه) رتبه‌ی فاضله و درجه‌ی راجحه است و آن هم در جنب اطاعت صاحب مقام امامت و ولایت مرجوح در طی آن منظوی با آن که پیغمبر در حق فاطمه طاهره فرمود آنچه را در حق حضرت امیر فرمود از آن جمله فرمود فاطمه روحی و نفسی و قلبی و بضعتی و ثمره فؤادی و نور بصری و فلذه کبدی و شجنتی و آنها منی و أنا منها. و نظائر آن در کتب لاتحصی و لاتحصر است پس همان اتحاد معنوی نبوی و علوی در وجود ذی جود حضرت با عصمت فاطمی جاریست و لاشک ان فاطمه خلقت لاجل علی و آن علیا خلق لاجلها و انهما کفوان متحدان لا یفترقان فی عالم الابدیه بلا شائبه و ریه پس مقام فاطمه تالی مرتبتین و نقطه بین الخطین و واقفه بین الحدین است و بامعیت تامه از مبدأ اولیه که عالم انوار است بوده با تشریک بدون تکفیک در عالم ملکوت و ملک تنزلات من حیث الذات نمود و در بعضی از مجالی و محال بالانفراد تجلیات خاصه فرمود با این وصف ملا علی قوشچی علیه ما علیه در مذمت شعیه گوید (این فرقه علیه‌ی قلیله ذلیله قائل بعصمت زنی شده‌اند با این که جمهور از اهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت کافه انبیاء ندارند) فرغما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون و هنالك یخسر المبطلون.

پوشیدن فاطمه حله بهشتی را در شب زفاف

صاحب تبر المذاب و ابن جوزی روایت کرده‌اند که چون زمان رحلت و احتضار بانوی عفت و عصمت شد حضرت امیر نزد فاطمه‌ی طاهره حقه‌ای یافت شرح آن را پرسید آن مخدره عرض کرد در این حریر سیزی است و در آن ورقه‌ی سفیدی است که

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند در آن چه نوشته شده است یا بنت خدیجه الکبری عرض کرد یا سفینه النجاء و یا ابن عم رسول‌الله چون پدر من مرا بشما تزویج نمود و خبر داد که عقد من در زیر درخت طوبی واقع شده و آن درخت نثار خود را نمود من دو جامه کهنه و نو داشتم و بر سجاده‌ی عبادت خود نشسته بوم در شب زفاف بناگاه سائلی فریاد کرد یا اهل بیت النبوة و معدن الخیر والفتوه امشب اگر جامه کهنه‌ی دارید مرا بدهید که من فقیرم پس من آن جامه نو را باو دادم چون صبح شد رسول اکرم با روی نورانی از در حجره‌ی من درآمد و فرمود تو جامه نو داشتی چرا نپوشیدی عرض کردم شما نفرمودید هر آنچه صدقه می‌دهید باقی می‌ماند من آن را بصدقه دادم حضرت رسول اکرم در جواب فرمودند اگر جامه‌ی کهنه را می‌دادی و نو را می‌پوشیدی از برای شوهرت بهتر بود و بفقیر هم مراعات کرده بودی و هم از گرمای تابستان از جهت روزه خود را حفظ می‌کردی من عرض کردم در این عمل اقتدا بشما کردم در وقتی که مادرم خدیجه شرفیاب خدمت شما شد هر چه داشت همه را در راه شما بذل نمود تا این که سائلی از شما سؤال کرد شما پیراهن خود را بسائل دادید و خود را بحصیر پیچیدی و از این گونه امور بسیار بجا آوردید و شما را شبیهی نیست و این آیه‌ی شریفه در حق شما نازل گردید (ولا تبسطها کل البسط فتعقد ملوما محسورا) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست و مرا بسینه خود چسبانید آن گاه فرمود جبرئیل آمده بتو سلام می‌رساند و عرض می‌کند بگو فاطمه هر چه می‌خواهد بخواهد از ما فی الغبراء والخضراء و او را بشارت بده که من او را دوست دارم پس من عرض کردم (یا ابتاه شغلتنی عن المسئله لذه خدمته لا حاجه لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام) همانا استدعای من زیارة لقاء پروردگام است در دارالسلام پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آن جناب هم دستهای خود را بلند کرد بطریقی که سفیدی زیر بغل آن حضرت نمایان شد و دعا در حق امت و طلب مغفرت نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی و من آمین گفتم آن گاه جبرئیل گفت که خداوند فرمود گناهان امت ترا آمرزیدم از آنان که محبت بفاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و اولاد فاطمه‌ی را داشته باشند پس من استدعاء سجلی کردم جبرئیل امین این حریر سبز را آورد که در

آن رقعه‌ی سفیدی می‌باشد که بید قدرت در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمه) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آن را ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آن را در قبرم گذارند که چون روز قیامت شود و زبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تا طلب کند آن چه را که خداوند متعال وعده داده است.

و اما عبارت تبر المذاب در موضوع حله بهشتی این است (ان النبی صنع لفاطمه قمیصا جدیدا ليله عرسها و زفافها و کان لها قمیص مرقوع و اذا بسائل علی الباب قول اطلب من بیت النبوه قمصیا خلقا فارادت فاطمه ان تدفع الیه القمیص المرقوع فتذکرت قوله تعالی (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون) فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل و قال للنبی ان الله یقرؤک السلام و امرنی ان اسلم علی فاطمه و قد ارسل لها معی هدیه من ثیاب الجنه من السنسند الاخضر فلما بلغها السلام والبسها القمیص الذی جاء به لفيها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالعباء و لفيها جبرئیل باجنحته لثلا يأخذ نور القمیص بالابصار فلما جلست فاطمه بین النساء و مع کل واحده شمعة رفع جبرئیل جناحه و رفع النبی عبائه و اذا بالانوار و قد طبقت المشرق والمغرب فلما وقع النور علی النساء الکافرات خرج الکفر من قلوبهن و اظهروا الشهادتین) و از صفوری شافعی خبری باین مضمون منقولست.

تساوی فاطمه‌ی زهراء با انبياء عظام

اشاره

و اما تساوی آن مخدره با آدم ابوالبشر اگر آدم از خاک خلق گردید فاطمه‌ی زهراء طینت مرضیه و نطفه‌ی زکيه‌اش از میوه‌ی بهشتی بود و چه قدر فرق است بین کسی که از خاک آفریده شود یا از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اگر در قرآن خداوند متعال آدم را باصطفی یاد فرمود بقوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا الایه فاطمه‌ی زهرا از روز نخست با صفوت و صفا بود بلکه صفویه‌ی آدم از آن منبع عصمت و طهارت بآن جناب عنایت شد و آیه‌ی (ان الله اصطفیک) را ملائکه ملاء اعلا در اوقات صلوات بروی عرضی داشتند.

و اگر حضرت آدم در بدو خلقت بمفاد و علم آدم الاسماء کلها تعلم اسماء کردند

ص: ۱۰۷

فاطمه زهراء خود ام‌الاسما بود و عالمه بحقایق اشیاء و مسمیات ان من البدایه الی النهایه بوده. و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمه‌ی زهراء شرف امومت بر ائمه‌ی معصومین و ذریه‌ی طیبه دارد و هی ام الائمة الخیره و اگر آدم بواسطه‌ی خوردن گندم از بهشت بیرون آمد فاطمه‌ی زهراء از ایثار قرصه نان تمام جنات ثمانیه را متصرف گردید و سوره‌ی هل اتی در شأن ایشان نازل گردید و اگر آدم علیه‌السلام پس از اكمال خلقت و نفخه‌ی روح عطسه کرد و تمحید نمود فاطمه زهرا پس از ولادت شهاتین گفت و یکان یکان از فرزندان معصومسن خود را نام برده یاد فرمود و اگر حضرت آدم بواسطه‌ی ترک اولی از مقام قرب مهجور و از بهشت عنبر سرشت دور شد و دویست سال گریست بالاخره از تمسک و توسل باذیال شریفه ایشان دعاء او مستجاب و توبه‌ی او مقبول گردید. و اگر آدم یکصد یا دویست سال از دوری بهشت یا فراق حواء علاوه بر ترک اولی گریست جناب صدیقه‌ی طاهره نیز از خوف خدا و فراق سید انبیا و مظلومی علی مرتضی و گمراهی امت چندان گریست که در شمار پیغمبران بزرگ از گریه کنندگان نامیده شد و حدیث البکاؤن خمسہ معروف و مشهور است. و اگر آدم علیه‌السلام از حضرت احدیت تنای منزلت و مکان اولیه می کرد و از پروردگار خود تمنای بهشت می نمود ولی فاطمه زهراء پیوسته رضای خدای خود را می خواست، عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول

اما تساوی او با نوح

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسران عاقبت ایشان گریست که ملقب بنوح شد فاطمه زهراء نیز از برای ضلالت و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم امکان را بیت الاحزان کرد.

ص: ۱۰۸

اگر نوح پیغمبر شیخ الانبیاء نامیده شد از طول عمر و از آن احترامی فوق‌العاده یافت که در افواه والسنه مذکور است فاطمه‌ی زهراء در مدت قلیله‌ی که در دنیا زیست عندالله و عند الرسول حرمتی بی‌پایان و فضیلتی بالمکاشفه و عیان یافت که بر این پیغمبر سالخورده اولی‌العزم برتری جست

اگر نوح علیه‌السلام کشتی برای نجات خود و یارانش از غرق بساخت بالاخره کشتی نجات وی از ولایت و دوستی فاطمه‌ی پدر و شوهر و دو فرزندان فاطمه‌ی بود و حدیث مسمار و احادیث توسل نوح مشهور است.

اگر حضرت نوح علیه‌السلام دعایش مستجاب شد دعای حضرت فاطمه‌ی در دفعات عدیده قرین اجابت آمد.

و اگر حضرت نوح علیه‌السلام هلاکت قوم خود را خواست و همه را بطوفان بلا داد ولی فاطمه نفرین کرد و صبر بر اذیت‌های این امت کرد.

و اگر نوح را فرزندی ناخلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمه‌ی حسن و حسین دو گوشواره عرش خداست.

اما تساوی او با ابراهیم خلیل

اگر حضرت ابراهیم علیه‌السلام بشرف اصطفای از برای آل خود بکریمه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم مشرف گردید خلاصه از آل ابراهیم فاطمه‌ی (ع) زهرا است و آیه ان الله اصطفی اک گذشت.

و اگر در قرآن بر ابراهیم سلام کردند سلام بر آل یس کردند و یس حضرت رسول است و اقرب القربی فاطمه‌ی است.

و اگر حضرت ابراهیم را بمنطوقه و آتینا فی الدنيا حسنه یک حسنه دادند بفاطمه‌ی زهراء حسنات دادند و آیه‌ی و آتینا فی الدنيا حسنه و آیه‌ی و من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و آیه‌ی و من یقترف حسنه در شأن فاطمه مؤل است.

و اگر ملوک روم از اسحق نبی از نسل ابراهیم بودند یازده نفر از ائمه‌ی معصومین

ص: ۱۰۹

از ذریه‌ی فاطمه‌اند.

و اگر در حق حضرت ابراهیم فرمود ان طهرائیتی للطائفین در حق فاطمه آیه تطهیر نازل شد انما یرید الله الایه و اگر بر ابراهیم آتش نمرود سرد و سلامت شد بر محبین فاطمه آتش جهنم بآنها نزدیک نشود کرامه‌ی لها (ع) و اگر حضرت ابراهیم فرزند خود را خواست ذبح کند و ندا آمد حضرت فاطمه زهرا در زمان حمل و رضاع دو فرزندش از شهادت ایشان آگاه بود با این که قدرت بر رفع آن داشت فدا نمود.

و اگر حضرت ابراهیم را خداوند بشکر یاد فرمود فاطمه‌ی زهراء را بذکر یاد فرمود الذین یدکرون الله قیاما و قعودا. و اگر بحضرت ابراهیم ارائه ملکوت سماوات گردید بکریمه کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات در خانه فاطمه (ع) فرجه‌ای بود که تابعرش اعظم که از آن هر چیزی را مشاهده می‌فرمود و بر مایری و مالایری مطلع بود و اگر حضرت ابراهیم از شام بمکه هجرت نمود فاطمه‌ی زهراء از مکه بمدینه هجرت فرمود.

و اما تساوی او با موسی

آن سیده‌ی نسوان با موسی بن عمران علیه‌السلام اگر حضرت موسی معجزات زاهره داشت آن مخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد.

اگر بر حضرت موسی من و سلوی نازل شد از دعای حضرت فاطمه مائده آسمانی مکرر نازل شد.

اگر بر حضرت موسی در زمان مدیدی توریه نازل شد بر حضرت فاطمه‌ی در زمان اندک سه برابر قرآن مجید مصحف نازل گردید.

اگر حضرت موسی را عصا از بادام تلخ دادند بفاطمه زهراء شجره طوبی

ص: ۱۱۰

مرحمت کردند.

اگر جناب موسی را بمفاد انی اخترتک در آن زمان از همه مردان اختیار نمود جناب فاطمه را بمفاد ان الله اصطفاک از همه زنان اولین و آخرین برگزید.

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات می رفت فاطمه‌ی در بیت وحی و نبوت در محراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد قامت فی محرابها حتی نورمت قدمها

اگر در در طور سینا پس از تجلی حق نوری در جبین موسی علیه السلام ساطع گردید فاطمه‌ی زهراء در صبح و ظهر و عصر انواری خاصه بالوان مختلف همیشه درخشنده بود.

اگر حضرت موسی در ایام حمل و پس از ولادت و ایام رضاع معجزات و خارق عادات ظاهر گردید همچنین از فاطمه زهرا چنانچه پاره‌ای از آنها بعد از این بیاید

اگر حضرت موسی عصا و ید و بیضا و آیات تسعه داشت فاطمه‌ی زهراء حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و نه نفر آیات تسعه الهیه از صلب مطهر فرزندش جناب امام حسین علیه السلام داشت علاوه از شجره نبوت محمدیه

اگر موسی دریا را شکافت با اسم فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزندان فاطمه‌ی شکافته شد ولی حضرت موسی را کجا دو فرزندی مانند حسن و حسین و پدری چون رسول خدا و مادری چون خدیجه کبری میسر شد موسی را کجا در فردای قیامت امر شفاعت باو می شود محبت آل موسی و هارون بر بنی اسرائیل فرض و واجب نشد ولی بمنطوق قل لاسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القریبی محبت آل فاطمه بر امت مرحومه فرض شد برای آل موسی و هارون در مال بنی اسرائیل خمسی قرار داده نشد بخلاف ذریه‌ی فاطمه، حضرت موسی و سائر انبیاء الوالعزم روی حاجت همیشه بسوی این بزرگوار داشته‌اند و نجاة از مهالك را از توسل بایشان می خواسته‌اند و اخبار التجاء حضرت موسی بدین خانواده بسیار است.

و اما تساوی او با عیسی

اگر حضرت عیسی از نفخه‌ی روح الامین خلق شد گذشت که فاطمه‌ی زهرا از نور

پروردگار و میوه بهشت خلق شد.

و اگر حضرت عیسی در رحم مادر و در گهواره تکلم کرد کذلک عصمت کبری فاطمه‌ی زهرا (ع) و اگر عیسی را خداوند متعال در قرآن مبارک خواند فاطمه را در اسفار انجیل مبارک‌اش نامید و او را مژده داد بکثرت نسل و ذریه‌اش و اخبار فرمود از شهادت دو فرخ او

و اگر عیسی اخبار از اکل و ذخائر مردم می‌داد فاطمه از علم ما کان و ما یکون اخبار می‌فرمود

و اگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت و در شرافت و عظمت کسی با او هم ترازو نشد همچنین فاطمه‌ی زهرا که هیچ یک از زنان عالم شرف و فضل و علو قدر و سمو مقام ام‌المؤمنین خدیجه کبری را ندارند مریم برای خدیجه کبری قابلگی کرد و همچنین برای فاطمه زهرا در ولادت حضرت حسین مخدوم از خادم اشرف است و خود عیسی در آخرالزمان اقتدا بفرزند برومندش حجه‌بن الحسن علیه‌السلام می‌نماید و در خدمت گذاری او افتخار نماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی عظمی با انبیاء عظام دارد صاحب (خصایص فاطمیه) بعد از آنچه را که در تساوی آن مخدره سروده با انبیاء عظام خصیصه‌ای منعقد کرده در تساوی آن مخدره با رسول خدا و علی مرتضی دو فرزندش حسن و حسین و بعد خصیصه‌ای منعقد کرده است که آیا امام حسن و امام حسین افضل‌اند یا فاطمه ولی بنده عرض می‌کنم ما را واجب نمی‌کند که تحقیق در این مطلب بنمائیم قدر مسلم همه یک نور واحد باشند و در حدیث است اولنا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد و نیز فرمودند علم آخر هم من عند اولهم و لایکون آخر هم اعلم من اولهم و منقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامه من بعدی علی ابن ابی طالب و فاطمه والحسن والحسین علیهم‌السلام من قال غیر هذا فعليه لعنة الله بلی فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها ازین دائره حقه و حلقه مفرغه خارج نیست و عبارت کشف الغمه که می‌گوید و لولا أن فاطمه سرا الهیا و معنی لاهو تیا لکان لها اسوه بسائر

ص: ۱۱۲

اولادها و لقاربوا منزلتها ولكن الله يصطفى من يشاء من عباده) ینبی عن مقام کریم لایصل الیه افهامنا و لاغر و لان کل شجره و مدره یدکر مناقبها فی وجه الارض ناطقه و ایم الله انها الطاهره المطهره والصدیقه الصادقه و انها اجل من ان یحیط بها الافکار و تصل الیه الانظار وقد ملئت من مفاخرها المشهوره صحائف الامکانیه و زینت من مآثرها المشکوره اوراق کتب الایجاد من الکمالات النفسانیه والملکات العقلانیه و ان فضائلها المرویه یرویها کل کابر من کابر و فواضلها الرحمانیه یدیها الاول الی الاخر فلها العز الاعلی عند اهل الاخره و الاولی و فی علم الله من شرف محلها و علو قدرها قضی ما قضی و قدر ما قدر بحیث لن تنالها العقول والفکر ولها کرائم لیست لاحد من النسوه و شرائف قد اکتفتها قبل الفطره فحازت قصبات السبق و استولت علی عرائس الفصل فاخترها الله تعالی من الانبیاء والمرسلین و جعلها ولیه الله و آیه الله الکبری علی العالمین فعجز الخائضون فی کنه معرفتها والناس کله عن ادراک مقدارها مبعدون وانها نور علی نور من ربها.

تقدم بتول عذراء بر مریم کبری

(یص) اگر چه تقدم و افضلیت فاطمه بر مریم چون سفیده‌ی صبح واضح و روشن است ولی حضرت اهل سنت چون همیشه در مقابل حق کشی و مخالفت استوار هستند جهلا یا تجاهلا مریم را بر فاطمه زهراء تفضیل می گذارند مثل فخر رازی و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری در تفاسیر خود در ذیل آیه‌ی واصطفاک علی نساء العالمین مناسب دیدم چند سطر ی که دلالت بر رد قول آنها دارد بنگارم و از باطن عصمت کبری مدد می طلبم فتقول:

الاول پدر مریم، عمران است و پدر فاطمه، محمد است و محمد افضلست باتفاق «۲» مریم طی اصلا ب کرد فاطمه از میوه‌ی بهشتی در صلب رسول خدا آمد «۳» در رحم مادرش مریم سخن گفت فاطمه در رحم مادرش حدیث می گفت «۴» مادر مریم نذر کرد خدیجه ایضا نذر کرد تفصیل آن در ترجمه خدیجه بیاید «۵» نذر مریم قبول شد کذلک نذر خدیجه کذلک نذر خدیجه کما ستعرف «۶» مادر مریم حنه زوجه عمران است مادر فاطمه ام المؤمنین خدیجه کبری است و خدیجه افضل از مادر مریم است باتفاق «۷» مریم در بیت المقدس متولد شد و فاطمه در مکه و مکه افضل از بیت المقدس است «۸» مریم در خانه عمران متولد گردید فاطمه در خانه رسول خدا مهیط جبرئیل و محل نزول میکائیل

«۹» مریم هنگام ولادت فاطمه از خدیجه برای خدمت گذاری و قابلگی حاضر بود و مخدوم از خادم افضل است «۱۰» مریم عابده بود علی الحق و خادمه خانه خدا بود فاطمه زهرا هم عابده بود و حق خدمت عبودیت را در معبد خود کما ینبغی بجا آورد «۱۱» مادر مریم نذر کرد فرزند خود را محرز نماید چنانچه در ترجمه خدیجه روایت آن بیاید «۱۲» مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهرا را نیز طهارت و عصمت داد «۱۳» مریم را حضرت اقدس نبوی از زنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله صلی الله علیه و آله و سلم افضلهن فاطمه «۱۴» مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان و مشتق از نام خداوند بود «۱۵» کفالت مریم در عهده ذکریا بود کفالت فاطمه بعهدہ رسول خدا بود «۱۶» مریم در محراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت و مهد رسالت و طهارت سکوت داشت «۱۷» خداوند متعال در حق مریم فرمود اُنبتها نباتا حسنا و معنی نبات حسن را بعضی بکثرت نما تفسیر کردند بر خلاف نمای موالید کما فی تفسیر النیشابوری: و قیل المراد نماؤ هافی الطاعة والعفه والصلاح والسداده و در حق فاطمه زهراء مذکور شد که نماء یک روز او بقدر یک هفته بود «۱۸» مریم از بهشت طعام برای او می آمد و در کرامات فاطمه بیاید که در دفعات عدیده برای او مائده بهشتی می آمد «۱۹» ملائکه بحضور مریم شفاها سخن می گفته‌اند همچنین ملائکه فاطمه را ندا می کردند و می گفته‌اند یا فاطمه‌ی ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین «۲۰» مریم از میانه‌ی زنان بتول بود فکذلک فاطمه (ع) «۲۱» خداوند مریم را بشارت داد بعیسی و از وی تعبیر بکلمه فرمود و خداوند سبحان فاطمه را بشارت بکلمات حقه و حقایق مقدسه معصومین داد «۲۲» مریم از زنان دیگر عمرش کمتر بود و همچنین فاطمه‌ی زهرا «۲۳» مریم از ناملایمات نساء لائمات و لاغیات صبر کرد حضرت فاطمه نیز بر صدمات قوم رجلا- و نساء صبر کرد «۲۴» مریم معصومه‌ی بود فاطمه‌ی زهراء هم معصومه‌ی بود «۲۵» مریم جبرئیل را بحاسه بصر بدید لقوله تعالی فتمثل لها بشرا فاطمه‌ی جبرئیل را در زیر کسا اذن دخول داد علاوه از دفعات دیگر «۲۶» مریم مستجاب الدعوه بود همچنین فاطمه‌ی زهراء «۲۷» مریم در ملکوت

اعلی تجلیات نور نداشت بخلاف فاطمه‌ی زهراء «۲۸» مریم هنگام ولادت نورش بمشرق و مغرب نتابید بخلاف فاطمه‌ی زهرا «۲۹» مریم در محراب عبادتش روز سه مرتبه الوان نور از نور سفید و زرد و سرخ تابش نداشت بخلاف فاطمه‌ی زهراء «۳۰» مریم شوهری چون علی مرتضی نداشت که فرمودند جهاد المرأة حسن التبعل و مریم از این فیض محروم بوده «۳۱» مریم فرزندانى چون حسن و حسین نداشت مریم یک عیسی آورد ولی فاطمه یازده عیسی آورد که آخرین آنها عیسی مریم باو اقتدا خواهد کرد «۳۲» مریم علم بما کان و ما یکون نداشت بخلاف فاطمه‌ی (ع) «۳۳» مریم در بیماری فاطمه مأمور به پرستاری وی گردید «۳۴» مریم ذریه نداشت و ذریه فاطمه‌ی شرق و غرب را عالم فرو گرفته و ذریه‌ی نبویه که او تاد ارضند از فاطمه‌ی زهرا شد «۳۵» مریم را مصحفی نبود و نماند ولی فاطمه‌ی را مصحفی است معروف در اخبار «۳۶» مریم را روایتی در رجعت او نرسیده بخلاف فاطمه که از برای او رجعت است «۳۷» مریم با هفتاد هزار ملک در فردای قیامت فاطمه را استقبال می‌کند و در زیر پرچم شفاعت آن مخدره داخل‌اند.

تمثیل حضرت فاطمه‌ی زهراء در بهشت از نظر حضرت آدم و حوا

در بحار از جناب امام حسن عسکری علیه‌السلام از آباء گرامش روایت می‌کند از حضرت نبوی بدین گونه (لما خلق الله آدم و حواء تبخترتا فی الجنة فقال آدم علیه‌السلام لحواء ما خلق الله خلقا احسن منا فاوحى الله عزوجل الى جبرئيل ائتنى بعبدتى التى فى الجنة الفردوس الاعلى فلما دخلا الفردوس نظرا الى جاربه على در نوک من درانيك الجنة على رانسها تاج من نور و فى اذنيها قرطان من نور قد اشرق الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التى قد اشرفت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد بنى من ولدك يكون فى آخر الزمان قال فما هذا التاج الذى على رانسها قال بعلمها على بن ابى طالب قال فما القرطان اللذان فى اذنيها قال

ولداها الحسن والحسين قال آدم حبيبي جبرئيل أخلقوا قبلي قال هم موجودون في غامض علم الله عز وجل قبل ان تخلق باربعه آلاف سنه اين حديث تمام شد و در بعضی عبارت تاج پدر بزرگوار او و قلاده گردن مبارکش شوهر عالی مقدار و دو گوشواره دو فرزند او حسن و حسين عليهم السلام).

(یص) در کتاب نزهة المجالس و منتخب النفایس از شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی نقل کند که روزی آدم علیه السلام بحوا و حواء بآدم نگریستند از نیکوئی جمال خویش بشگفت آمدند گفته‌اند آیا خداوند سبحان از ما خلقی بهتر خلق کرده پس بجبرئیل وحی رسید آدم و حوا را ببر فردوس اعلی و دری از قصری بر وی ایشان بگشا پس جبرئیل قصری بابشان عرضه داشت از یاقوت احمر که در آن تختی از طلا بود و قوائم آن از در سفید و بر آن جاریه‌ای نشسته با نور و ضیاء و حسن و بهاء که شعاع جمالش بر آن قصر تابنده بود بلکه فردوس را روشن نموده بر سرش تاجی مرصع بجواهر بود و مانند آن جاریه آدم و حوا ندیده بودند پس آدم گفت این جاریه کیست گفت فاطمه زهراء دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید شوهر او کیست فرمود قصر دیگری از یاقوت بگشا چون گشود دید که در آن قبه‌ای از کافور و تختی از طلا بود و جوانی بر آن نشسته که روی نکویش بهتر از حسن یوسف می نمود گفت این است شوهر او علی بن ابی طالب، آدم علیه السلام سؤال کرد آیا فرزندی دارد پس وحی شد از برای او قصری از مروارید بگشا که در آن قبه‌ای از زبرجد و تختی از عنبر اشهب بود و بر آن صورت دو جوان یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مشاهده کرد پس از عزم سابق که خود را خلقی بهتر می دانسته‌اند پشیمان شدند و اختلاف این دو خبر همان تعدد قصور و تمثیل شریفه‌ی ایشان است پس از این خبر افضلیت فاطمه اطهر بر حواء و غیر حواء کالنور علی شاهره الطور است احتیاج بمطابقه و تساوی ندارد.

آدم و حواء هم از وجود تو زادند
گر تو نبودی نبود آدم و حواء

تا بقیامت فتد بدام طبیعت
هر که تمنای قدر تو کند انشاء

حضرات اهل سنت غافل اند از این که علاوه بر احادیث و اخباری که بطریق

عموم در اصطفا‌ی خسمه‌ی طیبه‌ی روایت شده اختصاص فاطمه در اصطفاء از همه خلق فضلا از مریم از ظواهر اخبار و آثار معلوم و معین است خصوص حدیث معروف مقبول الطرفین از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم: فاطمه بضعه منی. و نظائر آن چون فاطمه‌ی جزء اعظم و رکن اقوم وجود نبوی است و البته جزء حکم کل دارد یعنی چنان که وجود مسعود عقل کل اشرف است وجود فاطمه‌ی هم جزء اقرب و الصق و اشرف اوست بر ماسوای خود شرف دارد چه از جنس و غیر جنس یعنی افضلیت فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها نه همان بر زنان اولین و آخرین است بلکه بر مردانشان و بر کمترین و مرسلین ایشان و بر ملائکه مقربین شرف و مزیت دارد.

(و لعمری هذه مما لاسترةً علیه (و نیشابوری) در (غرائب القرآن) اصطفاء را بر سه نوع کرده است: اصطفاء از غیر جنس و اصطفاء از جنس و غیر جنس اول مثل حضرت آدم که فرمود ان الله اصطفی آدم چون که در حین خلقت او کسی نبود تا برگزیده از او باشد دوم اصطفای از جنس مانند آیه یا موسی انی اصطفیتک علی الناس یعنی ترا از جنس بشر برگزیدم سوم اصطفای از جنس و غیر جنس مانند وجود حضرت رسول که از بشر و غیر بشر برگزیده گردیده بمفاد (لولاک لما خلقت الافلاک و حدیث (آدم و من دونه تحت لوائی). و صفوه و اصطفای فاطمه از این قسم سوم است البته

کیف لا وهی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بنا بحکمته و هی مجموعہ صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر والصراط الممدود الی الجنه فهل يعرف او یوصف او یعلم او یفهم من هو شعاع جمال الکبریاء و شرف الارض والسماء جل مقامها و شرف منزلتها عن وصف الواصفین و نعت الناعتین و أن یقاس بها احد من العالمین.

هل یکن فی الوجود منها شیه

قل ابوها و بعلها ولداها

ص: ۱۱۷

اثر طبع المولی میرزا محمد القمی

ای مهین بانوی بیت الحرم و غیب و شهود
سر ناموس نبی و مدنیت خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت
وی تو بانوی همه ملک عرب تا بعجم

پوست پوشان سر کوی تو شاهان وجود
پادشاهان در غیر تو در صقع عدم

تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود
کی بهستی زد عدم خانه کسی داشت قدم

ای تو آن گوهر یکتا که بزیائی تو
مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم

دختر این گونه ز صلب ازلیت نایاب
نیست فرزند چنین دختر حق را برحم

نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث
پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم

زن نئی سر خداوندی و مرتوشه فیض
پرده در روی تو زانروست که السرکتم

مطلع شمس جمال و افق ماه جلال
مشرق سر وجود و فلک خلق شیم

چادر عصمتت از بافته‌ی نور خدا

پشت در پشت همه مطلع الطاف و نعم

پدران تو همه یکه سواران وجود
مادران تو همه صاحب اعزاز و کرم

پسران تو نیاکان همه کون و مکان
این در این همه شمس ضحی بدر ظلم

شمس از پرتو تو جلوه گر کون و مکان
ماه از جلوه تو در سر چرخش پرچم

روح از روح رسول و تنت از جوهر قدس
در سرو پای تو پا تا سر احمد مدغم

ای ز خُلق شیمت خُلق شیم مانده بجا
مایه بردار ز خُلق شیمت خُلق شیم

ای که خاک سر کوی تو مهین چشمه فیض
نیست در راه سخایت ره لاء و لن ولم

پیش سر چشمه انعام تو طوفان بحر است
پیش یک قطره ز اکرام تو صد دریا کم

قطره ریزد ز ابر کرم بر رضوان
پیش یک قطره ز جود و کرم عمان نم

ای که خاک قدمت آینه‌ی اسکندر
وی ز خاک کرمت جام جهان بین جم

خجل از سبحة و سجاده و زهدت یحی
بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم

فخر جاروب کشی حرمت با حواء

شرف بندگی خاک درت با آدم

همسرت حیدر از او فخر کنی بر حواء

پدرت احمد از او فخر کنی بر عالم

ص: ۱۱۸

بسترت روی زمین کنگره عرش بساط
خانه در خاک سرطارم قدوس حرم

ای بخاک سر کوی تو ملک سجده کنان
پی تعظیم درت پشت فلک گردد خم

آفتاب از افق صبح نگردد طالع
ماه تاب تو زند گر بسر چرخ علم

کلک گر کلک عطارد بود و عقل دبیر
نتوان صفحه‌ای از مدح ترا کرد رقم

گر دبیری که بود خارج از این نطفه خاک
قلمی گر بود آن برتر از این گونه قلم

شبهی فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال
نامه وصف ترا نطق مجرد ابکم

با تو تا عهد اطاعت نکند کس هرگز
نبود رشته میثاق الستش محکم

قلیلی از معجزات و خوارق عادات فاطمه‌ی زهرا

اشاره

سیده نساء فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها سر تا پا معجزه باهر است فقط در این اوراق به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

تکلم آن مخدره در رحم مادر

اول تکلم آن مخدره در رحم مادر که قصه او را در داستان ولادتش از این پیش یاد کردیم.

نمای آن مخدره که بر خلاف ترقی اطفال و سائر صبا‌یای مردم بود

(۲) نمای آن مخدره که بر خلاف ترقی اطفال و سائر صبا‌یای مردم بود قصه او ایضا در ولادت گذشت.

شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد

(۳) شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد او کما عرفت سابقا

جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت

(۴) جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت اعلی که در لقب منصوره گذشت.

تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و..

(۵) تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و اقرار او بر سالت پدر بزرگوار ولایت شوهرش که در سابق گذشت.

پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که..

(۶) پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که چشمها را خیره کرد و جمعی را مسلمان نمود گذشت قصه او.

خبر دادن آن مخدره امیرالمؤمنین را بمقاله آن مرد منافق

(۷) خبر دادن آن مخدره امیرالمؤمنین را بمقاله آن مرد منافق و حکایت او در جهیزه آن مخدره گذشت.

تابیدن نور سفید در صبح از صورت فاطمه به خانهای مدینه

(۸) تابیدن نور سفید در صبح و نور سرخ در ظهر و نور زرد در عصر از صورت فاطمه بخانهای مدینه قصه او گذشت.

داستان عروسی رفتن آن مخدره

(یص) روایت است که روزی سید انبیاء در مسجد نشسته بودند که جماعتی از بزرگان و صنایع عرب و قریش خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و عرض کردند که ای افتخار عرب ما را عروسی هست و دختر فلان را به پسر فلان می‌دهیم و آنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استدعا از خلق عظیم آن است که فاطمه علیهاالسلام را در این عروسی رخصت فرمائی که مجلس ما را مزین فرماید بقدم خود حضرت رسول فرمودند از فاطمه طاهره معلوم می‌نمایم اگر اراده کند خواهد آمد این بفرمود و تشریف بخانه بردند و فرمودند ای فاطمه و ای نور دیده من اکابر عرب جمع شدند و عروسی دارند و بنزد من آمدند که تو را بعروسی خود برند خواهی رفت یا نه فاطمه زمانی سر در پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و عرض کرد ای پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسی خواسته‌اند مقصود آنها استهزاء و سخریه است نسبت بمن زیرا که زنان قریش همه با لباسهای فاخر و جواهر و زینت کرده‌اند و با کمال حشمت و تنعم نشسته‌اند و مرا لباسی غیر از چادری و کهنه پیرهنی و موزه‌ای که چند جای او را وصله زده‌ام چیزی دیگری نیست و با این حال رفتن بانجا غیر شماتت حاصلی ندارد چون رسول اکرم از فاطمه این کلمات شنید بسیار غمناک گردید در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول‌الله حق تعالی سلامت می‌فرستد و می‌فرماید فاطمه را با لباسی که دارد بعروسی بفرست که ما را در این حکمتی است حضرت رسول پیغام حق تعالی بفاطمه رسانید پس آن مخدره شکر حق تعالی را بجا آورد و عرض کرد صدقنا و آما هر چه امر و حکم الهی است عین لطف و مرحمت است پس حضرت صدیقه برخاست و با جامهای کهنه خود بعروسی تشریف برد اما از جهت شماتت زنان قریش دل تنگ بود فرشتگان هفت آسمان و زمین سر نیاز بدرگاه بی‌نیاز نهادند عرض کردند بار خدایا این دختر پیغمبر آخرالزمان است که او را از جمله پیغمبران برگزیدی آیا او را دلشکسته می‌نمائی خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل شد که دختر برگزیده ما را دریاب و آنچه باید

ص: ۱۲۰

بجهت او مهیا کن پس امین وحی بتعجیل تمام بجنّت فردوس شتافت و بجهت او جامه‌های بهشتی حاضر نمود و هنوز حضرت فاطمه هفت قدم از خانه بیرون ننهاده بود که صد هزار حوری ماه لقاگرد وی حاضر شدند و جبرئیل سر تا پای فاطمه‌ی طاهره را از سندس و استبرق بیاراست و حوریان هر ساعت خاک قدم فاطمه را بدیده می‌کشیدند چون فاطمه این لطف و حشمت حق تعالی را نسبت بخود ملاحظه کرد بسجده شکر رفته و حق تعالی چندان از نور لطف خود روشنائی و تجلی بفاطمه نثار کرد که شرح آن ممکن نیست پس فاطمه حمد و ثنای الهی می‌کرد و می‌رفت تا آن که بخانه عروس رسید زنان قریش بانتظار مقدم شریف فاطمه (ع) بودند که ناگاه روشنائی و نوری مشاهده کردند چون برق که عالم از آن روشن شد مردم آن محله جمله متعجب شدند که این روشنائی چیست ناگاه آواز از حوریان برآمد که هر که شنیدی از خود بیخود شدی و همه زنان از حسن صورت فاطمه (ع) متحیر شدند و عروس را تنها گذاشته‌اند و باستقبال ایشان شتافته‌اند فاطمه را دیدند که صد هزار حوران بهشتی با او خرامان می‌آمدند و حوران عود و عنبر می‌سوخته‌اند و از بوی خوش ایشان جمله زنان مدهوش شدند همه بیکبار در قدم فاطمه افتادند و دست و پای او را بوسیده و تعظیم هر چه تمام تر او را بخانه آوردند چون آن سیده زنان قرار گرفت حوریان گرد او صف زده بر روی هوا ایستادند بنحوی که پای هیچکدام بر زمین نبود زنان عرب از مشاهده این امر و عطرها‌ی بهشتی دم بدم می‌افتادند و سجده می‌کردند و عروس نیز از کرسی درافتاد و بیهوش گردید و بعد از ساعتی در آن بیهوشی بمرد چون عروس را مرده یافتند همه فریاد واویلا برآوردند و بگریه و زاری نشست‌اند و عروسی بعزا مبدل شد حضرت فاطمه (ع) از مشاهده آن حال بسیار دل تنگ گردید در آن حال برخواست تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز بجای آورد بعد از آن سر بسجده نهاد و عرض کرد ملکا پادشاهها بعزت و جلال بی‌زوال تو و بحرمت شرف طاعات بندگان خالص تو و به برکت محمد و علی که برگزیدگان درگاه تو‌اند که این عروس را زنده گردان هنوز حضرت فاطمه (ع) در مناجات بود که عروس عطسه زد و از جا برخواست و بدست و پای حضرت فاطمه (ع) افتاد و عرض کرد

السلام علیک یا بنت رسول الله تو و پدر تو بر حقیق و خدائی را که شما پرستش می کنید بر حق است و کفاری که راه بت پرستی را گرفته اند بر باطلند گویند در آن روز هفتصد مرد از کسان عروس و غیر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و این مطلب در تمام شهر منتشر گردید پس فاطمه ی زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر بزرگوار خود بیان نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده شکر بجا آوردند سپس فرمودند ای نور دیده از آنچه گفتمی من هزاران بیشتر و بهتر از حق تعالی امیدوارم. مؤلف گوید صاحب خصایص نقل فرمودند که این تفصیل در کدام کتاب بوده حقیر این تفصیل را در کتاب (تحفه المجالس) سلطان محمد بن تاج الدین دیده‌أم و متفردات آن کتاب بکلی از درجه‌ی اعتبار ساقط است و این کتاب در سنه ۱۲۷۴ در تبریز طبع شده است و معرکه قلندران و درویشان را گرم کرده است و حقیر در آیام طفولیت پدرم این کتاب را برای من تهیه کرده بود و تمام آن را مکرر می خواندم تا این که بیشتر مطالب آن را حفظ کرده بودم کیف کان این قصه را میرزا محمد باقر جوهری در طوفان البکاء که معروف بکتاب جوهری است نظما و نثرا آن را نقل کرده و از نقل او چنان فهمیده می شود که این قضیه در مکه بوده والله العالم و لایخفی که از برای این قضیه اصلی در کتب معتبره وجود دارد از آن جمله قطب راوندی در کتاب (خرایج) می فرماید (و من دلائل فاطمه (ع) روی ان اليهود کان لهم عرس فجاؤا الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قالوا لنا حق الجوار فنسئلک ان تبعث فاطمه (ع) بتک الی دار ناحتی یزداد عرسنا بها سرورا والحواء علیه فقال صلی الله علیه و آله و سلم انها زوجه علی بن ابی طالب و هی بحکم و سلوه ان یشفع الی علی فی ذلک وقد جمع اليهود الطم والرم. یعنی من الرطب واليابس کنایه عن مال کثیر) من الحلی والحلل و ظن اليهودان فاطمه (ع) تدخل علیهن فی بذلتها و ارادوا استهانتها بها فجاء جبرئیل بثاب من الجنة مع حلی و حلل لم یروا مثلها فلبسها فاطمه (ع) فتجلت بها و تعجب الناس من زینتها و الوانها و طیبها فلما دخلت فاطمه دار اليهود سجدت لها نسائهم یقبلن الارض بین یدیها و اسلم بسبب ما رأ و اخلق کثیر من اليهود انتهى»

ص: ۱۲۲

و حاصل ترجمه این حدیث این است که راوندی مرسلای روایت می‌کند که از جمله براهین فاطمه زهرا (ع) آن که جماعت یهود عروسی داشته‌اند از رسول خدا درخواست کردند که فاطمه را باو رخصت بدهد تا در آن عروسی شرف حضور پیدا کند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختیار فاطمه با اوست التماس کردند که شما بعلی بفرمائید تا او را اجازه بدهد و حضرات یهود چندان که در قوه‌ی آنها بود از لباسهای زرباف و اطلس و دیبا و زینتهای طلا برای خود مهیا کرده بودند و خویش را کاملاً با آن زینتها مزین ساخته بودند و چنان گمان می‌کردند که فاطمه با آن چادر وصله دار و لباس کهنه بر آنها وارد می‌شود و او را مورد سخریه و استهزاء قرار می‌دهند و شماتت و سرزنش می‌نمایند در آن حال جبرئیل حاضر شد با انواع و الوان لباسهای بهشتی و زینتهای گوناگون که هیچ دیده آن را ندیده بود این وقت فاطمه خود را بآن زینتها مزین نمود و لباسهای بهشتی را در بر فرمود چون بزنان یهود وارد گردید بی‌اختیار بسجده افتادند و زمین ادب بوسیدند و تعجبها کردند و باین سبب جماعت بسیاری از یهود بشرف اسلام مشرف شدند «انتهی» و در کتاب «لعمه البیضاء» فی شرح خطبه الزهراء «ص ۱۷» این قضیه را باین عبارت نقل کرده (و انها اتت من جانب الله تعالی بواسطه جبرئیل عشرة انواع من من حلال الجنه و عشرة قطعۀ من حلیها مع مسند و تاج و خدمته فی مجلس سرور استدعا هالیه نساء المنافقین بقصد الاستهزاء والسخریه فتحیر الفرق الحاضرۀ و آمنوا من جهت هذه الکرامه) از این عبارت ظاهرست که جبرئیل برای فاطمه (ع) ده قسم لباس و ده رنگ از جواهرات و تاج و تخت و خادمان متعدده از جانب خدا برای فاطمه (ع) آوردند و از عبارت قطب راوندی ظاهر است که این قضیه در مدینه بوده است والله العالم

نزول مائده در قصه دینار

(یص) امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی بحجره که آمد دید که فاطمه حسنین را می‌خوابانید ایشان بخواب نمی‌رفته‌اند از غایب گرسنگی فاطمه‌ی طاهره عرض کرد یا ابالحسن برو قدری طعام طلب کن که این کودکان از گرسنگی بخواب نمی‌روند

ص: ۱۲۳

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد عبدالرحمن بن عوف شد و از وی دیناری قرض خواست عبدالرحمن بخانه رفت و کیسه‌ی زری بیرون آورد و عرض کرد این کیسه یکصد دینار است بگیر یا علی و هرگز عوض آن را مده حضرت فرمودند از تو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده‌ام الید العلیا خیر من ید السفلی اما یک دینار بمن قرض بده و این حدیث را بشنو که رسول خدا فرمودند الصدقة عشرة والقرض ثمانیة عشرة ضعفا یعنی صدقه را یکی ده عوض می‌دهند و قرض را یکی هیجده عوض می‌دهند عبدالرحمن یک دینار بجناب امیر قرض داد آن حضرت چون روانه شد در راه مقداد بن الاسود را دید که بر کنار راه نشسته فرمود ای مقداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضرورتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته‌ام فرمود بگیر این دینار را تو از ما اولی‌تری که چهار روز است طعام نیافته‌ای و ما سه روز است مقداد گرفت دینار و حضرت وقت نماز شام بود روانه مسجد بهمراهی پیغمبر فریضه را ادا نمود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یا علی امشب بخانه شما می‌آیم و مهمان شما خواهیم بود جناب امیر عرض کرد حبا و کرامه و از پیش روانه شد و فاطمه زهراء را خیر کرد فوراً فاطمه زهراء بمصلی خود رفت و روی مبارک نهاد بروی خاک و با یزد پاک عرض کرد خداوندا بحق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرست هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبوتر از مشک بود آنرا برداشته و در خدمت پدر بزرگوار خود نهاد حضرت فرمود انی لک هذا الطعام عرض کرد من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بر درآمد امیر المؤمنین خواست او را از آن طعام بدهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند یا علی این ابلیس است خبر شده که ما از طعام بهشت می‌خوریم آمده که با ما مشارکت کند.

طعام شدن سنگریزه در میان دیگ

(یص) در کتاب اربعین روایت شده که یک وقتی از اوقات حسنین علیه‌السلام چیزی

نخورده بودند از گرسنگی بی تاب شده بودند از مادر مطالبه طعام می نمودند و در خانه فاطمه خوردنی یافت نمی شد آن مستوره هر دم ایشان را به بهانه‌ای تسلی می داد تا بحدی که فاطمه‌ی طاهره دلگیر گردید بر ضعف حال ایشان اشک از دیده گان حق بینش جاری شد پس برخواست بجهت مشغول ساختن ایشان مقداری سنگ ریزه را جمع نمود و در دیگ کرده و قدری آب در آن ریخت و سر دیگ را بپوشانید و آتش در زیر دیگ روشن نمود تا آن آب بجوش آمد و طفلان را فرمود ای جانان مادر و ای دو ریحانه‌ی رسول اکرم اینک طعام بار کرده‌ام ساعتی صبر کنید تا پخته شود آن گاه میل نمائید ایشان هر دم بیرون می رفته‌اند و بعد از ساعتی مراجعت می کردند ای مادر چنان چه پخته شده از برای ما بیاور آن مخدره می فرمود الحال بار کرده‌ام هنوز خام است ساعتی درنگ نمائید تا پخته شود پس امام حسن بر سر دیگ رفته و سر پوش را از دیگ برداشت عرض کرد ای مادر اگر پخته است اگر خام قدری از جهت ما بیاور تا بخوریم حضرت فاطمه (ع) کاسه‌ای برداشته و فرمود عجب است اگر پخته باشد چون بر سر دیگ آمد دید طعامی در کمال خوبی و خوشبوئی در دیگ است پس طعام را از دیگ بیرون آورده و پیش ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول شدند پس فاطمه برخواست و تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز شکر بجای آورد بعد از آن هر وقت که کار سخت شدی فاطمه طاهره از آن سنگ ریزه مقداری جمع می نمود و در دیگ ریخته بعد از ساعتی طعامی نیکو می شد آن را بنزد طفلان می نهاد چون این خبر بسمع رسول اکرم رسید فرمود الحمد لله که در فاطمه هست آن چه در ذریه‌ی انبیاء بوده.

مؤلف گوید صاحب خصایص این خبر را از اربعین نقل کرده ولی معلوم نفرموده کدام اربعین چون که کتاب مسمی باربعین بسیار است شیخنا العلامة الخبیر الشیخ آقا بزرگ زیاده از صد و پنجاه اربعین در ذریعه نام برده و احتمال قوی می رود که از اربعین ابوصالح مؤذن باشد و او از علماء عامه است.

نزول مائده ایضا

(نا) احمد بن محمد الثعالبی باسناد معتبر سند بجابر بن عبدالله می‌رساند و کذا

ص: ۱۲۵

نیشابوری در تفسیر خود می‌گوید رسول خدا چند روز بهیچ طعامی دست نیافت شدت جوع بر وی سخت افتاد و در منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه آمد (فقال یا بنیه هل عندک شیئی آکله فانی جائع قالت لا والله بای انت و امی) چون رسول خدا این بشنید مراجعت کرد در آن حال یکتن از همسایگان آن حضرت دو گرده نان و پاره‌ی از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آن جمله را مأخوذ داشت و در قدحی بگذاشت و زبرپوشی بر او افکنده و قالت لاوثرن بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی نفسی و من عندی) فرمود رسول خدای را بر خود و بر هر که در نزد من است مقدم می‌دارم یعنی بر شوهرم علی و دو فرزندم حسن و حسین با اینکه همگان گرسنه می‌باشند پس رسول خدای خبر فرستاد چون آن حضرت بیامد فاطمه (ع) عرض کرد (بابی انت و امی قد انا تا الله بشیئی فخبنا قال هلمی فاتته فکشف عن الجفنه فاذا هی مملوءه خبزاً و لحماً فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامه من الله عز و جل فحمدت الله تعالی و صلت فقال رسول الله من این لک هذا یا بنیه فقالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب فحمد الله عز و جل و قال الحمد لله الذی جعلک شیبهه بسیده نساء العالمین فی بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت ادار زقها الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخورد و علی و فاطمه و حسن و حسین و زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول نمودند و هنوز مبلغی در جفنه بجای بود فاطمه (ع) بر همسایگان بخش کرد و خدای آن طعام را بر فاطمه برکت داد.

نزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ مفید روایت شده است که حضرت ثامن الائمه علیه السلام فرمود روزی حضرت امام حسن و امام حسین از کهنگی لباس بمادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود گفته‌اند ای مادر اطفال عرب بانواع جامهای فاخر مزین گشته‌اند و بآن مفاخرت می‌نمایند شما چرا از برای ما لباس نو ترتیب نمی‌دهی فاطمه‌ی طاهره از استماع این سخنان آب در دیده‌های وی گردید و فرمود جانان من در اندیشه شما هستم و امید دارم که تا

ص: ۱۲۶

هنگام عید خیاط قدرت جامهای شما را دوخته و پرداخته بشما برساند آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد باز همان کلام را اعاده فرمودند و لباس نو را مطالعه فرمودند حضرت صدیقه‌ی طاهره ایشان را تسلی داده بگوشه آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز را بدرگاه قاضی الحاجات برداشته عرض کرد ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمائی بجامه‌ای که من بایشان وعده کرده‌ام بامید فضل تو هنوز سخنان فاطمه تمام نشده بود که شخصی در خانه را دق‌الباب نمود فاطمه عقب درآمد فرمود کیستی کوبنده در عرض کرد منم خیاط جامهای حسنین را آورده‌ام فاطمه‌ی زهرا دید شخصی بقیچه‌ای در زیر بغل دارد و تسلیم بآن مخدره نمود چون آن را گشود دید دو عمامه و دو دراعه و دو قبا و دو جفت موزه که در پشت آنها سرخی داشت صدیقه‌ی طاهره زبان بشکر و ثنای حضرت رب العزه گشود آن گاه شاهزادگان را بان خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدند و عرض کردند ای مادر هیچ یک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده‌اند و نه پوشیده‌اند در آن اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف فرمای سرای فاطمه شد و حسنین را در بر گرفت و می‌بوسید پس فرمود ای فاطمه این خیاط را شناختی عرض کرد بخوبی او کسی را ندیدم حضرت فرمود آن خازن بهشت بود و تا این قصه را بمن خبر نداد باآسمان عروج نمود.

علم فاطمه

بعلم گذشته و آینده (و اخبار آن بعد از این بیاید)

گردیدن آسیا بخودی خود

در خرایج از سلمان مرویست می‌فرماید بودم و می‌دیدم که فاطمه نشسته است و آسیائی در پیش روی او است و بدان آرد می‌کند مقداری از جو را و حسین علیه‌السلام بشدت می‌گرید و عمود آسیا خون آلود گشته گفتم ای دختر رسول خدا کفهای مبارک را چندین رنجه مکن اینک کنیزک تو فضه حاضر است طحن جو را با او گذار فقالت اوصانی رسول الله ان یکون الخدمه لها یوما ولی یوما فکان امس یوم خدمتها سلمان گفت من بنده آزاد شده شما هستم مرا بآرد کردن جو بگمار یا باسکات حسین فرمود من باسکات حسین ارفقم تو طحن جو می‌کنی لاجرم من مقداری جو آرد کردم و

ص: ۱۲۷

طریق مسجد سپردم و با رسول خدا نماز گذاشتم آن گاه صورت حال را بعلی علیه السلام رساندیم آن حضرت بگریست و بیرون شد و چون باز آمد خندان بود رسول خدای پرشش فرمود (قال: دخلت علی فاطمه و هی مستلقیه لفقاهها والحسین نائم علی صدرها و قد امها ریحی تدور من غیر ید فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال یا علی اما علمت ان الله ملائکه سیاره فی الارض یخدمون محمدا و آل محمد الی ان تقوم الساعه)

(۱۵) ایضا در خرایج از ابوذر مرویست می فرماید مرا در طلب علی فرستاد من بخانه آن حضرت در آمدم و ندا در دادم هیچ کس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن می کرد و کسی در کنار آن نبود دیگر باره بانک زد من این وقت علی علیه السلام از خانه بیرون شد با همدیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوش فرا داشت و علی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شکفت همی آید از آسیائی که در خانه علی دور می زد و طحن می کرد و کس با او نبود قال: ان ابنتی فاطمه (ع) ملاء الله قلبها و جوارحها ایمانا و یقینا و ان الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاهها اما علمت ان الله ملائکه موکلین لمعونه آل محمد.

تابش نور از چادر فاطمه

و نیز در خرایج و مناقب مروی است که امیرالمؤمنین علیه السلام از مرد یهودی مبلغی جو بقرض خواست یهودی عرض کرد مرا رهینه‌ای باید داد آن حضرت ملائی از فاطمه که عبارت از نسجی است که یکپارچه باشد که همان چادر می شود به رهن گذاشت و جو را مأخوذ داشت و از آن سوی یهودی چادر را بخانه برد و در بیتی جای داد نیمه‌ی شب زن یهودی از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری ساطع دید که شعشعه‌ی آن نور چشم را خیره می کرد باز شتافت و شوهر را آگهی داد مرد یهودی بیامد و این بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائحه‌ی حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند و در بعضی روایات نام یهودی زید بود

جنبیدن گهواره

(نا) از ابوالقاسم بستی در مناقب امیرالمؤمنین و ابوصالح مؤذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث می‌کند و همچنین ابن فیاض در شرح اخبار، که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یا در آرامش فرزندان تا از گریستن باز ایستند همچنان گهواره‌ی کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت.

نیز مرویست که رسول خدا سلمان را برای کاری بدرخانه‌ی فاطمه فرستاد چون بدر خانه رسید لختی بر باب بیت بایستاد نظر کرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن می‌نماید و آسیاب در بیرون حجره بخودی خود می‌گردد و هیچ کس نزدیک آن نبود الی آخر روایت سابقه.

بلند شدن ستونهای مسجد

دیگر در بحار از سلمان مرویست که هنگامی که علی را از برای بیعت با ابوبکر بمسجد می‌بردند فاطمه از قفای آن حضرت بیرون شد و زنان بنی‌هاشم در خدمت او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدای آمد (فقال: خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لان لم تخلوا عنه لا نشرن شعری و لاضعن قمیص ابی علی رأسی لا صرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناچه صالح باکرم علی الله منی و لا- الفصیل باکرم علی الله من ولدی قال سلمان: فرایت والله اساس حیطان مسجد رسول الله تقلعت من اسفلها حتی لوا را درجل ان ینفذ من تحتها لقد نفذ فدنوت و قلت یا سیدتی و ملواتی ان الله تبارک و تعالی بعث اباک رحمه فلا تکونی نغمه فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبره من سطعت الغبره من اسفلها فدخلت فی خیا شیمنه)

نزول مائده

بروایت علی بن ابراهیم تا آن جا که می گوید امیرالمؤمنین یا فاطمه هل عندک شیئی تغذینه قالت لا والذی اکرم ابی بالنبوه و اکرمک بالوصیه ما طعمنا مذیومین الا شیئی کنت او ترک علی نفسی و علی ابنی هذین الحسن والحسین فقال علیه السلام یا فاطمه الا- کنت اعلمینی فابغیکم شیئا فقالت یا اباالحسن انی لاستحیی من الهی ان کلف نفسک علی ما لا- تقدر علیه) پس روایت را می کشاند بقرصه دینار و ایثار او بمثل آن چه گذشت بعد امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد و نماز مغرب را با رسول خدا بجا آورد و بعد از نماز مغرب رسول خدا برخواست و هنگام عبور در صف اول با پای مبارک غمزی کرد با علی علیه السلام آن حضرت نیز برخواست و روان شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام داد و جواب شنید فقال رسول الله: یا اباالحسن هل عندک شیئی نتعشاه فتمیل معک، امیرالمؤمنین سر بزیر افکنند چیزی نفرمود اما رسول خدا آگاه بود که در خانه ی فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و قصه دینار را جبرئیل بر رسول خدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی باید شام تناول نمائی چون رسول خدا دید علی علیه السلام چیزی نمی گوید فرمود یا علی مالک لا تقول لا فانصرف او تقول تالی فامضی معک فقال حبا و کرامه یا رسول الله) بفرمائید پس رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت تا داخل خانه شد فاطمه را در مصلا ی خود دیدند چون از نماز فارغ شد قدحی را در غلیان دید و صدای رسول خدا را در خانه بشنید لاجرم از مصلا ی خود بیرون دوید و رسول خدای را سلام داد و جواب شنید و رسول خدا دست مبارک بر سر او مسح کرد و فرمود یا بتاه کیف امسیت رحمک الله عشینا غفرالله لک پس فاطمه برفت و آن قدح را بیاورد و در پیش روی رسول خدا و علی مرتضی نهاد علی فرمود این طعام را از کجا بدست کردی که ندیده‌ام هرگز مانند آن را و استشمام نمودم هرگز مثل بوی آن را و نخوردم هرگز اطیب و نیکوتر از آن را این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک را در میان هر دو کتف علی گذاشت و اندک فشار داد (ثم قال: یا علی هذا بدل دینارک من عندالله ان الله یرزق من یشاء).

نزول مائده در قصه‌ی اعرابی و سوسمار

در عاشر بحار و مناقب و دیگر کتب سند باین عباس می‌رساند که مردی اعرابی از جماعت بنی‌سلیم در بیابان سوسماری را صید کرده در آستین خود او را حبس کرد و راه مدینه پیش گرفت چون داخل مسجد رسول خدا گردید در برابر آن حضرت نداد در داد یا محمد یا محمد و عادت رسول خدا این بود که هرگاه کسی او را ندا می‌کرد یا محمد همان را حضرت جواب می‌داد و همچنین هرگاه کسی او را یا احمد و یا ابوالقاسم ندا می‌کرد همان را حضرت در جواب می‌فرمود و اگر کسی یا رسول‌الله ندا می‌کرد آن حضرت رنگ رخساره‌اش شکفته می‌شد و در جواب می‌فرمود لبیک و سعدیك لاجرم چون اعرابی ندا در داد یا محمد یا محمد رسول خدا نیز فرمود یا محمد یا محمد اعرابی آغاز سخن کرد (فقال له: انت الساحر الکذاب الذی ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی لهجه هو اکذب منك انت الذی تزعم ان لک فی هذه الخضراء الها بعثک الی الاسود والابيض واللوات والعزی لولا انی اخاف ان قومی یمسوننی العجول لضربتک بسفی هذا ضربه اقتلک بها فاسود بک عند الاولین والآخرین) عمر بن الخطاب چون این جسارت را از اعرابی بدید از جای برخاست و گفت یا رسول‌الله رخصت فرمای تا او را بقتل رسانم فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اجلس یا اباحفص فقد کاد الحلیم ان یکون نبیا پس روی با اعرابی نمود و فرمود یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهمون علینا فی مجالسنا یجهوننا بالكلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان اهل السماء السابعة یمسوننی احمد الصادق یا اعرابی اسلم تسلّم من النار یکون لک ما لنا و علیک ما علینا و تكون اخانا فی الاسلام) رسول خدا فرمود ای برادر بنوسلیم این است کار و کردار عرب از روی خشم و غضب می‌تازند در مجالس ما و بر پیشانی ما می‌گویند سخنان غلیظ و خشن را ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا بحق مبعوث نبوت نمود کسی که در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب بنار گردد و ای اعرابی سوگند بدان کس که مرا به پغمبری برگزید

ص: ۱۳۱

ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق می‌نامند ای اعرابی مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تا باشد از برای تو چیزی که از برای ماست و باشد بر تو چیزی که بر ماست و برادر ما باشی در اسلام این سخنان بر اعرابی گران آمد در غضب شد و قال واللوات والعزی لا او من بک یا محمد او یومن بک هذا الضب ثم رمی بالضب عن کمه فلما وقع الضب علی الارض ولی هاربا فناداه النبی یا ایها الضب اقبل الی فاقبل الضب ینظر الی النبی قال فقال له النبی ایها الضب من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح ذرب غیر قطع فقال انت محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبی من تعبد فقال اعبدالله عز و جل الذی فلق الحبه و برء السنمه و اتخذ ابراهیم خلیلا و اصطفاک یا محمد حبیباً پس این اشعار بگفت:

الا یا رسول الله انک صادق

فبو رکت مهد یا و بورکت هادیا

شرعت لنا دین الحنیفه بعد ما

عبدنا کامثال الحمیر الطواغیا

فاخیر مدعو و یا خیر مرسل

الی الجن والانس لیبک داعیا

و نحن اناس من سلم واننا

اتیناک نر جوأن ننال العوالیا

اتیت بیرهان من الله واضح

فاصبحت فینا صادق القول زاکیا

فبو رکت فی الاحوال حیا و میتا

و بو رکت مولودا و بورکت ماشیا

از پس این اشعار سوسمار دم برمبست اعرابی چون این بدید گفت واعجابه سوسماری را که من در بیابان صید کنم و در آستین خود جای دهم نه او را فقاقت علم و نه حضاقت عقل بدین گونه با محمد سخن کند و نبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن اینگونه آیت گردن نهم و شهادت ندهم یا رسول الله دست بمن ده تا با تو بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا با اصحاب فرمود او را سوره‌ی چند از قرآن بیاموزید پس از آن فرمود یا اخ العرب از مال دنیا چه بهره داری عرض کرد سوگند بدان کس که ترا براستی از در پیغمبری فرستاده است ما چهار هزار تن مردانیم از قبیله‌ی بنی سلیم در میان ایشان فقیرتر از من کس نیست رسول خدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابی را

بر ناقه‌ی سوار کند و من ضامنم که خداوند متعال شتری از شتران بهشت او را عطا فرماید سعد بن عبادہ برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مرا ناقه‌ای حمر است که هشت ماه آبستن است آن را با اعرابی گذاشتم رسول خدای فرمود یا سعد من اکنون وصف می‌کنم ناقه‌ای را که خداوند متعال بعوض این ناقه بتو عطا خواهد فرمود همانا شتری است از زر سرخ و گردن او از زیرجد سبز و کوهان او از کافور سفید و ذقن او از در و مهار آن از مروارید تر است و قبه‌ای بر پشت دارد از مروارید سفید که از درونش بیرون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران می‌کند آن گاه دیگر باره رسول خدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست که اعرابی را تاجی دهد و من ضامنم که خداوند او را تاج تقی کرامت فرماید علی علیه‌السلام فرمود فداک ابی و امی کدام است تاج تقی رسول خدا وصف فرمود پس علی علیه‌السلام عمامه برداشت از سر خود و بر سر اعرابی گذاشت دیگر باره رسول خدا فرمود کیست از شما که اعرابی را زاد دهد و من ضامنم که خداوند در پاداشت او را زاد تقوی عطا کند سلمان برخاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین می‌کند بشهادت لا اله الا الله و ان محمد رسول الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات می‌کنی مرا و ملاقات می‌کنم من ترا و اگر نگفتی ابدا ملاقات نکنی مرا و دیدن نکنم من ترا سلمان برفت و نه بیت از بیوتات زوجات رسول خدا را طواف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجره‌ی فاطمه افتاد گفت اگر چیزی است در منزل فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها است پس بیامد دق‌الباب کرد فاطمه فرمود کیست کوبنده در سلمان عرض کرد اینک منم سلمان فارسی فرمود چه می‌خواهی سلمان قصه سوسمار و اعرابی را و طلب کردن رسول خدا زاد را برای اعرابی شرح داد. فاطمه فرمود سوگند بدان کس که محمد را بحق فرستاده سه روز است که طعامی بدست ما نیامده و حسن و حسین از شدت جوع مضطرب شده‌اند و با شکم گرسنه بخفته‌اند مانند دو جوجه پرکنده و لکن رد نمی‌کنم خیری را خاصه وقتی که بر در سرای من فرود شده‌ای سلمان اینک این پیراهن مرا به‌ر نزد شمعون یهودی و یک

ص: ۱۳۳

صاع خرما و یک صاع جو گرفته بیاور سلمان آن درع را بگرفت بنزد شمعون آمد و صورت حال را تقریر داد شمعون آن درع را بگرفت و در دست بگردانید و اشک از دیدگانش فرو ریخت و گفت این است زهدات در و دنیا و این است آنچه خبر داد ما را موسی بن عمران در تورتیه انا اقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و مسلمانی گرفت و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از جو بداد و سلمان آنها را بنزد فاطمه آورد آن حضرت بدست خود طحن کرد و نان پخت و بدست سلمان داد سلمان عرض کرد یا بنت رسول الله از برای حسن و حسین گرده از این نان بردار فاطمه فرمود چیزی را که در راه خدا داده‌ام دیگر در آن تصرف نمی‌کنم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد و فرمود ای سلمان این نان تمر را از کجا فراهم آوردی عرض کرد از خانه‌ی فاطمه‌ی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز می‌گذشت که دست بطعامی نبرده بود برخواست و بدر سرای فاطمه آمد دق‌الباب کرد چون بعبادت بود هرگاه پیغمبر قرع باب بنماید بدون فاطمه کس فتح باب نفرماید لاجرم فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم پیغمبر بر فاطمه افتاد دید رنگ ارغوانی بدل بزعفرانی شده و دیده‌های حق بینش بگودی فرو رفته فرمود ای فاطمه این چه حالت است در تو می‌نگرم عرض کرد یا ابتاه سه روز است که ما دست بطعام نبرده‌ایم و حسن و حسین بعد از اضطراب از شدت جوع همانند جوجگان پرکنده گرسنه بخته‌اند رسول خدا حسنین را از خواب برانگیخت و یکی را بران راست و یکی را بران چپ نشانید و فاطمه را در پیش روی جای داد و دست در گردن او افکند این وقت علی علیه‌السلام در آمد و دست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا بسوی آسمان نگران شد فقال یا الهی و سیدی و مولای هولاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا در این وقت فاطمه بخلوتگاه خویش رفت و هر دو پای مبارک را بر صف برداشت و دو رکعت نماز بگذاشت پس دست بسوی آسمان برافراشت و قالت الهی و سیدی هذا محمد بنیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن والحسین سبطا نبیک الهی انزل علینا مائده من السماء کما انزلت علی نبی اسرائیل اکلوا منها و کفروا بها اللهم انزله علینا فاننا بها مؤمنون ابن عباس می‌گوید بخدا قسم که هنوز سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحی بزرگ از قفای او همی جوشید بوی آن قوی‌تر

و

ص: ۱۳۴

نیکوتر از مشک از فر بود فاطمه آن قدح را برگرفت و بیاورد در پیش روی رسول خدا بنهاد چون امیرالمؤمنین بدان نگریست فرمود ای فاطمه این مائده از کجاست و حال آن که در نزد مامعهود نبوه رسول خدا فرمود کل یا اباالحسن و لاتستل الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رزقنی ولد مثل مریم بنت عمران (کلما دخل علیها ذکر یا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب) پس پیمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا بیرون آمد و اعرابی را زاد بداد و بر شتر برنشانند و روان داشت چون اعرابی میان قبیله بنی سلیم آمد با علی صوت ندا در داد که قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رجال قوم چون این بشنیدند با شمشیرهای کشیده بسوی او حرکت کردند و گفته‌اند از دین بیرون شدی و دین محمد ساحر کذاب پزیرفتی گفت محمد نه ساحر است نه کذاب قال یا معاشر بنی یسلم ان اله محمد خیر اله و ان محمدا خیر نبی ائینه جائعا فاطعمنی و عاریا فکسانی و راجلا فحملنی آنگاه قصه ضب و سخن کردن او را با پیغمبر بشرح کرد و آن اشعارها که سوسمار بعرض رسول خدا رسانیده بود بر آن جماعت قرائت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار در آن روز چهار هزار تن از مردم بنی سلیم مسلمانی گرفته‌اند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب رایات سبزاند) فاضل مجلسی می‌فرماید این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علماء عامه دیدم و این حدیث بطریق دیگر از ابوبکر احمد بن علی الطرینی بابن عباس سند می‌رساند مؤلف گوید بنده این روایت را در حیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیدم و صاحب او از مشاهیر عامه است

آمدن سه حوریه با رطب بهشتی به زیارت فاطمه

علی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات باسانید معتبره از سلمان فارسی

ص: ۱۳۵

روایت می‌کند که بعد از رسول خدا از حزن و اندوه و تا ده روز از خانه بیرون نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیرالمؤمنین حرکت کردم چون چشم آن جناب بر من افتاد فرمود سلمان بر ما جفا کردی و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترک ما گفستی سلمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین چگونه من ترک شما را می‌نمایم ولی حزن مفارقت رسول خدا مرا خانه‌نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه که ترا می‌طلبید و مشتاق دیدار تو است و تحفه‌ی بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین بعد از وفات پیغمبر از برای فاطمه زهراء تحفه‌ی بهشتی می‌آید فرمودند بلی دیروز از برای او رسیده است سلمان می‌گوید من هروله کنان خود را بدر خانه فاطمه رسانیدم آن مخدره چون مرا ملاقات کرد با چشم گریان فرمود ای سلمان بعد از وفات پدرم بر من جفا کردی و ترک ما نمودی عرض کردم یا سیدتی پدر و مادرم فدای شما باد کثرت حزن و اندوه بر مفارقت رسول خدا مرا خانه‌نشین کرد فرمودند اکنون داخل خانه شو سلمان می‌گوید در آن وقت فاطمه با عبائی بود که اگر سر مبارک را بان می‌پوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود و اگر ساق را پوشانیدی سر منکشف شدی بالجمله معجز بر سر افکند و جلوس فرمود (و قالت یا سلمان اجلس واعقل ما اقول لمک انی کنت جالسہ الامس فی هذا المجلس و باب الدار مغلق و انا اتفکر فی انقطاع الوحی عنا و انصراف الملائکة من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیر ان یفتحه احد فدخل علی ثلاث حوار لم یرالراؤن بحسنهن و لا کهیئتھن و لا نضارہ و جوههن و لا ازکی من ریحن فلما رایتهن قمت الیھن فقلت بابی اتن من اهل مکة ام من اهل المدینة فقلن یا بنت محمد لسنا من اهل مکة و لا من اهل المدینة و لا من اهل الارض جمیعا غیر اننا جوار من الحور العین من دارالسلام ارسلنا رب العزہ الیک یا بنت محمد انا الیک مشتاقات پس فاطمه فرمود من از یکی از آنها که بنظرم اکبر سنا بود سؤال کردم نام تو چیست گفت مقدوده گفتم از چه رو ترا مقدوده نام است گفت خداوند متعال مرا برای مقداد بن اسود کندی خلق فرموده بدیگری گفتم نام تو چیست گفت زره گفتم تو در نظر من بسیار نیله‌ای از چه رو این نام داری گفت مرا برای ابی ذر غفاری صاحب رسول خدا خلق

ص: ۱۳۶

کرده‌اند از سومی سوال کردم نام تو چیست فرمود مرا سلمی گویند قلت و لم سمیت سلمی قالت انا لسلمان الفارسی مولی ابیک رسول الله قالت فاطمه ثم اخرجن لی رطباً ازرق ابر دمن الثلج و ازکی ریحا من المسک الازفر فقالت لی یا سلمان افطر علیه عشیتک فاذا افطرت به فجئنی بنواه قال سلمان فاخذت الرطب فما مرورت بجمع من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا قالوا یا سلمان امعک مسک فقلت نعم فلما کان وقت الافطار افطرت علیه فلم اجد له عجماً و لا نوی) روز دیگر که شرفیاب خدمت فاطمه شدم عرض کردم یا بنت رسول الله برای این رطب هسته نیافتم فرمودند چنین است یا سلمان رطب بهشتی را هسته نباشد انما هو نخل غرسه الله فی دارالسلام بکلام علمنیه ابی محمد کنت اقولہ غدوه و عشیه سلمان عرض کرد ای سیده‌ی من این کلمات را بشود بمن تعلیم فرمائی (فقالت ان سرک ان لایمسک اذی الحمی ما عشت فی دارالدنیا فواظب علیه سلمان گوید پس آن حرز را فاطمه زهراء علیها السلام بمن تعلیم فرمود و هی هذه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذی هو مدبر الامور بسم الله الذی خلق النور من النور الحمد لله الذی خلق النور من النور و انزل النور علی الطور فی کتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمد لله الذی هو بالعزم مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء والضراء مشکور و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین سلیمان می‌فرماید چون فاطمه این حرز مبارک را با من بیاموخت هزار کس افزون از مردم مکه و مدینه را بیاموختم و آنها را از زحمت و تعب تب نجاه دادم به برکت این دعا.

فرد شدن جامه به دعای فاطمه

این روایت از شیخ مفید سبق ذکر یافت ولی آنچه را مجلسی از کتاب مراسیل نقل کرده چون با آن روایت تفاوت دارد و احتمال تعدد قضیه می‌رود فلذا از نقل آن صرف نظر نکردیم می‌فرماید که حسن و حسین را جامه‌ی کهنه و مندرس در بر بود چون عید نزدیک شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم از برای فرزندان خود جامه‌های

ص: ۱۳۷

نیکو دوخته‌اند آیا ای مادر از برای ما جامه‌ی در خور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما انشاءالله فرمود دوخته می‌شود انشاءالله چون عید برسد جبرئیل دو پیراهن از حلال بهشت بنزد رسول خدا آورد آن حضرت فرمود ای برادر من جبرئیل این چیست عرض کرد حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام از فاطمه علیها‌السلام جامه‌ی عید می‌خواستند و او در پاسخ فرمود یخاط لکما انشاءالله خداوند نخواست آرایش کند کذب در سخنان فاطمه راه کند.

نزول مائده در قصه‌ی قتیفه

در بحار از کتاب سعد السعود سید بن طاوس مرقوم داشته که فرمودند من در تألیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سائر اهل بیت نازل شده جمع کرده در آن تألیف این حدیث را مسندا از ابوسعید خدری روایت می‌کند می‌گوید ملک حبشه قتیفه‌ئی که با طلا بافته بودند برای رسول خدا بهدیه فرستادند فقال رسول الله لا عینها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رسول خدا فرمود این قتیفه را بکسی بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که در خور این تشریف کدام کس خواهد بود این وقت رسول خدا فرمودند علی کجا است چون عمار یاسر این بشنید شتاب زده بخدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و او را از قصه آگهی داده امیرالمؤمنین بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد رسول خدا آن قتیفه را بامیرالمؤمنین عطا فرمود (فخرج علی الی السوق فنقضها سلکا فقسما بین المهاجرین والانصار ثم رجع الی منزله و ما معها منها دینار) قتیفه سه هزار دینار زر سرخ قیمت داشت آن حضرت تا گرفت بجانب بازار رفته و آن را رشته رشته نمود و بین فقرای مهاجر و انصار قسمت نمود با دست خالی بجانب خانه رفت روز دیگر رسول خدا او را دیدار کرد فرمود: یا اباالحسن اخذت امس ثلثه آلاف مثقال من ذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغدی عندک غدا فقال علی: نعم یا رسول الله چون روز دیگر شد رسول خدا با جماعت مهاجر و انصار آهنگ سرای

ص: ۱۳۸

علی علیه‌السلام نمودند و در بکوفتند علی علیه‌السلام بیرون شد و چهره مبارکش از خجالت دیگر گون شده بود که اکنون جواب رسول خدا را چه بگویم که در خانه از قلیل و کثیر یافت نمی‌شود لاجرم رسول خدا وارد شد با جماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد فاطمه‌ی زهرا آمد دید ظرفی از طعام مملو است که بوی مشک از آن متصاعد است علی علیه‌السلام خواست آن را حمل کند چندان گران بود که بمساعدت فاطمه آن جفنه را بلند کردند در نزد رسول خدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمد فرمود (ای بنیه انی لک انی لک هذا قالت یا ابت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب فقال رسول الله الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رائت فی ابنتی ما رای زکریا فی مریم بنت عمران

ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها را از کفن

ناله کردن فاطمه (ع) و بیرون کردن دستها را از کفن که در محل خود بیاید

نازل شدن انواع میوه‌های بهشتی

«یص» می‌گوید از برای فاطمه‌ی زهراء موائد و فواکه بهشت در دنیا بسیار واقع شده نه یک مرتبه و ده مرتبه و این قدر اخبار صحیحه در این باب بدفعات عدیده رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابوموسی در کتاب فضایل البتول روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دو عدد انار و دو عدد به و دو عدد سیب از بهشت هدیه بجهت اهل بیت علیه‌السلام آورد اهل بیت از آن می‌خوردند و عود می‌کرد و تمام نمی‌گردید تا این که فاطمه طاهره وفات یافت انار و به تغییر یافت و بعد مفقود شد و دو سیب باقی ماندند با آن دو ریحانه‌ی رسول خدا فمن زارالحسین علیه‌السلام من مخلصی شیعتنا بالاسحار و جدریحها» سید هاشم بحرانی در مدینه‌ی المعاجر می‌فرماید و لست ادری واحد او اثنین وقد

ص: ۱۳۹

وقع الاختلاف فی الروایه) لکن ما قبل این حدیث بقسم دیگر است که هدیه‌ئی که نازل شد (کان فیہ بطیخان و رماتتان و سفر جلتان و تفاحتان فتبسم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قال الحمد لله الذی جعلکم مثل خیار بنی اسرائیل ینزل الیکم رزقکم من جنات النعیم و کان اهل البیت یأکلون منها و تعود حتی قبض رسول الله فتغیر البطیخ فاکلوه فلم یعد و لم یزالوا کذلک الی ان توفیت فاطمه فتغیر الرماتتان فاکلوه فلم یعد و لم یزالوا کذلک الی ان قتل امیر المؤمنین فتغیر السفر جل فاکلوه فلم یعد قال الحسین و بقی التفاحتان معی و مع اخی فلما کان یوم آخر عهدی بالحسن وجدت التفاحه عند رأسه وقد تغیرت فاکلتها و بقیت التفاحه الاخری).

ابن محیص روایت می کند که من می شناختم آن سیب را که از جناب امام حسین است. و من در لشکر عمر سعد بودم چون تشنگی بر آن جناب شدت نمود آن سیب را از آستین مبارک بیرون آورد و آن را بوئید و برگردانید در آستین مبارک خود پس هنگامی که از اسب افتاد جستجو نمودم آن سیب را نیافتم این است که فرمودند ان الملائکه تلتذ بروایحها عند قبره علیه السلام عند طلوع الفجر و عند قیام النهار» و موائد نازله از بهشت بجهت انوار خمسه طیبه بسیار است که فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها در آن سهیم و شریک بوده.

حدیث رطب

«یص» روزی رسول خدا وارد شد بر فاطمه‌ی طاهره و فرمود ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسنین امروز از من غذا می خواسته‌اند چیزی که قوت آنها قرار بدهم نداشتم در آن حال رسول خدا سر بجانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد علی اعلی سلامت می رساند و مخصوص می فرماید شما را بدرود و اکرام و فرمان کرده است که بعلی و فاطمه و حسنین بفرمائی چه میوه‌ئی از میوه‌های بهشت میل دارند رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانید که خداوند متعال بر گرسنگی شما مطلع شد اکنون می فرماید چه میوه‌ای از بهشت میل

ص: ۱۴۰

دارید هر قسم که مایل باشید برای شما نازل خواهد شد پس ایشان ساکت شدند و حیاء لرب العزه چیزی نگفتند پس حضرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی مقدار و برادر وفادار اجازه گرفت که معین کند، همه اختیار را بدست حسین دادند عرض کرد یا جدا جبرئیل بفرمائید که ما میل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداوند دانست غرض ترا پس فرمود ای فاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضر نما آن چه را که بجهت تو و ما فرستاده‌اند پس فاطمه داخل خانه شد دید طبقی از بلور و در آن رطب تازه است و بر روی آن دستمالی از سندس سبز پوشیده پس فرمود رسول اکرم بفاطمه در حالی که برداشته بود مائده را ان‌الله برزق من یشاء بغیر حساب

و گرفت ظرف رطب را و در پیش روی خود نهاد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و بک دانه رطب برداشت و در دهان حسین علیه‌السلام نهاد و فرمود هنیئا مرثیا لک یا حسین آن گاه دانه‌ی دیگر برداشت در دهان حسن نهاد و فرمود هنیئا مرثیا لک یا حسن سپس دانه‌ی دیگر برداشت در دهان فاطمه نهاد و فرمود هنیئا مرثیا لک یا فاطمه آن گاه دانه‌ی دیگری برداشت و گذارد در دهان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرمود هنیئا مرثیا لک یا علی و از جای برخاست و باز بر زمین جلوس فرمود و هر رطب که امیرالمؤمنین تناول می‌فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت هنیئا مرثیا لک یا علی تا این که از تناول رطب فارغ شدند و مائده باآسمان بالا رفت فاطمه (ع) عرض کرد یا ابنا امروز امر عجیبی از شما مشاهده کردم در خصوص این رطب و برخاستن شما و از مکرر گفتن هنیئا مرثیا لک یا علی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون رطب در دهان حسین گذاردم جبرئیل و مکائیل گفتند هنیئا مرثیا لک یا حسین منهم متابعت آنها نمودم چون رطب در دهان حسن نهادم باز جبرئیل و مکائیل گفتند هنیئا مرثیا لک یا حسن چون رطب در دهان تو نهادم حوریان بهشت گفتند هنیئا لک یا فاطمه منهم با آنها موافقت کردم چون رطب در دهان علی نهادم ندای حق تعالی را شنیدم که فرمود هنیئا مرثیا لک یا علی از این جهت برای احترام ندای پروردگار از جای برخاستم و ایستادم چون رطب دوم و سوم را علی تناول کرد باز همان ندا را شنیدم که حق تعالی فرمود یا محمد اگر تا قیامت رطب در دهان

علی بگذاری من می گویم آن کلام را بدون انقطاع

احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه

منقول از (مصباح الانوار) است که فاطمه مریض شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت او آمد و در نزد او بنشست و از حال او پرسش کرد (فقال انی اشتهی طعاما طيبا فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زیب و کعک و اقط و قطف عذب فوضعه بین یدی فاطمه)

یعنی فاطمه عرض کرد طعامی نیکو مایلم رسول خدا بی توانی از جای برخاست و از طاقی که در خانه بود طبقی فرا گرفت و در پیش روی فاطمه بنهاد و آن طبق مملو از مویز و نان خشک و کشک و خوشه انگور بود سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر طبق نهاد و خدای را یاد کرد پس فرمود بخورید بنام خداوند متعال این وقت رسول خدا و علی و مرتضی و حسن و حسین از آن تناول فرمودند.

تکلم ناقه با فاطمه

(یص) فاضل نسفی صاحب تفسیر که یکی از مشاهیر علماء عامه است می نویسد که ناقه‌ی غضبای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وقت مردن با فاطمه تکلم کرد و عرض کرد ای دختر رسول خدا اینک بسوی پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا پیغامی و حاجتی هست بفرما فاطمه از این سخن سخت بگریست و سر ناقه را در دامن نهاد تا این که ناقه جان بداد فاطمه عبائی بآن ناقه پیچید و فرمان کرد تا او را دفن کردند پس از سه روز آن مکان را شکافتند اثری از او ندیدند)

(نسفی) بعد از نقل این خبر گوید تکلم ناقه با فاطمه بعضی از کرامات فاطمه است برای این که آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه و برای رسول خدا و آن ناقه با پیغمبر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب من یک مرد یهودی بود مرا از خانه بصحرا می برد و می چرانید و علفهای صحرا مرا ندا می کردند که بنزد ما بیا و از ما تناول نما چه آن که تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشی و چون شب می شد درندگان صحرا بعضی بعض

دیگر را سفارش می‌کردند که بنزدیک این ناچه نروید که صاحب او رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.

حکایت طبق انار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی و ششم مرسلا روایت کند که روزی امیرالمؤمنین بر فاطمه‌ی زهرا وارد شد در حالتی که مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحت منحرف شده بود و در بستر افتاده بود حضرت سر آن معصومه را بدامن گرفت و فرمود ای فاطمه بفرما که چه میل داری از من بطلب آن معدن حیا و عفت عرض کرد یابن عم من چیزی از شما نمی‌خواهم حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یابن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت علی هرگز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن او نباشد و خجالت بکشد آن جناب فرمود ای فاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مرا قسم دادی اگر برای من اکنون اناری بدست بیاید خوب است آن حضرت برخاست و برای طلب انار از خانه بیرون آمد از اصحاب جوایای انار شد عرض کردند فصل او گذشته مگر آن که چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آن جناب خود بدر خانه‌ی یهودی رفته دق‌الباب کردند شمعون بیرن آمد دید جناب امیرالمؤمنین اسدالله الغالب می‌باشد عرض کرد یا علی چه باعث شد که بدین جا تشریف فرما شدید حضرت فرمود شنیده‌ام چند دانه انار بجهت تو از طائف آورده‌اند آمده‌ام یک دانه خریداری بنمایم برای بیماری که دارم عرض کرد یا علی چیزی از آنها باقی نمانده همه را فروختم آن جناب بعلم امامت می‌دانست که یکی باقی مانده از این جهت فرمود برو فحص بنما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع هستم می‌دانم که نیست زوجه‌ی شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون من یک دانه انار ذخیره نموده‌ام و در زیر برگها پنهان کرده‌ام که تو مطلع نیستی آن گاه انار را آورد و بدست آن حضرت داد آن جناب چهار درهم باو داد شمعون گفت قیمت او

ص: ۱۴۳

نیم درهم است حضرت فرمود این زن بجهت ذخیره این انار را نگاه داشته شاید نفعی در نظر داشته سه درهم و نیم زاید از آن او باشد سپس آن جناب روانه بسوی خانه شد در اثنای راه صدای ضعیفی و ناله‌ی غریبی بگوشش رسید باثر ناله رفت تا وارد خرابه گردید دید شخصی نابینا و مریض سر به بستر خاک نهاده می‌نالد آن امام رحیم و رؤف نشست و سر او را در کنار گرفت و با کمال مهربانی فرمود ای مرد چه کسی و از کدام قبیله‌ای و چند روز است بیماری عرض کرد ای جوان صالح من مردی از اهل مداین می‌باشم قروض بسیار پیدا کردم ناچار بکشتی نشستم و بجانب مدینه رهسپار شدم با خود گفتم بروم خدمت مولایم امیرالمؤمنین شاید آن حضرت چاره‌ی کار من بنماید و قرض مرا ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر یک دانه انار برای من پیدا می‌شد میل داشتم حضرت فرمود من یک دانه تحیه کردم برای بیمار عزیز خود ولی ترا محروم نمی‌کنم نصف آنرا بتو می‌دهم پس انار را کم کم در دهان آن مریض ریخته تا تمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی و نصف دیگر را هم کرم بنمائی بسا باشد حال من خوب شود آن حضرت خجالت کشید و با نفس خود خطاب کرد که یا علی مریض در این خرابه غریب و بی‌نوا و منقطع از همه جا برعایت اولی است شاید خداوند متعال برای فاطمه وسیله‌ی دیگری فراهم بنماید سپس آن نیم دیگر را باو داد تا تمام شد با دست خالی از خرابه بیرون آمد آهسته بسوی خانه روان شد و سر بجیب تفکر فرو برده تا بدر خانه رسید حیا کرد وارد خانه بشود با خود گفت از شکاف در نگاه کنم به‌بینم فاطمه در خواب است یا بیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش او است تناول می‌نماید آن حضرت بغایت مسرور شد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست چون احوال فاطمه را پرسید عرض کرد یابن عم چون تشریف بردی زمانی نگذشت که من عرق صحت کردم ناگاه صدای دق‌الباب بگوشم رسید فضا رفت شخصی را دید بر در خانه طبقی انار بدست دارد و می‌گوید امیرالمؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است.

فرو بردن دست خود را در دیگ

(در لمعه البیضا) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص ۱۸ تحت عنوان «الاشاره الی بعض معجزاتها» قال وقد كانت تدخل یدها فی قدر العظام حین الغلیان و تقلبها کالمغرفه» یعنی بسیار اتفاق می افتاد که دیگ طعام هنگامی که می جوشید آن مخدره دست مبارک را بجای کمیچه در دیگ می گردانید که از سر رفتن ساکن شود.

تکثیر طعام قلیل

و نیز در آن کتاب گوید (و كانت تجعل رغیفین مع قطعه لحم فی ظرف فظهر منها طعاما معطرا یشبع الخلق الكثير مع بقائه علی حاله) یعنی آن خاتون دنیا و آخرت گاه می شد که دو گرده نان را با یک پاره گوشت در میان ظرفی می نهاد در حال طعامی معطر و خوش بو پدیدار می شد که خلق بسیاری از آن تناول می کردند و باز بحال خود باقی بود و از آن چیزی کم نمی شد.

استشمام رائحة الجنة

و فیه قال كانت فاطمه انجب الوری من بین النساء ساطعا منها عطر الجنة و رائحتها من بین ثدیها و رسول الله کان یضع وجهه بین ثدیها کل یوم و لیله یشمها و یلتذمن استشمامها و لذا كانت تسمى ریحانه نفس النبی و مهجتها و بهجتها» و هی مصداق قول الشاعر

صفاتک لاتحصی و نطقی عاجز

و یقصر الفاظی کما قال شاعر

و ان لباساخیط من نسج تسعه

و عشرين حرفا من معالیک قاصر

اثر طبع آقا فتح الله قدسی که متخلص به فواد کرمانی است

چه نورش در بسیط از عرش برین آمد

خدا را هر چه رحمت بود نازل بر زمین آمد

ص: ۱۴۵

ز رش رحمت رب المشارق تافت بر عالم
چه زهرا را ظهور از رحمه للعالمین آمد

برشک آسمان طالع شد از روی زمین ماهی
که از شرم خورشید خاکسترنشین آمد

هویدا گشت بر چرخ نبوت کوی تابان
که مهرش مشتری چون زهره بر ماه جبین آمد

ز عرش کبریا بر فرش چون نورش هویدا شد
ملایک در طوافش از یسار و از یمین آمد

چه از جان آفرین در صورت آمد نقش این دختر
هزاران آفرین بر نقش از جان آفرید آمد

زنی مانند این مادر پسر نورد یا دختر
در این ام العوالم تابنات آمد بنین آمد

جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان
که صد خورشید و ماهش جلوه گر از آستین آمد

صدفها بحر امکان پرورید از لؤلؤ مکنون
که تا یک درج او را درج در در ثمین آمد

مگر ام‌الکتاب است این بتول از وحی سبحانی
که نسلش محکمت آیات قرآن مبین آمد

بتول آئینه شد آئینه‌ی اوصاف یزدان را
چنان آئینه را آئینه در عالم چنین آمد

نجویند اهل بینش استعانت جز بنور او
که در هر ورطه پوزش مستعان و مستعین آمد

ملایک را از آن شد سجده واجب بر گل آدم
که این نور خدا را جلوه‌اند رماء و طین آمد

یقین بر حق ندارد هر که شک در حق او دارد
بلی حق یقین از دولت عین یقین آمد

ولایش آب حیوان است جاری در عروق دل
حیوه جان انسانی از این ماه معین آمد

خدا بر حرمتش چون اسم اول خواند از خامس
بشوق پایبوسش ز آسمان روح الامین آمد

ز حسن طلعتش افتاد عکسی آفرینش را
ز عکس روی او پیدا بهشت و حور عین آمد

نمود از سایه‌ی قدش تجلی نخله‌ی طوبی
بیانات لبش نهرین و شیرانگین آمد

چنان از ماه رویش روشن آمد ظلمت غبرا
که گوئی بر زمین مهر از سپهر چارمین آمد

کنیزش را نباشد اعتنا بر تخت بلقیسی
غلامش را سلیمان بنده‌ی تاج و نگین آمد

بحق فرمود الحق قره العینش رسول حق
که حق بین نور او در چشم خیر المرسلین آمد

در اوصاف کمال او همین کافی است بر دانا
که این دوشیزه را شوهر امیرالمؤمنین آمد

فؤاد از جان و دل چون دوست دار آل احمد را
بسمع جان اهل دل کلامش دل‌نشین آمد

و له ایضا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیا را
نمود از مشرق ابداع تابان نور زهرا را

ص: ۱۴۶

چه از برج نبوت مشرق آمد چهر این کوکب
ز نور جلوه روشن کرد عقبی را و دنیا را

در این مشکوه ناسوتی از این مصباح لاهوتی
منور کرد یزدان روی ماه و چهر زیبا را

از این دختر که با دست خدا شد پایه‌اش محکم
بر آدم تا ابد فخر و شرف باقی است حوا را

از آن رو خوانده احمد نور چشم و چشمه نورش
که پیش از آفرینش نور بود آن چشم بینا را

در این ام العوالم زاد از وی علم هر عالم
که مادر بود پیش از طفل عالم عقل دانا را

شد از بحر نبوت گوهری تابان که انوارش
چراغ لیل در نه کشتی آمد هفت دریا را

هنوز این نقش کاف و نون بدی در علم حق مکنون
اگر بر دفتر امکان نمی‌زد مهر امضا را

نقاب افکند بر چهرش فلک چون دید کاین کوکب
برد از جلوه روتق آفتاب عالم آرا را

بچهرش پرده بست و عالم از چهرش منور شد
بهر کس بنگرد سیماست آن نایده سمیا را

شهود و غیبش از پاکی ز اوصاف نبی حاکی
در این آئینه خوش دیدی محمد روی زیبا را

سزاوار است گر مریم کنیزش را کنیز آید
و یا بهر غلامش گر غلام آرد مسیحا را

ز نورش تافت از خلقت حجب یکذره بر موسی
در آمد منصعق موسی چه مندک یافت سینا را

و له ایضا

تا مادر دهر زاده فرزند و نژاد
صد گونه پسر چو انبیا زاد و نهاد

دختر که نبی شود نه پرورد جهان
چون برتر از انبیاء یکی فاطمه زاد

عالم صدف است و فاطمه گوهر او است
گیتی عرض است و این گهر جوهر او است

در قدر و شرافتش همی ن بس که ز خلق
احمد پدر است و مرتضی شوهر او است

این نیره آن کوکب ظلمت سوز است
کز پرتو او مهر جهان افروز است

خورشید منیر حشر چون ظلمت اوست
فرمود محمد که قیامت روز است

ص: ۱۴۷

هر عقل که از معرفتش آگاهست
در هر دو جهانش بحقیقت راه است

این طرفه مقام را بهر کس ندهند
کاین قدر و شرف ذلک فضل الله است

ایزد چه سرشت طنیت زهرا را
پرورد صفات دره‌ی بیضا را

زان دره که داشت رنگ بیضا بجمال
آورد بجلوه لؤلؤ حمرا را

اثر طبع بعضی محبین

علت غائی این کون و مکان دانی که کیست
موجب ایجاد این خلق جهان دانی که کیست

جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست
نقطه‌ی دائره‌ی عز و شرف دانی کیست

فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال
فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلی

فاطمه عالمه بر هر چه خفی بود و جلی

فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی
فاطمه عالیه ای گر نبش زوج علی

فرد و بی مثل بد او همچو خدای متعال

کاف و نون را تو بدان از کرم فاطمه بود

نون از حرف نخست از نعم فاطمه بود

گل آدم ز تراب قدم فاطمه بود
نفحه روح در آدم زدم فاطمه بود

ورنه آدم شدنش تا بابد بود محال
طایر فکر که از منظر عنقا گذرد

بیکی پر زدن از گنبد خضرا گذرد

و ربکاخ شرف زهره‌ی زهرا گذرد
تیز و تک می‌شود او تا که ز دریا گذرد

همچه پروانه از او پاک بسوزد پر و بال
خوب گشند پس از مرگ پدر دلجویش

که زدندی زجفا سیلی کین بر رویش

بشکستند چه از تخته در پهلویش
شد سیه از الم سوط عدو بازویش

چون دهم شرح که دل خون بود و ناطقه لال

اختر طوسی گوید

شاه مردان گر نبودی شوهر خیرالنساء
در جهان مردی نبودی همسر خیرالنساء

کرده حوران جنان را از کرم پروردگار
روز و شب از جان و دل فرمان بر خیرالنساء

مریم و حواء و هاجر ساره و هم آسیه
خویشان را می‌شمارد خادم خیرالنساء

درهٔ البیضاء زهراء بود عذراء بتول
بهترین القاب ذات اطهر خیرالنساء

عاصیان را از جهنم آورد بی شک برون
روز محشر ریشهای چادر خیرالنساء

چونکه دنیا پیش چشمش قدر و مقداری نداشت
جامه پشمینه بود اندر بر خیرالنساء

همچه ماه نو ضعیف و زار و لاغر گشته بود
از وجود محنت و غم پیکر خیرالنساء

فاطمه و زهد و خشیت او از حق تعالی

(ابوجعفر) قمی در کتاب (زهد النبی) و دیگران روایت کردند که چون این آیه شریفه (و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم نازل گردید بکی رسول الله بکاء عالیا و بکت اصحابه من بکائه و لم یدروا ما نزل به جبرئیل و لم یستطع احدان یکلمه و کان رسول الله اذا رأى فاطمه فرح بها فانطلق سلمان الی باب بیت فاطمه لیخبرها عن القصه فوجد بین یدیها شعیرا و هی تطحنه و یقول و ما عند الله خیر و ابقی و علیها شملهٔ صوف قد خیطت فی اثنی عشر مکانا من السعف فاخبرها بخبر النبی و ما

نزل به جبرئیل فنهضت فاطمه والتفت بالشملة المرقعه و قال ان نبات كسرى و قيصر لفوا السنندس والحرير و ابنه محمد لها شمله
صوف خيطة في اثني عشر مكانا من السعف فدخلت فاطمه على رسول الله و سلمت عليه و قالت يا ابتاه ان سلمان تعجب من ثوبي
فوالذي بعثك بالحق مالي و لعلني منذ خمس سنين الا مسك كبش معف عليها بالنهار بعيرنا و اذا كان الليل افترشناه و ان مرفقتنا لمن
ادم حشوها ليف فقال النبي يا سلمان ان ابنتي لفي الخيل السوابق قالت فاطمه يا ابت فديتك ما الذي ابكاك فاخبرها بما نزل به
جبرئيل فلما سمعت فاطمه بكت حتى سقطت على وجه الارض و هي تقول

الویل ثم الویل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بکی و قال یالیتنی کنت کبشا لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار فلما سمع ابوذر، بکی و قال یالیت کانت امی عاقرا و لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار فلما سمع مقداد بکی و قال یالیتنی کنت طائرا فی القفار و لم یکن علی حساب و لاعقاب و لم اسمع بذکر النار فلما سمع امیر المؤمنین علیه السلام بکی و قال یا لیت السباع مزفت لحمی و لیت امی لم تلدنی و لم اسمع بذکر النار ثم وضع یده علی رأسه و جعل ینیکی و یقول و ابعده سفراه و اقله زاده فی سفر القیامه یدهبون و فی النار یتخطفون و باکالیها یتحلقون مرضی لایعاده مریضهم جرحی لایدای جریحهم و اسری لایفک اسیرهم من النار یاکلون و منها یشربون و بین اطباقها یتقلبون و بعد لبس الکتان مقطعات النار یلبسون و بعد معانقه الازواج مع الشیاطین مقرنون.

حاصل ترجمه این حدیث شریف این است که چون آیه‌ی مذکوره نازل گردید رسول خدا بصدای بلند سخت بگریست چندان که صحابه از گریه‌ی رسول خدا همه بگریستند و جهت این شدت گریه را نمی‌دانستند و از هیبت نبوت جرئت سوال هم نداشتند بالاخره از سلمان فارسی درخواست کردند که او سؤال بنماید سلمان چون می‌دانست که رسول خدا هرگاه فاطمه را ملاقات بنماید خوشحال و مسرور می‌شود فلذا بدر خانه فاطمه آمد که او را از قصه آگاه بنماید از شکاف در نگاه کرد دید مقداری جو در نزد فاطمه است که آن را آسیا می‌نماید و این آیه شریفه را قرائت می‌نماید (و ما عندالله خیر و ابقی) آنچه در نزد خداست بهتر و پابنده‌تر است سلمان بدید فاطمه در آن حال عبائی بر خود پیچیده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند سپس سلمان فاطمه را از قصه آگاه گردانید آن مستوره کبری بمحض شنیدن از جابر خواست و همان چادر نام برده را بر سر کرد و از خانه بیرون آمد سلمان چون این بدید سیلاب اشک او جاری شد و با خود می‌گفت دختران پادشاه فارس و روم در میان لباسهای مخمل و ابریشم غوطه می‌خورند و جامهای زر تار در بر می‌نمایند و اینک دختر سید پیغمبران چادری بر سر کرده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند فاطمه از گفتار سلمان مطلع گردید چون بتزد پدر بزرگوار خود رسید سلام کرده

ص: ۱۵۰

جواب شنید عرض کرد ای پدر بزرگوار سلمان بچادر مرقعه‌ی من نظر می‌کند گریه می‌کند بحق آن خدائی که ترا براستی بخلق مبعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من در خانه‌ی علی زندگانی می‌کنم یک پوست گوسفندی است که در روزها شتر آبکش خود را بر وی آن پوست علف می‌دهیم و شبها آن را فرش خود قرار می‌دهیم و بالشی از پوست درست کرده‌ام که آن را از لیف خرما بجای پنبه پر کرده‌ام رسول خدا متوجه سلمان شده فرمود ای سلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه در جمعیت و دسته سابقین است) یعنی السابقون السابقون اولئک المقربون فاطمه از مقریین است که سبقت در جمیع خیرات و فضائل تشریحی دارد و در همه آنها پیش قدم است اصلاً نظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کرد ای پدر بزرگوار جانم فدای تو باد چه چیز شما را بگریه در آورده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را خبر داد بآنچه جبرئیل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمحض شنیدن صیحه‌ئی بزد و بروی زمین افتاد و با آه و ناله و می‌فرمود وای پس وای بر کسی که داخل آتش بشود سلمان چون این بگوش او رسید گریست و همی گفت ای کاش من گوسفندی بودم که اهل من مرا می‌کشتند و گوشت مرا می‌خوردند و پوست مرا پاره می‌کردند و نام آتش نمی‌شنیدم چون ابوذر این آیه بنشید بنالید و بگریست و همی گفت ای کاش مادر من عاقر بود و مرا نمی‌زائید و من نام آتش جهنم نمی‌شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست و با ناله و عویل همی گفت ای کاش من مرغی در بیابان بی‌آب و علفی بودم که بر من حسابی و عذابی نبود و نام جهنم نمی‌شنیدم چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام این آیه بشنید بگریست و فرمود کاش مادر مرا نزنایده بود ای کاش درندگان بیابان مرا پاره پاره می‌کردند و نام آتشی نمی‌شنیدم سپس دست مبارک بر سر خود نهاد و سیلاب اشک از دیدگان حق بینش بر خسار روشن تر از ماهش متراکم گردید و همی با ناله و آه می‌فرمود آه از این کمی زاد و طول مسافت آه از این سفر قیامت که باید آن را طی کرد آه از کسانی که در آتش جهنم وارد می‌شوند مریضانی خواهند بود که کس آنها را عیادت و دیدن نماید زخم

دارانی هستند که کسی بجراحت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که از قید اسیری رهایی نخواهند داشت اکل و شرب آنها ز قوم و حمیم جهنم خواهد بود و می‌پوشانند بر آنها از پاره‌های آتش و پس از اینکه با زنان سیم تن هم سر و هم بستر بودند در جهنم با شیاطین هم‌نشین خواهند بود)

و نیز در اخبار شفاعت بیاید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فاطمه وارد شد دید گریان است رسول خدا سبب سؤال کرد عرض کرد یا ابتاه بخاطر آوردم روز قیامت را که مردم برهنه محشور می‌شوند از این جهت گریان شدم و نیز بعد از این تحت عنوان اخبار سول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مصائب فاطمه بیاید که فاطمه در محراب عبادت از خوف و خشیت الهی بندهای بدنش می‌لرزید الخ

مؤلف گوید لایخفی که فرق است بین خوف و خشیت در مجمع البحرین در لغت خشی از محقق طوسی نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بجهت انتظار او از عذابی که سبب آن را ایجاد کرده است یعنی مرتکب معاصی شده است و تقصیر در طاعت نموده است و این قسم از خوف برای اکثر از مردم حاصل می‌شود با تفاوت مراتب و شدت و ضعف آن در مراتب ایمان مردمان

اما خشیت آن حالتی است که عارض می‌شود بر اولیاء خدا هنگامی که نفس ایشان متوجه بعظمت و جلالت و هیبت ذات احدیت می‌شود در آن وقت این حالت او را دست می‌دهد که مبادا حاجبی بین محبوبش پیدا بشود و این حالت حاصل نمی‌شود مگر از برای کسی که مطلع بر عظمت کبریائی بوده باشد و لذت قرب را چشیده باشد از این جهت خدای تعالی می‌فرماید انما یخشى الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف بر او می‌شود»

پس باید دانست که خوف فاطمه زهرا و سائر ائمه هدی «ع» از این سنخ است نه آن که بواسطه این است که کوچکترین معصیتی از آنها سر زده باشد ترک اولی هم از آنها سر نمی‌زد.

و نیز ثقه الاسلام کلینی در کافی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهنگ سرای فاطمه نمود من در ملازمت او بودم چون بدر خانه رسیدم آن حضرت در خانه را باز کرد و گفت السلام علیکم، فاطمه جواب سلام باز داد رسول خدا فرمود اجازه می‌دهی داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که با شما است برکت و رحمت حضرت فرمود با هر کس با من است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سؤال نمود فاطمه گفت (۱) برای من سرپوشی که خود را بآن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادی ملحفه‌ی خود را بر سر خود به بند پس فاطمه چنان کرد و رسول خدا با جابر داخل شد الخ)

بالجمله خوف و خشیت و زهد، آن مستوره‌ی کبری فاطمه زهرا از عناوین گذشته و آیه کالنور علی شاهی الطور است شمس تابان احتیاج بآن ندارد که با انگشت بسوی او اشاره بشود و حقیقت زهد و خشیت و عبادت، در نزد فاطمه زهرا است (ع)

ذکر چند آیه که در شأن فاطمه مؤولست

اول در سوره‌ی (الضحی) می‌فرماید «و لسوف یعطیک ربک فترضی»

در صافی و مجمع‌البیان و تفسیر نه‌اوندی ذکر کرده‌اند (۲) که رسول خدا بر فاطمه وارد شد دید آن مخدره عبائی که از پشم شتر بود بر خود پیچیده و با دست مبارک دستاس می‌گرداند و با دست دیگر فرزندش را در آغوش کشیده شیر می‌دهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن منظره حزن آور را که بدید بگریست فرمود ای فاطمه تلخی زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست بر آن صابر باش که حلاوت آخرت در پیش است خدای تعالی بر من نازل فرموده این آیه‌ی مبارکه را (ولسوف یعطیک ربک فترضی)

و ابن شهر آشوب در مناقب نیز این روایت را نقل کرده و گفته که فاطمه فرمود الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه سپس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

۱- لیس علی قناع فقال یا فاطمه خدی فضل ما حفتک و قنعی بها راسک ففعلت.

۲- دخل رسول الله علی فاطمه و علیها کساء من ثلثه الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله لما ابصرها فقال یا بنتاه تعجلی مرارة الدنيا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله علی ولسوف الآیه فقالت یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه.

ازامت تو در شفاعت فاطمه داخل بشوند که تو و فاطمه راضی و خوشنود بشوید.

دوم در سوره‌ی الم سجده در آیه‌ی ۱۶ (تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون یعنی شبها هنگامی که همه‌ی مردم در خواب خوشند از بستر خواب پهلو جدا نموده و بر پا برای عبادت ایستند و پروردگارش را بخوانند و نماز کنند از روی بیم از عذاب آخرت و امیدواری بثواب و تفضلات الهی در آن عالم و از آن چه ما بآنها داده‌ایم از مال و سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند.

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل گردید حضرت امیر می‌فرماید در شب زفاف زمانی نگذشت که فاطمه‌ی زهرا برخواست و چراغ را خاموش کرد از شدت حیا و حجاب، اسماء گفت چندان نور و ضیاء از جمال عدیم‌المثال آن دو بزرگوار تابنده و درخشنده بوند که خانه روشن و منور گردید حضرت امیر فرمود که در دفعه اولی چون بر رخساره‌ی زهرا نظر انداختم هیتی در دل من قرار گرفت کانه رسول خدا را دیدم و آن مخدره در حسن صورت و استقامت قامت و راه رفتن و سهم گفتن اشبه ناس به پدر بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید: حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تا بجهت اداء شکر نعمت پروردگار بنماز و ذکر و دعا مشغول شود فاطمه زهرا اذن داد و خود نیز مشغول بنماز گردید و از برای احیاء آن شب آیه‌ی مذکوره نازل گردید.

سوم- در سوره‌ی (الرحمن) مرج البحرين یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان ینخرج منهما اللؤلؤ والمرجان بحرین فاطمه‌ی زهراء و علی مرتضی است فاطمه بحر نبوت و ن علی بحر و لایت برزخ رسول خدا است لؤلؤ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام الله علیهم.

و مرج در لغت صحرای علف زار است و بمعنی ارسل نیز آمده است یعنی رها کرد و دو دریا را و در تفاسیر و جوهی باختلاف در معنی دو دریا بنظر رسیده است یکی آنکه مقصود از بحرین دریای شیرین و شور است که یک دیگر را ملاقات می‌نمایند و مخلوط با هم نمی‌شوند (هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج) و از غرائب تساوی سطحین دو دریا

است که با هم مماس است و با این وصف هیچ یک بر دیگر غالب نمی‌شود و مختلط نمی‌گردد و بعضی دیگر گفته‌اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هر دو را را رها کرده است که به بحر محیط داخل می‌شوند و هر یک در جنب محیط خلیج هستند. یا مراد دو نهر است که داخل دریای شور می‌شوند و فراسخی طی می‌کنند و طعم آنها تغییر می‌کنند و بعضی گویند مراد دو دریای آسمان و زمین است که برزخ این دو دریا ابر است که مانع از نزول دریای سماویه و صعود بحر ارضی است. و بعضی گویند مراد از بحرین دنیا و آخرت است و برزخ قبر است.

و بعضی گفته‌اند که مراد بحر خوف و رجا است.

و بعضی گفته‌اند «بین العبد والرب بحران عمیقان احدهما بحر النجات و هو القرآن العظیم والثانی بحر الهلاک و هو الدنیا من رکن الیها هلاک»

مؤلف گوید: این تفاسیر با هم منافات ندارد و هر یک از مصادیق بحر است چون اطلاق بحر بر شئی واسع و کثیر می‌شود چنان چه می‌گویند بحر العلوم بحر الجود «وانما سمی البحر بحر السعته» علامه‌ی کراچی در کنز الفوائد از جابر بن عبدالله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد از بحرین علی و فاطمه می‌باشند و لایبغی علی فاطمه و لایبغی فاطمه علی و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین می‌باشند.

و ضحاک از ابن عباس نقل نموده که مراد بینهما برزخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و آن حضرت در شب زفاف فرمود مرجان بحرین یلتقیان.

(و مجلسی) در بحار از ابوذر غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمی‌دارد آنها را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد آنها را مگر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب محبت باهل بیت (ع) و نبوده باشید کفار بسبب دشمنی و بغض اهل بیت که هر که چنین باشد مصیر او آتش جهنم خواهد بود «و این قول ابوذر و سلمان و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و جمعی از صحابه و تابعین است که گفته‌اند: ان البحرین علی و فاطمه بینهما برزخ محمد یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن

ص: ۱۵۵

والحسین و لاغر و لا یكونا بحرین لسعه فضلهما و نشر خیرهما فان البحر انما سمی بحرا لسعته»

چهارم- سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۲۹ (الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمه‌ی طیبه‌ی کسجره‌ی طیبه‌ی اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون)

وجوهی چند در معنی شجره طیبه روایت کرده‌اند که یکی از وجوه نخله است و دیگر درختی است در بهشت و یکی دیگر وجود مقدس نبوی است و اخبار معتبره از طریق شیعه و سنی در قول اخیر در کتب فریقین بسیار است.

یکی روایت ابن عباس است که جبرئیل امین بحضرت رسول عرض کرد «انت الشجره و علی غضننها و فاطمه ورقها والحسن والحسین ثمارها» و مراد از کلمه‌ی طیبه کلمه‌ی توحید لا اله الا الله است یا ایمان یا هر کلامی که خداوند سبحان بدان امر بطاعت فرموده و در حدیث «معانی الاخبار» فاطمه‌ی زهرا را بمتابه غضن فرموده و علی رافع و حسنین را ثمار گفته و در کتاب «بصائر الدرجاب» در یک روایت دیگر در همین بصائر فرموده انا جزرها ای اصلها و علی زروها و فاطمه فرعها والائمہ اغصانها و شیعتهم اوراقها

یعنی رسول خدا فرمود من بیخ این درخت باشم و علی تنه این درخت است و فاطمه فرع و لقاح او است و ائمه (ع) شاخهای او و شیعیان برگ او می‌باشند و در صافی چند روایت نقل می‌فرماید در بعضی از آنها می‌فرماید شاخه‌ی آن درخت فاطمه است و میوه آن ائمه است و برگ آن شیعیان ایشان است هرگاه فرزندی از شیعه متولد شود برگی بر او اضافه شود و هرگاه شیعه‌ای بمیرد از او ساقط شود.

و صدوق در اکمال می‌فرماید معنی تؤتی اکلها کل حین علم ائمه است که در هر سال مردمان از اطراف از دور و نزدیک از علوم آنها برخوردار می‌شوند

پنجم- قوله تعالی (هو الذی خلق من الماء بشرا و جعله نسبا و صهرا)

که در تحت خطبه‌ی نکاح از عنوان تزویج سبق ذکر یافت شرح این آیه‌ی شریفه در سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۵۶.

ص: ۱۵۶

در تفسیر صافی در ذیل آیه‌ی مذکوره از مجمع البیان نقل می‌کند که ابن سیرین گفته آیه‌ی شریفه نازل شده است در حق رسول خدا و علی مرتضی که تزویج کرد فاطمه را بعلی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و او پسر عم و شوهر دختر اوست و مراد از نسب صهر ایشانند)

ششم- آیه‌ی (الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون) در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۷۸ و نیز در سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۰۴ قوله تعالی (فاذا قضیتیم الصلوه فاذکرو الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم) هر دو آیه در شأن علی و فاطمه علیهما‌السلام است (یص)

هفتم- در سوره آل عمران آیه‌ی (۱۹۳) قوله تعالی (فاستجاب لهم ربهم انی لا اضع عمل منکم من ذکر او انثی بعضم من بعض)

در ذیل عنوان هجرت فاطمه از مکه بمدینه گذشت که آیه‌ی مذکوره در شان علی و فاطمه زهرا علیهما‌السلام است که در بعضی از منازل تا صبح مشغول عبادت بودند

هشتم- (و آت ذا القربی حقه) ذی القربی فاطمه‌ی زهرا است که در قصه فدک بیاید

نهم- سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۲ (قلا لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترب حسنه نزد له حسنا ان الله غفور شکور)

در صافی عده‌ی روایاتی نقل می‌کند که مراد از محبت و مودت محبت علی علیه‌السلام و فاطمه (ع) و حسن علیه‌السلام است و مراد از حسنه ایضا مودت آل پیغمبر است و در مجمع البیان از ابن عباس حدیث کند که چون این آیه‌ی شریفه نازل گردید از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول‌الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنها را بر ما واجب گردانیده است فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

و نیز آن حضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبران را از اشجار متعدده خلق فرمود و مرا با علی از یک شجره آفریده من اصل آن شجره و علی فرع او است و فاطمه لقاح آن و حسن و سحین میوه آن و شیعیان ما برگهای او باشند پس هر کس بشاخه‌ای از آن درخت دست بزند هر آینه از اهل نجات است و هر کس از او برکنار باشد هر آینه از اهل هلاکت و مأوی او جهنم است و اگر بنده‌ای از بندگان خدا بین رکن و مقام

ص: ۱۵۷

هزار سال عبادت خدا بنماید پس هزار سال دیگر پس هزار سال دیگر تا بدنش مثل پوست خشکیده بشود و محبت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد.

دهم در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۶۳ (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله ماء حبه والله یضاعف لمن یشاء) مثل آن چنان کسانی که اموال خود را در راه خدا طلبالمرضات الله انفاق می‌نمایند مثل هما زارع را ماند که یک حبه گندم زیر خاک می‌کند چون سبز می‌شود هفت خوشه می‌دهد و هر خوشه صد دانه گندم در او هست که یک دانه هفت صد دانه می‌شود و اگر خدا مشیتش قرار بگیرد زیادتر می‌کند (و مراد از حبه فاطمه زهراست و در تفسیر نهاوندی گوید که بعضی از اهل سنت روایت کرده‌اند که امام حسن میل بطعام داشت و در خانه چیزی یافت نمی‌شد پیراهن فاطمه را بشش درهم بفروخت سائلی سؤال کرد همه را بآن سائل بداد الخ این وقت این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید یازدهم- (ذکک الدین القیم) در خصائص گوید دین قیم حب فاطمه است و نظائر آن در قرآن بسیار است رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گوید البته تا حب فاطمه نباشد دین قیم نمی‌شود چنانچه در ذیل آیه‌ی ۹ جهت آن بیان شد که بدون ولای ایشان عمل نتیجه‌ای ندارد.

دوازدهم- در سوره‌ی واللیل آیه‌ی ۳ قوله تعالی (و ما خلق الذکر والانثی) در تفسیر صافی از مناقب ابن شهر آشوب نقل می‌کند که امام باقر علیه‌السلام فرمود الذکر امیر المؤمنین والانثی فاطمه (ع)

سیزدهم- در سوره‌ی حشر آیه‌ی ۹ (و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون) یعنی مقدم می‌دارند برادران دینی خود را بر نفسهای خود و انفاق می‌کنند طعام خود را بر آنها ولو شده حاجب بآن طعام داشته باشند و کسی که نگه بدار و حفظ کند بخل خود را یعنی در مال خود بخل نکند ایشان رستگارانند.

صدوق در امالی روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد و اظهار گرسنگی کرد و آن حضرت بخانه زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای آن گرسنه بفرستند

همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آن حضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیرالمؤمنین عرض کرد که من او را سیر کنم بعد رفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه در خانه از خوراکی داری عرض کرد بقدر شام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم می‌داریم سپس امیرالمؤمنین فرمود بچه‌ها را خواب کن و چراغ را خاموش بنما آن گرسنه را از غذای خود سیر کردند چون صبح امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد آیه نازل گردید.

چهاردهم- سوره‌ی هل اتی علی الانسان حین من الدهر الآیات، اتفاقی اهل سنت و جماعت است که این سوره دربارهی فاطمه و علی و حسن و حسین نازل گردیده و ما در اینجا فقط اکتفا بعبارت زمخشری می‌نمائیم در کشف در تفسیر سوره هل اتی ص ۲۳۹ از ابن عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین مریض شدند رسول خدا با جماعتی بیعت آمدند بعضی از آن جماعت گفتند یا علی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمائی مناسب است آن حضرت با فاطمه‌ی زهراء و فضه‌ی خادمه نذر کردند که هرگاه آن دو بزرگوار صحت یافتند سه روز روزه بگیرند چون شفا یافتند چیزی در خانه نبود امیرالمؤمنین بنزد شمعون خیبری یهودی آمد و سه صاع جو قرض گرفته فاطمه آن را آرد کرده پنج قرصه‌ی آن را طبخ نموده وقت افطار مسکینی در، خانه سؤال نمود امیرالمؤمنین نان خود را بسائل داد فاطمه‌ی زهرا و حسن و حسین و فضه‌ی خادمه بامیرالمؤمنین اقتدا کردند و تماما نان خود بسائل داد و بآب افطار کردند شب دوم چون خواستند افطار بنمایند یتمی در خانه آمد سؤال کرد هر پنج نفر نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و ایضا شب سوم هر پنج نفر نان خود باسیری دادند که آمد بدر خانه سؤال کرد و بآب افطار کردند چون صبح روز سوم شد امیرالمؤمنین دست حسین را گرفت و بخدمت رسول خدا آمد و هر دو همانند جوجه مرغ بر خود می‌لرزیدند رسول خدا از دیدار آنها سخت شکسته خاطر گردید بخانه فاطمه آمد دید آن مخدره در محراب عبادت شکم او به پشت خشکیده و دیده‌های حق بینش بگودی فرو رفته در آن حال جبرئیل نازل شد و

عرض کرد هنیأ لک یا رسول‌الله خذ هذه السوره سپس سوره‌ی هل اتی را بر او قرائت کرد تمام شد مضمون عبارت زمخشری) و شیخ طوسی در تبیان می‌فرماید عامه و خاصه روایت کرده‌اند که این آیات در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید) و کفی لهم شرفا و فخرا که تا قیامت یتلی فی المحاریب و این قصه در تفسیر فرات بن ابراهیم با ابیاتی مفصلاً مذکور است و در صافی روایت می‌کند که جبرئیل در آن حال نازل گردید با طبعی از طلا که مرصع بدر و یاقوت بود مملو از ثرید بهشتی که بوی مشک و عنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تا سیر شدند و طبق باسماں بالا رفت

پانزدهم- در سوره بنی‌اسرائیل آیه ۳۰ قوله تعالی واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولاً میسوراً تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا بیاید که این آیه در شأن آن مخدره نازل گردیده است.

شانزدهم- در سوره‌ی یا ایها المزمّل آیه‌ی ۹ قوله تعالی رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلاً الایه ابن شهر آشوب در مناقب روایت می‌کند که فاطمه تناول و کیل نمود هنگام جهاد و غزوات این آیت مبارکه نازل گردید و در صافی تفسیر دیگری روایت می‌نماید والله اعلم

هفدهم- سوره‌ی احزاب آیه ۵۷ ان الذین يؤذون الله ورسوله لعنهم فی الدنيا والاخره واعدلهم عذاب مهینا بدرستی که آن چنان کسانی که اذیت کردند خدا و رسول او را هر آینه خدای تعالی آنها را لعنت می‌کند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها عذاب خوار کننده را در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آیه در حق کسانی نازل شده است که غضب حق امیرالمؤمنین و اخذ حق فاطمه نمودند و او را اذیت رسانیدند و حال آن که رسول خدا فرمود کسی که فاطمه را اذیت کند در حیوه من مثل این است که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد و آن کس که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد مثل این است که در حیوه من او را اذیت کرده باشد و آن کس که او را

ص: ۱۶۰

اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آن کس که خدا را اذیت کند پس بر اوست لعنت خدای تعالی.

هیجدهم- در سوره الفرقان آیه ۷۴ قوله تعالی والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین واجعلنا للمتقین اماما یعنی آن چنان کسانی که می‌گفتند پروردگارا به بخش از برای ما از زنانمان فرزندانمانی که موفق بطاعت و عبادت تو باشند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدر و مادر روشن بشود و از وجود آنها خوشحال و مسرور بشوند.

در صافی از مناقب ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که می‌گفت والله این آیه مخصوص امیرالمؤمنین است که غالباً در دعای خود می‌گفت ربنا هب لنا من ازواجنا یعنی فاطمه و ذریتنا الحسن والحسین و در تفسیر قمی است از امام صادق علیه‌السلام که فرمود ازواجنا خدیجه‌ی کبری است و ذریاتنا فاطمه است و قره اعین الحسن والحسین واجعلنا للمتقین اماما علی بن ابی طالب والائمة (ع)

نوزدهم- (فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم) سوره بقره آیه ۳۵ تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمس طیه گذشت.

بیستم- سوره دوم آیه ۳ «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله من یشاء و هو العزیز الرحیم (یص) ای بنصر فاطمه تفصیل آن در باب شفاعت بیاید

بیست و یکم- سوره المدثر آیه ۳۷ وانها لاحدی الکبر (یص) هی ولایه فاطمه و در تفسیر نهانندی یکی از حجج بزرگ بر قدرت خداست

بیست و دوم- سوره الدخان آیه ۲ قوله تعالی انا انزلناه فی لیله مبارکه انا کنا منذرین)

در صافی از حضرت موسی بن جعفر روایت می‌کند که مردی نصرانی از آن حضرت از باطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن در کتاب هود پیغمبر است که خدا بر او نازل کرد و او منقوص الحروف است و اما الکتاب المبین پس او

امیرالمؤمنین است واما اللیلۃ پس آن فاطمه‌ی زهرا است الخ

لیلۃ القدر در تفسیر فرات بن ابراهیم «والقدر الله واللیلۃ فاطمه فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرك لیلۃ القدر.

بیست و سوم- (انا انزلناه فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر (یص) هی فاطمه (ع)

بیست و چهارم- (انا اعطیناک الکوثر) هو الخیر الكثير المفطر تفسیر بعلم و عمل و نبوت و کتاب و بشرف دارین و بذریه‌ی طیبه

شده است (یص) هی فاطمه الزهراء (ع) چون مشرکین آن حضرت را تغییر کردند که تو ابتری و اولادی نداری این سوره نازل

گردید که فاطمه را بتو دادیم

بیست و پنجم- سوره الاحقاف آیه ۲۴ قوله تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حملة و فصاله

ثلاثون شهرا

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمه بر حضرت حسین حامله گردید جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و

سلم نازل گردید و خبر داد که فاطمه پسری از او متولد می‌شود که امت تو او را می‌کشند بعد از تو چون بفاطمه خبر رسید با

کراهت حمل حسین را بسر برد و با کراهت حسین از او متولد گردیده و در دنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید و از او کراهت داشته

باشد و کراهت فاطمه از این بود که او را می‌کشند.

و در روایت دیگر جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد که امامان از نسل حسین است رسول خدا راضی شد و فاطمه را بشارت داد

او هم راضی گردید.

بیست و ششم- در سوره‌ی آل عمران ۵۴ قوله تعالی (فقل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساؤنا و نساؤکم) مراد به نساؤنا فاطمه است

باتفاق فریقین.

بیست و هفتم- در سوره‌ی فاطر «و منهم سابق بالخیرات قیل هو الامام» و فی تفسیر الصافی فی ذیل هذه الایه عن الصادق علیه السلام

ان فاطمه لعظمها علی الله حرم الله ذریتها علی النار یعنی فمنهم ظالم لنفسه من ولد فاطمه

سابق در خیرات تفسیر بامام شده است و منهم مقتصد تفسیر شده است بکسی که معرفت بامام دارد فمنهم ظالم لنفسه تفسیر شده

است بکسی که معرفت کامل بامام ندارد و در خانه خود نشسته دعوت به باطل نمی‌کند.

بیست و هشتم- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳ قوله تعالی (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا) یعنی این است و جز این نیست که خدای تعالی اراده‌ی قطیعه نموده که منزّه و پاک گرداند شما را از جمیع قبائح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پاک گردانیدنی).

عصمت فاطمه‌ی زهراء

باید دانست که از این آیه‌ی شریفه کالنور علی شاهی طور است و اعظم اهل سنت با شیعه در این معنی متفق‌اند و سخن علی بن برهان الدین الحلّبی در بازار حقائق اصلا قیمت ندارد که در جلد ۳ (انسان العیون ص ۴ از طبع مصر گفته از جمله‌ی اهل بیت زنهاى او هستند و ایشان معصومات نبودند باتفاق امت فکذلک بقیه‌ی اهل بیت او و این کلام مردود است بوجوهی اول تصریح اعلام سنیه باین که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده از آن جمله احمد بن حنبل در مسند خود بده سنده آن را روایت کرده از ابوسلمه و عطاء بن ابی‌ریاح و شداد بن عبدالله و ابن حوشب و سهل و ام‌سلمه نقل کرده است که روزی رسول خدا در خانه ام‌سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره‌ای از برای آن حضرت آورد و آن حضرت در صفاى نشست بود که خوابگاه او بود و عباى خبیری در زیر خود گسترده رسول خدا فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را بطلب پس علی و حسن و حسین آمدند و بنشستند و بحریره خوردن مشغول شدند در آن وقت حق تعالی این آیه را نازل فرمود در آن وقت رسول خدا عرض کرد پروردگارا اینها اهل بیت منند و اهل بیت من سزاوارتر بخلافت می‌باشند.

و در روایت عطا چنین نقل کرده است که بعد از نزول آیه رسول خدا عبا را بر سر ایشان انداخت و دست خود را از عبا بیرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام‌سلمه عرض کرد یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود ای ام‌سلمه عاقبت تو ختم بخیر است)

ص: ۱۶۳

این حلبی بی سواد جهلا یا تجاهلا با این حادثه معتبره نفی عصمت از بانوی عفت می نماید چه کند بی نوا همین دارد چون می داند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید دیگر کار ابوبکر و عمر قابل اصلاح نباشد و جنایات آنها موجب خلود در جهنم خواهد بود و البته انکار برهان حلبی مشت به بیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است برای آن که اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل کرده اند (بخاری) در صحیح خود بچند سند و روایت (مسلم) در صحیح خود بچند سند و روایت و (ثعلبی) بهشت سند و روایت (اخطب خوارزمی) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود (ابراهیم) بن محمد حموی از ابی الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه بودم که همه روزه رسول خدا بر در خانه فاطمه می آمد و می فرمود الصلوه انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حمیدی در جمع بین صحیحین و ترمذی در صحیح خود و نسائی در صحیح خود و ابی داود سجستانی در صحیح خود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰه و علی متقی در کنز العمال و جلال الدین سیوطی و خازن بغدادی و نسفی و بیضاوی و محمد بن جریر طبری تماما در تفاسیر خود در سوره ی احزاب در ذیل آیه ی مذکوره تصریح دارند که آیه در شأن فاطمه و علی و حسن و حسین است سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره ی احزاب ص ۹۸ اخبار بسیار از ابن مردویه و ابن جریر و ابن منذر و حاکم نیشابوری و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن ابی شیبّه نقل کرده است که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام است و از ام سلمه روایت کرده که من کسارا بلند کردم که با آنها داخل شوم رسول خدا عبا را از دست من کشید من گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت تو نیستم فرمود نه ولی تو بر طریق حق و صوابی دو مرتبه فرمود انک علی خیر.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه می گوید که روایت شده است که رسول خدا تا شش ماه بدر خانه فاطمه می آمد و این آیه را تلاوت می نمود)

و ابن حجر هیثمی مکی با آن کمال تعصب گفته که این آیه را اکثر مفسران می گویند در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم

ص: ۱۶۴

ضمیر جمع مذکر است پس بحمدالله بلا-کلفه چون آفتاب نیم روز ثابت شد که این آیه شریفه در شأن این حضرات است و بی‌اطلاعی و تعصب صاحب انسان العیون معلوم گردید.

دوم آن که دلالت آیه بر عصمت ایشان روشن‌تر از آفتاب است چون کلمه‌ی انما باتفاق اهل عربیت برای حصر است و مراد باراده اراده تکلیفیه نخواهد بود که عبارت از امر بطهارت از ذنوب و اجارس باشد چه آن که در این معنی همه امت شریک‌اند و مأمور باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل طهارت ظاهریه و کف نفس از مطلق ذنوب باشد اگر این باشد البته حصر در این صورت لغو و بی‌معنی خواهد بود و این معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین از مؤمنین و کفار و مشرکین و فساق و منافقین شریک در این مطلب خواهند بود و جمیع مکلفین مأمور و مورد این خطاب خواهند بود البته.

سوم آن که ظاهر آیه در مقام مدح و منقبت این جماعت مخاطبین است و این معنی مشترک مناسب با مدح نخواهد بود قطعاً. چهارم آن که در اکثر روایات چنین است که رسول خدا اولاً استدعا نمود از حق تعالی طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه نازل گردید و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترک بین جمیع خلق باشد منافی با تعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود.

پنجم آن که در این روایات مذکور است استدعای ام سلمه و مضایقه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس اگر مراد معنی مشترک بین جمیع امت باشد استدعای ام سلمه و مضایقه نمودن حضرت رسول اصلاً وجهی ندارد.

پس از واضح شدن آن که اراده در آیه بمعنی اراده‌ی تکلیفیه نخواهد بود باین قرائن مذکوره قطعیه پس لابد است که مراد باو اراده‌ی تکوینی باشد بمعنی آن که ارادتی که بعد از او فعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی اذا اراد الله شیئاً یقول له کن فیکون.

و معنی آیه چنین می‌شود که حق تعالی اراده قطعیه نموده که منزّه و پاک گرداند شما را از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر پاک گردانیدنی که باین اراده

ص: ۱۶۵

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد و این است معنی عصمت که از مواهب الهیه است بسوی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

ششم آن که این آیه نص در عصمت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است چه آن که ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکر است عنکم و یطهرکم و این عموم دارد و مورد نزول و شأن نزول قدر متیقن است و اگر احتمال تخصیص در عام برود چنان چه قاعده است در عمومات بر فرض وجود مخصصی این احتمال بسوی مورد نزول آیه غلط و غیر موجه است مثلاً اگر بگوئیم اکرم العلماء بالنسبه بسوی از عدول علماء نص است و بسوی غیر عدول ظاهر و اگر احتمال تخصیص برده بشود بسوی قدر متیقن این احتمال معقول نخواهد بود مضافاً بر این که ابن ابی الحدید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابی طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل.

و نیز ابن ابی الحدید گفته ادله بصراحت تمام دلالت می کند بر عصمت علی بن ابی طالب و این امری است مخصوص این امام و باقی خلفا را در او حقی و حظی نیست

و اما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه مردود است بوجهی اولاً اطلاق اهل بیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است و بر خلاف وضع اصل لغت است و ثانیاً جلال الدین سیوطی در در المنثور در سوره احزاب ۱۹۹ از زید بن ارقم روایت کرده که اهل بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفا از سیوطی نقل شد که آیه مختص بعلی و فاطمه و حسن و حسین است (و ثالثاً) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عترت و اهل بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین واحداً بعد واحد و قول رسول خدا انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی شاهد دیگری باشد الخ (و رابعاً) ظهور گناهان کبیره از بعض ازواج نبی صلی الله علیه و آله و سلم.

(و خامساً) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (و سادساً) ضمیر عنکم و تطهرکم که جمع مذکر است ابن حجر هیشمی تصریح

کرده که مراد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند الحمد لله علی وضوح الحججه والبرهان. بیست و نهم سوره‌ی ط آیه‌ی ۱۱۴ قوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل فَنَسِی و لم نجد له عزما در کافی از امام صادق علیه السلام حدیث کند ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ذریتهم فَنَسِی سپس فرمود بخدا قسم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه چنین نازل گردید سی ام- سوره‌ی والطور آیه‌ی ۲۱ قوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی کسانی که ایمان آوردند و متابعت کردند بانها فرزندان ایشان در ایمان ما آنها را به پدرانشان ملحق می‌نمائیم و از بهره علم آنها چیزی ناقص نمی‌کنیم. فی (یص) (الذریه) فاطمه زهرا است و فرزندان او از ائمه علیهم السلام سی و یکم- سوره آل عمران آیه ۳۷ واذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک واصطفاک علی نساء العالمین یا مریم اقتنی لربک و اسجدی و الرکعی مع الراكعین در صافی از علل الشرایع از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فاطمه محدثه نامیده شد برای این که ملائکه همچنان که مریم را ندا می‌کردند همین قسم فاطمه را ندا می‌کردند می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین الآیه یعنی همچنان که خداوند متعال مریم را برگزید بامتیازات و تشریفات خاصه و پاکیزه کرد او را از نجاست کفر و کثافت اخلاق زشت و آلودگی عادت زنان و افضلیت داد بر تمام زنان عالم فاطمه زهرا را نیز برگزید بر تمام زنان اولین و آخرین

ای گوهر یک دانه بریز از خم لاهوت
در صاغر بلور صفا سوده یاقوت

مرغ ملکوتی است ز جاجی که دهد قوت
قوت جبروتی است که در خطه ناسوت

صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ
مشکوۀ چراغ ازلی محبط تنزیل

خواننده توراۀ سراینده‌ی انجیل

ص: ۱۶۷

داننده اسرار قدم بی دم جبرئیل
فیاض بری از علل و رسته زتعلیل

مولود نبوت که بطفلی شده تکمیل
تولید ولایت که بسفلی زده پهلو

آنسیه حوراء سبب اصل اقامت
اصلی که بیالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت
گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افراشته قامت
در ساحت بستان ولی سر و لب جو

مرآت خدا عالمه‌ی نکته‌ی توحید
کش خیمه‌ی عصمت زده بر عرصه‌ی تجرید

آن جلوه که بالذات برون است ز تحدید
مولود محمد که بدان نادره ناحد

ذات احدی گردید ید این سه موالید
زین چهار زن حامله وین هفت تن شود

سی و سوم- سوره الحجر آیه ۴۷ (و نزعنا ما فی صدرهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین) یعنی خارج نمودیم ما چیزی را که در سینه آنها بود از عداوت و کینه در حالی که برادر همدیگر بر سریرهای بهشتی مقابل هم دیگر جلوس دارند در عوالم روایت می‌نماید که آیه‌ی شریفه در حق فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام است) بالجمله این ۳۳ آیه منتخب از آیات کثیره که در شأن فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها یا بالانفراد یا بالاشتراك با پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدار و دو فرزندانش بلکه در بعضی از آیات با شیعیان آن مخدره نازل و مأول بایشان است خواستیم از طریق اختصار بیک سو نشویم والا آیات مأوله در حق ایشان مجلداتی را در خور است چون مسلم است که مبنای اسلام و مدرک ایمان کلام الله مجید و قرآن شریف است و این فرمان

آسمانی و رقم سبحانی بنیانی است مشید و اساسی است ممهد و بهمه مراتب حیل الله الممدود بوده و هست و در کافه عوالم غیب و شهود حجه قاطعه و رحمت واسعه پروردگار است و از این کلمات خلاق زمین و آسمان با اخص بود بندگان خود رازهای پنهان و سخنهای آشکار را بیان فرموده و خواسته که علوم اولین و آخرین را بدین سخنان بلاغت نشان بدیشان بفهماند و باین الفاظ و عبارات موجزه طریق تکالیف و احکام بندگان را آسان

ص: ۱۶۸

نماید پس ما را هدایت و دلالت فرمود بخانواده‌ئی که این کتاب مبارک و کلام کریم بسر ایشان نازل شده و حقایق آیات شریفه برای خانواده مکشوف و محقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآن را بخوانیم و بواطنش را بدانیم و آن خانه بیت نبوت است و مختلف الملائکه است که بمدلول آیه‌ی کریمه فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ از هر خانه و بقعه رفیعہ که واقع در عالم امکانیه است اعلی و ارفع است و اهالی آن خانه ارکان عالم امکان و سبب کلی و علت غائی در ایجاد کلیه‌ی بنی نوع انسان می‌باشد و لهم کرائم القرآن و محاسنه و خاصته و خلاصته از این خاندان محترم که زبده‌ی نیکان و قدوه‌ی پاکانند و علمشان راسخ بحقایق قرآنی است صدف عصمت یازده نور پاک گوهر بی‌همتای فاطمه زهرا است که در اوصاف کمالیه یکتا و مظهر صفات الوهیت و مصدر آیات ربوبیت است زهرا که گذشته از اصالت و عصمت خود خطوط دو اثر امکانیه از اعیان ثابته منتهی و منتمی بان اعلی حضرت آیة‌الله العظمی می‌گردد که ذات اقدسش متین است و از اصالت ذاتیه و شرافت اصیله‌اش فروعی عدیده پدیدار گشته و از آن فروع و آن اصل ارکان این دین مشید و مسدد گردید و آن نور پیوسته با حقیقت نبوت متحد و متصل و با باطن ولایت مرتبط و در جمیع مراحل و منازل همراه و از علوم لدنیه آگاه بود و بر صدق این دعوی بیگانه و آشنا اتفاق و اجماع دارند یعنی صحیفه حقیقت عصمت کبری ثلث اتم و جزاً اقوم مصحف شریف و کتاب منیف است و از روایت نزول القرآن اثلاثا ثلث فینا این معنا مستفاد است و مغایرت بین این انوار طیبه نیست و همچنین می‌فرماید نحن القصص والاحکام و مسلم است که بسیاری از قرآن احکام و قصص است پس البته عرفان فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها از مکملات و متممات اقرار بنبوت سید المرسلین است. کما این که اقرار بولایت شوهرش هم چنین است یعنی اقرار به نبوت اقرار بخلافت بلافضل امیرالمؤمنین نتیجه و ثمری ندارد و اتصال و معیت علی با قرآن و معیت قرآن با علی در نزد خصم ایضا از روایات معتبر است خلاصه کلام همچنان که خانه کعبه را چهار رکن می‌باشد معانی و اسرار و بطون و رموز و حقایق و رقایق و دقایق قرآن را نیز بر چهار رکن مبتنی بدان و آن حضرت رسالت و شاه ولایت

ص: ۱۶۹

و بانوی عصمت و یازده فرزند آن مخدره‌ی سرا پرده‌ی عفت اینان ارکان اربعه‌ی قرانند پس هر کس بخواهد از طریق ولایت عصمت کبری و توسل بهدایات و دلالات فاطمه‌ی زهراء خود را بکعبه مراد که حقیقت ایمان است برساند می‌تواند کما این که اگر عبادت جن و انس بنماید بی ولای فاطمه البته سیر در وادی بر هوت و سلوک طریق هاویه نمود است زیرا که حقیقت جنت و نار مخلوق از اطاعت و معصیت و حب و بغض فاطمه است بلکه غالب معانی قرآن چون نیک بنگری اوصاف فاطمه است چون آن مستوره کبری در درجه عبادت و بندگی و کمال اعلی درجه را دارا بوده و هر صفت از صفات ممدوحه که در قرآن برای هر یک از بندگان نیکان و خاصان مذکور و بجهت هر یک از انبیاء و رسل منظور است آن مخدره عین الکمال و مجموعه الصفات بی‌مثال است پس ثلث قرآن یا بیشتر مدح و ثنای فاطمه است

در اینجا مناسب دیدم چند بیتی از قصیده لامیه‌ی میرزا محمد صادق طبرستانی متخلص به غافل بنویسم و یازده بین این قصیده تحت عنوان کنیه‌ی ام‌الکتاب از این پیش یاد کردیم

نتیجه‌ئی که مرا زین قضیه منظور است
رواست اینکه بموضوع پی برد محمول

همی بیاید و از نور دیده‌ی احمد
خدای را نظر آری بدیدگان عقول

مگر بنور سپهر رسالت اختر باز
که بود زهره‌ی زهرا چه خور بچرخ رسول

حجاب بی نظری از نظر سرافکن دور
کز آفتاب فروزان کند نجوم افول

عصا ترانه اگر عفو او بگیرد دست
بقید عصیان باشند تا ابد مغلول

وسیله‌ئی که بدست است ذیل چادر او است
ز رشته‌اش شود حاصل نهایت مأمول

قیام او بقیامت قیامت دیگر است
که نیست کس را بی اذن او خروج و دخول

تبارک الله ای فرخجسته مولودی
که هست گوهر پاکت به نه صدف محمول

بمرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال
درود حق بتواندر صحیفه شد مرسول

نبی ندا نمت اما برتبه همچه نبی
ذوات اشیاء بر طاعتت بود مجبول

اگر مشیه عصمت...
خلافت از پس احمد بدی ترا موکول

ص: ۱۷۰

از آن بصورت انسیه حق ترا پرورد
که شبهه کس نکند مر ترا بجای رسول

اگر مقام رسالت جواز داشت نساء
ترا بحکم وجوب از خدای شدی مبذول

هر آنچه از حق بر انبیاء بود شامل
بدان عطیه وجود تو نیز مشمول

به پاکدامنیت خواست حق که بستاید
لذاست آیه‌ی تطهیر یافت شأن نزول

بدست بوسی تو آسمان شده دستاس
که تا بخدمت تو خویش را کند مشغول

ز دور باش عفاف تو چشم دشمن کور
که بر جناب تو در احتجاج بود فضول

ترا سزد که کنی حکم بر زمین و زمان
چه جای آن که بری داوری بنزد جهول

همین بسست ز بی اعتباری دنیا
که حق نشود ثابت از گواه عدول

به کاست قدر تو از آن که خواست منکوبت
ز کردگار بکردار خود شد او مخذول

اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور
قدر بحکم تو از کار کردیش معزول

غرض مدایح تو در خور دهن نبود
فضولیت شود وصف فاضل از مفضول

به کحل مدخت تو دیده عروس سخن
ز کلک غافل آگاه دل شده به حصول

چرا نام فاطمه در قرآن نیست

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مآول بفاطمه‌ی زهرا است و عدم تصریح باسم مبارک ایشان در قرآن مانند خفاء معنا است در لفظ و سر مکنون در کلام ملفوظ و اختفاء اسم اعظم در اسماء الحسنی و شب قدر در تمام شبها و صلوة وسطی در بین صلوات و ساعه‌ مستجابۀ در میان ساعات و اولیاء کاملین در خلق و اعمال مقبوله در طاعات و آن حقیقت عصمت فاطمه مظهر اسم ستار است در اسماء و عقل هم حاکم است بر استحسان تستر نام زنان و اسم ایشان مثل حسن تستر مسمی خود و واضح است آنچه تعلق بزین دارد استتار و اختفاء آن ممدوح است این است که خود آن مخدره فرمود بهترین زنان آن زنی است که هیچ مردی او را نه‌بند و او هیچ مردی را نه‌بند و این بیان حکم جامعی است از برای تمام زنان عالم آنچه همه باین حکم عمل می‌نمودند رستگاری و سعادت را در می‌یافته‌اند این جمله بنا بمذاق کسانی باشد که معتقدند بعدم

ص: ۱۷۱

تحریف قرآن و اما کسانی که می‌گویند قرآن تحریف شده است معتقدند که اسماً کثیری از صحاب و اسم مبارک امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهماالسلام در قرآن مکرر بوده است و آن را زید بن ثابت که بحکم عثمان قرآن را جمع کرد این اسماء را ساقط نمود و دلیل آنها یک دسته اخباری است که در اول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن مناسب این مقام نیست.

اثر طبع اختر طوسی

الا ای فاطمه‌ای نام تو حلال مشک‌ها
رخت چون نقطه‌ی توحید و مه‌رت مرکز دل‌ها

توئی آن گوهر یکدانه کاندرا قلم و وحدت
که باید زان صدف آید برون شیرین شمائل‌ها

ز شفقت گر پدر بوسید دستت را
توئی دست خدا آسان زدست توست مشک‌ها

زبانم سوره‌ی توحید بسته و رنه می‌گفتم
توئی دخت خدا ای حکمران حق و باطل‌ها

تجلیات باری تعالی نسبت بفاطمه‌ی زهراء

از مطالب گذشته و آینده چون آفتاب نیم روز واضح و روشن است که خداوند متعالی هیچ نبی مرسل را و ملک مقرب را سوای خاتم انبیاء و علی مرتضی بمثل فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها تجلیل ننمود از جلوه دادن نور او را در ملکوت اعلی گاهی در قنديل در ساق عرش گاهی در سیب بهشتی گاهی در بهشت بهیث دختری برای آدم ابوالبشر و حوا مادر آدمیان و امر کردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال از خدیجه برای انعقاد نطفه او و آوردن طعام بهشتی در شب چهلم و فرستادن سیدات بهشت را برای قابلگی خدیجه هنگام ولادت فاطمه.

و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالی از فاطمه‌ی هنگام رحلت مادرش خدیجه‌ی کبری چنانچه قطب راوندی در خرائج از امام صادق علیه‌السلام حدیث می‌کند قال ان خدیجه لما

ص: ۱۷۲

توفیت جعلت فاطمه تلوز برسول الله فتقول این اُمی یا ابتاه چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه از رسول خدا بهانه‌ی مادر می‌گرفت عرض می‌کرد ای پدر مادر من در کجاست و رسول خدا جوابی باو نمی‌فرمود فاطمه دنبال سخن خود را ادامه می‌داد و همی سراغ مادر می‌گرفت که در آن حال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقت سلام می‌رساند و می‌فرماید که سلام ما را بفاطمه برسان و باو بفرما که مادر تو در خانه‌ای است از یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه عرض کرد «ان الله هو السلام و منه السلام والیه یعود السلام» مؤلف گوید: این می‌رساند که اصل خمیر مایه‌ی فاطمه از علم و ادب و کمال سرشته شده است. و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت المعمور و تفقدات خاصه‌ی حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت.

و دیگر موائد گوناگون آسمانی کره بعد اولی و مره بعد اخری و فرستادن لباس برای فرزندان آن مستوره‌ی کبری. و دیگر معرف قرار دادن او را در حدیث کساء که جبرئیل عرض می‌کند چه کسانی در زیر کساء خدای تعالی می‌فرماید فاطمه و شوهر و دو فرزندان فاطمه و لابد للمعرف ان یکون مساویا و اجلی و این تجلیلی است فوق همه‌ی تجلیلات و شرفی است فوق همه شرفها.

و دیگر آن که در ملکوت اعلی حضرت حق جل و علی فخریه نمود بعبادت فاطمه و بملائکه فرمود نظر کنید بسیده‌ی کنیزان من که چگونه با حضور قلب بعبادت من اقبال کرده است الخ.

و دیگر تجلیلات باری تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیاتی تفصیلهای. و دیگر مقرون کردن رضای خود را برضای فاطمه و سخط و غضب خود را بسخط و غضب فاطمه.

ص: ۱۷۳

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمت گذاری او و کذلک مریم کبری را و دیگر آن که قبولی جمیع اعمال و عبادات منوط بمحبت فاطمه و ولای شوهر و ذریه‌ی طیبین او است و اخبار در این باب متفق علیه بین الفریقین است.

و دیگر آن که رحم او را و عاء خلافت قرار داه و خلافت کلیه خود را منحصر ساخته به بطن فاطمه‌ی و این معنی از واضحات است که تا محل استعداد و قابلیت فیض کلی را نداشته باشد متعلق فیض واقع نشود و همچنین اگر محلی مماثل و معادل آن بود در تمام زنان عالم هر آینه منحصر باین یک مورد نمی‌شد معلوم است اگر پدر بزرگوارش و شوهر عالی مقدارش مماثل دارد در اوصیاء آن مخدره هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم این است که آیه‌ی شریفه حمله امه کرهها و وضعته کرهها مأول در حق آن مخدره است و ام در آیه فاطمه زهرا است چنان چه در تفسیرها آیه ۲۵ یاد کردیم و علاوه بر آنچه ذکر شد این قولویه در کامل الزیارة بسند خود از امام صادق حدیث کند که جبرئیل بر رسول خدا نازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت سلام می‌رساند و ترا بشارت می‌دهد بمولودی که از فاطمه متولد می‌شود و امت تو بعد از رحلت تو او را شهید بنمایند رسول خدا فرمود یا اخا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد که امت من او را بقتل برسانند جبرئیل باآسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید من امامت و خلافت و وصایت را در ذریه‌ی او قرار می‌دهم رسول خدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای تعالی بشارت می‌دهد ترا بمولودی که امت من او را بقتل می‌رسانند بعد از من - فاطمه عرض کرد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد رسول خدا پیغام فرستاد که امامت و خلافت را خدای تعالی در ذریه‌ی او قرار می‌دهد فاطمه گفت راضی شدم این است تأویل آیه‌ی شریفه در سوره احقاف حملته امه کرهها الخ.

عناد غریب و تعصب عجیب

با این حالت بعضی از بیخردان اهل سنت و جماعت عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده الحصر فی ناحیه البیت خیر من امرأة الم تلد پاره حصیر در گوشه خانه بهتر است از زنی که بچه نمی‌آورد قطع نظر از همه جرائم عایشه و حضرات اهل سنت غافل از این باشند که تقدیم مفضول بر فاضل ظلم بر فاضل است فوالذی سمک السماء و انباء الماء لقد صب الله الخذلان علی عامة العمیاء حیث یقدمون غریق المعاصی علی من خلق الله الارضین و السماوات و الشمس و القمر و الافلاک لاجلهم و چقدر دلیل از عقل و نقل حاصل است بر این که اصل ایمان بعد از توحید اقرار بولایت ایشان است و بدون این اقرار عملش هباء مثنور است.

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل گردید و عرض کرد خداوند سلامت می‌رساند و می‌فرماید که من آسمانهای هفت گانه و آنچه در آنها است و زمینهای هفت گانه و آنچه در آنها است خلق نکردم که اشرف باشد از رکن و مقام ابراهیم علیه السلام و اگر بنده‌ای آنجا نماز بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کردم تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم

و در حدیث دیگر است که خدا بر رسول اکرم وحی نمود که یا محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا از هم به باشد و مانند مشک پوسیده شود از عبادت و منکر اهل بیت باشد او را در بهشت جای ندهم

و در حدیث دیگر از علی بن الحسین از آباء گرام خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در ید قدرت او است که اگر بنده‌ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد

ص: ۱۷۵

و در حدیث دیگر ابو حمزه‌ی ثمالی گوید علی بن الحسین علیه‌السلام از ما سؤال کرد که کدام بقعه از جاهای زمین است عرض کردیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می‌داند فرمود که بهترین بقعه‌های زمین بین رکن و مقام است و اگر کسی مقدار آن چه نوح علیه‌السلام عمر کرده است در آن موضع عبادت کند و صائم النهار و قائم اللیل باشد و بدون ولایت ما ملاقات نماید خدا را آن عبادت هیچ نفع ندهد بالجمله اخبار در این باب بسیار است و نقل آنها ما را از مقصود باز می‌دارد.

اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی

مقربان خدایند فارق از هر شین
همه ز خوی حسن جسته ره بکوی حسین

امیر بدر و مدیر احد دلیر حنین
حقوق دائم ایشان بگردن دین دین

ز بندگی علی گشته خواجه کونین
که در دو کون علی خواجه است و خواجه علی

سپرده خط غلامی بحضرتی که خدا
طفیل او است که ایجاد کرده هر دو سرا

بتول عذر آء ام الائمه النقباء
که گر حجاب شود عصمتش بر وی سما

دعای خیل رسل ننگرد ره بالا
پناه امت بنت نبی و زوج ولی

چه کلک قدرت نام وجود کرد رقم
نوشت فاطمه آنگاه خشک گشت قلم

نه فاطمه که پدید آورنده‌ی عالم
نه فاطمه که هویدا کننده آدم

حدوث ذات و رانبکری قرین قدم
اگر زجاده انصاف پا برون نهلی

جلال فاطمه بنگر خدا نمائی بین
ز بیخودی بخود آ حشمت خدائی بین

خصال حیدری و فر مصطفائی بین
شکوه احمدی و کبر کبریائی بین

گر احولی و دو بین از حقش جدائی بین
از آن که هست دو بینی ز شیوهی حولی

ص: ۱۷۶

خدا زعین عنایت در او معاینه بود
ز بهره جلوه‌ی یزدان جمال و آینه بود

مرا عقیده تناسخ اگر هر آینه بود
نخواندمش کسی الا خدا ز بی مثلی

هم او بآیه‌ی نور آمده مفاد صریح
هم او یوادی طور آمده خطاب فصیح

چه اوست موجد شام شوم و صبح صبیح
چه بود باعث سنی بر آن کلام فصیح

که داد دختر بوبکر را باو ترجیح
لئن جلی اثر الصدق منه لا اب لی

زهی تو مظهر خالق ستوده خلاق
چه نور یزدان پنهان وفاش در آفاق

یگانه جفت علی و زعلو ز خوبان طلق
بر تبه بیشتر از انبیاء علی الاطلاق

شود از امر تو سم در مزاق جان تریاق
کند زمهر تو حنظل بکام دل عسلی

صحیفه که حسن القضا است چون مصحف
از اوست بر صحف آسمان علو شرف

چه بر لآلی ایجاد درج تو است صدق
وجود را نبود از تو ما به اشرف

ز حکم محکم تو مر ذهب شود چه خزف
ز امر نافذ تو مشتری کند زحلی

خطاب حضرت حق سوی تو بود ز کتاب
ز کینه زاده خطاب کرد نقض کتاب

نه بیم دوزخ و پر وای حشر و هول حساب
نه یاد کوثر و امید خلد و شوق ثواب

ز نور مه چه برد صرفه اقتساب کلاب
ز بوی گل چه برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانه‌ی بیداد خست بازویت
ز سیلی ستم آزر فشانند بر رویت

شکست از لگد در شکافت پهلویت
ز آتش در و اجماع خلق در کویت

طناب جور و بمسجد کشیدن شویت
شکست قائمه‌ی دین قادر ازلی

به بردن فدک و قتل محسن مظلوم
ز طعن عایشه و ظلم آن گروه ظلوم

ص: ۱۷۷

ز هتك حرمت بيت رسول و دار علوم
فتاد رعشه بعرش یگانه‌ی قیوم

گرفت مهر امامت گسست عقد نجوم
چه کرد غضب خلافت عمر ز بوالحیلی

پس از تو ریخت فلک زهر کین بکام حسن
ز جعده سوده‌ی الماس شد بجام حسن

بکوفه نوبت ماتم فلک بنام حسن
بدست قائمه کفر شد بنام حسن

ز بهر عایشه بردند احترام حسن
شدند قوم پی منع دفن او جدلی (الخ)

تجلیلات رسول خدا و علی مرتضی از فاطمه زهراء

این عنوان از مطالب گذشته و آینده اظهر من الشمس و ابین و من الامس می‌باشد تجلیل دو قسم است تجلیل قولی و فعلی قولی مثل این که باتفاق فریقین کما ستعرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من و مهجه قلب من نور چشم من اذیت او اذیت من غضب او غضب من سرور او سرور من است و امثال ذلك و تجلیل فعلی مثل این که رسول خدا هرگاه بدر خانه می‌آمد از فاطمه اجازه دخول می‌گرفت و هرگاه فاطمه بر او وارد می‌شد بتمام قامت از پیش پای فاطمه بلند می‌شد و او را پهلوی خود می‌نشاند و دست فاطمه می‌بوسید

شیخ طوسی در امالی سند بعایشه می‌رساند که گفت من ندیدم احدی را که سخن گفتن و حدیث کردن او بر رسول خدا شبهه از فاطمه باشد هرگاه بر رسول خدا داخل می‌شد او را ترحیب می‌گفت و دستهای او را می‌بوسید و در جای خود او را می‌نشاند و صدوق در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله می‌رساند می‌گوید مردی خدمت رسول خدا عرض کرد شما فاطمه را می‌خوانی و بر خود می‌چسبانی و بسیار او را می‌بوسی و با هیچ یک از دختران خود این رفت و شفقت را بکار نمی‌بندی فقال ان جبرئیل اتافی

بتفاحه تا این که می‌فرماید من استشمام بوی بهشت از فاطمه می‌نمایم

و نیز در علل الشرایع سند بابن عباس می‌رساند که عایشه همین اعتراض را کرد و همین جواب را شنید چنان چه در انعقاد نطفه فاطمه از این پیش یاد کردیم) و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را می‌دید خوشحال می‌شد و اظهار مسرت می‌نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق حدیث کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را فراوان می‌بوسید این کردار بر عایشه ناگوار می‌افتد رسول خدا فرمودند ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد من تناول کردم چون بزمین آمدم از آن نطفه‌ی فاطمه منعقد گردید و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر آن که بوی درخت طوبی از او استشمام می‌نمایم و در بعض روایت است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بوسم

(ر) از کتاب قاضی ابومحمد کرخی بسند خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کند که چون این آیه شریفه نازل گردید (لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا) فاطمه‌ی زهرا فرمود من خوف کردم که رسول خدا را بعد از این ابا بخوانم چون معنی آیه این است می‌فرماید که رسول خدا را همانند خود بشمار نگیرید و بنام یاد مکنید یعنی مگوئید یا محمد بلکه بگوئید یا رسول‌الله فاطمه فرمود از آن پس منم مثل سائرین یا رسول‌الله می‌گفتم چون دو سه مرتبه چنین کردم رسول خدا را کراهتی عارض گشت و فرمود فاطمه جان این آیه برای تعلیم مردم عرب است که اهل جفا و غلظت می‌باشند و از برای تو و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از تو هستم (فانت قولی یا ابه فانها احی للقلب و ارضی للرب) تو بگو یا ابه قلب من بآن زنده‌تر می‌شود و خدای را خوشنودتر می‌سازد.

(نا) نقلا از کتاب روضه و کتاب فضائل که رسول خدا بخانه علی آمد و نگریست که آن حضرت باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس می‌نماید فرمود کدام یک از زحمت طحن مانده شده‌اید علی علیه‌السلام عرض کرد که فاطمه یا رسول‌الله فقال لها قومی یا بنیه پس فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او نشست و بطحن جاورس پرداخت

ص: ۱۷۹

(ر) یک روز ام‌ایمن با چشم اشک بار بخدمت رسول مختار آمد عرض کرد فاطمه را بشوهر دادی و او را نثاری که شریف عروسان است نفرمودی رسول خدا فرمودای ام‌ایمن این چه سخن است که می‌گوئی مگر نمی‌دانی که خدای عزوجل هنگامی که فاطمه را برای علی تزویج کرد فرمان کرد اشجار بهشت را که فرو ریزند از حلی و حلل و یاقوتها و درها و زمردها و استبرقها فاخذوا نها مالا یلعمه الا الله

فاطمه و عبادت

(نا) از امام حسن مجتبی روایت می‌کند که آن حضرت فرمود در دنیا عابدتر از مادرم فاطمه‌ی زهرا ندیدم چندان در محراب عبادت قیام می‌نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد (۱).

و در علل الشرایع بسند خود از امام حسن علیه‌السلام روایت می‌کند که مادر مرا در شب جمعه نگران شدم که همی بین رکوع و سجود شب را بصبح رسانید و همی در حق مؤمنین دعا می‌فرمود و نام بسیاری از مؤمنین و مومنات را ذکر می‌کرد و اکتار در دعا می‌نمود من گفتم ای مادر چرا برای خود دعا نمی‌نمائی همچنان که برای غیر دعا می‌کنی فرمود ای فرزند اول همسایگان مقدمند و نیز موسی بن جعفر از پدران خود حدیث کند که فاطمه هنگامی که زن و مرد مسلمانان را دعا می‌کرد بخویشتن نمی‌پرداخت گفته‌اند ای دختر رسول خدا شما مردم را بدعا یاد می‌فرمائید و خویشتن را فراموش می‌نمائید فرمود اول بایستی نگران همسایه و بعد نگران خویش باید شد

باید دانست که حقیقت عبادت اطاعت خدای تعالی است و قیام بامثال

۱- قامت فی محرابها حتی تورمت قدماها و فی علل الشرایع بسنده عن الحسین علیه‌السلام قال رایت امی فاطمه قالت فی محرابها لیله جمعته لم تزل راکعةً ساجده حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین والمومنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشئ فقلت لها یا امه لم لاتدعین لنفسک کما تدعین لغيرک فقالت: یا نبی الجار ثم الدار.

او امر و اجتناب از نواهی او آن کس که چنین کند او عابد است و چون متعلقات او امر صادره‌ی از خدای تعالی مختلف است انواع او البته عبادت بحسب آن ایضا مختلف می‌گردد از آن جمله نماز روزه حج صدقه و غیر ذلک و عصمت کبری فاطمه‌ی زهراء دوره‌ی زندگانی او را که نظر بنمائی بغیر عبادت هیچ نخواهی دید که همان اداره کردن خانه و سرپرستی فرزندان خود بزرگتر عبادتی است که رسول خدا فرمود جهاد المرأة حسن التبعل با آن زندگانی اقتصادی

در خبر مشهور است که رسول خدا روزی برای نماز حاضر مسجد شد و منتظر بلال بود که بیاید و اذان بگوید بلال دیر کرد چون حاضر شد حضرت سبب دیر کردن او را پرسید عرض کرد بخدمت فاطمه شتافتم دیدم دستاس می‌کند و فرزندش حسن در نزد او گریه می‌کند گفتم ای سیده‌ی من کدام یک را می‌خواهی برای شما آسیاب بگردانم یا حسن را از گریه خاموش نمایم فرمود من بهتر می‌توانم فرزندم را ساکت کنم تو دستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیا بودم از این جهت دیر آمدم رسول خدا فرمود بر او ترحم کردی خدای متعال بر تو ترحم بنماید

با این زحمات خانه از جاروب کردن و آسیا کردن و نان پختن و آب کشیدن و حضانت و سرپرستی چهار فرزند کردن و پشم ریشتن و ادعیها و نمازها و تعقیهای آن مخدره در کتب مسطور است و آیه‌ی تتجافی جنوبهم عن المضاجع و آیه‌ی الذین یدکرون الله قیاما و قعودا در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها در محل خود بآن اشاره شد فهی نفس العباده سلام الله علیها

فاطمه و جزالة العطاء

در تحت این عنوان چه می‌توانم بنویسم کسی که همیشه خود را گرسنه نگه می‌داشت و نان خود بفقیرو مسکین و اسیر می‌داد و پیراهن تن خود را بسائل بخشید و مالیه خود را همه را وقف کرد دیگر چه می‌توان گفت و چه می‌توان نوشت

عماد الدین طبری در کتاب بشاره المصطفی بسند معتبر از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کند که رسول خدا نماز عصر را با ما بجا آورد و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صحابه پروانه وار اطراف آن مشعل هدایت را گرفته بودند که در این حال پیر مردی از عرب که از شدت فقر و فاقه از منزل خود بسختی طی منازل کرده بود تا خود را بمدینه رسانیده بود با جامهای کهنه و مندرس چون بخدمت رسول خدا رسید نگران او شدند دیدند که از شدت پیری و کبر سن و ضعف و ناتوانی و گرسنگی خود را نمی‌تواند نگاه دارد رسول خدا از حال او پرسش کرد عرض کرد یا رسول‌الله من پیر مرد پریشان حالی هستم گرسنه مرا طعام ده برهنه هستم مرا به پوشان فقیر و بیچاره هستم گرهی از کار من بگشا حضرت فرمود من فعلا چیزی در دست ندارم که چاره‌ی کار تو بکنم ولی دلالت کننده برخیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسیکه خدا و رسول او را دوست می‌دارد و او خدا و رسول را دوست می‌دارد سپس بلال را فرمان داد تا آن شیخ را بسرای فاطمه دلالت کرد چون بیاب سرای رسید با علی صوت ندا در داد که (السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و مختلف الملائکه و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من رب العالمین) فاطمه در پاسخ فرمودند و علیک السلام فمن انت یا هذا چه کسی باشی عرض کرد مردی از عرب بخدمت پدرت سید بشر آمدم و از گرسنگی و برهنگی و بیچاره‌گی خود شکایت کردم مرا بدین حضرت دلالت فرموده اکنون بر من رحم کن خدایت رحمت کناد این وقت علی مرتضی و فاطمه‌ی زهراء و حسن و حسین سه روز بود که طعامی بدست نیاورده بودند و رسول خدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون چیزی بدست نبود پوست گوسفندی را که دباغت کرده بود و حسن و حسین بر او می‌خفته‌اند برگرفت و اعرابی را داد و فرمود امید است که خدا برای تو فرجی کرامت فرماید فعلا غیر این پوست چیزی در دست ندارم اعرابی گفت ای دختر محمد من از گرسنگی شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چه کنم و چگونه نیران جوع را باو فرو نشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله‌ای در گردن داشت که دختر حمزه ابن عبدالمطلب بسوی او هدیه

کرده بود او را از گردن باز کرد و باعرابی داد و فرمود آن را بفروش امیدست که خدای متعال بهتر از آن را بتو عنایت فرماید اعرابی آن گردن بند بگرفت و بمسجد آمد رسول خدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کرد یا رسول الله فاطمه این قلاده را بمن احسان فرموده و بمن گفت آن را بفروشم امید که مرا بآن فرجی حاصل شود پیغمبر بگریست و فرمود چگونه خدای برای تو فرج حاصل نکند و حال آن که دختر محمد سیده‌ی زنان اولین و آخرین این گردن بند را بتو داده است عمار یاسر برخواست عرض کرد یا رسول الله اجازه می‌دهی که من این مرسله را خریدار باشم حضرت فرمود هرکس خریدار این مرسله باشد خدای تعالی او را عذاب ننماید سپس عمار با اعرابی گفت این مرسله را بچند می‌فروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت و یک برد یمانی خود را بآن به پوشم و یک دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دوپست درهم هجریه و بیست دینار زر سرخ می‌دهم و به بردی ترا می‌پوشانم و بستر خویش ترا باهل خود می‌رسانم و از نان گندم و گوشت ترا سیر می‌کنم اعرابی گفت چه بسیار است سخاوت تو و عمار را از غنایم خبیر که رسول خدا باو بهره داده بود هنوز چیزی بجای داشت اعرابی را بخانه برد و بهر چه فرموده بود وفا کرد اعرابی دیگر باره بحضرت رسول آمد فقال له رسول الله اشبعت و اکتسیت ای اعراب سیر شدی و پوشیده کشتی عرض کرد بلی یا رسول الله غنی هم شدم فرمود اکنون فاطمه در بدعای خیر جزا بده که با تو چنین کرد اعرابی سر بجانب آسمان کرده عرض کرد ای خدائی که جز ترا عبادت نمی‌کنیم و تو پروردگاری باشی قدیم که حدوث در تو راه ندارد و رازق ما در هر جهت می‌باشی بفاطمه عنایت فرما چیزی را که هیچ چشمی آن را ندیده باشد و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد رسول خدا گفت آمین سپس فرمود خدای تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه را اعرابی گفت اینک منم پدر فاطمه و در عالم همانند من نباشد و علی شوهر فاطمه است و اگر علی نبود برای فاطمه کفوی وجود نداشته و ندارد و حسن و حسین دو سید اسباط و دو سید جوانان بهشت هستند سپس فرمود می‌خواهید اضافه کنم برای شما از شئون خاصه دخترم فاطمه زهراء عرض کردند بلی یا رسول

ص: ۱۸۳

الله فرمود حبیبم جبرئیل مرا خبر داده است که چون فاطمه را در قبر گذارند دو ملک از او سؤال بنمایند که پروردگار تو کیست گوید الله ربی از او به پرسند نبی تو کیست بگوید پدر بزرگوارم گویند ولی تو کیست گوید این مرد که بر کنار قبر من ایستاده است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام باز رسول خدا فرمود می خواهید و دوست دارید زاید بر این شما را از فضل فاطمه آگهی دهم عرض کردند بلی یا رسول الله آن حضرت فرمود همانا خدای متعال موکل کرده است جماعتی از ملائکه را بر فاطمه که او را از امام و وراء و یمین و شمال او را حفظ می نمایند و با او هستند در حال حیوه تا او را مرگ فرا رسد و بر او پدر و شوهر و دو فرزند او صلوات بسیار بفرستند

بالجمله عمار یاسر آن عقد را که خریده بود با مشک خوشبو گردانید برد یمانی محفوف داشت و او را غلامی بود سهم نام که از فیثی خیر خریده بود او را طلبید و گردن بند را باو سپرد و گفت این جمله را برسول خدا تسلیم کن و ترا هم بدو بخشیدم سهم بنزد فاطمه آمد عقد را تسلیم کرد فاطمه عقد را بگرفت و سهم را آزاد کرد سهم بخندید فاطمه سبب خنده را پرسید عرض کرد یا بنت رسول الله برکت این گردن بند مرا بخنده آورد که گرسنه‌ای را سیرد کرد برهنه‌ای را پوشانید فقیری را غنی کرد پیاده‌ای را سوار نمود بنده‌ای را آزاد کرد عاقبت هم بصاحب خود برگشت

اثر طبع جوهری

دخت پیغمبر خدیو کشور لولاک
زوجهی حیدر علی عالی اعلا

میوه‌ی قلب نبی بتول مطهر
مام شبیر و شبر انسیه‌ی حوراء

هر که بدل کشت بذر مهر تو امروز
حاصلش او بدرود به نشائه فردا

هر که ندارد درون ز مهر مزین
روز جزا سر شکسته گردد رسوا

فکرت دانا کجا رسد بمدیحت
ذره نه بتوان بوصف مهر توانا

ص: ۱۸۴

نیست عجب گر بحشر فخر نماید
جاریه‌ی کاخ تو بمریم کبری

از شرف و شأن و شوکت تو همین بس
خادمهات آسیه است و مریم و حوا

قدر تو مجهول بود و قبر تو مخفی
حق تو مغضوب گشت و چشم تو حمراء

امت بی شرم خانهات زده آتش
مهبط جبریل سوخت عابد عزا

در چه به پهلوت کافر و ثنی زد
شد متزلزل بچرخ حضرت عیسی

شل شود آن دست کو بزد بتو سیلی
ضلع تو از پافکند بشکند آن پا

گشت چه آن طفل بی گناه تو ساقط
غلغله برخواست ز اهل عالم بالا

روز قیامت بس است بهر شفاعت
محسن تنها بنزد خالق یکتا

فاطمه در هیجده بشست ز جان دست
وای بما شیعیان و خاک بدنیا

خبر پرده و گوشواره

صدوق در امالی و سائر علماء شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از سفری مراجعت

می‌کرد اول بخانه فاطمه وارد می‌شد دو یکی از اسفار چون رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان اتفاق شد که فاطمه از برای خود دوست برنجن از عاج و دو گوشواره و مرسله‌ای از بهر خود بساخت و پرده‌ای از پیش باب بیاویخت چون رسول خدا از سفر مراجعت فرمود بعبادت همیشه بخانه فاطمه وارد شد و اصحاب آن حضرت از بیرون سرای ایستاده و ندانستند درنگ آن حضرت در آن سرای بدر از می‌کشید تا متفرق شوند و اگر نه بمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار کراهتی در جبین مبارک داشت و طریق مسجد پیموده بر منبر صعود کرد اما فاطمه تفرسی فرمود که این اشیاء پسند خاطر آن حضرت نیفتاد در زمان قلاده از گردن گشود و گوشواره از گوش و دست برنجن از دست بیرون کرد و پرده را از باب برگرفت همگان را بنزد حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسول خدا عرض کن که دختر تو سلام می‌رساند و می‌گوید این جمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده‌ی فاطمه برسد (قال رسول الله فعلت فداها ابوها) تا سه مرتبه فرمود پدرش بقربانش آن توری که من می‌خواستم

عمل کرد دنیا را با محمد و آل محمد چه کار اگر دنیا در نزد خدا بقدر بال پشه قدری می‌داشت شربتی آب از آن را کافری نمی‌آشامید سپس از جای برخاست و بمنزل فاطمه‌ی تشریف برد

«نا» از صحیفه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام می‌فرمود مرا اسماء بنت عیمرس حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فاطمه وارد شد و من در نزد فاطمه بودم و او قلاده‌ای از طلا در گردن داشت که امیرالمؤمنین آن را برای او خریده بود از غنیمتی که بدست آن حضرت آمده بود رسول خدا چون نظرش بر آن قلاده افتاد فرمود ای دختر جان من مغرور نکند ترا حرفهای مردم تو دختر محمد باشی و بر تو لباس جابره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن بند را باز کرد و آن را بفروخت و بنده‌ای بخرید و آن را در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از آن مسرور گردید

و احمد حنبل در مسند بروایت ثوبان آزاد کرده‌ی رسول خدا چنین حدیث کند که رسول خدا در سفرهای خود آخر منزلش خانه‌ی فاطمه بود و چون مراجعت می‌کرد اول منزلش خانه‌ی فاطمه بود نوبتی از سفر مراجعت کرد پرده‌ای در باب خانه فاطمه بدید و دو بازو بند نقره به بازوی حسن و حسین بدید لاجرم رسول خدا بازگشت فاطمه چون این بدید پرده را باز کرد و بازو بندها را گشود در میان پرده نهاد و بدست حسنین داد که این جمله را بخدمت جد خود برید الخ

فاطمه و علم

«نا» از کتاب عیون المعجزات حدیث کند که عمار یاسر سلمان را گفت ترا از حدیثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تا چه داری عمار گفت من حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه را نظر بر علی افتاد ندا کرد یا علی بیا نزدیک من تا حدیث کنم ترا بعلم ما کان و ما یکون و بما لم یکن الی یوم القیمه حین تقوم الساعة و در ناسخ چنین روایت کرده که فاطمه سلام الله علیها عرض کرد یا علی

بیا تا ترا خبر دهم بدانچه از بدو آفرینش بود و بدانچه می‌باشد و بچیزی که نبوده است تا گاهی که روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بقهقرا واپس شدن گرفت و آهنگ خدمت رسول خدا نمود من نیز در ملازمت او روان شدم تا بر رسول خدای در آمد رسول خدا فرمود بمن نزدیک شو یا ابالحسن آن حضرت چون در خدمت حضرت رسول قرار گرفت آن حضرت فرمود یا ابالحسن تو مرا حدیث می‌کنی یا من ترا حدیث کنم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله حدیث از شما شنیدن احلی و احسن است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گویا می‌نگرم که بر دخترم فاطمه وارد شدی و او چنین و چنان بتو گفت حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور ماست پیغمبر فرمود مگر نمی‌دانی که نور فاطمه از نور ماست این وقت علی سر بسجده‌ی شکر نهاد عمار گفت سپس علی بسوی خانه مراجعت کرد و من با او بودم تا بر فاطمه در آمد آن مخدره عرض کرد یا علی بنزد پدرم رفتی و آنچه من با تو گفتم با پدرم حکایت کردی حضرت فرمود بلی یا بنت رسول الله فاطمه عرض کرد بدان یا ابالحسن که خدای تعالی خلق کرد نور مرا و آن نور تسیح خدای تعالی می‌کرد سپس آن نور را در درختی از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانید تا گاهی که در شب معراج پدرم در بهشت آمد بحکم وحی و الهام ثمر آن شجر را مأخوذ داشت و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آن را در صلب پدرم بودیعت نهاد آن گاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد اینک منم آن نور و دانایم بر ما کان و ما یکون و ما لم یکن هان ای ابوالحسن مؤمن نظاره می‌کند بنور خدای تعالی.

خبر مصحف فاطمه

در کتاب بصائر الدرجات سند بامام صادق می‌رساند حماد بن عثمان گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمودند زنادقه در سال یکصد و بیست و هشت هجری ظهور می‌کنند (و ذلک لانی نظرت فی مصحف فاطمه) چون این مطلب را در مصحف

فاطمه دیده‌ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارک و تعالی چون پیغمبر خود را بجوار خود طلبید چندان حزن و اندوه بر فاطمه استیلا یافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکی را فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند و او را تسلی دهد فاطمه این داستان را بعرض امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع مردی مرا خبر ده چون فاطمه علی را آگاه کرد حضرت آن چه آن ملک خبر می‌داد می‌نوشت و مصحف فاطمه عبارت از همین است و در او از مسائل حلال و حرام چیزی نیست آن چه در او هست اخبار از حوادث آینده است.

و نیز در کتاب مذکور است که جماعتی از حضرت صادق سؤال کردند از معنی جفر که آن چه چیز است حضرت فرمود پوست گاو است مملو از علم عرض کردند جامعه کدام است فرمود آن صحیفه‌ئی است که طول آن هفتاد ذرع است و عرض آن باندازه‌ی پوست شتر دو کوهان است و آن چیزی را که مردم محتاج می‌شوند بدان در آن صحیفه نگاشته است و هیچ حکمی و حدیثی نیست الا- آنکه در آن صحیفه ثبت است حتی دیه‌ی خراشیدن چیزی راوی عرض کرد این است صحیفه‌ی فاطمه. آن حضرت زمانی دراز ساکت نشست سپس فرمود: شما بحث از چیزی که بکار شما نمی‌آید می‌نمائید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و از فراق پدر سخت اندوهناک بود و حزن شدید او را عارض شد خداوند متعال جبرئیل را فرستاد تا او را دلداری بدهد و تسلی خاطر شریفش بنماید و از مقام پدرش او را آگاه کند و خبر بدهد او را از حوادث آینده و از زندگانی ذریه‌ی او و علی آن مطالب را در صفحاتی ضبط می‌نمود و این است مصحف فاطمه.

(مؤلف گوید) مصحف فاطمه از مفاخر اهل بیت عصمت می‌باشد که او را در ردیف جامعه می‌شمردند ثقه الاسلام کلینی در کافی بسند خود از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود (علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و عندنا الجفر الاحمر والجفر الابيض و عندنا الجامعه و عندنا مصحف فاطمه)

ص: ۱۸۸

چون از شرح این کلمات از آن حضرت پرسش کردند فرمود علوم ما بحوادث آینده مثل علم ما است بحوادث گذشته یعنی همچنان که حوادث گذشته بر ما معلوم است کذلک حوادث آینده و هرگاه بخواهیم چیزی را بدانیم که علم او از ما پوشیده است خداوند متعال ملکی را موکل کرده است که آن مطلب را بر لوح دل ما نقش می‌نماید و بگوش ما می‌خواند و در نزد ما سبیدی است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و موارث انبیاء می‌باشد و سبیدی دیگر است بنام جفر ایض که در آن سبید تورتیه موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد و سائر کتب سماویه در او است و جامعه کتابی است که آنچه را که مردم بآن محتاج‌اند از احکام در او ثبت است حتی دیهی خراش و نصف خراش و در نزد ماست مصحف فاطمه که اسماء ملوک و حوادث آینده در او شرح داده شده است. این روایت را (محمد خواند شاه شافعی) در کتاب (روضه الصفا) در ترجمه‌ی امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است از اینجا باید دانست که فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها گنجینه‌ی علوم اولین و آخرین است و خطب و کلمات او که بعد ازین بیاید شاهد صدق مدعی است کیف لا وهی الکلمه العلیا والوحدانیه الکبری و حجاب الله الاعظم الاعلی و شرف الارض والسماء سلام‌الله‌علیها.

اثر طبع غافل

از شعرای قرن رابع عشر است نامش میرزا محمد صادق مدعو باقاخان طبرستانی الاصل و طهرانی المولد والمسکن المتخلص بغافل سالها در طهران مشغول بتجارت بود تا در سنه ۱۳۱۰ در سن شصت سالگی مشرف بمکه معظمه گردید و از آنجا به نجف اشرف مشرف شد و در آن آستان ملک پاسبان رحل اقامت افکند و اشعار آبدار در مدائح اهل البیت اطهار سروده پس از آن آن را جمع آوری کرده بنام (مدائح المعصومین) در بمبئی بطبع رسانیده، حقیر چند قصیده از او که راجع بصدیقه‌ی طاهره (ع) بود از آن انتخاب کردم و در هر کجاست بمناسبت قدری از آن را ذکر می‌کنیم.

ص: ۱۸۹

زهره که بود زهره‌ی گردون رسالت
نوباوه‌ی احمد شرف عترت و هم آل

در عالم کثرت نه اگر داشت ظهوری
ممتاز نمی گشت زاقران و زامثال

چو نطق دو ابرو که بیک قائمه جفتست
او جفت علی آمده بر صورت احوال

مقصود بزوجیت هر فرد از آن بود
کو جفت علی گشت زخلاق متعال

پیرایه‌ی هستی است وجودش بدو عالم
المرئة للمراء علی القول من المال

با حمل وقارش نکند کوه تحمل
آری شتر خسته نیارد کشد انتقال

نفسی است وجودش که در آئینه تصویر
از شرم نیامد نظر خلق به تمثال

گر حرف عفافش بر دیوار نویسند
از روی حیا پشت کند مهر بدیوال

و رعصمت او سنجی با عفت مریم
در کفه‌ی قسطاس چو خروار بمثقال

چرخ از پی بوسیدن دستش بصد امید
شد هنت دستاس لب آورد به تبخال

کر دست علی عقده‌ی ایجاد گشود است
بر عقده‌ی دل او بعلی آمده حلال

در حشر اگر روی عمل زشت و سیاهست
بر طلعت عفوش گنه ماست خط و خال

از بسکه بر او حسن شفاعت بود افزون
بر حسن بدل گردد قبح همه اعمال

ای کوثر و تسینم لب ای خلدروان بخش
کوثر زخم چشمه‌ی نوشین تو سیال

نور ولی مظهر انوار ولایت
مهری، ولی مطلع تو مشرق اجلال

انعام تو باری است که سر بار سپهر است
چون خان نعم حمل شود بر سر حمال

در ذات تو از بسکه حیا هست مهیا
شرم آیدم از گفتن اوصاف شوم لال

باری اگر از مدح تو غافل شده غافل
بر عفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

قلیلی از مناقب فاطمه از کتب اهل سنت

اشاره

و آن از حوصله‌ی حساب بیرون است ولی مشت نمونه‌ی خروار است و این اخبار حجت قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانی که نعوذ بالله عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند و شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثه و عایشه نموده‌اند. و در خلال اخبار اهل سنت پاره‌ای از اخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر خواهد شد:

ص: ۱۹۰

صفه فاطمه

اول صفه فاطمه حاکم نیشابوری در مستدرک از انس بن مالک حدیث کند که گفت از مادرم سؤال کردم از صفه فاطمه گفت (۱) فاطمه ماه شب چهارده و اگر نه خورشیدی است که از ابر بیرون آمده شبیه‌ترین مردم برسول خدا بود. در جلد ۲ اعیان الشیعه (۲) از عطاء بن ابی‌ریاح حدیث کند که فاطمه دختر پیغمبر هنگامی که آرد خمیر می‌کرد گیسوان مبارکش بطرف ظرف خمیر زده می‌شد (۳). در کشف الغمه حدیث کند که واعظی در منبر از فضائل و مزایا و شؤنات خاصه‌ی فاطمه را بیان می‌کرد در خلال تکلم طربی او را دست داد در آن حال این دو بیت را انشا کرد.

خجلا من نور بهجتها
تتواری الشمس بالشفق

و حیاء من شمائلها
یتغطی الغصن بالورق

جمع کثیری از مستمعین از شنیدن این دو بیت لباس خود را بر تن بدریدند و از شنیدن اوصاف فاطمه صداها را بگریه بلند کردند) و ابن عبدالبر در استیعاب بسندهای متعددی از عایشه نقل می‌کند که گفت من ندیدم احدی را که شبیه‌تر باشد برسول خدا از فاطمه و در بعضی آن روایت است که عایشه گفت من ندیدم احدی را که از فاطمه شبه حدیثا و کلاما برسول‌الله بوده باشد و در بعضی روایت بلفظ سمتا و هدیا و دلالا مذکور است. و نیز عایشه گوید هرگاه فاطمه وارد می‌شد رسول خدا بتمام قامت از پیش پای او بلند می‌شد و او را ترحیب می‌گفت و دستهای فاطمه را می‌بوسید و او را در پیش خود جای می‌داد. صاحب مستدرک بخاری بعد از نقل این حدیث گوید این حدیث صحیح است

۱- فقالت كانها القمر في ليلة البدر او الشمس كفرت غماما او خرجت من السحاب و كانت بيضاء بضه اشبه الناس برسول الله (ص) شبها.

۲- ص ۴۹۲.

۳- تعجن و ان قصبتها تضرب الى الجفنه (والقصبه الخصله الملتويه من الشعر).

ص: ۱۹۱

بشرط شیخین و آن را نقل نکردند یعنی بخاری و مسلم شرائطی که برای نقل حدیث در اول کتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در این احادیث هست مع ذلک نقل نکردند.

و در یک عده روایاتی است که (اقبلت فاطمه تمشی ما تخطی مشیتها مشیه رسول الله) و در بعض روایات ما تخرم مشیتها مشیه رسول الله یعنی راه رفتن او همانند راه رفتن رسول خدا بود ولکن ارباب تحقیق و عرفان می گویند یعنی کردار و گفتار و رفتار او همانند رسول خدا بود چنان چه در افواه والسنه معروف است که می گویند فلاینی مشی او مثل فلان است یعنی در معاشرت و معاملات و اخلاق مثل فلان است نه در راه رفتن و قدم برداشتن و این دو قول مانع الجمع نیست هر دو باشد هم راه رفتن فاطمه و هم سیره و اخلاق او.

صدق لهجة فاطمه

ابن عبدالبر در استیعاب سند بعایشه می‌رساند که گفت من ندیدم احدی را که راست گوتر از فاطمه بوده باشد مگر فرزندان او. اقول هرگاه باعترافات روایت اهل سنت فاطمه اصدق لهجة از همه‌ی مردم است شیخین چرا شهادت او را رد کردند تا آنکه از دنیا رفت و بر شیخین غضبناک بود.

احادیث حسن معاشرت فاطمه

در تفسیر عیاشی از امام باقر حدیث کند که فرمود فاطمه در خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود یکی تمشیت خانه دوم خمیر کردن آرد سوم پختن نان و طعام چهارم جاروب کردن خانه و علی ضمانت کارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب و آوردن طعام یک روز امیرالمؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش و خوردنی چه داری عرض کرد قسم بدان کس که حق ترا بزرگ داشته سه روز است در نزد ما چیزی بدست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض کرد رسول خدا

فرمان کرده است که من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است که پسر عم تو از برای شما چیزی بیاورد و اگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری بوام گرفت در عرض راه مقدار را دیدار کرد فرمود چه چیز ترا در این ساعت هوای گرم از خانه بیرون فرستاده مقدار عرض کرد گرسنگی یا امیرالمؤمنین بحق آن کسی که منزلت ترا عظیم قرار داده چون طاقتم تا ق گردید از خانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منم مثل حال تو است و اکنون من دیناری بقرض گرفته‌ام و ترا بر خود مقدم می‌دارم و دینار را تسلیم مقدار نمود و راه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر کرد دید رسول خدا نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی سر پوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فارغ گردید زبر پوش بر گرفت قدحی مملو از نان و گوشت آشکار گشت علی علیه‌السلام چون این بدید فرمود ای فاطمه از کجا این طعام را بدست کرده‌ای عرض کرد از نزد پروردگار خود که روزی بی حساب می‌دهد بهر کس که می‌خواهد رسول خدا فرمودند یا ابالحسن آیا ترا حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یا رسول‌الله فرمود مثل دخترم زهرا مثل مریم بنت عمران است که هرگاه ذکر یا بر او وارد می‌شد طعامی در نزد او می‌دید می‌پرسید این طعام از کجاست مریم می‌گفت از نزد پروردگار عالمیان است که بندگان را بغير حساب روزی می‌دهد هرگاه بخواهد (۱).

اقول از سیاق حدیث پر ظاهر است که این واقعه‌ی دینار غیر از واقعه‌ی مذکوره در معجزات فاطمه (ع) است. در قرب الاسناد سند بامام صادق می‌رساند که آن حضرت فرمود علی و فاطمه بخدمت رسول خدا آمدند و درخواست کردند که خدمت خانه بین ایشان تقسیم بنماید رسول خدا

۱- نیشابوری در تفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاء فی زمن قحط فاهدت الی فاطمه رغیفین و قطعهُ لحم قالت فاطمه آثرته بها فرجعت الیهیا فکشففت عن الطبق فاذا هو مملو خبز او لحمًا فبهت فعلمت انها نزلت من عندالله فقال النبی انا لک هذا فقالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب فقال الحمد لله الذی جعلک شیبهً مریم سیده نساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله علی بن ابی طالب والحسن والحسین و سائر اهل بینه حتی شبعوا و بقی الطعام کما کان فاوسعت فاطمه علی جیرانها).

ص: ۱۹۳

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه می‌فرماید چندان فرح و سرور مرا عارض گردید که جز خدای کس نداند که رسول خدا مرا مأمور باموری فرمد که دیگر احتیاج بخروج از خانه و تصادم با رجال نیست چه آنکه زنان را تحمل شغل مردان نباشد (کنایت از این که خانه داری و سرپرستی اطفال و حضانت ایشان در خانه وظیفه زنان است).

این حقیر وظیفه‌ی زنان را در کتاب (کشف الغرور) نظما و نشرا مفصلا شرح داده‌ام و آن را طبع و منتشر کرده‌ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبعل او آفریده‌ای بر او پیشی نگرفته و نخواهد گرفت در لقب راضیه و مرضیه بعضی بیانات راجع باین قسمت سبق ذکر یافت و همچنین در ذیل کینه‌ی ام‌الهناء.

و نیز صدوق در علل الشرایع سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت بمردی از قبیله‌ی بنی‌سعد فرمود آیا من ترا حدیث نکنم از فاطمه هنگامی که در خانه‌ی من بود و محبوب‌ترین مردم بود در نزد رسول خدا مع ذلک چندان آب کشیدی که اثر بند مشک در سینه‌ی او نمایان بود و چندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارک او آبله کردی و از جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیر دیگ گرد آلود و لباس او متغیر شدی و سختی و مشقت بر او مستولی شدی او را گفتم ای فاطمه اگر بخدمت پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفتی و خادمه‌ای از او درخواست می‌نمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بعضی اعراب در نزد آن حضرت بودند سخن نکرد مراجعت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمده و بی‌نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانه‌ی ما وارد شد در حالی که من و فاطمه در زیر لحاف بودیم رسول خدا تا سه مرتبه گفت السلام علیکم و من در مرتبه سوم گفتم و علیک السلام یا رسول الله و قانون آن حضرت این بود هرگاه بخانه فاطمه می‌آمد تا سه مرتبه سلام می‌کرد اگر جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد فلذا جواب گفتم و عرض کردم بفرمائید آن حضرت آمد و در بالای سر ما نشست فرمود ای فاطمه دیروز آمدی بنزد من بگو حاجت تو چه بوده فاطمه از حیا سخن نکرد امیرالمؤمنین می‌فرماید ترسیدم من اگر جواب او را ندهم

ص: ۱۹۴

آن حضرت برخیزد برود فلذا سر از زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یا رسول الله من شما را خبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثر بند مشک در سینه‌ی او نمایان است و چندان آسیا گردانیده است که دستهای او آبله کرده است و چندان زحمات خانه از جاروب کردن و افروختن آتش و دیگر کارها او را پژمرده نموده من او را گفتم اگر بخدمت رسول خدا بروی باشد از برای شما خادمه‌ی بفرستد که شما را مساعدت بنماید رسول خدا فرمود آیا من تعلیم نکنم شما را بچیزی که بهتر باشد از برای شما از خادمه و آن این است که چون بجامه‌ی خواب داخل می‌شوید سی و چهار مرتبه سبحان الله بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوئید و سی و سه مرتبه الله اکبر این وقت فاطمه سر از لحاف بیرون کرد. عرض کرد رضیت عن الله و رسوله تا سه مرتبه گفت از خدا و رسول راضی شدم.

احادیث تسبیح فاطمه و ثواب آن

یکی روایت علل الشرایع بود که آنفا گذشت و دیگر در ثلث اخیر جزء چهارم صحیح بخاری و نیز ابوبکر شیرازی که از اعلام سنیه هستند سند، بابی لیلی می‌رسانند که علی شکایت کرد که حمل مشک آب بدن مرا بیازرد و پوست آن را برداشت فاطمه نیز شکایت کرد که دستهای من از گردانیدن آسیا از کار شده است چون در این وقت نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از اسیران حاضر بودند امیرالمؤمنین فاطمه را فرمود بنزدیک پدر شو و خدمت کاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید.

و بروایت بخاری رسول خدا را ندید عایشه در آنجا بود مطلب را بعایشه فرمود چون پیغمبر وارد شد عایشه رسول خدا را از قصه آگاه کرد رسول خدا بخدمت فاطمه شتافت فاطمه می‌فرماید ما در خوابگاه خود خوابیده بودیم من خواستم از جای خود برخیزم رسول خدا فرمود بجای باش سپس بین من و علی نشست حتی و جدت برد قدمیه علی صدری سپس تسبیح را تعلیم آنها نمود و بروایت ابوبکر شیرازی و حاکم در المستدرک و عسقلانی در اصابه فاطمه بحضرت رسول آمد و بی آن که اظهار حاجت کند مراجعت

فرمود امیرالمؤمنین فرمود بگوی تا چه جواب آوردی عرض کرد بخدا قسم از هیبت رسول خدا مرا نیروی سخن گفتن نماند و بروایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بنزد آن حضرت بودند من حیا کردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه را برداشت و بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را باینجانب جنبش داده امیرالمؤمنین صورت حال را بشرح کرده

و بروایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسول خدا فرمود بخدا قسم اینک در مسجد چهار صد تن حاضر است و ایشان را نه طعامی است مهنا و نه جامعه‌ایست مهیا اگر بیمناک نبودم که از تو فضیلتی فوت شود ترا جاریه‌ای عطا می‌کردم هان ای فاطمه نمی‌خواهم اجری که خاص تو است بر جاریه فرمود آید و بیم دارم که فردای قیامت در حضرت خداوند علی با تو از در مخالفت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند آنگاه تسبیح فاطمه را بجای کنیز بایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت علی علیه‌السلام فرمود رفتی خدمت رسول خدا برای طلب دنیا خدای متعال ثواب آخرت را بما عطا فرمود این وقت این آیه‌ی شریفه نازل گردید (واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا) چون رسول خدا اجر جمیل و ثواب جزیل را در فروختن جاریه و انفاق باصحاب صغه می‌دانست لهذا اعراض فرمود از قضاء حاجت دخترش فاطمه و رضای خدا را در آن ارجح می‌دانست پس خداوند متعال فرمود این اعراض تو از قرابت قریبه و فاطمه‌ی مرضیه بجهت طلب ثواب و رحمت و رضای ماست که بدان امیدواری لیکن بفول حسن با فاطمه سخن بگوی که در آن هم رضای ماست و طلب ثواب و رحمت است از این جهت آن پیغمبر رحمت در این آیه از قول میسور دانست از پروردگار متعال اجازه تیسر در استرضای خاطر فاطمه بلکه ابتغاء برضوان الله و رجاء برحمة الله در حقیقت برآوردن حاجت فاطمه است پس جاریه‌ای برای آن مخدره فرستاد و آن را فضه نام نهاد که ترجمه‌ی حال او در محل خود مفصلا بیاید.

واما ثواب این تسبیح کلینی در کافی باسناد معتبره از محمد بن مسلم ثقفی از

امام باقر روایت می‌کند که آن حضرت بمحمد بن مسلم فرمودند بعد از نماز فریضه فاضل‌تر از تسبیح فاطمه چیزی نمی‌دانم که بعد از هر نماز مقرر و معمول دارند و ده مرتبه این تهلیل را بعد از نماز صبح بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی کل شیئی قدیر و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضل‌تر از تسبیح فاطمه بود رسول خدا از وی دریغ نمی‌فرمود و او را تعلیم می‌نمود و آن سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر این جمله یکصد بشمار می‌رود. و بروایتی باین ترتیب عامه قرائت می‌نمایند حضرت باقر می‌فرماید اولی و اشهر آنست که ۳۴ کورت الله اکبر و ۳۳ کورت الحمد لله و ۳۳ کورت سبحان الله بگوید

و در اعیان الشیعه در ترجمه‌ی حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها از اصابه‌ی ابن حجر نقل می‌فرماید که علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود از آن روزی که من این تسبیح را تعلیم گرفتم آن را ترک نکردم ابن‌الکوا گفت ولو در شب صفین حضرت فرمود قاتلکم الله ولو در شب صفین.

و محدث قمی در کتاب باقیات الصالحات که در حاشیه‌ی مفاتیح الجنان مکرر در مکرر طبع شده می‌فرماید احادیث در فضیلت این تسبیح زیاده از حد و احصا است از حضرت صادق علیه‌السلام منقولست که فرمود ما امر می‌کنیم کودکان خود را به تسبیح فاطمه (ع) چنان که امر می‌کنم ایشان را بنماز پس آن را ترک مکن که هر که مداومت نماید بر آن شقی و بدبخت نشود. و در روایت معتبره وارد شده است که ذکر کبیر که خدا در قرآن مجید بآن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه است و هر که بعد از هر نماز مداومت نماید خدا را بسیار یاد کرده است و بآیه‌ی کریمه‌ی واذکرو الله ذکرا کبیرا عمل نموده و بسند معتبر از امام باقر علیه‌السلام مرویست که هر که تسبیح فاطمه را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدا او را بیامرزد و آن بر زبان صد هست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور می‌کند و خدا را خشنود می‌گرداند.

ص: ۱۹۷

و بسندهای صحیحی از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که هر که تسبیح فاطمه را بعد از نماز بگوید پیش از آن که پاها را از هیئت نماز بگرداند آمرزیده شود و بهشت او را واجب گردد.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که تسبیح فاطمه را بعد از هر نماز خواندن بهتر است نزد من از آن که هزار رکعت نماز بگذارد در هر روزی

و در روایت معتبر از حضرت باقر علیه‌السلام منقولست که فرمود عبادت الهی کرده نشده است بچیزی از تسبیح و تمجید که بهتر از تسبیح فاطمه باشد و اگر چیزی از آن بهتر می‌بود حضرت رسول آن را بفاطمه عطا می‌نمود

و از حضرت صادق علیه‌السلام مرویست که هر که بعد از نماز فریضه تسبیح فاطمه را بگوید و در عقب او یک مرتبه لا اله الا الله بگوید خداوند متعال او را بیامزد

ثواب تسبیح تربت

و بهتر این است که تسبیح فاطمه‌ی زهرا را با تسبیح تربت حضرا سیدالشهدا قرائت بنماید و همچنین سائر اذکارا و پیوسته تسبیح تربت حضرت را با خود داشتن مستحب و حرز از بلاها است و موجب ثوابی بی‌انتهاست

و منقولست که در ابتدا حضرت فاطمه ریشه‌ای از پشم تاییده بودند و بر آن گره‌ها زده بودند و حساب تسبیح را با آن گره‌ها نگاه می‌داشتند تا آن که حضرت حمزه در احد شهید شد این وقت آن مخدره از تربت قبر حمزه تسبیحی بساخت و بآن تسبیح می‌کرد مردم نیز چنان کردند تا این که حضرت سیدالشهدا شهید شد سنت شد که از تربت آن امام مظلوم تسبیح بسازند و با آن ذکر گویند و از حضرت صاحب الامر مرویست که هر که تسبیح امام حسین علیه‌السلام در دست داشته باشد و ذکر را فرمواش کند ثواب ذکر برای او نوشته می‌شود.

و از حضرت صادق منقولست که تسبیح ذکر می‌کند بی آن که آدمی ذکر بگوید و فرمود که یک ذکر یا یک استغفار که با آن گفته می‌شود برابر است با هفتاد ذکر که با

ص: ۱۹۸

چیز دیگر گفته می‌شود و اگر بی ذکر بگرداند بهر دانه هفت تسبیح برای او نوشته می‌شود و نیز مرویست که حوریان بهشت چون ملکی را می‌بینند که بزمین می‌آید باو التماس می‌کنند که از تسبیح تربت حضرت حسین برای ما بیاورد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی علیه‌السلام منقولست که مؤمن می‌باید خالی نباشد از پنج چیز مسواک و شانه و سجاده و تسبیحی که در آن سی و چهار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هر دو خوب است و خام بهتر است (باقیات الصالحات)

۵ دیلمی که از مشاهیر سنیه است در کتاب (فردوس) بسند خود از ابن عباس حدیث کند که رسول خدا با امیرالمؤمنین فرمود یا علی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد و مهر او را زمین قرار داد و آن کس که با تو دشمن باشد راه رفتن او بر روی زمین حرام است.

اقول در عنوان تزویج فاطمه سبق ذکر یافت که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار را هم که معترف باشند برای ما کافی است و اگر نه فضائل فاطمه را چگونه توان احصی کرد و غیر متناهی را چگونه توان متناهی کرد دریا را چگونه توان کیل کرد آفتاب را چگونه توان پیمود فضیلت آن مخدیره را در طی سخن فرو گرفتن بدان ماند که عنکبوت همی خواهد و ماه را در کارگاه خویش درافکند و فرو بندد کسی که شعاعی از اشعه انوار الوهیت است معرفت بکنه او در عقده محالست برای غیر معصوم.

احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن

اشاره

یک دسته روایات که مجمع علیه بین شیعه و سنی است این حدیث که رسول خدا فرمود (۱) خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت

۱- بخاری در صحیح خود احمد حنبل در مسند خود طبرانی در معجم خود و سلامی در تاریخ خراسان و ثعلبی در تفسیرش و ترمذی در صحیح خود و کذا مسلم و ابوداود و نسائی در صحاح خود و حاکم نیشابوری در مستدرک خود و ابوصالح مؤذن در اربعین خود و سبط ابن جوزی در تذکره خود و ابن طلحه در مطالب السؤل و ابونعیم در حلیه و علی متقی در کنز العمال و سمعی در فضائل و بشراوی در اتحاف و ابوالسعادات در فضائل العشره و ابن مغزلی در مناقب خود و ابن حجر در صواعق شبلنجی در نور الابصار و عسقلانی در اصابه و ابن اثیر در اسد الغابه و ابن عبدالبر در استیعاب و جماعت بسیار دیگر.

خویند و فاطمه بنت محمد یعنی بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و نیز فرمود افضل نساء اهل الجنة یعنی فاضل ترین زنان اهل بهشت این چهار زنند

و نیز رسول خدا فرمود سیدات اهل الجنة اربعه همین چهار نفر را نام می‌برد

و نیز فرموده حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویند و فاطمه بنت محمد و بروایت ابوصالح مؤذن در اربعین که گفته مقاتل و ضحاک و عکرمه از ابن عباس حدیث کرده‌اند افضلهن فاطمه

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لقد کمل من الرجال کثیر و ما کمل من النساء احد الاربعه (المذکوره) و در روایت دیگر ما کمل من النساء الاربعه (المذکوره)

و نیز فرموده بنا بروایتی که (در یص نقل کرده از طریق اهل سنت الجنة اشتاقت الی اربعه من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و هی زوجه النبی فی الجنة و خدیجه بنت خویند و هی زوجه النبی فی الدنيا والاخره و فاطمه بنت محمد

و نیز بروایت ابونعیم در حلیه الاولیاء که از عمران بن حصین و جابر بن سمره نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه وارد شد و از او احوال پرسید نمود آن مخدره از تنگی طعام و نقاهت شکایت داشت (۱) آن حضرت فرمود آیا

راضی نیستی بدرستی که تو سیده‌ی زنان اولین و آخرین هستی فاطمه عرض کرد یا ابتاه پس چگونه مریم سیده‌النساء می‌باشد حضرت فرمود مریم سیده‌ی زنان عالم خود می‌باشد و تو سیده‌ی زنان اولین و آخرین می‌باشی آسیه و مریم و خدیجه برحست

روایت دیگر کالحجاب لها یعنی پیش خدمت

و نیز شیخ مفید در خصال سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت فرمود

۱- قالت انی لوجع و لو انه لیزیدنی انه مالی طعام آکله قال یا بنیه اما ترضین انک سیده نساء العالمین الخ.

که رسول خدا مرا بدین گونه وصیت نمود فرمود یا علی خدای متعال بر دنیا مشرف شد مرا برگزید از میان مردان دنیا سپس ترا برگزید از میان مردان دنیا بعد از من و تو امامان از فرزندان ترا برگزید بر مردان دنیا و در مرتبه‌ی چهارم دختر من فاطمه را اختیار کرد و برگزید او را بر زنان اولین و آخرین و نیز در معانی الاخبار سند بامام صادق علیه‌السلام می‌رساند که فرمود در جواب مفضل بن عمرو هنگامی که از آن حضرت سؤال کرد مرا خبر ده از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در حق فاطمه فرمود آنها سیده نساء العالمین آیا او سیده زنان عالم خود می‌باشد آن حضرت فرمود این از برای مریم بنت عمران است اما فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین از این جمله روایات چون آفتاب نیم روز روشن شد که فاطمه‌ی زهرا سیادت بر تمام زنان دنیا و تمام زنان بهشت دارد چون این احادیث همه مطلق است و در صورتی که آن مخدره بالاستقلال بزرگی و سیادت بر تمام زنان دنیا و اهل بهشت دارد باید زنی بصلاح و تقوی و تقرب او نباشد و اگر نه ترجیح مرجوح بر راجح خواهد بود و این قبیح است زیرا که اگر زنی باشد که دارای مرتبه‌ی او باشد بزرگی آن مخدره بر آن زن صورت نه بندد و بواسطه این که نزد خدا تمامی احساب و انساب باطاعت و ملازمت تقوی است و در صورتی که مناط مسئله‌ی تقرب و تقوی بوده باشد و او بصریح احادیث مذکوره که قلیلی از آنها را در قلم آوردیم سیده زنان بهشت باشد پس لازم است که زنی در نزد خدا عزیزتر و بزرگتر از فاطمه نباشد حتی مریم که از زنان برگزیده در قرآن است و حتی مادر مکرمه‌ی اش خدیجه‌ی کبری مضافا بر این که مذکور شد این سه زن یعنی آسیه و مریم و خدیجه روز قیامت پیش زهرا مثل دربان و حاجب راه می‌روند تا این که با این شأن و منزلت داخل بهشت شوند و فضیلت این سه زن که بر کافه عالمیان ثابت است (۱).

۱- در لمعه‌ی البیضا فی شرح خطبه‌ی الزهراء گوید و بالجمله فمن تتبع الاخبار و جاس خلال تلك الديار علم ان سيدتنا الزهراء قد حازت من الكمالات النفسانية والفضائل العقلانية ما لم يحزها احد من نوع النسوة من الاولين والآخرين وانها ولية الله تعالى في السماوات والارضين و انها اشرف من جميع الانبياء والمرسلين عدا ابیها خاتم النبیین و لم یبق لاحد شبهه فی شرف محلها و علو رتبتها و سمو مكانتها و نبلها و فضلها و ما اعد الله لها من المزیة التي لیست لاحد قبلها ولا بعدها و ان الشرف قد اكتنفها من جميع اقطارها و ان المجد قد اوصلها الى غايه يعجز المجاوزون عن خصوص غمارها و مهما ذكره ذاكر فهو فی الحقیقه دون مقدارها و ان شئت فانظر الى نفسها الكريمة و اطرافها و جوانبها حتى تجدها قد استولت على موجبات الفضل والشرف كلها و ان لها فضائل اصلیه ذاتیه من جهة نفسها و فضائل خارجیه من جهة امها و ابیها و زوجها و بینها فلها اذا نور علی نور من ربها و زاد علی طیب فرعها طیب اصلها و هی غصن الشجرة الطیبه التي ثابت اصلها و فی السماء فرعها توتی اكلها كل حين باذن ربها بل هی تلك الشجرة بنفسها و رسول الله اصلها و امیر المؤمنین ساقتها والائمة المعصومون اغصانها والشعیه اوراقها و علوم الائمة اثمارها و هی اصل ماهیه الشجرة و هویتها.

صورتش دیدی ز معنی غافل

از صدف دری کزین گر عاقلی

این صدفهای قوالب در جهان
گر چه جمله زنده‌اند از بهر جان
لیک اندر هر صدف نبود گهر
چشم بگشا و دل هر یک نگر
کان چه دارو این چه دارد و اگزین
زان که کم یا بست این در ثمین.

ص: ۲۰۱

با این حالت بعضی از بی‌خردان اهل سنت هر گاه بخواهند مدح فاطمه بگویند حرف آنها اینست فاطمه تعدل عایشه و بعض دیگر معاذالله زبانم بسوزد می‌گویند عایشه افضل از فاطمه است تبالسوء افهامهم.

اثر طبع غافل

قصیده‌ی غرائی در مولودیه‌ی صدیقه‌ی کبری سروده مطلع او این است.
(شب از هنگام چون بگذشت شد مرغ سحر گویا) تا این که گوید

خور از جیب افق گردید طالع آن چنان گوئی
تجلی کرد از برج رسالت زهره‌ی زهرا

چه زهرا آن که در ممکن بود چون عقل اندر سر
چه زهرا آن که در اشیا بود چون روح در اعضا

نخستین حرف دیوان رسالت فاطمه آنکو
موشح گشت بر فرمان هستی از خط طغرا

بکثرت سید وحدت در هیولای بشر آمد
شد اندر کسوت زهرا بصورت ظاهر و پیدا

نبوت را به سر کبریا مستوره‌ی عصمت
ولایت را بصدق مدعا صدیقه‌ی کبرا

زمین نطع نوال او زان بار جلال او
فلک صف النعال او ملک را ملکش دارا

فلک را یک جهان امیدوار نخله‌ی آدم
جهان را یک فلک خورشید و نور دیده حوا

ص: ۲۰۲

نبی را هست دخت اما چه دختی اخت با وحدت
علی را هست جفت اما چه جفتی جفت بی همتا

پدر اگر بصورت دختر است اما که در معنی
نبی را هست مادر آن خجسته دره‌ی بیضا

نه باور گر ترا کو پس چرا ام ایبهایش
بکنیت خواندن آن کو هست حقرا مظهر اسماء

پیمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد
سخن را باش از دانش بمعنی عارف و دانا

قوام الاولیا می خوانیش اما نمی دانی
نبوت با ولایت توام است و همسر و همتا

وجود اندر مراتب چون پزیرا گشت بر صورت
به بطن قابلیت منعقد شد نطفه‌ی اشیا

مقام قابلیت رتبه‌ی زهر است در هستی
که نفس قابلیت راست تانیث نسب اولی

پیمبر هم زام قابلیت زاده شد و رنی
رسالت را به باید حق بیوجهلی کند اعطا

در دریای عصمت انکه مهر و مه شب و روزش
نه بالا دید نه سایه نه عارض دیدنی سیما

حیا در مکتب شأنش بود طفل دبستانی
که از پیر کمالش گشت بر درس ادب دانا

نقاب شرم بر عارض اگر از آفتاب آرد
همه چشم فلک باشد بر او چون دیده عمیا

وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان
که اندر وی عفاف او چه اندر آشیان عنقا

نسیم گلشن فیضش بمریم گر دمیدی دم
قدح نوشید از کوثر ثمر برچید از طوبی

برفت از حجره اش هاجر بمژگان خاک مشک آگین
بسود از پای او ساره بیک سو عنبر سارا

بحرمت خاک راهش را ملک بر دیده کحل افشان
برفت استانش را فلک از بوسه سر در پا

شجاعت نی بر او شایان که گویم هست مرجکش
ولیکن دست حق را بوده اندر آستینش جا

نه بی مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان
نه با عفوش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا

بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ
سفر از لطف او گردد مثال جنه المأوی

فلک را دسته‌ی دستاس او گردست رس بودی
زانجم دانه کردی آرد بهرش در همه شبها

تنور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد
دریغا سوخت نانش را جهان از آتش اعدا

غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل
نه جای تعزیت بر گو حدیث از صاغر صهبا

حدیث ان فاطمه لسان المیزان

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از محمد بن الحنفیه رض حدیث می‌کند که فرمود از پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم: دیدم فرزندانم حسن در طرف راست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته و حسین در جانب یسار او نشسته و فاطمه در پیش روی او جلوس فرموده این وقت رسول خدا فرمود ای حسن و ای حسین شما دو کفه میزانید و فاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود مگر با شاهین و شاهین ترازو نشود مگر با کفتین شما دو امامید و از برای مادر شما است شفاعت امیرالمؤمنین فرمود سپس رسول خدا متوجه من گردید و فرمود یا ابالحسن تو عطا کننده‌ی اجرهای مؤمنین و تقسیم کننده‌ی بهشت در میان آنها می‌باشی)

و حضرات اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده‌اند (۱) و این حدیث صریح است که امر شفاعت در عهده‌ی طاهره‌ی فاطمه‌ی زهرا است و خداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما این که پدر بزرگوارش را رحمت و اسعه خود قرار داده و این روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی می‌دهد که امامین هم‌امین الحسن والحسین که دارای مقام ولایت کلیه می‌باشند تمامیت آن مقام اناظره بوجود آن مخدره دارد ابوعلی صاحب تفسیر کبیر و سفیان ثوری آیه‌ی مرج البحرین یلتقین را در حق خمسه‌ی طیبه تفسیر کرده‌اند چنان چه در ذیل تفسیر آیه‌ی سوم سبق ذکر یافت.

۱- الشیخ عبدالله بن محمد الشبراوی القاهری الشافعی المتوفی ۲۱۷۲ فی کتاب (الاتحاف) بحب الاشراف باسناده عن محمد بن الحنفیه رضی الله عنه قال سمعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول دخلت یوما منزلی فاذا رسول الله جالس والحسن عن یمینه والحسین عن یساره و فاطمه بین یدیه و هو یقول یا حسن و یا حسین انما کفتا المیزان و فاطمه لسانه و لا یعدل المیزان الا باللسان و لا یقوم اللسان الا بالكفتین انما الامامان و لامکم انشفاعه ثم التفت الی و قال یا ابالحسن انت تؤتی المؤمنین اجرهم و تقسم بینهم الجنة).

بودن فاطمه لقاح شجره‌ی طیبه

در انساب سمعانی و مستدرک حاکم و فردوس دیلمی و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود از رسول خدا شنیدم که این کلام بگفت انا الشجره و فاطمه حلمها و علی لقاحها والحسن والحسين ثمرها والمحبون لاهل لایبیت ورقها من الجنه حقا حقا و تفصیل این مقام در ذیل آیه‌ی چهارم سبق ذکر یافت.

احادیث من آذا فاطمه و نظائر آن

یک دسته روایات راجع باین قسمت در کتب فریقین از حد تواتر گذشته و این روایات اصل و فرع مذهب اهل سنت را بر هم بسته بدارالبوار می‌فرستد و اندوخته‌های آنها را که در سالهای دراز بر هم بافته در و السنه عوام انداخته بدرک اسفل می‌رساند چه آن که هرگاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد و غضب فاطمه غضب او باشد کفر اذیت کننده و بغضب آورنده بلا کلفه ثابت و محقق است که تفصیل آن در قصه‌ی حرق باب بعد از این بیاید انشاءالله

شیخ شبلنجی در نور الابصار (۱) قال اخرج الطبرانی و رجاله ثقات انه صلی الله

۱- طبع مصر ص ۱۴۱ ابن حجر مکی در صواعق المحرقة در مقصد ثالث از آیه ۱۴ در فضائل اهل بیت و عسقلانی در اصابه در ترجمه فاطمه و کذا ابن اثیر در اسد الغابه و ابن عبدالبر در استیعاب و بخاری در باب خمس و علی متقی در کترالعمال در فصل ثانی از باب خامس از فضائل اهل بیت از حرف الغاج ۵ ص ۲۱۸ طبع حیدرآباد و بدخشانی در مفتاح النجاه و حاکم نیشابوری در مستدرک و ابن مغازلی در کتاب مناقب و شیخ عبدالحق دهلوی در مدارج النبوه و عسقلانی در فتح الباری در باب نکاح و همدانی در موده القریبی و بشرای در کتاب اتحاف و بخاری در باب فضائل الصحابه و در باب ذب الرجل عن انبته از باب نکاح و ابی داود سجستانی در صحیح خود ص ۲۰۲ از کتاب نکاح باب ما یکره ان یجمع بینهن من النساء طبع هند و در جزا ثانی از کتاب مصابیح السنه بغوی ص ۲۰۵ طبع مصر و طبرانی در معجم کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود باسانید کثیره و در تلخیص مسند تألیف ذهبی و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و موفق بن احمد خوارزمی در جزء اول مقتل الحسین ص ۵۳ و در کتاب فضائل و قسطلانی در مواهب لدنیه در مقصد ۴ و در خصائص حضرت فاطمه و قندوزی در ینابیع الموده و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن قتیبه در الامامه و السیاسة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محب الدین طبری در ذخائر العقبی و ریاض النضره) و شاه ولی الله در ازاله الخفا و ملک العلماء در فضائل السادات و ابونعیم در حلیه الاولیا و منقبه المطهرین و ابوصالح مؤذن در اربعین و خرگوشی در شرف النبوه و سیوطی در جمع الجوامع و دیگر کتب خود و عمر رضا کحاله در اعلام النساء در ترجمه‌ی فاطمه و دیگر از اعلام سینه ممن لاتحصى کثرتهم باسانید متعدده روایات مذکوره‌ی در متن را ذکر کرده‌اند) منه.

ص: ۲۰۵

علیه و سلم خرج و هو اخذ بید فاطمه فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمه بنت محمد و هي بضعة مني و هي قلبی و هي روحی التي بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذالله

و در بعضی از روایات من اغضب فاطمه فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله و در بعضی دیگر قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یربینی ما اربها و در بعضی دیگر یسوئی ما یسوئها و در بعض دیگر یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرها و در بعضی دیگر یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها و در صحیح مسلم و حلیه الاولیاء صورت خبر این است انما فاطمه انبتی و هي شجنه منی یربینی ما اربها و یؤذینی ما آذاها)

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه می آید مرا چیزی که بر وی مکروه آید و آزرده می سازد مرا چیزی که او را بیازاد و عبارت دیگر حلیه و مستدرک حاکم این است که پیغمبر فرمود فاطمه شجنه منی یقبضنی ما یقبضها و یسطنی ما یسطها و در خبر است که سهل بن عبدالله بنزد عمر بن عبدالعزیز آمد و گفت بنی امیه می گویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضل تر دانی و بر ایشان تفضیل می گذاری عمر بن عبدالعزیز در جواب گفت من از اشخاص عدول ثقه استماع کردم که از اصحاب روایت کردند که ایشان از رسول خدا شنیدند که فرمود فاطمه پاره‌ی تن من است خوشنود می کند مرا چیزی که فاطمه را خوشنود می کند و خشمناک می کند مرا چیزی که فاطمه را خشمناک می نماید و بخدا قسم سزاوار است از برای من که طلب کنم رضای رسول خدا را و رضای فاطمه را به خوشنود کردن فرزندان ایشان و همانا بنی امیه دانسته‌اند که

ص: ۲۰۶

پیغمبر شاد می‌شود از شادی فاطمه و دشمن می‌دارد غمناکی او را و حاصل مجموع این روایات چند چیز را می‌رساند یکی افضلیت فاطمه را چون جزاً پیغمبر است و جزاً حکم کل دارد بعضه و شجنه بمعنی قطعه از چیزی است بعلاوه که رسول خدا از او بمهجه‌ی قلب و فلذه‌ی کبد و قره‌العین و روحی التی بین جنبی فرموده پس ایذاء و ایلام فاطمه عین ایذاء و ایلام رسول خداست و اذیت کننده رسول خدا کافر است باجماع مسلمین عبدالعزیز دهلوی در کتاب تحفه‌ی خود تصریح دارد که اغضاب بنی کفر است و نیز از این روایت عصمت فاطمه ثابت و محقق است چه آن که اگر معصومه نباشد تواند شد که خطائی کند و آلوده گناهی گردد و در این وقت باندازه گناه واجب می‌شود بر پیغمبر که حد براند و در اجرای حد خوشدل گردد که خدای را اطاعت کرده باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر می‌فرماید هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازاد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است و هر که مرا بیازاد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است لاجرم ثابت می‌شود که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقده‌ی محال است که ابدالابدین از روی خطائی و ترک اولائی صادر گردد در این صورت آزرده فاطمه آزرده خدا و رسول است چون ایلام کل صدق می‌کند حقیقه‌ی بایلام بعض ایلام بعض بر ایلام کل لامحاله مضافاً بر این که از برای روح ترکیبی نیست و کل جزاء اجزاء بدن است و واسطه‌ی در ایلام روح است و فاطمه چون از جنس طینت نبی است و از آن اصل و از آن نور است (فیکون ایذاءها ایذاء رسول الله و ایلامها ایلامه لما بینهما من الاتحاد المشار الیه بلفظ البضعه والشجنه)

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی

جسمشان معدود لکن جان یکی

غیر آن فهمی که در گاو و خر است

آدمی را عقل و جان دیگر است

جان شیران و سکان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

و اما بودن ایذاء رسول خدا ایذاء حضرت پروردگار از این راهست که قلب رسول خدا آن کعبه و بیت حقیقی از برای خداست چنانچه منقولست ما و سعنی ارضی

ص: ۲۰۷

و لا سمائی ولكن و سعنی قلب عبدی المؤمن پس بسبب اذیت رسول خدا عرش الله مضطرب می شود و هموم و غموم در او مترکم می گردد محتشم بسیار خوب گفته است

هست از ملال گر چه بری ذات ذوالجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال (۱).

در لمعة البيضاء به روایت حدیفه یمانی..

دهم- در لمعة البيضاء بروایت حدیفه یمانی از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود سواره فقط چهار نفرند من و علی و دخترم فاطمه و صالح النبی و بروایت ابن عباس فرمود من بر براق سوار می شوم و علی بر دلدل و دخترم فاطمه بر ناقه‌ی غضبا و صالح بر ناقه خود

شده حب النبی لفاطمة

در کتاب مذکور و غیر آن از حدیفه منقولست که رسول خدا مکرر می فرمود فداها ابوها و آن حضرت بجامه‌ی خواب نمی رفت تا این که فاطمه را دیدار کند و صورت خود را میان دو پستان او بگذارد و صورت او را به بوسد و ابوالسعادات در فضائل الصحابه و دیگر آن بروایت شریک و اعمش و کثیر النوی و ابن حجاج جمیعا سند بجمیع بن عمیر می رسانند و او از عایشه و اسامه روایت می کنند که این دو نفر گفتند ما کان احد من الرجال احب الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من علی بن ابی طالب و لا من النساء احب الیه من فاطمه

و نیز عبدالله بن عطا از عبدالله بن بریده خبر می دهد که پدرش از رسول خدا خبر می دهد می گوید من از آن حضرت سؤال کردم که محبوب ترین زنان در نزد تو کیست فرمود فاطمه زهراء گفتم از مردان فرمود علی بن ابی طالب شوهر او و مثل همین را در جامع ترمذی و مستدرک حاکم و استیعاب ابن عبدالبر و سائرین نقل کرده اند

۱- قال ابن طلعة الشافعی فی مطالب السؤال ان فاطمه قد خصت بفضل سجایا منصوص علیها بانفرادها و فضلت بخصائص مزایا صرح اللفظ النبوی بایرادها و مینرت قره عین الرسول بصفات شرف یتنافس الا نفس النفیسة فی آحادها و قال فی كشف الغمة ولقد اشرق عوالم الغیب والشهود باشرق انوارها و اضاء لالاتها بتشعشع ضیائها واعتلی نورها علی کل موجود بعلمونا رها متعالیه عن اعین النظار الکریمه الکریمه الانساب الشریفه الشریفه الاحساب السیده الجلیله باجماع اهل السداد الخیره من اهل الخیر والرشد ثالثه الشمس والقمر بنت خیر البشر ام الائمة الغرور الصفوة علی رغم من جحد او کفر الخ.

ص: ۲۰۸

و نیز در کتاب قوهی القلوب از ابوطالب مکی و ابوصالح مؤذن در اربعین و کتاب فضائل الصحابه سند بعایشه می‌رسانند که گفت علی و فاطمه در کنار رسول خدا بودند علی گفت یا رسول انیا احب الیک انا او فاطمه) من در نزد شما محبوب‌ترم یا فاطمه رسول خدا فرمود فاطمه محبوب‌تر است و تو عزیزتری در نزد من و بروایت جابر بن عبدالله حضرت فرمود لک حلاوة الولد و له ثمر الرجال و هو احب الی منک

یعنی تو شیرینی فرزندی داری از برای من و علی از برای خود من سود و ثمر مردان دارد لاجرم او محبوب‌تر است در نزد من فاطمه عرض کرد قسم بآن کسی که ترا برگزید و خلعت نبوت بر تو پوشانید و امت را بتو هدایت کرد تا زنده هستم اعتراف دارم بمنزلت علی علیه‌السلام پوشیده نماند که امثال این گونه سؤال و جواب از برای استدراک آیندگان است که منزلت و مکانت ایشان را بشناسند و اگر نه هر یک عالم بما کان و ما یکون بودند حاجت بسؤال و جواب نداشته‌اند.

طیب رائحتها

ابومحمد جعفر بن احمد بن علی القمی در کتاب جامع الاحادیث که در سنه ۱۳۶۹ هجری در تهران بطبع رسیده از رسول خدا چنین روایت می‌کند قال رسول الله رائحة الانبياء رائحة السفرجل و رائحة الحور العين رائحة الاس و رائحة الملائكة رائحة الورد و رائحة ابنتی فاطمه الزهراء علیها السلام رائحة السفرجل والاس والورد ولا بعث الله نبیا ولاوصیا الا وجد منه رائحة السفرجل فلکوها واطعموا حبالا کم یحسن اولادکم.

رسول خدا فرمود بوی انبیاء بوی به هست و بوی حوران جنت بوی گل یاس است و بوی ملائکه بوی گل سرخ است و بوی دخترم فاطمه بوی به و گل یاس و گل سرخ هر سه را دارد خدای متعال هیچ رسولی نفرستاد مگر آن که رائحه‌ی سفرجل در او بود شما زنان حامله‌ی خود را به بخورانید تا فرزندان شما نیکو صورت از مادر متولد شوند.

انها حوراء انسيه

خرگوشي در كتاب شرف النبوه و ابوصالح مؤذن در اربعين و ابوالسعادات در فضائل و ابوبكر و محمد بن عبدالله شافي و ديگران از علماء عامه روايتي را كه تحت انعقاد نطفه فاطمه از كتب خاصه نقل كرديم اين اعلام سنیه هم نقل کرده‌اند نهايت اسم عايشه را بآن تصريح نكردند مبدا از مقام او چيزی كاسته شود و صورت خبر اين است.

كان رسول الله يكثر بقبيل فاطمه فانكرت عليه بعض نساءه فقال صلى الله عليه وآله وسلم انه لما عرج بي السماء اخذ بيدي جبرئيل فادخلني الجنة فناولني من رطبها فاكلته.

و في روايته فناولني منه تفاحه فاكلتها فتحول ذلك نطفه في صلبى فلما هبطت الى الارض وقعت خديجه فحملت بفاطمه منى فهى حوراء انسيه لا انسيه محضه فكلمنا اشتقت الى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتى.

رسول خدا چون بسيار فاطمه را مى‌بوسيد عايشه بر او انكار كرد كه زن شوهردار را سزاوار نيست او را اين همه بوسيدن رسول خدا فرمود شبى كه مرا باآسمانها بالا بردند جبرئيل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانيد و از رطب بهشتى و اگر نه سيب بهشتى بمن عطا كرد من آن را تناول كردم نطفه‌ي فاطمه از آن ميوه بهشتى است هرگاه مشتاق بهشت مى‌شوم بوى آن را از فاطمه استشمام مى‌كنم فاطمه حوراء انسيه است نه اين كه انسيه‌ي محضه بوده باشد.

تفصيل اين عنوان تحت عنوان شفاعت بيايد

گرامتها على الله

ابوصالح مؤذن در كتاب اربعين از ابو حامد اسفراينى كه او سند بابو هريره مى‌رساند كه گفت شنيدم از رسول خدا كه فرمود اول كسى كه داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود.

ص: ۲۱۰

و علی متقی حنفی در کتر العمال در جزأ سادس ص ۱۸ طبع حیدر آباد هند بسندهای بسیار از رسول خدا حدیث کند که چون روز قیامت شود منادی از بطنان عرش ندا کند که چشمهای خود به پوشید و سرهای خود فرود آرید که اینک فاطمه دختر محمد می‌خواهد از صراط عبور کند با هفتاد هزار حورالعین همانند برق جهنده.

نامه‌ی برات آزادی

(نا) از کتاب ابوبکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه ۳۵۲ که از مشاهیر اهل سنت است سند بسنان بن اوسی می‌رساند که گفت رسول خدا فرمود خدای تعالی چون فاطمه را با علی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجره‌ی طوبی را حمل رقاع از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامه‌های برات بیزاری از آتش جهنم از او فرو ریخت ملائکه آن رقاع را ضبط کردند چون روز قیامت شد آن ملائکه هر یک از محبین آل محمد را یک نامه برای آزادی از آتش جهنم باو داده خواهد شد.

تابش نور از ثنایای فاطمه

ابوالسعادات در کتاب فضائل و ثعلبی در تفسیر خود بنا بر نقل صاحب ناسخ در تفسر قوله تعالی (لا یرون فیها شما و لا زمهریرا) از ابن عباس حدیث کنند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نوری را بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبر دادی که در بهشت آفتاب و ماه نیست پس این روشنائی چیست این وقت منادی ندا کند این نور شمس و قمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خندید این نور از ثنایای اوست که بهشت را روشن کرده است.

صفه قصر فاطمه

(نا) ابوصالح مؤذن در اربعین خود سند باین مسعود می‌رساند که گفت از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود گاهی که خداوند فرمان داد که فاطمه را با علی کابین بدم پس

از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده که بین جزر هر دیواری را از مروارید و طلا و یاقوت بهم پیوسته و یاقوت سرخ مرصع فرموده و با زبرجد سبز سقف آن را بنا کرده و با قطعات مروارید مرصع بیاقوت سرخ آن را مزین نموده و غرفه‌ی‌ای بنیان نهاده که از آستانه تا آستانه خشتی از زر سرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی از یاقوت رمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه‌سار هاروان داشته و آن غرفها را با نهار جاریه محفوف فرموده و بر لب آنها رقبها پدیدار است که بسته می‌شود بزنجیرهای طلا و پوشیده می‌شود بگوناگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه‌ایست و در هر قبه تختی است از مروارید سفید و شاذروان آن از سندس و استبرق است و زمین آن را بزعفران و مشک و عنبر فرش گسترده‌اند و در هر قبه حوریه‌ای است و آن قبه را صدباب است و در هر بابی دو جاریه جای دارد و دو شجر افراخته برپاست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب نوشته است.

بآیه الكرسی گفتم ای جبرئیل خداوند این بنا را از برای که نهاده و این بهشت از برای کدام کس آفریده گفت از برای علی بن ابیطالب و دختر تو فاطمه زهرا بیرون یک بهشت دیگر که خداوند تحفه فرموده برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد. اقول آنچه ذکر شد از وصف این قصر منیف هرانیه برای تقریب اذهان است والا وصف آن دار کما هو حقه در عقده‌ی محال است و حقیقت آنها را بهشت آفرین می‌داند.

تفسیر می علی خیرالعمل

ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق علیه‌السلام حدیث کند که چون از آن حضرت سؤال کردند از معنی می علی خیرالعمل فرمودند بر فاطمه و نیکوئی بفرزندان او و بروایتی خیرالعمل ولایت اهل بیت است و منافات ندارد و خیرالعمل جزاً اذان بود و عمر او را اسقاط کرد و بجای او الصلوة خیر من النوم قرار داد و این یکی از مطاعن او است.

در صحیح ترمذی است که..

۱۹- در صحیح ترمذی است که رسول خدا فرمود من احب هذین یعنی الحسن والحسین علیه السلام و اباهما وامهما کان معی فی الجنة آن کس که این چهار نفر دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود).

در تفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که..

۲۰- در تفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که او می گفت علی را سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من می شد دوستر داشتم از این که مرا شتران سرخ مو بوده باشد و آن تزویج فاطمه است و اعطاء رایت یوم خیبر و آیهی النجوی.

نسفی که از معروفین سنی‌هاست در تفسیر خود نقل می کند که..

۲۱- نسفی که از معروفین سنی‌هاست در تفسیر خود نقل می کند که فاطمه درخواست کرد که صداق او شفاعت امت بوده باشد و این درخواست قبول گردید که در باب شفاعت بیاید.

در نزهة المجالس از رسول خدا حدیث کند که..

۲۲- در نزهة المجالس از رسول خدا حدیث کند که فرمود شمس من هستم و قمر علی است و زهره دخترم فاطمه و فرقدان حسن و حسین می باشد
اقول از این قسم کنایات در قرآن بسیار است بعضی از آن سبق ذکر یافت

دوازده زن را خدای تعالی در قرآن به کنایت نام برده

یکی حواء یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة

دوم و سوم زوجهی نوح و لوط چنان چه می فرماید (ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط الایة)

۴- آسیه زوجهی فرعون (و ما ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت. الایه

۵- ساره زوجهی ابراهیم خلیل چنان چه می فرماید (و امرأته قائمۃ فضحکت فبشرناها) باسحق

۶- زوجهی حضرت ذکریا است (و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه الخ)

۷- زلیخا زوجهی عزیز مصر (قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته

ص: ۲۱۳

۸- زوجهی ایوب فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر و آیتناه اهله

۹- بلقیس است انی وجدت امرأه تملکهم

۱۰- عایشه و حفصه است و اذا سرا لبنی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت الایه

۱۱- خدیجه کبری (و وجدک عائلا فاغنی) ای بمال خدیجه

۱۲- فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام (مرج البحرین یلتقیان) و از این پیش ذکر شد که آن مخدره در آیات بسیار بکنایات نام مبارکش ذکر شده است و بخصال خاصه او را ستوده

ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزید

حوا را بقول توبه ساره را بکمال حسن و جمال رحمه زوجهی ایوب را بحفاظ فطری و حجاب جبلی آسیه را بحشمت و حرمت زلیخا را بحکمت و عنایت بلقیس را باصابت رای مادر موسی را بشکیبائی و صبر مریم را بزلال صفوت ام‌المؤمنین خدیجه را بمقام رضا فاطمه زهرا را بعلم ما کان و ما یکون هر چه خوبان هه دارند تو تنها داری

پاره‌ای از سیره و اخلاق فاطمه

اشاره

مضافا بر آن چه سبق ذکر یافت علامه‌ی مجلسی در عاشر بحار سند بابی سعید خدری می‌رساند که می‌گفت فاطمه اعز ناس بود در نزد رسول خدا اتفاقا روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد و او در محراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدای پدر شنید باستقبال پدر دوید و سلام داد رسول خدا دست مرحمت بر سر فاطمه می‌کشید و می‌فرمود چگونه شام کردی ای نور دیده من خدای ترا رحمت کند اگر شامی داری برای من بیاور.

(نا) از کتاب اخبار فاطمه ابوالصوفی از عبدالله بن الحسینی حدیث کند که رسول خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پاره‌ی نان جوین خشکیده خدمت رسول خدا آورد آن حضرت بآن نان جو افطار کرد و فرمود ای دختر جان من این اول نانی است

ص: ۲۱۴

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زار بگریست و رسول خدا با دست مبارک صورت او را مسخ می نمود و اشک او را پاک می فرمود

حدیث ای شیء خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف ابن بابویه از امیرالمؤمنین روایت می کند که ما در خدمت رسول خدا نشسته بودیم آن حضرت فرمود مرا خبر دهید که چه چیز برای زنها بهترین چیزهاست ما همگان خاموش بودیم و جوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسول خدا خبر دادم آن مخدره فرمود چرا نگفتی بهترین چیزها از برای زنان این است که مردی او را نه بیند و او مردی را نه بیند امیرالمؤمنین می فرماید من مراجعت بمسجد کردم و رسول خدا را آگهی دادم از مقاله‌ی فاطمه حضرت فرمود یا علی تو که در نزد ما بودی و سخن نکردی امیرالمؤمنین عرض کرد یا رسول الله از فاطمه چنین شنیدم رسول خدا فرمود فاطمه بضعة معنی

حدیث کربة النخل

ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کافی سند بامام صادق علیه السلام می رساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسول خدا مشرف شد و شکایت از بعضی امور نمود رسول خدا بیخ شاخه‌ی نخل خرمائی را گرفت که آن را کرب می گویند و بفاطمه مرحمت نمود و در او کلماتی مسطور بود فرمود ای فاطمه برو و در او نظر کن و هر چه در او هست بیاموز چون فاطمه در او نظر کرد دید نوشته است من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او یسکت.

و در کتاب دلائل شیخ جلیل ابوجعفر طبری سند باین مسعود می رساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ای دختر رسول خدا آیا پیغمبر اکرم برای شما چیزی باقی گذارده که مرا بدان وسعت بخشی فاطمه جاریه‌ی خود را فرمود که آن جریده را

ص: ۲۱۵

که بتو دادم بیاور کنیزک بسیار گشت و و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیایی چه آن که آن جریده در نزد من معادل در فرزندم حسن و حسین است کنیزک پس از تفحص بسیار آن جریده را در میان خاکروبها پیدا کرد که در موقع جاروب کردن مفقود شده بود چون آن جریده را نظر کردند در آن نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ليس من المؤمنين من لم يؤمن جاره باثقة و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذى جاره و من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او يسكت ان الله تعالى يحب الخير الحليم المتعفف و يبغض الفاحش البذاء السئال الملحف ان الحياء من الايمان والايمن في الجنة و ان الفحش من البذاء و البذاء في النار.

یعنی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از مؤمنین نیست کسی که همسایه‌اش از اذیت او در امان نباشد و هر که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد پس همسایه‌ی خود را اذیت نکند و هر که ایمان بخدا و روز واپسین دارد پس کلام خوب بگوید و اگر نه ساکت باشد همانا که خداوند دوست دارد هر کسی را که خیرخواه مردم و بردبار و پارسا باشد و دشمن می‌دارد هر که را که فحاش و بد زبانی و بی‌شرم و بسیار سؤال کنند و مصر در سؤال باشد زیرا که حیا از ایمان است و ایمان در بهشت خواهد بود و بد زبانی از بی‌شرمی است و بی‌شرمی در آتش است.

ساعت دعا

محدث قمی در بیت‌الاحزان از صدوق روایت می‌کند که فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها که آن مخدره فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم که فرمود در روز جمعه ساعتی است که هر که در آن ساعت از مسلمانان دعا کند و از خدا حاجت خود را در امر خیر بخواهد حاجت او برآورده است من عرض کردم آن ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود آن گاه که نصف خورشید در افق پنهان شود در موقع غروب پس بعد از آن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بر بالای بام برآید و چون موقع غروب آفتاب شود و نصف خورشید در مغرب فرو رود مرا آگهی ده که دعا کنم

احتجاب فاطمه از اعمی

منقول از نوادر رواندی که بسند معتبر حدیث کند که مردی نابینا بر امیرالمؤمنین وارد شد و فاطمه و رسول خدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست و عقب پرده رفت رسول خدا فرمودند این مرد نابیناست فاطمه عرض کرد اگر او مرا نه بیند من او را می بینم و او قوه‌ی سامعه‌اش باکی ندارم استشمام رائحه می نماید رسول خدا فرمود اشهد انک بعضه منی و بهمین سند منقول از امیرالمؤمنین است که می فرماید که رسول خدا از اصحاب خود پرسش کردند که جنس زن چیست عرض کردند انما هی عوره فرمودند چه وقت بخدای خود نزدیک می شود صحابه جوابی نتوانسته‌اند بگویند چون این مطلب بگوش فاطمه رسید فرمودند هنگامی که در قعر خانه خود بنشیند رسول خدا فرمودند ان فاطمه بضعه منی و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عماری را که حجم بدن میت را می پوشاند بعد ازین بیاید (۱).

غلبه نور وجه فاطمه بر هلال

(نا) از صدوق نقل کرده که ایشان بسند خود از حضرت رضا علیه‌السلام روایت نموده که هرگاه هلال طالع می گردید در شهر رمضان نور فاطمه غلبه پیدا می کرد بر نور هلال و چون آن مخدره غائب می شد نور هلال ظاهر می گردید و تاییدن نور از ثنایای فاطمه از این پیش گذشت

۱- چگونه چنین نباشد لانها سلیله النبوة و رضیعه در الکرّم والفتوه و دره صدف الفخار و عزه شمس النهار و ضیاء مشکوه الانوار و صفوه الشرف الجود و واسطته قلاده الوجود و نقطه و دائره المفاجر و قمر هاله المآثر الزهره الزهراء والغره الغراء العالیه فی المحل الاعلی الحالته فی المرتبه العلیا السامیه بالمکاته المکینه فی عالم السماوات المضیئه بالانوار المنیره جمال الابهاء و شرف الابهاء یفتخر آدم بمکانها و یفرح نوح بعلو شانها و یسمو ابراهیم یكونها من نسله و یتهیج اسماعیل بها علی ابوته و ریحانه النبی من بین اهله بل روحه و قلبه).

الوان انوار از صورت فاطمه

صدوق در علل الشرایع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث می‌کند که تفصیل آن در وجه تسمیه‌ی فاطمه (ع) بزهره‌ای سبق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت می‌فرماید:
و هو ینقلب فی وجوهنا الی یوم القیمه فی الائمہ ما اهل البیت امام بعد امام

بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه

و نیز در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله می‌رساند و او از رسول خدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون آن نور باآسمانها و زمینها تابش کرد چمشهای ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بسجده افتادند عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیده‌های مرا خیره کرده خطاب از مصدر جلال برسد که این نور از نور عظمت من می‌باشد که او را در آسمان ساکن گردانیده‌ام و او را از صلب بهترین انبیای خود بیرون می‌آورم و از آن امامان و خلفای خود را که بامر من قیام می‌نمایند بوجود می‌آورم که در روی زمین بعد از انقضاء وحی مردم را بسوی من دلالت کنند و طریق را بآنها بیاموزند.

حدیث ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک

امام صادق هنگامی که این حدیث را از رسول خدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریح رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یا ابا عبدالله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود آن کدام است گفت حدیثی که از رسول خدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت می‌کنید که خداوند برای بنده‌ی مؤمن غضب می‌کند و برضای او راضی می‌شود پس چه جای تعجب است که فاطمه‌ی مؤمنه را خدا برای او غضب کند و برضای او راضی شود ابن جریح گفت راست فرمودی الله اعلم حیث یجعل رسالته

پرسش فاطمه از مکان ملاقات

صدوق در امالی بسند خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که فاطمه‌ی زهرا از رسول خدا پرسش نمود که یا ابتاه فردای قیامت من شما را کجا زیارت خواهم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت بالواء حمد شفاعت امت می‌کنم و اگر نه بر کنار حوض امت خود را از آب کوثر سرای می‌نمایم عرض کرد اگر آنجا بخدمت شما نرسم فرمود در پای میزان که من در آن جا می‌گویم خدایا امت مرا از آتش جهنم سلامت بدار و اگر نه در شفیر جهنم که شراره‌ی آتش را از امت خود دور می‌کنم فاطمه مستبشر و فرحناک گردید از این اخبار.

نام فاطمه در انجیل

صدوق در امالی سند بعبدالله بن سلیمان می‌رساند می‌گوید در صفت پیغمبر قرائت انجیل می‌نمودم در نکاح نساء دیدم نوشته است که آن حضرت قلیل‌النسل است و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه و از برای او خانه‌ای است در بهشت که در آن خانه رنجی و سختی و غمی و المی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنان چه کفیل شد ذکریا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد بود و هر دو تن شهید خواهند شد

سفارشات رسول خدا در حق فاطمه

صدوق در امالی سند باین عباس می‌رساند که گفت روزی رسول خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسول خدا سر بجانب آسمان کرد عرض کرد پروردگارا تو می‌دانی که این جماعت اهل بیت منند و گرامی‌ترین خلق‌اند در نزد من پروردگارا دوست بدار کسی که اینها را دوست دارد و غضب کن بر کسی که بر اینها غضب می‌کنند و دوستی کن با کسی که با اینها دوستی می‌نماید و دشمنی بنما با کسی که با اینها دشمنی بنماید و اعانت کن کسی را که با اینها اعانت کند و قرار بده

آنها را پاکیزه و مطهر از هر رجس و گناهی و از جانب خود ایشان را بروح القدس مؤید بنما سپس روی با علی آورد و فرمود یا علی تو امام این امتی و خلیفه بر آنها هستی بعد از من و کشاننده مؤمنین باشی بسوی بهشت و گویا می‌نگرم که دخترم فاطمه می‌آید در روز قیامت بر ناقه‌ای از نور و از طرف راست او هفتاد هزار ملک و از طرف یسار او هفتاد هزار ملک و از پیش روی او و عقب سر کذلک می‌کشاند زنان امت مرا بسوی بهشت پس هر زنی که پنج وقت نماز خود بجا آورد و روزه‌ی ماه رمضان را بگیرد و در حال استطاعت حج خود را بجا آورد و زکوة مال خود را بدهد و شوهر خود را اطاعت بنماید و علی و اولاد او را دوست داشته باشد داخل بهشت می‌شود بشفاعت دخترم فاطمه (ع) و انها لسیده نساء العالمین فقیل یا رسول الله اهی سیده نساء عالمها فقال صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لمريم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین و هرگاه در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقربین بر او سلام بنمایند و او را ندا کنند بهمان ندائی که با مریم بنت عمران می‌نمودند می‌گویند یا فاطمه ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین سپس فرمود یا علی بدان که فاطمه پاره‌ی تن من است و نور چشم من و میوه‌ی قلب من است یسوئتی ماسائها و یسرنی ما سرها و او اول کسی است که از اهل بیت من بمن ملحق می‌شود پس با او نیکوئی کن بعد از من «ان فاطمه شجنه منی یسخطنی ما اسخطها و یرضینی ما ارضها» فاطمه رک و ریشه من است بغضب می‌آورد مرا چیزی که او را بغضب می‌آورد.

حدیث من عرف فاطمه

شیعه و سنی متفق‌اند که رسول خدای بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود: (من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هی بضعة منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله) بیان شد که نظائر آن از کتب اهل سنت از حد تواتر گذشته.

تبسم فاطمه از مرگ خود

اشاره

رسول خدا در مرض موت خود فاطمه بر وی درآمد آن حضرت با فاطمه آغاز سخن کرد و با او اسراری می گفت فاطمه سخت بگریست رسول خدا کلمه‌ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه می گوید با خود گفتم این زن را بر سایر زنان فضیلت باشد این خنده میان گریه یعنی چه چون از فاطمه پرسش کردم سبب آن را در جواب فرمود من آن کس نیستم که افشای سر بنمایم تا گاهی که رسول خدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر مرگ خود را بمن گفت گریستم بعد فرمود تو اول کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من پس بخندیدم.

در لمعه البیضا ص ۱۲ بعد از نقل این روایت از بخاری و ترمذی می گوید: ان مضمون هذا الخبر يدل على كونها اشرف من الانبياء والصدیقین والشهداء والصالحین ما خلا خاتم النبیین و زوجها امیر المؤمنین و اولاده المعصومین و ذلك لانه قد ضحكت بوعده لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها و لم يظهر هذا الشأن من احد من الانبياء العظام سپس شروع می کند بذکر کراهت هر یک از انبیاء را از موت (۱).

شعر

نور احدی ظاهر از جانب بطحا شد
چون عرش معلا کرد سرتاسر دنیا را

در کشور امکانی واجب به تجلی بین
در عالم ناسوتی لاهوت هویدا را

۱- تا این که می فرماید: بالجمله لا- توجد نفس من النفوس الانسانیة الا- و هی کارهه للموت لامحاله اذ هو هادم اللذات و مفرق الجماعات و موتم البنین والبنات مع استیناس الارواح الی الابدان العنصریه و میل الطباع البشریه الی الحیوه الدنیویه و لومع صفه النبوه والرساله کطباع الانبياء و اولیاء الکرام علیهم السلام حیث انهم علی شرف مقادیرهم و عظم اخطارهم و مکانتهم من الله و منازلهم من محال قدسه و علمهم بما یول الیه احوالهم و تنتهی الیه امورهم احبوا الحیوه و مالوا الیها و کرهوا الموت و نفروا منه لما اشرنا منه من الاستیناس اذا انقطاع الانس خطیب جسیم و عذاب الیم بل جمیع الالام الدنیویه و الاخرویة راجعه الی انقطاع الانس الیه و فاطمه کانت فناه فی عنفوان الشباب والفتوه و لها زوج کریم و اولاد صغار اطیاب و مع تعلق قلبها بهم فی الغایه و میلها الیهم فی النهایه و مع

ذلك كله فاذا بشرت بسرعه اللحاق الى دارالقرار تبشر و من غايه السرور ضحكتم فهم في اى واد و هي في اى واد و ان هذا والله امر عظيم الخ.

ص: ۲۲۱

خورشید جهان آرا در پرده خجالت شد
تابان درخشان دید تا زهره‌ی زهرا را

در دائره‌ی خلقت امری علنی بینم
یا کوبه‌ی حشمت صدیقه‌ی کبری را

شمس فلک عفت نور قمر عصمت
دارد ز پی خدمت صد مریم و حوا را

دخت نبی مرسل جفت علی والا
زان گونه مربی بین این گونه مر بارا

ار مقدم میمونش عالم چه گلستان شد
از نور تجلی داد نه گنبد مینا را

بر درگه او دربان جبرئیل امین دیدم
مرآت خدا گفتم آن مظهر یکتا را

در عترت پاک او چون هشت و چهار آمد
بر بام فلک بنهاد از عز و شرف پا را

از جود وجود او اسلام مؤید شد
قرآن به ثنا خوانی مرضیه و عذرا را

او کامله‌ی مطلق حق باوی وی با حق
نازم بچنین رفعت انسیه‌ی حورا را

فرمود رسول الله الفاطمه بعضه
با کوش دلت بشنو وصف در بیضا را

با طلعت مسعودش عالم چه منور کرد
نور رخ او روشن سازد صف عقبا را

ما چشم باو داریم در عرصه رستاخیز
شاید که بالطافش خرسند کند ما را

اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین معروف به کمپانی

دختر فکر بکر من غنچه لب چه وا کند
از نمکین کلام خود حق نمک ادا کند

طوطی طبع شوخ من چونکه شکرشکن شود
کام زمانه را پر از شکر جان فزا کند

بلبل نطق من زبک نغمه‌ی عاشقانی
گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند

خامه‌ی مشک سای من گر بنگارد این رقم
صفحه روزگار را مملکت ختا کند

مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهی
دائره‌ی وجود را جنت دلگشا کند

شمس فلک بسوزد از آتش غیرت حسد
شاهد معنی من ار جلوه دلربا کند

نظم برد بدین نسق از دم عیسوی من
خاصه دمی که از مسیحا نفسی ثنا کند

و هم باوج قدس ناموس اله کی رسد
فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

ص: ۲۲۲

ناطقه‌ی مرا مگر روح قدس کند مدد
تا که ثنای حضرت سیده‌ی نسا کند

فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
چشم دل از نظاره در مبدأ و منتهی کند

صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل
و هم چگونه وصف آینه حق نما کند

مطلع نور ایزدی مبداء فیض سرمدی
جلوه‌ی او حکایت از خاتم انبیا کند

بسمله‌ی صحیفه‌ی فضل و کمال و معرفت
بلکی گهی تجلی از نقطه‌ی تحت با کند

دائره‌ی شهود را نقطه‌ی بلتقی بود
بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند

حامل سر مستمر حافظ غیب مستتر
دانش او احاطه بر دانش ماسوی کند

عین معارف و حکم بحر مکارم کرم
کان سخاوی وی محیط را قطره‌ی بی‌بها کند

لیله‌ی قدر اولیا نور نهار اصفیا
صبح جمال او طلوع از افق علا کند

بضعه‌ی سید بشر ام ائمه‌ی غرر
کیست جز او که همسری باشه لافتی کند

وحی نبوتش نسب جود و فتوتش حسب
قصه‌ی از مروتش سوره‌ی هل اتی کند

دامن کبریای او دست رس خیال نی
پایه‌ی قدر او بسی پایه بزیر پا کند

لوح قدر بدست او کلک قضی بشت او
تا که مشیت الهی او چه اقتضا کند

در جبروت حکمران در ملکوت قهرمان
در نشأت کن فکن حکم بماتشا کند

عمصت او حجاب او عفت او نقاب او
سر قدم حدیث از او سر و از آن حیا کند

نغمه‌ی قدس بوی او حذبه‌ی انس خوی او
منطق او خبر زلا ینطق عن هوی کند

قلبه‌ی خلق روی او کعبه‌ی عشق کوی او
چشم امید سوی او تا بکه اعتنا کند

بهر کنیزیش بود زهره کمینه مشتری
چشمه‌ی خور شود اگر چشم سوی سها کند

مفتقرا متاب رو از در او بهیچ سو
ز آن که مس وجود را فضه‌ی او طلا کند

نام فاطمه بر سرادق عرش

ابوبکر شیرازی که از معتبرین عامه‌ی است در تفسیر خود گفته که: مراد از اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند این جماعت اهل علم و فضل و بیان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب.

ص: ۲۲۳

(یص) ص ۴۴۱ از حافظ ابوبکر شیرازی حدیث کند که او سند باین عباس می‌رساند می‌گوید پیغمبر فرمود در شب معراج این کلمات را بر سر اداق عرش بدیدم (لا اله الا الله محمد رسول الله علی جنب الله الحسن والحسین صفوه الله فاطمه امه الله علی مبغضیهم لعنه الله).

(ابن حجر هیثمی) در صواعق از رسول خدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلی بن ابی طالب یا علی: ان اول من یدخل الجنة یا علی انا وانت و فاطمه والحسن والحسین فی مکان واحد.

علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله دوستان ما در کجا باشند رسول خدا فرمود در پشت سر ما ملحق می‌شوند.

وصیت پیغمبر فاطمه را باتیان چهار عمل هنگام خواب

منقول از خلاصه‌الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که می‌فرماید از حضرت زهرا صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد گردید در وقتی که رختخواب خود را پهن کرده بودم و می‌خواستم بخوابم فرمود ای فاطمه قبل از این که بخواب روی چهار عمل بجا بیاور یک ختم قرآن بنما و پیغمبران را شفیع خود گردان و مؤمنین را از خود خوشنود بنما و حج و عمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تا از نماز فارغ گردیدم گفتم یا ابتاه امر فرمودی بچهار چیز که من قدرت ندارم که در این وقت آنها را بجا بیاورم آن حضرت تبسم کرد فرمود ای فاطمه هرگاه بخوابی قل هو الله احد را سه مرتبه قرائت کنی پس گویا ختم قرآن کرده‌ای و هرگاه صلوات بفرستی بر من و بر پیغمبران قبل از من ما شفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت و هرگاه استغفار کنی از برای مؤمنین پس تمامی ایشان از تو خوشنود شوند و هرگاه بگویی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر همانند این است که حج و عمره کرده باشی.

دارقطنی در صحیح خود روایت کرده که..

(۳۵) دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا دست دزدی را فرمان داد قطع بنماید دزد فریاد برآورد که دیروز این دست را بشرف بیعت اسلام می‌شناختی و محترم می‌داشتی امروز بقطع او فرمان می‌دهی رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دخترم باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمی‌گذارم و حد بر وی جاری می‌نمایم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر با دزدی توامان رفته در آن حال جبرئیل نازل گردید و این آیه بیاورد (ان اشركت لیحبطن عملک) یعنی اگر شرک بیاوری عمل تو ضایع و باطل خواهد شد رسول خدا نیز از این کلمه محزون گشت جبرئیل بیامد و این آیه آورد (لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعجب کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله چون فاطمه محزون گردید از قول شما این آیات بجهت دلخوشی و رضایت او نازل گردید بجهت موافقت فاطمه.

در ناسخ گوید..

(۳۶) در ناسخ گوید مردی گفت بر فاطمه زهرا وارد شدم ایشان بر من ابتدا بسلام نمودند بعد فرمود چه چیز ترا باین جا کشانید آن مرد گفت طلب خیر و برکت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من درآید یا بر من وارد گردد و سلام کند خداوند متعال واجب می‌کند از برای او بهشت را عرض کردم در حیوه شما فرمود بلی و همچنین بعد از وفاه همین ثواب را دارد.

اخبار شفاعت و نظلم فاطمه‌ی زهرا در قیامت**اشاره**

اخبار بسیار در این باب وارد شده است و در این جا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب القوامیه سمعانی و کتاب فضائل الصحابه‌ی زعفرانی و از کتاب ابانه‌ی عکبری و از کتاب فضائل احمد حنبل و از کتاب اربعین ابن المؤذن که همه‌ی از اکابر و مشاهیر اهل سنت‌اند باسناد خود از رسول خدا حدیث کنند که در روز قیامت گاهی که خلائق در پیشگاه موقف ایستاده می‌شوند از وراى حجاب منادی ندا کند ایها الناس چشمها فرو خابانید و سرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمد عبور می‌دهد

بر صراط و بروایت ابی‌ایوب چون برق لامع می‌گذرد و هفتاد جاریه از حورالعین در ملازمت آن حضرت می‌گذرند.

روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت

سند باین عباس می‌رساند که گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای من حدیث کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه وارد شدید دید سیلاب اشک از دیده‌های حق ینش جاری است فرمود ای فاطمه چه می‌شود ترا و این گریه از برای چیست عرض کرد یا ابتاه بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسول خدا فرمود همانا روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل مرا خبر داده است که اول کس که زمین را بشکافد من باشم و پس از من ابراهیم خلیل و بعد از او شوهر تو علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سپس جبرئیل بفرمان خدا بر سر قبر تو بیاید با هفتاد هزار فرشته و هفت قبه از نور بر سر قبر تو بزنند و اسرافیل با سه حله از نور برفراز سر تو بایستد و ترا ندا کند که ای دختر محمد قومی الی محشرک پس تو با قلب آرمیده و مستوره از قبر بیرون می‌آئی و آن حلها در بر می‌نمائی آن وقت زوقائیل در می‌رسد و شتری از نور حاضر می‌کند که مهار آن از مروارید تر باشد و هودجی بر پشت او از طلای احمر باشد پس بر آن شتر سوار شوی و زوقائیل زمام آن را می‌کشد و هفتاد هزار فرشته که همه‌ی ایشان رایت تسبیح بدست دارند (۱).

۱- و الفاظ حدیث این است (قال ابن عباس قال لی امیرالمؤمنین دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآها تبکی فقال لها ما حزنک یا نبه قالت یا ابه ذکرت المحشر و وقوف الناس عراة یوم القیمه قال یا بنیه انه لیوم عظیم ولكن قد اخبرنی جبرئیل من الله انه قال اول من تنشق الارض عنه یوم القیمه انا ثم ابی ابراهیم ثم بعلکک علی بن ابی‌طالب ثم یبعث الله الیک جبرئیل فی سبعین الف ملک فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور ثم یأتیک اسرافیل بثلاث حلل من نور فیقف عند راسک فینادیک یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرک فتقومین آمنه روعتک مستوره عورتک فینادیک اسرافیل و معه ثلاث حلل فتلبسینها و یأتیک ذو قائل بنجیة من نور زمامها من لولو رطب علیها محفه من ذهب فترکینها و یقود زوقائیل بزمامها و بین یدیک سبعون الف ملک بایدیهم الویه التسبیح فاذا جد بک السیر استقبلتک سبعین الف حوریه یستبشرون بالنظر الیک بید کل واحده منهن مجمره من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار و علیهن اکالیل الجواهر مرصع بالزبرجد الاخضر فبسن عن یمینک

و اذا سرت مثل الذی سرت من قبرک استقبلک مریم بنت عمران فی مثل من معک من الحور فتسلم علیک فتیسر هی و من معها عن یسارک ثم تستقبلک امک خدیجه بنت خویلد اول المومنات بالله و رسوله و منها سبعون الف ملک بایدیهم الویه التکبیر فاذا قربت من الجمع استقبلک حوافی سبعین الف حوراء و معها آسیه بنت مزاحم فتیسر هی و من معها معک فاذا توسطت الجمع و ذلک ان الله یجمع الخلائق فی صعید واحد فتستوی بهم الاقدام ثم ینادی منادی من تحت العرض یسمع الخلائق غصوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه الصدیقه بنت محمد و من معها فلا ینظر الیک یومئذ الا ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی‌طالب و بطلب آدم حوا فراها مع امک خدیجه امامک ثم ینصب لک منبر من النور فیه سبع مراقی بین المرقاه الی المرقاه صفوف الملائکه بایدیهم الویه النور و یصطف الحور العین عن یمین المنبر و عن یساره و اقرب النساء معک حوا و آسیه و اذا صرت فی اعلی المنبر اتاک جبرئیل فیقول لک یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا رب ارنی الحسن والحسین فباتیانک و اوداج الحسین تشنحب دما و هو یقول یا رب خذلی

اليوم بحقى ممن ظلمنى فيغضب عند ذلك الجليل و يغضب لغضبه جهنم والملائكه اجمعون فنز فرجهنم عند ذلك زفره ثم يخرج فوج من النار و يلتقط قتله الحسين و ابنائهم و ابناء ابنائهم و يقولون يا رب انا لم نحضر قتل الحسين فيقول الله لزيانيه جهنم خذوهم بسيماهم بزرقه الاعين و سواد الوجوه خذى بنواصيهم فالقوهم فى الدرك الاسفل من النار فانهم كانوا اشد على اولياء الحسين من آباءهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه ثم يقول جبرئيل يا فاطمه سلى حاجتك فتقولين يا رب شيعتى فيقول الله قد غفرت لهم و تقولين يا رب شيعه ولدى فيقول الله قد غفرت لهم فتقولين يا رب شيعه شيعتى فيقول الله انطلق فمن اعتصم بك فهو معك فى الجنه فعند ذلك يود الخلائق انهم كانوا فاطميين فتيسرين و معك شيعتك و شيعه ولدك و شيعه امير المؤمنين آمنه روعاتهم مستوره عوراتهم قد ذهب عنهم الشدائد و سهلت لهم الموارد يخاف الناس و هم لا يخافون و يظما الناس و هم لا يظمئون فاذا بلغت باب الجنه تلتقتك اثنتا عشر الف حوراء لم يتلقين احد قبلك و لا يتلقين احدا بعدك بايديهم حراب من نور على نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفر والياقوت ازمتها من لؤلؤ رطب على كل نجيب نمرقه من سندس منضود فدخلت الجنه تباشريك اهلها و وضع لشيعتك موائد من جوهر على اعمده من نور فياكلون منها والناس فى الحساب و هم فى ما اشتتهت انفسهم خالدون و اذا استقر اولياء الله فى الجنه زارك آدم و من دونه من النبيين و ان فى بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤه بيضاء و لؤلؤه صفراء فيهما قصور و دور فى كل واحده سبعون الف دار فالبيضاء منازلنا شيعتنا والسفراء منازل ابراهيم و آل ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين).

از پیش روی تو روان می‌شوند و استقبال می‌کند ترا هفتاد هزار حوریه و چون ترا ملاقات کنند شادی بنمایند و بر تو سلام کنند و در دست هر یک مجمره‌ئی است از نور که بدون آتش بوی عود از آن بالا- می‌گیرد هر یک از آن حوران تاجی بجواهر مرصع بر سر دارد و از جانب راست تو روان گردند و نیز مریم بنت عمران با هفتاد هزار حوریه ترا استقبال بنمایند و از جانب یسار تو روان گردند و همچنان مادر تو خدیجه‌ی کبری با هفتاد هزار فرشته ترا استقبال بنمایند.

و در دست هر یک رایتی از تکبیر باشد و چون بنزدیک موقوف برسی حوا مادر آدمیان و آسیه بنت مزاحم با هفتاد هزار حوریه با استقبال تو بشتابند و جمیعا در خدمت تو روان گردند چون بصحرای محشر وارد شوی آنجائی که خلق اولین و آخرین مجتمع‌اند و بر سر پای ایستاده‌اند این وقت منادی ندا کند از زیر عرش پروردگار بنحوی که همه خلائق بشنوند ای مردم چشمهای خود را به پوشید اینک فاطمه صدیقه دختر پیغمبر می‌خواهد عبور نماید و در آن روز کسی را قدرت نباشد که بسوی تو نظر اندازد مگر جد تو ابراهیم خلیل و شوهر تو علی بن ابی طالب این وقت آدم ابوالبشر حوا را طلب کند می‌بیند که او با مادر تو خدیجه کبری است که بهمراه تو می‌روند این وقت منبری از نور نصب می‌نمایند که هفت پله داشته باشد بین هر پله صفهای ملائکه بایستند و در دست آنها علمهای از نور بوده باشد و صفهای حورالعین از یمین و یسار منبر را فرو گیرند و تو بر عرشه‌ی آن منبر برائی و اقرب زنان بتو حوا و آسیه است این وقت جبرئیل بنزد تو بیاید و بگوید ای فاطمه حاجت خود را بگو تو در جواب بگوئی حسن و حسین مرا بمن نشان بدهید جبرئیل گوید نگاه کن تا چه بینی ای فاطمه نظر می‌نمائی حسین خود را با سر بریده می‌بینی که خون از رگهای گردن او می‌ریزد و می‌گوئی پروردگارا امروز

ص: ۲۲۷

حق مرا از کسانی که بمن ظلم کردند بگیر این وقت غضب خداوند جلیل شدید می‌شود و جهنم شعله می‌کشد و غضب می‌کند و زفیری از او ظاهر می‌شود و شعلهائی از او بیرون می‌آید و قتله‌ی حسین ترا برمی‌چیند با فرزندان آنها و فرزند فرزندان آنها با آنان می‌گویند پروردگارا ما که حاضر در کشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانی‌ی جهنم را خطاب کند که بگیر آنکس که کبود چشم و سیاه چهره است نواصی آنها را بگیر و در درک اسفل جهنم بینداز برای این که ایشان عداوت با دوستان حسین بیشتر داشتند از پدرانشان که با حسین محاربه می‌کردند و او را شهید کردند سپس جبرئیل بگوید ای فاطمه دیگر حاجت تو چیست عرض کنی پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ای فاطمه همه آنها را آمرزیدم سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمرزیدم باز عرض کنی شیعه شیعیان فرزندانم خطاب رسد ای فاطمه برو بسوی بهشت هرکس که بتو پناهنده شد او را با خود به بهشت ببر در آن وقت اهل محشر آرزو کنند و می‌گویند ای کاش ما هم فاطمی بودیم پس ای فاطمه بسوی بهشت روانه گردی و با تو است شیعیان تو و شیعه فرزندان تو و شیعه امیرالمؤمنین در حالی که در مهد امن و امان بوده باشی بدون خوف و بیم از شدائد روز قیامت مردم در شدت خوف و ترس گرفتار باشند و آنان خوفی ندارند آنها برهنه باشند و آنان پوشیده در کمال سهولت با تو سیر بنمایند آنها تشنه باشند و اینان سیراب چون بدر بهشت برسی دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایند که احدی را قبل از تو استقبال نکردند و بعد از تو هم نکنند بر ناقه‌های از نور سوار باشند که رحل آنها از طلای زرد و یاقوت سرخ بوده باشد مهار آنها از مروارید تر باشد بر هر ناقه بساطی از سندس که مرصع و منضود بجواهر آبدار بوده باشد و چون داخل بهشت شوی از قدم تو اهل آن

ص: ۲۲۸

خوشحالی بنمایند و از برای شیعیان تو مائدهای گوناگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمائید و مردم هنوز در دار و گیر حساب باشند و از برای شیعیان تو آنچه را که میل داشته باشند حاضر و مهیا است چون اولیاء خدا در بهشت ساکن گردند آدم ابوالبشر و پیغمبرانی که بعد از او بودند همه بزیارت تو بیایند و در بطنان فردوس دو دانه مروارید است که ریشه‌ی آنها یکی است و یکی از آنها دو مروارید سفید است و آن دیگر زرد است و در این دو دانه مروارید قصرهائی است که در هر قصری هفتاد هزار خانه می‌باشد و خانه‌ائی که در مروارید سفید است منازل ما و شیعیان ما است و خانه‌ائی که در مروارید زرد است منازل ابراهیم و آل ابراهیم می‌باشد.

روایت جابر در شفاعت فاطمه

شیخ صدوق در امالی سند بجابر بن عبدالله انصاری می‌رساند که گفت من از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که در روز قیامت دختر من فاطمه بر شتری از شترهای بهشت سوار شود که دو پهلوئی آن ناقه مزین بدیباچ و مهارش از مروارید تر و قوئمش از زمرد سبز است و دم او از مشک از فرو چشمهای او از یاقوت احمر و هودجی از نور بر پشت دارد که اندرون او از بیرون پیداست و بیرون آن از اندرون هویداست باطن او عفو خداوند غفار است و ظاهرش محفوف برحمت پروردگار است و برفراز

ص: ۲۲۹

آن تاجی است از نور و آن تاجرا هفتاد رکن است و هر رکنی مرصع بمروارید غلطان و یاقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نور افشانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت او از طرف یمین او است و هفتاد هزار در یسار او و جبرئیل امین زمام او بدست بگیرد و ندا کند باعلا صوت که ای اهل محشر چشمهای خود را فرو خابانید تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمی ماند هیچ پیغمبر مرسلی و نبی و صدیقی و شهیدی جز این که چشم فرو بندد تا گاهی که فاطمه در گذرد.

پس سیر می دهد تا پای عرش پروردگار در آن جا خود را از شتر بزیر می افکند و عرض می کند ای خدای من ای مولای من حکم کن میان من و کسانی که با من ظلم کردند ای پروردگار من حکم کن میان من و میان کسانی که فرزندان مرا کشته اند این هنگام از سترات جلال خطاب در می رسد که ای جیبیه من و ای دختر حبیب من سؤال کن از من بدانچه می خواهی که حاجت تو بر آورده است و تقدیم شفاعت می کن که شفاعت تو قبول است بعزت و جلال خودم قسم است که از هیچ ظلم ظالمی در نمی گذرم و از هر ستمی باز پرسى می کنم فاطمه عرض می کند ای مولای من ای سید من اندوه من همه برای فرزندان و شیعیان من است و دوستان من و دوستان فرزندان من می باشد در آنوقت ندا رسد کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او و شیعه‌ی فرزندان او در زمان همگان حاضر می شوند فرشتگان رحمت اطراف ایشان را فرو می گیرند و فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها تمام آنها را با خود به بهشت می برد.

و نیز در عیون

از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود محشور می شود دختر من فاطمه در روز قیامت در حالی که جامهای او رنگین از خون است دست در قائمه‌ای از قوائم عرش می زند و عرض می کند ای حاکم عادل حکم کن در میان من و قاتل فرزندان من حضرت امیرالمؤمنین می فرماید رسول خدا فرمود سوگند بخدای کعبه که حکم می کند از برای دختر من.

ص: ۲۳۰

و نیز این روایت بسند دیگر از حضرت رضا علیه السلام منقولست و در آخر آن رسول خدا می‌فرماید ان الله يغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها

و نیز در عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کند قال اذا كان يوم القیمه قیل یا اهل الجمع غضوا ابصارکم لتمر فاطمه بنت رسول الله فتمر و علیها ریطان حمراوان

و نیز در عیون عده روایتی متقارب المضمون نقل کرده‌ی غیر آنچه را که در اینجا بدان اشاره شد.

روایات ثواب الاعمال در شفاعت

از امام صادق علیه السلام از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که چون روز قیامت شود قبه‌ای برای فاطمه نصب می‌نمایند در آنوقت حضرت حسین علیه السلام با تن بی سر نمودار می‌شود که فاطمه از دیدن او چنان صیحه بزند که نماند در صحرای محشر ملک مقربی و نه نبی مرسل و نه بنده‌ی مؤمنی مگر آن که با فاطمه هم ناله می‌شود در آنوقت خداوند متعال خلقی در نهایت خوش صورتی خلق می‌فرماید که قتل و شرکاء کشندگان حسین را بقتل می‌رساند خداوند متعال دوباره آنها را زنده می‌کند تا امیرالمؤمنین آنها را بکشد و همچنین امام حسن و امام حسین و سائر ائمه آنها را بقتل می‌رسانند بعد از زنده شدن در آنوقت دلها شفا داده می‌شود و غمها و حزنها برطرف می‌شود پس از آن امام صادق علیه السلام فرمودند رحم الله شیعتنا بخدا قسم مؤمنون شیعیان ما می‌باشند که در طول مصیبت و حزن و اندوه و حسرت با ما شرکت دارند و نیز در ثواب الاعمال بسند (۱) های معتبر از رسول خدا حدیث کند که چون

۱- روی الصدوق باسانیده المعتمده فی ثواب الاعمال عن النبی (ص) قال اذا كان يوم القیمه جائت فاطمه فی لمه من نساءها فیقال لها ادخلی الجنة فتقول لا ادخل حتی اعلم ما صنع بولدی من بعدی فیقال لها انظری فی قلب القیمه فنظر الی الحسین مائما و لیس علیه راس فتصرخ صرخه و اصرخ لصراخها و تصرخ الملائکه لصراختها فیغضب الله عزوجل لنا عند ذلك فیامر نارا یقال لها هب هب قد اوقد علیها الف عام حتی اسودت لا یدخلها روح ابداء ولا یخرج منها غم ابداء فیقال لها التقطی قتله الحسین و حبله القرآن الذین نبذوا احکامها وراء ظهورهم فتلقطهم فاذا صاروا فی حوصلتها صهلت و سهلوا بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفرو بها فینطقون بالسنة ذلکه طلقه ربنا بما اوجبت لنا النار قل عبده الاوثان فباتیهم الجواب عن الله عز و جل ان من علم لیس کمن لا یعلم).

ص: ۲۳۱

روز قیامت شود فاطمه می‌آید و جماعتی از زنان به‌مراه او می‌باشند خطاب برسد ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه عرض کند من داخل بهشت نمی‌شود تا بدانم با فرزند من حسین چه کردند بعد از آن خطاب می‌شود ای فاطمه بقلب محشر نظر افکن چون نظر کند می‌بیند حسین علیه‌السلام که بی‌سر برپا ایستاده در این وقت فاطمه فریادی چنان از دل پر درد در آورد که من نیز از فریاد او صحیحه می‌زنم و فرشتگان از صحیحه و ناله‌ی ما صحیحه بزنند در این وقت خشم خداوند قهار شدید می‌شود پس فرمان می‌دهد آتشی را که هب هب نام دارد و هزار سال اعداد یافته تا نیرو گرفته و هرگز با رفیق آشنا نگشته و هرگز غم از وی بیرون نرفته او را فرمان برسد که بگیرد قاتلان حسین را و آنان که تلاوت قرآن کردند و احکام آن را پس پشت انداخته‌اند و بکلی آن را ضایع گذاشته‌اند پس برمی‌چیند ایشان را و در چینه دان خود می‌افکند و بانک برایشان می‌زند و ایشان فریاد بر او می‌زنند آن آتش برایشان نعره و زفیر می‌کشد و ایشان از شدت عذاب می‌نالند و داد می‌زنند و با طلاقت زبان آغاز سخن کنند و عرض کنند ای پروردگار ما از چه جهت ما را قبل از بت پرستان بآتش انداختی منادی در جواب ایشان ندا کند که کیفر عالمان که می‌دانستند و بعلم خود عمل نکردند شدیدتر است از جاهلان که چنین علم نداشتند.

و نیز در ثواب الاعمال است

که سند بامیرالمؤمنین می‌رساند که آن حضرت از رسول خدا حدیث کند که فرمود در روز قیامت ممثل می‌شود از برای فاطمه سر حسین در حالی که آغشته بخون باشد فاطمه چون این به‌بیند صحیحه می‌زند بو اولداه و ائمه فؤاده و از صحیحه او فرشتگان مدهوش می‌شوند و اهل قیامت ندا کنند ای فاطمه خدا بکشد کشته‌ی فرزندت را در آنوقت خدای تعالی بفرماید هر آن کس که این ظلم بر حسین و فرزندان او کرده است او را عذابی بنمایم که احدی را چنین عذاب نکرده باشم و در آنوقت فاطمه بر شتری سواری بشود که از ناقهای بهشت بوده باشد و صفت او این است (مدبجه الجنین واضحه الخدین شهلاء العینین رأسها من الذهب المصفی و عنقها من المسک الازفر والعنبر خطامها

ص: ۲۳۲

من الزبرجد الاخضر رحلها در منضود منضد بالجواهر علی الناقه هودج غشائها من نور الله و حشوها من رحمه الله خطوتها فرسخ من فراسخ الدنيا يحف بهود جهاسبعون الف ملك بالتسيح والتحميد والتهليل والتكبير)

یعنی آن ناقه مزین است بدیاج دو پهلوی او و نورانی است دو گونه‌ی او و شهلا است دو دیده‌ی او سر او از طلای احمر و گردن او از مشک از فرمها را و از زبرجد اخضر و رحل او از مرواریدتر مرصع بجواهر و هودجی بر فراز آن ناقه است که پوشش او از نور خداوند است و درونش مملو از رحمت باری تعالی است و گامش فرسخی از فراسخ دنیا است هفتاد هزار فرشته آن هودج را فرو گرفته باشند و به تسیح و تهلیل و تکبیر و ثنا و ستایش پروردگار مشغول باشند پس منادی ندا می‌نماید که ای اهل قیامت دیدها فرو خوابانید که فاطمه دختر محمد از صراط عبور می‌دهد در آن حال فاطمه و شیعیان او مانند برق جهنده از صراط عبور بنمایند دشمنان او را و دشمنان ذریه او را بدوزخ افکنند.

و در مجالس شیخ مفید روایتی باین مضمون از امام صادق علیه‌السلام حدیث کند و در آن روایت اضافه کرده است که فاطمه از شتر فرود آید و با او پیراهن خون آلود حسین بوده باشد و عرض کند پروردگارا هر آینه می‌دانی با فرزند من چه کردند الخ آنچه در سابق گذشت.

روایت جابر از امام باقر در شفاعت فاطمه

فرات بن ابراهیم بسند خود از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که آن حضرت فرمود جابر بن عبدالله الانصاری خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض کرد یابن رسول‌الله مرا در فضیلت جدهات فاطمه حدیثی بیاموز که هرگاه در مجلس شیعیان روایت کنم قرین فرح و سرور شوند امام باقر فرمودند حدیث کرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در روز قیامت منبرهائی از نور برای انبیا و رسل نصب می‌نمایند و منبر من از همه بلندتر می‌باشد آنگاه خداوند عزوجل می‌فرماید ای محمد خطبه قرائت کن و من خطبه

ص: ۲۳۳

انشا می‌کنم که هیچ یک از انبیاء و رسل نشنیده باشند از آن پس از برای اوصیاء منابر نور نصب بنمایند و منبر وصی من علی بن ابی‌طالب در وسط آن منابر از همه بلندتر است آن گاه حضرت حق فرمان می‌دهد که علی خطبه بخواند لا-جرم خطبه قرائت می‌فرماید که هرگز اوصیاء نشنیده باشند از پس آن از برای اولاد انبیاء منابری نصب کنند از نور و از برای دو فرزند من حسن و حسین که دو ریحانه‌ی من در ایام حیوه من می‌باشند منبری نصب کنند از نور و خدای تعالی فرمان دهد که هر یک از دو سبط من قرائت خطبه بنمایند پس حسن و حسین هر یک خطبه بخوانند که هیچ وقت اولاد انبیاء و مرسلین نشنیده باشند مثل آن را این هنگام جبرئیل ندا در می‌دهد که فاطمه دختر محمد در کجا است و خدیجه دختر خویلد و آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و مادر یحیی در کجا است ایشان بر پای می‌شوند این وقت خداوند می‌فرماید امروز بزرگواری برای کیست محمد و علی و حسن و حسین عرض می‌کنند الله الواحد القهار یعنی خاص خداوند قاهر غالب است پس خدا می‌فرماید من امروز محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بگریبان در کشید و دیده‌های خود به پوشید همانا فاطمه بجانب جنت عبور می‌دهد در این وقت جبرئیل شتری از ناقهای بهشت که جلال از دیباج و پالان از مرجان و مهار از رشته مروارید درخشنده داشته باشد در پیش روی فاطمه می‌خواباند آن حضرت بر او سوار می‌شود و صد هزار فرشته از جانب راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش روان می‌شوند و صد هزار فرشته بر بالهای خویش حضرتش را حمل می‌دهند و بر در بهشت فرمود می‌آورند پس فاطمه توقف کند و داخل بهشت نشود التفات او بجانب صحرای محشر است خطاب رسد ای دختر حبیب من چیست این التفات تو و حال آن که ترا فرمان بهشت دادم عرض می‌کند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من معروف و منزلت من معلوم گردد خطاب رسد ای فاطمه نظاره می‌کن در قلب هر کس چیزی از حب خود و ذریت خود دیداری کردی دست او را فرا گیر و در بهشت او را جای ده این وقت امام باقر علیه‌السلام فرمود بخدا قسم ای جابر در آن روز فاطمه شیعیان و دوستان خود را از میان مردم چنان برمی‌چیند که مرغ

ص: ۲۳۴

دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد برمی‌چیند آن گاه فاطمه با شیعیان خود بر باب بهشت حاضر می‌شوند خداوند در قلب ایشان می‌افکند تا تجدید نظر می‌کنند و بسوی محشر التفات می‌نمایند خطاب رسد چیست این التفات شما همانا فاطمه دختر حبیب من تقدیم شفاعت شما فرمود عرض می‌کند ای پروردگار ما دوست می‌داریم که قدر ما در مثل امروز شناخته شود خداوند می‌فرماید ای دوستان من نگران شوید در میان جماعت کیست دوستار شما در محبت فاطمه کیست که طعام کرد شما را در مبحث فاطمه کیست که جامه داد شما را در محبت فاطمه کیست که شما را برای محبت فاطمه بشربتی آب سقایت کرد کیست که منع کرد غیبتی را از شما در محبت فاطمه بگیرد دست او را و داخل کنید در بهشت قال ابوجعفر علیه‌السلام والله لا یبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق فاذا صاروا بین الطبقات نادوا کما قال الله تعالی فمالنا من شافعیین ولا صدیق ولا حمیم فیقولون فلو ان لنا کره فنکون من المؤمنین قال ابوجعفر (ع) هیهات هیهات منعوا ما طلبوا ولو ردوا العادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون) بالجمله اخبار باب شفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلبا للاختصار.

اثر طبع اختر طوسی

سعی کن ای دل که تا بر روی خود باب سؤال
باز نمائی که رد گردی ز باب ذولجلال

بر رخت از فقر بگشاید خدا هفتاد باب
گر تو بگشائی بر روی خویش یکباب سؤال

نیستی زاهل قناعت بلکه هستی زاهل حرص
گر ذخیره داری اندر خانه بیش از قوت سال

با وجود آن که بهر راحت جان بدن
روز و شب هستی حریص آنقدر بر تحصیل مال

جز نگهبانی و دفع دزد و زحمت حاصلی
نیست در تحصیل مالت این ترابس گوشمال

مال را تشبیه کردند بر ماری که هست
از درون پر زهر قاتل و ز برون خوش خط و خال

می‌کند طغیان غنی چون دید انسان خویش را

آری این گفتار حق باشد بترک مال دال

گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب
کش فقیر آن را کند حاضر سرخان نوال

نه غمین از رفتنش باشد نه شاد از بودنش
چون غنا و فقر یکسانش بود پیش خیال

ص: ۲۳۵

نه برای طالحنی کورا نماید صرف و خرج
از برای شاهدهی بد کار در غننج و دلال

همره فرزند آدم تا سه جا آمد سه چیز
گوش کن تا بشمرم بهر تو ای صاحب کمال

مال تا وقت ممات اعمال تا یوم النشور
تالب گورت که باشد خانه‌ی وحشت عیال

در کفت مال حرام ار او فتد بگذر از او
ز آن که انسان را مطیع حق کند مال حلال

روز شب چون اختر طوسی دمی خامش مباحش
در ثنای ذات پاک احمد مختار و آل

خاصه خاتون قیامت دختر پاک رسول
کز بیان مدح او باشد زبان خلق لال

مام شبیر شبر زهرای اطهر فاطمه
کو بدی خیرالنساء و شوهرش خیر الرجال

آنکه میر و بند حوران از پی کحل بصر
با خم گیسوی و مژگان گردش از کردنعال

نی بکنه ذات پاکش بردن آن گونه که هست
از برای ماسوای حق بود امری محال

نزد پیغمبر نبند محبوب ترا زوی کسی
ز آن که می بوسید دستش را بهنگام مجال

جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان
ز آن که در معنی بیاب خویش بودش اتصال

بی مثال از زهد و تقوی بود و همتائی نداشت
خلق حیدر را نمی کرد از خدای بی مثال

صبح ایض ظهر اصفر شام احمر میشدش
چون بمحراب عبادت جای می کردی جمال

بد اساس البیت آن مظلومه از مال جهان
پوست تختی و یکی دستاس و یک جام سفال

جامهای کهنه او را در بدن بودش چه بود
اکل و شرب او بجز نان جو و آب زلال

دید جور بیحد از اشرار بعد باب خویش
چون ز دنیا سوی عقبی کوفت کوس ارتحال

کرد آن صدیقه از بعد پدر هفتاد پنج
زندگی در دار فانی با دو صد رنج و ملال

اندر آن مدت کسی خنده ندید او را بلب
پیکرش رنجور شد از ظلم آن قوم ضلال

گفت روزی میل آن دارم که از بعد پدر
بشنوم بانک اذانی از بلال بی همال

چون بلال اذان اذان گفتن از آن صدیقه یافت
لب گشود اول بذکر نام حی ذوالجلال

چون بلب نام محمد کرد جاری آن جناب
نعره‌ای از دل برآورد شدش آشفته حال

رفت از هوش آن چنان که مردمان را شد گمان
کو برون رفت از جهان گفتندش بس کن یا بلال

چون بهوش آمد باآواز ضعیفی باز گفت
کی بلال آخر چرا بستی فرو لب از مقال

گفت ترسیدم که گر بار دیگر آواز من
آیدت در گوش از این عالم کنی شدر حال

ص: ۲۳۶

الغرض تا زنده بود اندر جهان آن ناتوان
یکنفس راحت ندید از جور چرخ بدفعال

از فراق آفتاب روی باب نام دار
بدر رویش در هزال و لاغری همچون هلال

اشتغالی چون نبودش جز فغان پیوسته‌اش
آتش غم از درون سینه میزد اشتغال

هر دمش می‌شد هجوم آور بسوی ملک دل
لشکر اندوه افغان از یمین و از شمال

با حسین و با حسن در گوشه‌ی بیت‌الحزن
ناله می‌کردند از بیداد خصم بد سگال

رفته رفته گشت بیمار و به بستر اوفتاد
بس کشید افغان ز دل شبها بکنج اعتزال

کرد با جبل‌المتین دین وصیت آنچه داشت
چون ز آثار وفات او را پریشان گشت حال

گشت بی‌سامان علی بن ابی‌طالب گشود
مرغ روحش چون بسوی باغ رضوان پر و بال

از غم آن گوهر درج نبوت شیر حق
ریخت بر دامن زجزع دیده مرجان و لعال

اخترا در ماتم آن اختر برج حیا
تا در این دار فنائی روز و شب چون نی بنال

واردات احوال فاطمه در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر

اشاره

چون فاطمه زهراء سلام الله عليها پنج سال بعد از بعثت متولد گردید پنج سال با مدر مکرمه اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد و ام‌امین بسرپرستی فاطمه مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا هشت سال در مکه‌ی معظمه حال بدین منوال بود پس از آن فاطمه‌ی زهرا بمدینه هجرت نمود بتفصیلی که سبق ذکر یافت و در آنوقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت در سنه‌ی دوم هجرت بخانه شوهر و نه سال در خانه‌ی امیرالمؤمنین بود و چهار فرزند آورد اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام‌کلثوم و محسن السقط تا آن که در سوم جمادی الثانی سنه یازده هجرت از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود چون در غزوه‌ی احد رسول خدا صلی الله علیه و آله زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت خیر شهادت آن حضرت در مدینه منتشر گردید فاطمه‌ی زهراء با جماعتی از زنان ناله کنان بجانب احد

ص: ۲۳۷

رهسپار شدند فاطمه چون رسول خدا را بآن همه جراحت بدید آن تن مبارک را در بر کشید و بهایهای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه‌ی مبارک بدوید این هنگام علی علیه‌السلام با سپر خویش آب همی کشید و فاطمه سر و روی پیغمبر را از خون همی بشست و چون خون از غلیان نمی‌شست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحات را با خاکستر آن به‌بست و از آن پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی خوراند تا نشان آن جراحات بجای نماند چون از این کارها به پرداختند علی علیه‌السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این اشعار قرائت کرد.

أفطم هاک السیف غیر ذمیم
فلست بر عدید (۱) ولا بلبثیم

لعمری لقد اعذرت (۲) فی نصر احمد

و طاعه رب بالعباد علیم

ارید ثواب الله لاشیء غیره

و رضوانه فی جنه و نعیم

و کنت امرء یسموء (۳) اذا الحرب شمردت (۴)

و قامت (۵) علی ساق بغیر ملیم

اممت (۶) ابن عبدالدار حتی جرحته

بذی رونق (۷) یفری (۸) العظام صمیم (۹).

فغادرته (۱۰) بالقاع فار فض جمعه

عبا دید (۱۱) مما قانت (۱۲) و کلیم (۱۳).

و سیفی بکفی کالشهاب اهزه

احزبه من عاتق و صمیم

فما زلت حتی فض ربی جموعهم

و اشفیت منهم صدر کل حلیم

امیط (۱۴) دماء القوم عنه فانه

سقی آل عبدالدار کأس حمیم

چون امیرالمؤمنین این اشعار قرائت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای فاطمه بگير شمشیر علی را که آنچه بر ذمه

او بود کاملاً- او را ادا فرمود خداوند متعال ابطال قرش را بدست او پایمال آجال نمود سپس فاطمه شمشیر علی را بگرفت و از آرایش خون پاک و پاکیزه نمود و دیگر شیخ مفید در ارشاد روایت می کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین

۱- رعیدید جبان و ترسنده را گویند.

۲- (اعذر) ای ابداء اعذرا و اعذر صارذا عذر

۳- یسمو ای یعلو.

۴- (شمر) فی الامر ای خف.

۵- (قام علی ساق ای قام علی شده).

۶- (امت) ای قصدت.

۷- (روتق السیف ای مأوه و حسنه).

۸- (الفری القطع) حزه ای قطعه.

۹- صمیم العظم الغوی.

۱۰- غادرته ای ترکته.

۱۱- عبادید تفرق الخیل.

۱۲- قانت ای ذلیل.

۱۳- کلیم الجریح و صمیم العظم.

۱۴- امیط ای ابعده و اذهب به.

ص: ۲۳۸

را بغزوه‌ی ذات الرمل که او را غزوه‌ی ذات السلاسل گویند خواست بفرستد امیرالمؤمنین را عصابه‌ای بود که او را هیچ بر سر نمی‌بست مگر وقتی که رسول خدا او را بجای دشواری بفرستد چون خواست بغزوه‌ی ذات السلاسل برود بمنزل آمد و از فاطمه آن عصابه را طلبید فاطمه‌ی عرض کرد یابن عم بکجا اراده داری و پدرم ترا بکجا روانه فرموده آن حضرت فرمود پدرت مرا بغزوه‌ی ذات السلاسل یعنی بوادی رمل فرمان داده است بروم آن مخدره از کثرت شفقت و مهربانی باین عم خود او را ملال گرفت و آثار حزن و اندوه در او نمودار گردید در خلال این احوال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد گردید چون فاطمه را بدان حال مشاهده نمود فرمود ای فاطمه خوف آن داری که شوهرت کشته شود بیم مکن بخدا قسم تا خدا نخواهد کشته نشود امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد یا رسول الله آیا راضی نیستی که شهادت یابم و دریغ می‌داری که من بهشت بروم حضرت فرمود یا علی از برای تو موعودی است که از آن تجاوز نخواهی کرد.

و دیگر در غزوه‌ی خندق بعد از قتل عمر و بن عبدود امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذوالفقار را بامام حسن علیه‌السلام داد و فرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بایدت داد تا از آرایش خون پاک بشوید حسن علیه‌السلام آن تیغ را بنزد فاطمه آورد و آن حضرت پاک بشست و باز داد لکن نقطه‌ی از خون در روی ذوالفقار بجای ماند چون بنزد علی علیه‌السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذوالفقار را بشسته است این نقطه‌ی خون چیست (قال النبی یا علی سل ذوالفقار یخبرک فهزه و قال الیس قد عنسلتک الطاهره من دم الرجس النجس فانطق الله السیف فقال بلی ولکنک ما قتلت بی ابغض الی الملائکه من عمر و بن عبدود فامرنی ربی فشربت هذه النقطه من مه و هو حظی منه و لا- تنضینی یوما الا- و رأیت الملائکه صلت علیک) در این جمله می‌فرماید رسول خدا یا علی از ذوالفقار به پرس تا ترا آگهی دهد علی علیه‌السلام ذوالفقار را جنبش داد و فرمود آیا فاطمه‌ی ترا از پلیدیها پاک نشست این نقطه‌ی خونین چیست این وقت خداوند ذوالفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبعوض تر از عمر و بن عبدود را در نزد فرشتگان با من نگشته باشی

پس خداوند فرمان کرد مرا تا اندازه‌ی این نقطه از خون او بخورم و این بهره و نصیب من افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمنی کشیده نداشتی جز این که فرشتگان بر تو درود فرستادند)

بالجمله فاطمه در سفر حجه الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چون از سفر مراجعت فرمود رسول خدا بدر خانه‌ی فاطمه آمد و سوره‌ی اذا جاء را قرائت نمود ناله‌ی زهرا بلند شد زوجات رسول خدا سبب سؤال کردند فرمود رسول خدا خیر مرگ خود را بمن داد تا این که شبی فاطمه‌ی زهراء در عالم رؤیا دید قرآنی در دست دارد و آن را قرائت می‌کند بناگاه قرآن از دست او بیفتاد و مفقود گردید وحشت زده از خواب بیدار شده بنزد رسول خدا آمد چون خواب خود را بعرض رسانید رسول خدا فرمود ای نور دیده‌ی من همانا آن قرآن من باشم که عن قریب از نظر تو مفقود شوم)

و شیخ طوسی در امالی بسند خود از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا هنگام ارتحال سخت بگریست چندان که سیلاب اشک از محاسن مبارکش درگذشت عرض کردند یا رسول الله این گریه چیست (فقال اییک لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی کانی بفاطمه بنتی وقد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه فلا یعنیها احد من امتی) چون فاطمه اصغای این کلمات بنمود آغاز گریستن نمود فقال لها رسول الله لاتبکین یا بنیه فقالت لست ابکی لما یصنع بی من بعدک ولکنی ابکی لفراقک یا رسول الله فقال لها ابشری یا بنت محمد بسرعتہ اللحاق بی فانک اول من فانک اول من یلحقنی من اهل بیتی)

و نیز خزاز رازی در کفایة النصوص بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد بهمان مریضی که رحلت فرمود فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بالای سر او نشست اشک می‌بارید و صدا را بناله بلند کرد که رسول خدا دیده‌های حق بین بطرف او باز کرده فرمود ای حبیبی من چرا ناله می‌نمائی و اشک می‌ریزی عرض کرد یا ابتاه از فراق تو می‌گیرم که بعد از تو چگونه بر من می‌گذرد رسول خدا فرمود ای فاطمه گریه مکن که خداوند متعال هفت خصلت بما داده است که باحدی قبل از ما نداده و بعد از ما هم باحدی نخواهد داد از ماست خاتم النبیین و محبوب‌ترین

بندگان در نزد رب العالمین و او پدر تو است و از ماست بهترین اوصیاء و احب عباد در نزد حضرت حق تعالی و او شوهر تو است (و شهید ناخیر الشهداء و احبهم الی الله و هو عمک حمزه و منامن له جناحان یطیر بهما مع الملائکه فی الجنه و هو عمک جعفر و مناسبتا هذه الامه و هما ابناک الحسن والحسین و تسعه من ولد الحسین ائمه معصومون منهم مهدی هذه الامه الخ)

در بحار و غیر آن مرویست که چون هنگام رحلت رسول خدا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بر در خانه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرساله و مختلف الملائکه رحمت خدای بر شما باد رخصت دهید تا در آیم فاطمه بر بالین رسول خدا جای داشت چون این شنید جواب داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگر باره ندا در داد و اجازت خواست و همان پاسخ شنید در کورت سوم بانگی هولناک در انداخت و اذن دخول خواست از بانک او مردم خانه را لرزه در اندام افتاد رسول خدا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شمارا صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه‌ی دانستی با که سخن می‌کنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملک الموت است این کاسر اللذات و قاطع الشهوات است زنان را بیوه کند و کودکان را بدلت یتیمی افکند مفرق جماعت و ویران کننده بیوتات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد برداشت (و قالت و اکرباه لکربک یا ابتاه و امدیتاه خرجت المدینة) رسول خدا دست فاطمه را فرا گرفت و بر سینه‌ی مبارک چسبانید و زمانی بی هوش بود که گوئی روح از بدن شریفش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت و گفت یا ابتاه جواب نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود ای دختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن تو گریان می‌گردند و رسول خدا اشک از چشمهای فاطمه پاک می‌نمود و او را بشارت می‌داد و بدرگاه باری تعالی عرض می‌کرد بارالها فاطمه را در حرمان من صبر عنایت فرمای و او را گفت چون من از دنیا بروم بگو انا الله و انالیه راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی است فاطمه

ص: ۲۴۱

عرض کرد یا رسول الله یا ابتاه چه کس و چه چیز عوض تو تواند بود رسول خدا همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه گفت واکرب اباه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو درنیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نمانده آنگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن و حسین را حاضر کن ایشان در آمدند و سلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زدند و چون در پیغمبر نگریسته‌اند صدا بناله بلند کردند و چنان نالیدند که مردم در بیرون حجره بودند از گریه‌ی ایشان بهای‌های آغاز گریستن نمودند این وقت رسول خدا ایشان را بسینه چسبانید امام حسن صورت بصورت رسول خدا و امام حسین سر را روی سینه آن حضرت نهادند رسول خدا ایشان را به بوسید و همی بوئید و در حرمت و محبت بایشان وصیتها فرمود تا وداع جهان گفت چون از کار کفن و دفن آن حضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانه‌ی فاطمه آمدند و آئین تعزیت و تسلیت پبای بردند فاطمه فرمود رسول را بخاک سپردید عرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شما را دل داد که آن جسد پاک را بزیر خاک بنمائید و حال آن که او نبی الرحمه و مصداق لولاک لما خلقت الافلاک بود گفتند ای دختر رسول خدا ما نیز عزادار و غمزدگانیم لکن از فرمان خدای بدر نتوان رفت این وقت فاطمه سخت بگریست و زیارت قبر پدر بشتافت و مستی خاک برداشت از آن مرقد مطهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد.

ما ذا علی من شم تربته احمدا

ان لا یشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لوانها

صبت علی الایام صرن لیالیا

قد کنت ذات حمی بظل محمد

لم اخشی من ضیم و کان جمالیا

الیوم اخشع للذلیل واتقی

ضیمی و ادفع ظالمی بر دائیا

کیفیت دفن رسول خدا

محدث قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت از مردم بیعت گرفته‌اند بر خلافت ابی بکر در سقیفه‌ی بنی

ص: ۲۴۲

ساعده و اما بیعت عمومی با ابوبکر در فردای آن روز بود و سعد بن عباده و طائفه‌ای از خزرج و گروهی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند.

و شیخ مفید قدس سره در ارشاد می‌فرماید بسیاری از مهاجر و انصار در دفن رسول خدا حضور نداشته‌اند برای این که رفته بودند در سقیفه بنی ساعده و مشغول تشاجر و تنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری از مردم بر رسول خدا نماز نخواندند و نماز آنها فوت شد و در همان روز فاطمه آواز برداشت و اسوء صباحا یعنی چه عجب روز بدی است امروز برای من که پدرم رسول خدا از دنیا رفته ابوبکر این کلام را از فاطمه شنید گفت (ان صباحك لصباح سوء) آری همانا که روز تو بسیار بد روزی است.

و سید اجل علی بن طاوس در کشف المهجه بفرزند خود خطاب کند و می‌فرماید و از چیزهای بسیار عجیب که در کتب مخالفین دیده‌ام این است که (طبری) آن را ذکر کرده در تاریخ خود که رسول خدا روز دوشنبه وفات کرد اما دفن نشد مگر روز چهارشنبه (یعنی سه روز جنازه‌ی رسول خدا بر زمین بود).

و ابراهیم ثقفی در جزء چهارم از کتاب معرفت ذکر کرده که تحقیقا جنازه‌ی پیغمبر سه روز در زمین باقی بود که دفن نکردند او را از جهت اشتغال آنها بولایت ابوبکر و منازعات در امر خلافت و سید بن طاوس بفرزندش می‌گوید ای فرزند جد تو علی بن ابی طالب علیه‌السلام نمی‌توانست از جنازه‌ی رسول خدا مفارقت کند و جدا شود و نمی‌توانست که آن حضرت را دفن کند پیش از نماز خواندن قوم بر او اگر علی علیه‌السلام جنازه را پیش از نماز خواندن آنها دفن می‌کرد بسا بود که علی را می‌کشته‌اند یا قبر پیغمبر را نبش می‌کردند و او را از قبر بیرون می‌آوردند و می‌گفته‌اند که علی پیش از وقت پیغمبر را دفن کرده یا در اینجا نباید دفن شود بلکه در غیر این موضع باید دفن بشود.

خدای جل جلاله از رحمت خود دور کند جماعتی را که جنازه‌ی پیغمبر را در بستر مرگ وا گذاشته‌اند و مشغول شدند بتعیین کردن والی که خود رسول‌الله اصل و ریشه این ولایت بود بسبب نبوت و رسالت و این تعیین ولایت قوم برای این بود که این امر را از خانواده‌ی عترت آن حضرت بیرون ببرند بخدا قسم ای فرزند من نمی‌دانم که چگونه

ص: ۲۴۳

عقول و نفوس و مردانگی و صحبت آنها با رسول خدا روا داشت که چنین جسارت و توهین بر رسول خدا بنمایند با آنهمه شفقت و مهربانی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آنها داشت و آن همه نیکی که بآنها نمود. و چه نیکو گفته است زید بن علی بن الحسین علیه السلام که بخدا قسم اگر قوم می توانسته اند که بغیر اسم نبوت و تعلق بدان بملک و سلطنت می رسیدند هر آینه از پیغمبری آن حضرت نیز عدول می کردند و بالله المستعان)

شده بکاء فاطمه و مصائب او بعد از رسول خدا

(نا) در کتاب خصال سند بامام صادق علیه السلام می رساند که فرمود البکائون خمسۃ آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین علیه السلام آدم ابوالبشر چندان گریست از فراق بهشت که دو جوی آب از اشک چشمش روان گردید و حضرت یعقوب چندان در حرمان یوسف گریست که دیدگان مبارکش سفید شد و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب می گویی روز ساکت باش و اگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا ما بتوانیم لختی بیاسود و بدین گونه تقریر یافت و دیگر فاطمه ی علیه السلام چندان بر رسول خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که ما را بکثرت گریستن بزحمتی بزرگ درافکندی چون شکوای ایشان گوشزد آن حضرت شد روزها از مدینه بیرون می رفت و در مقابر شهداء احد یا بقیع چندان که می خواست می گریست آن گاه مراجعت می فرمود و دیگر علی بن الحسین علیه السلام که بعد از واقعه کربلا تا زنده بود از گریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یا بن رسول الله بر تو می ترسم که هلاک شوی قال انما اشکو بئی و حزنی الی الله و اعلم من الله مالا- تعلمون انی ما اذکر مصرع بنی فاطمه الا خنقتنی لذلك عبره) و صدوق در امالی همین حدیث را بهمین طریق ذکر کرده

ص: ۲۴۴

اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشيخ محمد حسين اصفهانی

دل افسرده‌ام از زندگی آمد بیزار
می‌رسد بسکه بگوش دل من ناله‌ی زار

نالهی وا ابتا می‌رسد از سوخته‌ای
کز دل مادر گیتی به برد صبر قرار

صد چه قمری کند از ناله‌ی او نوحه‌گری
می‌چکد خون دل از دیه و منقار هزار

شرری زهره‌ی زهرا زده بر خرمن ماه
که نه ثابت بفلک ماند نه دیگر سیار

جوورها دید پس از دور پدر در دوران
نه مساعد ز مهاجر نه معین از انصار

بت پرستی بدر کعبه‌ی مقصود و امید
آتشی زد که برافروخته تا روز شمار

شر آتش آن صورت محوش عجب است
نور حق کرده تجلی مگر از شعله‌ی نار

طور سینای تجلی متزلزل گردید
چون بدان سینه‌ی بی‌کینه فرو شد مسمار

نه ز سیلی شده نیلی رخ صدیقه و بس
شده از سیل سیه روی جهان تیر و تار

بشنو از بازو پهلو چه کشید آن بانو

من نه گویم چه شد اینک درانیک دیوار

دل سنگ آب شد از صدمه پهلو که فتاد
گوهری از صدق بحر نبوت بکنار

بسکه خستند و شکستند ز ناموس اله
بازوی کفر قوی پهلوی دین گشت نزار

متحتجب شد بحجاب ازلی وقت هجوم
گر شنیدی که نبودش بسر روی خمار

قره‌ی باصره‌ی شمس حقیقت آری
چون کند جلوه در او خیره بماند ابصار

بند در گردن مرد افکن عالم افکند
بت پرستی که همی داشت بگردن زنار

منکر حق شد بیعت ز حقیقت طلید
آنکه ز اول بخداوندی او کرد اقرار

رفت از کف فدک و ناله‌ی بانو بفلک
نه که حرفش شرفی دشت نه قدرش مقدار

نیر برج حیا شد چه هلالی زهزال
یا چه آهی که براید ز درون بیمار...

روز او چون شب دیجور و تن او رنجور
لاله سان داغ چه نرگس همه شب را بیدار

غیرتش بسکه جفا دید زامت نگذاشت
که پس از مرگ وی آیند بگردش اغیار

بیهوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر

صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌کند که بلال بعد از رسول خدا ترک اذان نمود روزی فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم این خبر را به بلال گفتند فرمود من بعد از رسول خدا برای احدی اذن نخواهم گفت ولی چون فاطمه‌ی زهرا فرمان کرده است البته بسمع جان اصغا می‌نمایم بلال بر بلندی برآمد و گفت الله اکبر مردم مدینه بهای‌های بگریستند فاطمه خویشتن داری نتوانست سیلاب اشک او متراکم گردید و ناله و عویل او بالا گرفت چون بلال گفت اشهد ان محمدا رسول‌الله فاطمه صیحه‌ای بزد و برو در افتاد و مدهوش گردید جماعتی بسوی بلال شتاب گرفتند که ای بلال خاموش باش که اینک فاطمه جان بحق تسلیم کرد لاجرم بلال خاموش شد چون فاطمه بهوش آمد فرمود چرا بلال اذان خویش را به پایان نمی‌برد بلال عرض کرد ای سیده‌ی من من بر تو می‌ترسم بیم دارم که چون بنک مرا بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معفو دار فاطمه دست از او باز داشت.

و دیگر در بعضی کتب مناقب مذکور است که مسندا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند (قال غسلت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قمیصه فکانت فاطمه تقول ارنی القمیص فاذاشتمه غشی علیها فلما رایت ذلک غیبته)

می‌فرماید من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیراهن را می‌خواهم دیده باشم چون پیراهن را بگرفت و به بوئید صیحه‌ای زد و بی‌هوش بر روی زمین افتاد لاجرم آن پیراهن را مخفی داشتم.

و دیگر ابن عباس گوید که فاطمه زهرا بعد از رسول خدا عصابه‌ی مصیبت بر سر بسته بود (مازالت بعد وفات ایها معصبه الراس ناحله لجسم منهده الرکن باکیه العین محترقه القلب یغشی علیها ساعه بعد ساعه و تقول لولدیها این جدکما الذی کان یکرکما این جدکما الذی کان اشفق الناس علیکما این جدکما الذی کان لم یدع ان تمشیا علی الارض و یحملکما علی عاتقه فوالله لا اری ان یفتح هذا الباب ابدا ثم

ص: ۲۴۶

انشات تقول

ان حزنی علیک حزن جدید
و فوادى والله صب عتید

کل یوم یزید فیه شجونى
و اکتابى علیک لیس ببید

جل خطبى و بان عنى عزائى
فبکائى فى کل وقت جدید

ان قلبا علیا یالف صبیرا
او عزاء فانه لجلید

خبر فضا خامه در شدت بکاء فاطمه

علامه مجلسی در عاشر بحار این خبر ورقه بن عبدالله ازدی را نقل کرده و صدر روایت در ترجمه فضا بیاید تا آنجا که گوید فضاى ورقه بن عبدالله حزن و اندوهی که در قلب من ساکن بود بهیجان آوردی اکنون گوش دار تا از برای تو بگویم مصائب فاطمه‌ی زهرا را همانا هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود صغیر و کبیر مرد و زن آغاز جزع و ناله و سوگواری نمودند احباب و اصحاب را صبر اندک گشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد دیده نمی‌شد مگر این که گریان و نالان بودند از همه افزون‌تر و شدیدتر ناله و بی‌قراری سیده‌ی من فاطمه بود ساعت بساعت بر ناله و بی‌قراری او افزوده می‌گردید هفت روز با این و حنین بسر برد روز هشتم شکیبائی از وی برفت و توانائی بار بریست از امیرالمؤمنین اجازت گرفت که بر سر قبر رسول خدا برود چون اجازت یافت شب از خانه بیرون شتافت از ناله و زجه‌ی فاطمه زن و مرد کوچک و بزرگ از خانها بیرون شدند مدینه یکپارچه زجه و ناله شد مردمان از هر جانب فراز آمدند انجمن شدن و چراغها را خاموش کردند تا چهره زنان دیدار نشود این کار را امام حسن علیه‌السلام بامر امیرالمؤمنین نمود جماعتی از زنان و مردان چنان گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبر بیرون

ص: ۲۴۷

شده مردم را دهشتی بزرگ و حیرتی عظیم فرو گرفت فاطمه این وقت بناله و ندبه ندا در داد.
 (والبته واصفیه وامحمداه و ابا القاسم و اربیع الارامل و التیامی من للقبلة والمصلی و من لابنتک الوالته الثکلی)
 آن گاه روان شد و پای مبارکش در دامن می پیچید و لغزش می کرد و چشمهای مبارکش از کثرت و تواتر اشک نیروی دیدن
 نداشت هر چند که بقبر پیغمبر نزدیک می شد قدمها را کوتاه تر برمی داشت و بانک نحیب و گریه شدت می کرد چون بنزدیک قبر
 رسید صحیه از دل برکشید غش کرد و روی زمین افتاد زنان بر وی جمع شدند و آب بر چهره و سر و سینه مبارکش افشاندند تا
 بهوش آمد این وقت با ناله جانسوز و آه آتش افروز این اشعار بگفت.

إذا مات یوم میت قل ذکره
 و ذکر ابی مذمات والله ازید

تأمل إذا الاحزان فیک تکاثر
 اعاش رسول الله ام ضمه القبر

إذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا
 انوح و اشکولا اراه مجاوبی

فیا ساکن الصحراء عملتني البکاء
 و ذکرک انسانی جمیع المصائب

فان کنت عنی فی التراب مغیا
 فما کنت عن قلب الحزین بغائب

یا ابتاه رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی والکمد قاتلی یا ابتاه بقیت و الهه فریده حیرانته و حیده فقد انخمد صوتی و
 انقطع ظهری و تنقص عیشی و تکدر دهری فما اجدیا ابتاه بعدک انیسا لوحشتی و لا راد الد معتی ولا معینا لضعفی فقد فنی بعدک
 محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب و اغلقت دونی الابواب فانا للدنیا بعدک قالیه و علیک
 ما ترددت انفاسی باکیه لاینفد شوقی الیک و لا حزنی علیک).

می فرماید نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن بر من شاد شد و آغاز شماتت کرد و در دل من کشنده من گشت
 ای پدر بجای مانده ام و حید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرو نشست و پشت من در هم شکست و عیش من تیره

ص: ۲۴۸

شد و روزگار من تاریک گردید یا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم که وحشت دل مرا بنشانند و سرشک دیده امر برماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهبط جبرئیل و محل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگر گون افتاد و درهای گشاده بسته آمد اکنون دنیا را دشمن می‌دارم و همواره بر تو می‌گیریم شوق من بسوی تو نفاد نمی‌گیرد و حزن من بر تو کاستی نمی‌پذیرد آن گاه ندا در داد یا ابتاه

(قد انقطعت بك الدنيا بانوارها و زوت زهرتها و كانت ببهجتك زاهره فقد اسود نهارها فصار يحكى حناد سهار طبها و يابسها يا ابتاه لازلت آسفته عليك الى التلاق يا ابتاه زال غمضني منذحق الفراق من للارامل والمسكين و من للامه الى يوم الدين يا ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين يا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين و لقد كتابك معظمين في الناس غير مستضعفين فاي دمه لفراقك لا تنهمل و اى حزن بعدك عليك لا- يتصل و اى جفن بعدك بالنوم يكتحل و انت ربيع الدين و نور النبين فكيف للجبال لاتمور و للبحار بعدك لاتفور و الارض كيف لم تتزلزل رميت يا ابتاه بالخطب الجليل و لم تكن الرزیه بالقليل و طرقت يا ابتاه بالمصاب العظيم و بالفادح المهول بكنك يا ابتاه الاملاك و وقفت الافلاك فمبرك بعدك مستوحش و محرابك خال من مناجائك و قبرك فرح بمواراتك و الجنة مشتاقه اليك و الى دعائك و صلواتك)

می‌فرماید ای پدر دنیا بدیدار تو با رونق و بها بود و امروز در سوگواری تو انوار او بریده و گل‌های او پژمرده است و رطب و یابس آن حکایت از شبان تاریک می‌کند ای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ می‌خورم تا هنگام ملاقات یا ابتاه دور شد خواب از چشم من در حالی که دور می‌خواهد فراق را ای پدر کیست از این پس که بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر ما در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشک است که در فراق تو روان نمی‌شود و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمی‌گردد کدام چشم است که پس از تو با سرمه خواب مکتحل تواند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران چه افتاد کوهسارها که فرو نمی‌ریزد و چه پیش آمد دریاها را که فرو نمی‌رود چگونه است که

ص: ۲۴۹

زلازل زمین را فرو نمی‌گیرد یا ابتاه در افتادم در بلیتی بزرگ و رزیتی عظیم و مصیبتی بی‌اندازه و بماندم در زیر بار سنگین و هولناک یا ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک در ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی‌مناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو قرین فرحت گشت و جنت بلقay تو و دعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه می‌فرماید.

یا ابتاه ما اعظم ظلمة مجالسک فوا اسفاه علیک الی ان اقدم عاجلا علیک واتکل ابوالحسن المؤمن ابو ولدیك الحسن والحسین و اخوک و ولیک و حبیبک و من ربیته صغیرا و آخیته کبیرا و اجل احبابک و اصحابک الیک من کان منهم سابقا و مهاجر او ناصر و الثکل شاملنا و البکاء قاتلنا و الاسی لا زمنا ثم زفرت زفره و انت انه کادت روحها ان تخرج ثم قالت.

قل صبری و بان عنی عزائی
بعد فقدی لخاتم الانبیاء

عین یا عین اسکبی الدمع سحا
ویک لا تبخلی بفیض الدماء

یا رسول الا له یا خیره الله
و کھف الایتام و الضعفاء

و بکاک الحجون و الرکن و
المشعر یا سیدی مع البطحاء

قد بکتک الجبال و الوحش جمعا
و الطیر الارض بعد بکی السماء

و بکاک المحراب و الدرس القرآن
فی الصبح معلیا و المساء

و بکاک الاسلام اذ صار فی
الناس غریبا من سائر الغرباء

لو تری المبر الذی کنت تعلقو
علاه الظلام بعد الضیاء

://

یا الهی عجل وفاتی سریرا
ولقد نغص (۱) الحیوه یا هؤلاء

(نا) می‌فرماید ای پدر چه بسیار بزرگ شد تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات تو و من دور از تو دریغ می‌خورم تا هر چه زودتر بنزد تو آیم و در مصیبت تو نشسته است ابوالحسن مؤتمن پدر فرزندان تو حسن و حسین او است برادر تو و ولی تو و حبیب تو و اوست که تربیت کردی او را هنگامی که صغیر بود و او را برادر خود خواندی

۱- نغص عیشه بالغین الحمجه ای تکدر.

ص: ۲۵۰

گاهی که کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همگان و نصرت کرد ترا ای پدر مصیبت تو ما را فرو گرفته و بکاء کشنده من گشته و بد روزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پر درد برآورد و ناله‌ی بلند از جگر کشید چنان که گفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود و رور و شب رهنیه‌ی رنج و تعب بود تا از این دار فانی بروضه‌ی رضوان رحلت فرمود

خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه

خزاز رازی باسناد خود در کتاب کفایه الاثر خویش از محمود بن لبید روایت کند که چون رسول خدا رحلت نمود فاطمه علیهاالسلام می‌آمد بر سر قبر حمزه و گریه می‌کرد در بعضی از روزها عبورم بر شهداء احد افتاد دیدم فاطمه بر سر قبر حمزه بشدت گریه می‌کند صبر کردم تا از گریه آرام گرفت پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم یا سیدتی از این ناله جان سوز شما رگ دل من پاره گردید فرمود هر آینه سزاوار است برای من ناله و گریه که چنین پدر مهربان و بهترین پیغمبران از دست من رفت و اشوقه الی رسول الله سپس این اشعار بگفت

اذا مات یوم میت قل ذکره

و ذکر ابی مذمات والله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیده‌ی من دوست دارم مسئله‌ای از شما پرسش کنم که در ذهن من خلجان دارد فرمود سؤال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی ابن ابی طالب نص امامت نمود در حال حیوه خود آن مخدره فرمود و اعجاب آید شما قصه غدیر را فراموش کردید که رسول خدا نص صریح بر امامت علی فرمود محمد بن لبید می‌گوید من عرض کردم چنین است که می‌فرمائید ولی می‌خواهم بدانم که رسول خدا بشما چه فرموده آن مخدره فرمود خدا را شاهد و گواه می‌گیرم و قسم یاد می‌کنم که بمن فرمود علی بهترین کسیست که او را خلیفه بعد از خود قرار می‌دهم و او امام و خلیفه بعد از من است در میان شما و دو فرزند من و نه نفر از صلب

حسین ائمه‌ی ابرار می‌باشند که اگر متابعت کنید آنها را خواهید یافت هدایت کنندگان و اگر مخالفت کنید آنها را اختلاف تا دامنه‌ی قیامت در میان شما خواهد بود محمود بن لبید می‌گوید من عرض کردم یا سیدتی پس چرا در خانه نشست و مطالبه‌ی حق خود نمود فاطمه فرمود پدرم رسول خدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که مردم باید دور او طواف دهند نه آن که کعبه دور آنها طواف بنماید سپس فرمود بخدا قسم اگر حق را باهش و اگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خود را می‌کردند دو نفر با هم اختلاف نمی‌کرد و این میراث امامت پسران از پدران می‌بردند تا این که قائم ما از فرزندان حسین که امام نهمی از فرزندان او است و لکن این امت مقدم انداخته‌اند کسی را که خدای تعالی او را مآخر کرده بود و مآخر کردند کسی را که خدای تعالی او را مقدم نموده بود و عمل بهوا و شهوات خود کردند و بآراء فاسده‌ی خود به نصب خلیفه پرداختند تبالمه آیا نشیندند کلام خدا را که می‌فرماید (و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما كان لهم الخیرة) یعنی پروردگار تو خلق می‌کند آنچه را که می‌خواهد و اختیار نصب امامت بدست اوست و نمی‌باشد از برای غیر باری تعالی اختیاری بلکه شنیدند و لکن چنان چه خدای تعالی می‌فرماید (فانها لا-تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور) یعنی دیده‌ی بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی‌نور است هیئات بسطو فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتبا لهم و اضل اعمالهم اعوذ بک یا رب من الحور بعد الکور (الحور النقصان) (والکور الزیاده)

اخبار حق تعالی از ظلمی که بر فاطمه وارد می‌شود

محدث قمی قدس سره در بیت الاحزان روایت می‌کند که در شب معراج خدای تعالی پیغمبرش را خبر داد و فرمود واما ابنتک فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و یدخلون علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم یمسها هو ان و ذل ثم لاتجد معینا و تطرح مافی بطنها من اثر الضرب و تموت من ذلک الضرب الخ الحدیث.
یعنی دختر تو فاطمه را بر او ظلم نمایند و او را از حق خود محروم گردانند و

ص: ۲۵۲

ارث او را غصب کنند و او را بزنند چندان که طفلی که در رحم دارد سقط بشود و بدون اذن هجوم بخانه‌ی او بیاورند سپس فاطمه را خواری و ذلت فرو گیرد و معین و ناصری نداشته باشد و عاقبت از شدت الم ضربتی که بر او وارد آورند جان بحق تسلیم کند.

زبان حال

پدر شد دین حق پامال بی تو
جهان شد مرجع جهال بی تو

عمر بعد از تو طرح فتنه افکند
بمنبر مسند بوبکر افکند

ز هجرانت فتاد آتش بجانم
فراغت سوخت مغز استخوانم

پدر بعد از تو با غم یار گشتم
به پیش چشم امت خوار گشتم

خلایق سر بسر از ما رمیدند
همه از خانه‌ی ما پا کشیدند

ز هجرت روز شب من اشگبارم
شما تنها ز مرد و زن شنیدم

سفارشها که با انصار کردی
وصیتها که با اصحاب کردی

ندانم آگهی ای باب و یا نه
که بازویم شکست از تازیانه

پس آن که در به پهلویم فشردند
علی را دست و گردن بسته بردند

عدو زد سیلی کین بر عذارم
که پر خون شد دو چشم اشگبارم

ز بعد سیلی آن ننگ زمانه
به بازویم چنان زد تازیانه

که از تاب و الم هوش از سرم رفت
نه هوش از سر که روح از پیکرم رفت

خدای مرگ زهرا کن تو نزدیک
که روز روشنم شد شام تاریک

اخبار رسول خدا از ظلمی که بعد از او بر فاطمه می‌شود

صدوق در امالی روایت مفصلی از ابن عباس نقل می‌کند تا این که می‌گوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین والآخرین و هی

بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه متی قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها الملائکه السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول الله عز و جل لملائکه یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیده أمتی قائمه بین یدی ترتعد فرائضها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار و انی لما رأيتها ذكرت ما یصنع بها بعدی کانی بها قد دخل الذل بیتها وانتهکت حرمتها و غصبت حقها و منع ارثها و کسر جنبها واسقطت جنینها و هی تنادی و امحمداه فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث فلا تزال بعدی محزونه مکروبه باکیه تتذکر انقطاع الوحی عن بیتها مره و تتذکر فراقی اخری و تستوحش اذا جنها اللیل لفقد صوتی الذی کانت تستمع الیه اذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذلیله بعد ان کانت فی ایام ابیها عزیزه فعند ذلک یونسها الله تعالی ذکره بالملائکه فنادت بها نادت به مریم بنت عمران فتقول یا فاطمه ان الله اصطفاک و طهرک علی نساء العالمین یا فاطمه اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراكعین ثم یتبدأ بها الوجع فتمرض فیبعث الله عز و جل الیها مریم بنت عمران تمرضها و تؤنسها فی علتها فتقول عند ذلک یا رب انی قد سئمت الحیوه و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عز و جل بی فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونه مکروبه مغمومه مغصوبه مقتوله.

(نا) رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سیده‌ی زنان عالمیان است از مبتدا تا انتهای آفرینش و فاطمه پاره‌ای از گوشت من و نور چشم من و میوه‌ی دل من و جان من در تن من است و فاطمه حوراء انسیه است گاهی که در محراب خویش در حضرت خداوند می‌ایستد نور جمال او فرشتگان را فرو می‌گیرد بدان سان که نور ستارگان آسمان مر اهل زمین را خداوند جل جلاله فرماید مر فرشتگان را که ای ملائکه من نظر کنید بسوی کنیز من فاطمه که سیده‌ی کنیزان من است اینک در حضرت من ایستاده و از خوف و خشیت من رعدتی در فرائض او فتاده و در این عبادت قربت من می‌جوید بحضرت من هم اکنون شما را گواه می‌گیرم که من شیعیان او را از آتش ایمن ساختم رسول خدای می‌فرماید هرگاه که فاطمه را می‌نگرم بیادم می‌آید ستمی و ظلمی که بعد

از من باو روا خواهند داشت گویا با فاطمه حاضریم و می‌نگرم که ظلم و ذلت داخل بسرای او می‌شود و هتک حرمت او می‌گردد و حق او را غصب می‌نمایند و او را از ارش منع می‌کنند و پهلوی او را می‌شکنند و جنین او را سقط می‌کنند و او فریاد می‌کند که یا محمداه و استغاثه می‌کند و کس بفریاد او نمی‌رسد همواره بعد از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست از جانبی از انقطاع وحی از خانه او در ملال است و از طرفی در مصیبت من در سوز و گداز است بروی وحشت و دهشت فرود می‌آید گاهی که تاریکی شب او را فرا می‌گیرد و صوت قرآن و تهجد مرا استماع نمی‌کند لاجرم خود را ذلیل می‌بیند از پس آن که در ایام زندگانی پدر عزیز بوده این وقت خداوند انیس فاطمه می‌فرماید فرشتگان را تا او را ندا در می‌دهند چنان که مریم بنت عمران را می‌گویند ای فاطمه همانا خداوند برگزید ترا و پاکیزه ساخت و از تمامت زنان عالمیان گزیده تر داشت هان ای فاطمه خدای را عبادت کن و تقدیم رکوع و سجود فرما با راکعین سپس فاطمه در بستر بیماری می‌افتد آن وقت خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث می‌نماید و در مرض آن حضرت انیس او می‌شود این وقت فاطمه علیها السلام عرض می‌کند ای پروردگار من مرا ازین زندگانی باهل دنیا سآمتی بزرگ و ضجرتی عظیم فرو گرفته همی خواهم با پدر خویش پیوسته شوم پس خداوند مسئلت او را با جانب مقرون فرماید و او است اول کسی از اهل بیت من که با من محلق می‌شود پس می‌آید بنزد من در حالی که محزون است و مکروب است و مغموم است و مغضوب است و مقتول (فاقول عن ذلک اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبها و ذلل من اذلها و خلد فی النار من ضرب جنبها حتی الت ولدها فتقول الملائکه آمین عند ذلک).

واردات احوال فاطمه زهرا هنگام آمدن عمر بر در خانه

اثر طبع شیخ علی شوشتری

کنز علوم علت ایجاد ماء و طین
یعنی تن رسول چه در خاک شد دفین

خورشید آسمان رسالت غروب کرد
مه در سحاب گوشه عزلت شده مکین

آن که بیاب علم نمودند ازدحام
جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین

آتش زدند دوزخیان بر در بهشت
از در رسید صدمه به پهلوی حور عین

از ضرب تازیانه و از سیلی عدو
شد زهره منکسف بکلف ماه شد قرین

از امهات اربعه برخواست دود آه
ام الائمه را چه ز در سقط شد جنین

بردند بی عمامه بمسجد کشاکشان
آن سر که بود لایق او افسر و نگین

گوساله‌ای بمنبر در رقص سامری
هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین

اهریمنی بتخت و سلیمان بزیر تخت
افکنده رخنه جمع شیاطین بملک دین

اجماع بر خلاف شد و بیعتی بزور
اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را وداع گفت ریاست طلبان دویدند در سقیفه بنی ساعده و برای غصب خلافت و نصب ابی بکر کمر محکم بسته‌اند که تفصیل آن را از عامه در جلد اول الکلمه التامه کاملاً شرح داده‌ام چون از کار خلافت و بیعت اجلاف عرب با ابوبکر فراغت جستند در طلب متخلفین از بیعت با ابوبکر برآمدند و تمام مقصد و مرام آنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود چون جماعت قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طبیعت ایشان بود و احقاد بدریه و خیبریه و حنینیه در سینه آنها چون دیگر حدادان در جوش و خروش بود و همگان بدست امیرمؤمنان پدر کشته و پسر کشته و عم و خال کشته بودند و در طلب ثار وقت را انتظار می‌بردند فلذا فرصت را غنیمت شمردند بدر خانه آن حضرت شتافته‌اند و از طرفی نیز آتش حسد در کانون سینه آنها زبانه زدن داشت که

علی واجد جمیع مقامات سیادت و علم و شرافت و قرابت با حضرت ختمی مرتبت داشت و آنها صفر بودند و همچنان امیرالمؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان مکشوف سازد تا امام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لا-جرم گاهی بکلماتی که مشعر بر علو مقامات اوست سخن می‌کرد چنان که می‌فرمود نحن صنایع ربنا والناس بعد صنایعنا یعنی مردم بطفیل وجود ما خلق شدند و این کلمات برحق و حسد اجلاف عرب می‌افزود سیما مردم قریش از این روی هم دست و هم داستان شدند و با ابوبکر بیعت کردند و حق علی را بزیر پای نهادند چون آن حضرت را ناصر و معین نبود دل بر صبر نهاد و محزون و مظلوم بنشست یک روز چنان افتاد که فاطمه‌ی زهرا از تقاعد امیرالمؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرتی می‌فرمودند ناگاه بانک اذان بالا گرفت و مؤذن گفت (اشهد ان محمدا رسول الله فقال لها ايسرك زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول لك) یعنی اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالم جاهلیت عود نمایند بالجمله بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه چون امیرالمؤمنین علیه السلام

(نا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابوبکر بر آریکه‌ی خلافت جای کرد و مردم با او بیعت کردند سلمان بنزدیک علی آمد امیرالمؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغیره بن شعبه و بشیر بن سعد و معاذ ابن جبل و سالم مولی حذیفه و ابو عبیده امیرالمؤمنین فرمود اینها را نمی‌گویم اول کسی را که در فراز منبر با او بیعت کرد کدام کس بود گفت ندانم ولكن (رأيت شيئا كبيرا يتوكأ على عصاه بين عينيه سجاده شديدة التشمير اول من صعد و خرو هو يبكي و يقول الحمد لله الذي لم يمتني حتى راتيك في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فبايعه ثم قال يوم كيوم آدم) سلمان عرض کرد پیر فرتوت را نگران شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان پیشانی او سجاده نگریستم اول کس بود که برجست و بر فراز منبر شد و بر وی درافتاد و سخت بگریست و گفت سپاس خدای را که مرا زنده گذاشت

تا ترا در جای پیغمبر بدیدم اکنون دست بمن ده تا با تو بیعت بنمایم ابوبکر دست بگشود و او دست بر دست ابوبکر زد و گفت «یوم بیوم آدم» این بگفت و از منبر بزیر آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود آن ابلیس بود که این روز را بروزی که آدم را فریب داد تشبیهی جست.

و نیز در روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابلیس بصورت مغیره بن شعبه برآمد (فقال ایها الناس لاتجعلوها کسر وانیة و لا قهرمانیة و سعوها تتسع فلا تردوها فی بنی هاشم فتنظر بها الحبالی) فریاد برداشت که ای مردمان در امر خلافت و سلطنت به قانون اکاسره و جباره کار نکنید و بنی هاشم را در این کار دست مدهید تا بحکم وراثت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید دست باز ندهید تا کار مر شایسته گردد.

القصة چون ابوبکر جلاب خلافت در پوشید علی علیه السلام چون سیاهی شب عالم را فرو گرفت برخواست و فاطمه را بر حماری سوار کرده و دست حسن و حسین را فرا گرفته و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد و بر در هر سرائی بایستاد و خداوند خانه را بنصرت خویش دعوت فرمود و بر وضع و شریف حجت تمام نمود از تمام امت چهل و چهار تن بر ذمت نهادند که در طلب حق آن حضرت کار بتوانی و مسامحت روا ندارند (فامرهم ان یصبحوا بکره محلقین رؤسهم معهم سلاحهم لیبایعوه علی الموت) فرمان کرد که بامدادان سرهای خویش را بتراشند و سلاح جنگ و جهاد با خود برگیرند و با آن حضرت بر مرگ بیعت کنند یعنی سر از جهاد برنتابند تا کشته گردند چون سیاهی دامن برچید و سفیده بساط بگسترده مردم بر جان خود بترسیدند و از هول و هرب دست از طلب باز کشیدند و بجز چهار کس که سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر کسی بدرخانه آن حضرت نیامد شب دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام کار بدین گونه کرد و ایشان را قسم داد که تصمیم عزم داشته باشید همچنان پیمان بشکسته‌اند و سر بفرمان در نیاورند لاجرم امیرالمؤمنین علیه السلام بخانه نشست و در بر روی صادر و وارد بسته و بجمع و ترتیب قرآن کریم پرداخت از آن سوی ابوبکر کس بدو فرستاد که مردم را متابعت کن و با من بیعت نمای و شق عصای جماعت مفرمای در پاسخ گفت من سوگند یاد کرده‌ام که ردا بر

دوش نیفکنم و جز از برای نماز نظاره‌ی بیرون خانه نکنم تا گاهی که قرآن خدا را بنظم و ترتیب فراهم نیاورم ابوبکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی علیه‌السلام قرآن را فراهم کرد و با خود بمسجد آورد و با آواز بلند ندا در داد (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم) یعنی پیروان ابوبکر کافر شدند و از طریق حق بگشته‌اند ابن عباس گفت یا ابالحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قرآن قرائت کردم عرض کرد همانا مقصودی داشتی و بر مطلبی تنبیهی فرمودی فرمود چنین است (ان الله تعالی یقول فی کتابه و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) اکنون ای ابن عباس هیچگاه شنیده باشی که رسول خدا ابوبکر را بخلیفتی انتخاب کرده باشد عرض کرد هرگز جز بسوی تو وصیت نفرمود گفت چرا با من بیعت نکردی عرض کرد چه توانستم کرد مردم بجمله بر ابوبکر گرد آمدند و من یک تن از ایشان بودم فرمود (کما اجتمع اهل العجل ههنا فنتم و متلکم مثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم فترکهم فی ظلمات لا یبصرون صم بکم عمی فهم لا یرجعون) فرمود چنان بر ابوبکر گرد آمدید که بنی اسرائیل بر گوساله سامری هم اکنون شما در بلا افتادید و مانند آن کسی باشید که آتشی برافروزد و اطراف خویش را روشن سازد پس خداوند ضیارا از ایشان بستاند و ایشان را در ظلمتی بنشانند چنان که کور و کر و گنگ بمانند و بیرون شدن نتوانند پس روی با مهاجر و انصار آورد و با علی صوت ندا در داد که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستین بغسل او پرداختم و کار کفن و دفن نیز بساختم آن گاه قرآن را از صحف شتاب و اکتاف و رقاع فراهم آوردم و تمامت تأویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ را در ثوب واحدی جا دادم هیچ آیتی بر رسول خدا فرود نشد جز این که من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز این که پیغمبر بر من قرائت فرمود و تأویل آن را بمن تعلیم نمود اکنون من شما را اعلام نمودم تا فردا نتوانید گفت ما غافل بودیم و علی ما را آگهی نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فریاد ما نیاورد عمر بن الخطاب چون اصغای این کلمات نمود بیمناک شد که مبادا خاطرها بر آشوبد و مردم را بشوراند (فقال اغنانا ما معنا من القرآن

ممانند عونا الیه) گفت از آن قرآن آنچه بما رسیده ما را مستغنی می‌دارد از آن چه تو درهم آورده‌ای مردمان دم در بستند و پاسخ نگفتند علی چون این بدید باز خانه شد و از آن سوی عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت خلیفتی بر تو راست نشود تا گاهی که علی اطاعت تو را گردن نهد و با تو بیعت نکند هم اکنون کس بدو فرست و او را حاضر کن و بنیان این امر را با بیعت او استوار فرمای ابوبکر فرمان کرد تا تنی روان شد و بر باب سرای علی بایستاد و دعوت ابوبکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا می‌طلبد علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدای بستید همانا ابوبکر و پیروان او که در پیرامون اویند همه ایشان می‌دانند که خدا و رسول مرا بخلیفتی پیغمبر گذاشت فرستاده‌ی ابوبکر این بشنید باز شد و ابوبکر را آگهی داد دیگر ابوبکر کس بعلی فرستاد و دیگر باره پیام داد که ابوبکر ترا می‌طلبد علی علیه‌السلام فرمود هنوز از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانی دراز نگذشته که عهد او را از پس پشت انداختید قسم بخدا که ابوبکر می‌داند خلافت خاص من است همانا ابوبکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من بامارت مسلمین سلام داد آن گاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که (امن الله و رسوله فقال لهم رسول الله نعم حقا من الله و رسوله انه امیر المؤمنین و سید المسلمین و صاحب اللواء الغرا المحجلین و یقعه الله عز و جل یوم القمیه علی الصراط فیدخل اولیاء الجنه و اعدائه النار) فرمود ابوبکر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که آیا این امارت علی بر امت بحکم خدا و رسولت فرمود بلی جز این نیست علی از جانب خدا و رسول امیر المؤمنین و سید المسلمین و صاحب الوای حمد است او را خداوند در روز قیامت بر صراط بنشانند تا دوستان خود را در بهشت جای دهد و دشمنان خود را بدوزخ افکند چون فرستاده‌ی ابوبکر باز شد و این کلمات را باز گفت دم فروبست و دیگر سخن نکرد تا آن روز پیاپی رفت روز دیگر چون مسجد از مهاجرین و انصار مملو گردید عمر گفت ای ابوبکر چند کار بتوانی و تسامح خواهی کرد کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی و تنی چند کس بطلب ایشان بفرست خواه بعنف خواه برضا همگان را حاضر کنند ابوبکر گفت از برای تقدیم این

خدمت که را شایسته می‌دانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و شراست خوی بود و نسب از طلقای بنی عدی ابن کعب داشت.

چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند

(نا) چون ابوبکر از کلمات عمر ابن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه‌السلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی رود و او را طلب کند قنفذ برفت و علی علیه‌السلام او را بار نداد و قنفذ باز شد و خیر باز داد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چه کنی بی رخصت بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و باز شتافت و از بیرون سرای ابوبکر را آگهی داد که فاطمه می‌گوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من در آئید عمر در خشم شد و قال: ما لناو للنساء گفت ما را با زنان و زنان را با ما چکار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان بر در سرای فاطمه آمدند عمر بن الخطاب بانگ در داد که یا علی بیرون شو و با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کن و گرنه آتش بدین سرای در زخم و بسوزانم فاطمه برخاست (فقال یا عمر: ما لنا ولک. فقال: افتحی الباب والا احرقنا علیکم بیتکم. فقلت یا عمر: اما تتقی الله تدخل فی بیتی) فاطمه فرمود ای عمر تو را با ما این مخاصمت و مجازات چیست در پاسخ گفت در سرای بگشای و اگر این خانه را بر شما آتش در می‌زنم و پاک می‌سوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدای نمی‌ترسی و بی‌اجازت من بخانه من در می‌آئی عمر دانست کس بر وی او در نخواهد گشود در غضب شد و فرمان کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افروختند چون لختی بسوخت با پای بزد و بیفکند و بخانه در رفت فاطمه از پیش روی او درآمد (فصاحت یا ابتاه یا رسول‌الله) (در مجمع البحرین در لغة لب قال و منه حدیث فاطمه فاخذت بتلابیب عمر فجذبتة الیها) فاطمه زهرا گریبان عمر را گرفت و او را دفع داد پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف برآورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگر باره آن مظلومه پدر را باستنعات نام برد عمر بن الخطاب این کرت تازیانه برآورد و ذراع فاطمه را بیازرد فنادت یا رسول‌الله

لبس ما خلفک ابوبکر و عمر)

ندا در داد که ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابوبکر و عمر از خدای در گذشته‌اند و از دین بگشته‌اند این وقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت برجست و گریبان عمر را بگرفت و او را سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنان که گفتی خواست روزگارش را در این جهان خاتمه دهد (فقال والذی کرم محمدا بالنبوه یابن صحاک لولا کتاب من الله سبق و عهد عهد الی رسول الله لعلمت انک لاتدخل بیتی) اگر قضا و قدر خدای از در حکمتی که خود داند نرفته بود و عهد رسول خدای بر ذمت من فرمود نیامد بود می دانستی که سرای من در آمدن نتوانستی چون عمر خویشتن را مانند صیدی نگریست که در زیر چنگ هژبری خشمناک اسیر است بجماعتی که در بیرون سرای بود استعانت برد قنفذ بسوی ابوبکر شتاب گرفت و صورت حال را باز گفت ابوبکر در اندیشه رفت که مبادا علی با تیغ کشیده از سرای بیرون تازد و جماعتی با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران نباش اگر علی خواهد از خانه بیرون شود بر وی اقتحام کنید و او را مأخوذ دارید و اگر این نتوانید و از دفع او عاجز مانید آن سرای را آتش در زیند و پاک بسوزانید قنفذ باز شتافت و مردم را از حکم ابوبکر بی‌گهانید سپس مردمان همدست و همداستان بخانه علی در رفته‌اند و نخستین شمشیر علی را بر بودند و بر آن حضرت غلبه جسته‌اند و ریسمانی در گردنش افکندند و کشان کشان طریق مسجد پیش داشته‌اند فاطمه بر باب سرای بایستاد و مردم را همی از قصد خویش دفع می‌داد قنفذ پیش تاخت و با تازیانه‌اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد و بعد از وفات آن حضرت هنوز آن علامت بجای بود و آن حضرت همچنان دست از علی باز نمی‌داشت قنفذ بحکم عمر در را بر شکم فاطمه علیهاالسلام چنان فشار داد که استخوانهای پهلوی در هم شکست و آن جنین که در شکم داشت و پیغمبر او را محسن نام نهاده بود سقط شد و بروایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیره بن شعبه در بر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت و دست از علی علیه‌السلام باز داشت بالجمله علی را

همچنان کشان کشان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم مولی حذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابوبکر بودند علی علیه السلام فرمود (اما والله لو وقع سیفی فی یدی لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدًا والله ما الوم نفسی فی جهادکم و لو کنت اتمکن من اربعین رجل لفرقت جماعتکم ولكن لعن الله اقواما بايعوني ثم خذلوني) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف می افتاد که نیروی این طغیان نداشتید و جهاد با شما را واجب می شمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند لعنت کند جماعتی را که با من بیعت کردند آن گاه مرا مخذول گذاشتند این وقت ابوذر غفار از کمال غیرت دست بر دست خویش زد فقال یا لیت السویف قد عادت بایدنیا مقداد گفت لو شاء لدعا عليهم ربه سلمان گفت مولای اعلم بما هوفیه این وقتی بود که جز این سه تن هیچ کس را در جهان از اسلام و فرمان برداری بهره نبود امام محمد باقر علیه السلام فرمود کان الناس اهل رده بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ثلثة عرض کردند یا بن رسول الله آن سه تن کیانند فرمود سلمان و ابوذر و مقداد و از پس آن مردم بخویش آمدند و حق علی را شناخته اند و این جماعت آنانند که آسیای دین گردش می کند بر ایشان و دست بیعت ندادند تا امیرالمؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلک قول الله عز و جل و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم) یعنی محمد جز پیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان رفته اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگر گون کنید و از دین بیرون روید.

اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی

تا در بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت
کعبه ویران شد حرم از سوز صاحب خانه سوخت

شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه
شد جنان کزدود آهش سینه‌ی کاشانه سوخت

آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد
تا ابد زان شعله هر معموره‌ی ویرانه سوخت

آه از آن پیمان شکن کز کینه‌ی خم غدیر
آتشی افروخت تا هم خم و هم پیمانه سوخت

لیلی حسن قدم چون سوخت از سر تا قدم
همچه معجون عقل رهبر را دیوانه سوخت

گلشن فرخ فر توحید آندم شد تباه
کز سموم شرک آن شاخ گل فرزانه سوخت

گنج علم و معرفت شد طعه‌ی افعی صفت
تا که از بیداد دو نان گوهر یک دانه سوخت

حاصل باغ نبوت رفت بر باد فنا
خرمنی در آرزوی خام رأی و دانه سوخت

کرکس دون پنجه زد بر روی طاوس ازل
عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت

آتشی آتش پرستی در جهان افروخته
خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

سینه‌ای کز معرفت گنجینه‌ی اسرار بود
کی سزاوار فشار آن در دیوار بود

طور سینای تجلی مشتعل از نور بود
سینه‌ی سینای عصمت مشعلی از نار بود

آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی

از کجا پهلوی او را تاب این آزار بود

گردش گرد و ندون بین کز جفای سامری

نکته‌ی پر کار وحدت مرکز مسمار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون سیل سیاه

روی گیتی زین مصیبت همچو شام تار بود

شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان

آنکه جبرئیل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه بانو بانوائی جان گداز

تا توانائی بتن تا قوت رفتار بود

گر چه باز و خسته شد از کار دستش شد ز کار

لیک پای همتش بر گنبد دوار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد

لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد

گوهری سنگین بها از ابر گوهر بار ریخت

کز غم جان سوز او خون از در دیوار ریخت

تا ز گلزار حقایق نو گلی بر باد رفت

یک چمن گل صرصر بیداد از آن گلزار ریخت

شاخه‌ی طوبی مثالی را ز آسیب خسان

آفتی آمد که یک سرهم بر هم بار ریخت

غنچه‌ی نشگفته‌ی ای از لاله زار معرفت

از فراز شاخساری از جفای خار ریخت

اختر فرخ فری افتاد از برج شرف
کاسمان خوناب غم از دیده‌ی خونبار ریخت

طوطئی زین خاکدان پرواز کرد و خاک غم
بر سراسر طوطیان علام اسرار ریخت

بسملی در خون طپید از جور جبار عنید
یا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت

زهره‌ی زهرا چه از آسیب پهلوی در گذشت
چشمهای خون ز چشم ثابت و سیار ریخت

مهبط روح الامین تا پایمال دیو شد
شورش‌ی سر زد که خون از گنبد دوار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال
عقل حیران طبع سرگردان زبان لالست لال

شد پیا شور و نوا تا از دل بانوی شاه
رفت از کف صبر و طاقت از زانوی شاه

خسته شد پهلوی خاتون رفت از او تاب و توان
آن چنان کز پیچ و تابش بسته شد بازوی شاه

تا حقیقت را بناحق دست و گردن بسته شد
دست بیداد رعیت باز شد بر روی شاه

روی بانوی دو گیتی شد ز سیلی نیلگون
سیل غم یکباره از هر سو روان شد سوی شاه

سامری گوساله‌ئی را که میر کاروان
تا قیامت خلق را گمراه کرد از کوی شاه

هر که با آواز آن گوساله آمد آشنا
تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه

نغمه‌ی انی انا الله نشنود گوساله خواه
غره‌ی دنیا نبیند غره‌ی نیکوی شاه

خاتم دین را بجادو برد دست اهرمن
شرمی از ایزد نکرد و بیمی از نیروی شاه

گرچه دست بندگی داد از نخست اندر غیر
لیک آن بد عاقبت لب تر نکرد از جوی شاه

نضر می‌باید که تا نوشد ز آب زندگی
نیست آب زندگی شایان هر خوک سگی

طعمه‌ی زاغ و زغن شد میوه‌ی باغ فدک
نالهی طاوس فردوس برین شد بر فلک

زهره‌ی چرخ ولایت نغمه‌ی جانسوز داشت
تا سماک آن ناله‌ی جانسوز می‌رفت از سمک

چشم گریان و دل بریان با نوای عجب
نقش هستی را نکرد از صفحه ایجاد حک

شاهد بزم حقیقت شمع ایوان یقین
اشک ریزان رفت در ظلمت سرای ریب و شک

کی روا بودی رود سر گرد کوی این آن
آن که بودی خاک راهش سرمه چشم ملک

مستجار هر دو گیتی قبله‌ی حاجات برد
دست حاجت پیش انصار و مهاجر یک بیک

بی وفا قومی دل آنان ز آهن سخت‌تر
وعده‌های سست آنها چون هوائی در شبک

پاس حق هرگز مجو از مردم حق ناشناس
هر که حق را ننگرد کورش کند حق نمک

مفتقر گر جان سپاری در ره بانو رواست
راه حق است ان تکن الله کان الله لک

همچه قمری با غمش عمری بسر باید کنی
چاره دل را هم از این رهگذر باید کنی

رفتن فاطمه زهرا از خانه به مسجد رسول خدا در طلب علی مرتضی

(نا) چون امیرالمؤمنین را از خانه بآن گرفتاری و خاری بمسجد بردند فاطمه با آن تن خسته و پهلوی شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی‌هاشم همگان از قفای او روان شدند چون بنزدیک قبر رسول خدا آمد (فقال: خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرون شعری ولأضعن قمیص ابی علی رأسی ولاصرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناچه صالح باکرم علی الله منی و لالفصیل باکرم علی الله من ولدی) فرمود دست باز دارید پسر عم مرا و اگر نه سوگند بدان خدای که محمد را براستی بخلق فرستاد گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت یزدان بنالم همانا ناچه‌ی صالح در نزد خدای عزوجل عزیزتر از من نیست و بچه ناچه‌ی گرامی‌تر از حسن و حسین نباشد و بروایتی فرمود (یا ابابکر اترید ان ترملنی من زوجی والله لئن لم تکف عنه لأنشرون شعری ولأشقن جیبی ولآتین قبر ابی و لاصیحن الی ربی فاخذت بید الحسن والحسین علیه‌السلام و خرجت ترید قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال علیه‌السلام لسلیمان ادرک ابنه محمد فانی اری جنبتی المدینه قد تکفان) فرمود ای سلیمان دختر پیغمبر را دریاب که مدینه را نگرانم از دو سوی زیر زبر می‌شود سوگند با خدای اگر چنان کند که گوید نه مدینه بماند نه سکنه‌ی مدینه سلمان پیش شد و گفت ای دختر پیغمبر خداوند پدرت را رحمت عالمیان آفرید از این عزیمت باز آی فرمود ای سلمان نمی‌بینی که آهنک قتل علی دارند و من بر قتل علی صبر نتوانم کرد بگذار تا از خدای خویش داد خود

ص: ۲۶۶

بستانم سلمان گفت بیم می‌رود که مدینه در زمین فرو شود اینک علی مرا بسوی تو فرستاد و فرمان کرد که بسوی خانه باز شوی فقلت اذا رجع واصبر واسمع واطیع له) سلمان گوید آن گاه که فاطمه این کلمات می‌فرمود نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد از جای برآمد چنان که مرد توانست از ثلمه‌ی آن عبور دهد چون فاطمه مراجعت کرد دیوارهای بجای نشست چنان که غبار برخاست و بر خیاشیم ما رسید.

و از امام باقر علیه‌السلام منقولست که فرمود بخدا قسم اگر آن حضرت گیسوان خود را می‌گشود هر آینه همی می‌مردند.

اثر طبع شیخ صالح حلی

الواثین لظلم آل محمد

و محمد ملقا بلا تکفین

والقائلین لفاطم آذیتنا

فی طول نوح دائم و حنین

والقاطعین اراکه کیما تظل

بظل اوراق لها و غصون

و مجمعی خطب علی البیت الذی

لم یجتمع لولاه شمل الدین

والد اخلین علی البتوله بیتها

والمسقطین لها اعز جنین

والقائدین امامهم بنجاده

والطهر تدعو خلفه برنین

خلوا ابن عمی اولا کشف بالدعا

رأسی واشکوللا له شجون

ما کان ناقه صالح و فصیلها

بالفضل عندالله الا دونی

فرنت الی القبر الشریف بمقله
عبری و قلب مکمد محزون

قالت و اظفار المصاب بقلبها
غوثاه قل علی العداة معین

ابتا هذا السامری و عجله
تبعا و مال الناس عن هارون

ای الرزایا اتقی بتجلد
هو فی النوائب مذحییت قرینی

فقدی ابی ام غصب بعلی حقه
ام کسر ضعلی ام سقوط جنین

ام اخذهم ارثی و فاضل نحلتي
ام جهلهم حقی وقد عرفونی

قهروا یتیمیك الحسین و صنوه
و سئلهم حقی وقد نهرونی

ص: ۲۶۷

مرثیه

یکی نشسته زاصحاب کرم شیون و شین
سرشک بار باحوال والد حسنین

یکی نشسته بکنجی از این الم دلگیر
یکی ز سرزنش خلق سرفکنده بزیر

که ناگه از در مسجد بصد فغان و خروش
رسید فاطمه پیراهن نبی بر دوش

کسی که سایه‌ی او مه ندیده بر لب بام
قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام

که ناگهان پر جبرئیل پرده پوش آمد
میان فرقه‌ی اصحاب در خروش آمد

نامه‌ی عمر به معاویه در کیفیت سوزانیدن در خانه فاطمه

علامه‌ی مجلسی - در جلد هشتم بحار ص ۲۳۰ - از طبع کمپانی این نامه را نقل کرده در سه صفحه از بحار و حقیر تمام آن نامه را در جلد ثانی (الکلمه الثامه) نقل کرده‌ام و در این جا فقط محل شاهد را می‌نویسم عمر از آن جمله نوشت ای پسر ابوسفیان هر آینه دانسته باشی که من و خالد بن ولید و قنفذ و جماعتی از خواص اصحاب خود در خانه‌ی فاطمه آمدیم و باب خانه را بشدت کوبیدیم و در میان خانه علی فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم و فضه بودند پس فضه عقب در آمد گفت چه می‌خواهی گفتم علی را بگو دست از اباطیل خود بردارد و بیرون شود با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت نماید فضه گفت علی مشغول کاری است بیرون نشود گفتم برو علی را بگو بیاید والا داخل خانه شویم و او را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب در آمد و گفت (ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون وای شیء تریدون) من گفتم ای فاطمه پسر عمر ترا چه افتاده که ترا در معرض جواب می‌آورد و خود در پرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت (طغیانک یا شقی اخرجنی و الزمک الحجء و کل ضال غوی فقلت دعی عنک الا-باطیل و اساطیر النساء و قولی لعلی یخرج فقلت لاجبا و لا کرامه أبجزب الشیطان تخوفنی یا عمر و کان حزب الشیطان ضعیفا) او را گفتم اگر علی بیرون نشود آتش در این سرای بزنم و همه را بسوزانم این بگفتم و بهزم آوردم و آتش در سرای افروختم و در خانه‌ی فاطمه

بسوختم پس فاطمه در خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحاب من گردید با تازیانه چنانش بزدم که بازوی وی مانند دملج گردید از اثر تازیانه در آن وقت صدای ناله او بلند شد چندان که نزدیک بود بحال او رقت کنم و دلم نرم شود ولی متذکر شدم قتلائی بدر و احد را که بدست علی مقتول شده بودند و کید محمد و سحر او را یاد آوردم آتش غضیم افروخته تر گردید لگدی بر در زد فاطمه در عقب در بین در و دیوار واقع شد چنان در خانه را بشکم او فشار دادم که از صدمه در جنین او که او را محسن نام گذاشته بودند سقط شد (فعند ذلك صرخت فاطمه صرخه حسبتها قد جعلت اعلى المدينة اسفلها فقالت يا ابتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك و ابتتك آه يا فضة الی فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من الحمل) این وقت فاطمه چنان صرخه و ناله از او بلند شد که من گمان کردم مدینه‌ی زیر زبر گردید و فاطمه همی گفت ای پدر بزرگوار به بین با دختر عزیزت چه معامله می نمایند سپس گفت آه ای فضه بدادم برس بچه‌ام را کشتند بخدا قسم حملی که در رحم داشتم مقتول شد پس تکیه بدیوار کرده من در را بعقب انداختم داخل خانه شدم فاطمه با آن حال از پیش روی من درآمد و بیم آن بود که دیده‌های من تاریک شود مرا مانع از دخول خانه گردید من از روی خمار چنان سیلی بصورت او زدم که گوشواره در گوش او درهم شکست و روی زمین ریخت در این وقت علی بن ابی طالب شتاب زده از جای جستن کرد چون این بدانستم از خانه بیرون تاختم و خالد را گفتم هر آینه از امر عظیم صعبی گریختم چون جنایت عظیمی صادر شده فلذا ایمن بر نفس خود نباشم و اینک علی از خانه با حال غضب بیرون آمد که نه مرا و نه شما را طاقت آن نیست که با علی روبرو شوید پس علی از خانه بیرون شد فاطمه را نگرست که قصد نفرین دارد فضربت یدیها الی ناصیها لتکشف عنها و تستغیث بالله العظیم لما نزل بها فاسبل علی علیها ملائها و قال لها یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بعث اباک رحمه للعالمین وایم الله و لئن کشفتم عن ناصیتک سائله الی ربک لاجابک و یهلك هذا الخلق حتی لایبقی علی الارض منهم بشر فکونی یا سیده النساء رحمه علی هذا الخلق المنکوس ولا یکونی عذابا) یعنی علی فاطمه را فرمود اگر نفرین کنی صاحب

ص: ۲۶۹

نفسی در مدینه‌ی باقی نماند اکنون ای فاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب بر این امت مشومه مشو پس من خالد و قنفذ و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده و دیگران را گفتم تا در خانه ریختند و علی را دست گیر کرده بسوی بیعت او را کشیدند و لکن ای معویه مرا شکی نیست که اگر تمام روی زمین پشت بر پشت هم می‌دادند البته علی را نمی‌توانستند دست گیر کرد و لکن من علت آن را می‌دانم و نمی‌گویم

و در روایت سلیم بن قیس هلالی است که سلیم بن قیس گوید من بسلمان گفتم آیا واقعا این جماعت بدون رخصت فاطمه داخل خانه آن حضرت شدند سلمان گفت بلی بخدا سوگند که مقنعه بر سر نداشت و استغاثه می‌کرد یا ابتاه یا رسول‌الله دیروز بود که از میان ما رفتی الخ

قال سلیم قلت یا سلمان
هل هجموا و لم یک استیدان

فقال ای و عزت الجبار
لیس علی الزهراء من خمار

لکنها لاذت بجنب الباب
رعایه للتسر والحجاب

فمذراوها عصروها عصره
کادت بنفسی ان تموت حسره

تصحیح یا فضه اسند ینی
وقد وربی قتلوا جنینی

سید جزوعی گوید

جرعها من بعد و الدها الغیظ
مرارا فبئس ما جرعها

اغضبها و اغضبا عند ذاک
الله رب السماء اذ اغضبها

بنت من ام من حليلة من
ویل لمن سن ظلمها و اذاها

اكان تحت الخضراء بنت نبی
ناطق صادق امین سواها

هجوم به خانه فاطمه به روایت بیت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم‌الیقین نقلا از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین می‌نویسد: ثم ان عمر جمع جماعه من الطلقا والمنافقین و اتواهم الی منزل امیرالمؤمنین فرأو ان الباب مغلق فصاحوا اخرج یا علی فان خلیفه رسول الله یدعوك فلم یفتح لهم الباب فاتوه بحطب فوضعوه علی الباب و جائوا بالنار لیضرموه فصاح عمر و قال والله لئن لم تفتحو النضر من النار فلما عرفت فاطمه انهم یخرقون منزلها قامت و فتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتواری عنهم فخبئت فاطمه (ع) وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب والحائط ثم انهم تواتبوا علی امیرالمؤمنین علیه السلام و هو جالس علی فراشه واجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره ملیبا بثوبه یجرونه الی المسجد فحالت فاطمه بنیهم و بین بعلها و قالت والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما ویلکم ما اسرع ما ختم الله و رسوله فینا اهل البیت وقد اوصاکم رسول الله باتباعنا و مودتنا والتمسک بنا فقال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی قال فترکه اکثر القوم لأجهلها فامر عمر قنفاذ و کان هو ابن عمه ان یضربها بسوطه فضربها قنفاذ بالسوط علی ظهرها و جنبها الی ان اثر فی جسمها الشریف و کان ذلك الضرب أقوى سبب فی اسقاط جنینها وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سماه محسنا و جعلوا یقودون امیرالمؤمنین علیه السلام الی المسجد حتی اوقفوه بین یدی ابی بکر فلحقته فاطمه (ع) الی المسجد لتخلصه فلم تتمكن من ذلك فعدلت الی قبر ابیها فاشارت الیه بحرقه و نحب و هی تقول

نفسی علی زفرتها محبوسه
یالیتها خرجت مع الزفرات

لاخیر بعدک فی الحیوه و انما
ابکی مخفاه ان تطول حیوتی

ثم قالت و اسفاه علیک یا ابتاه و ائکل حبیبک ابوالحسن المؤمن و ابو سبطیک الحسن والحسین و من ریته صغیرا و آخیته کبیرا او اجل احبائک لدیک و احب اصحابک الیک اولهم سبقا الی الاسلام و مهاجرا الیک یا خیر الانام فها هو یساق فی الاسر کما یقاد البعیر ثم انها انت انه و قالت و ا محمداه و احببیه و اباه و ابالقاسماه و ا حمداه و اقله ناصره

ص: ۲۷۱

واغوثاه واطول كرباه واحزنه وامصيتهه واسوء صباحاه و خرت مغشيه عليها فضج الناس بالبكاء والنحيب و صار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امير المؤمنين بين يدي ابي بكر و قالوا له مديك فبايع فقال والله لا اباع والبيعه لي في رقابكم فروى عن عدى بنى حاتم انه قال والله ما رحمت احد اقط كرحمتي على على بن ابي طالب حين اتى به مليا بثوبه يقودونه الى ابي بكر و قالوا بايع قال فان لم افعل قالوا نضرب الذى فيه عيناك قال فرفع رأسه الى السماء و قال اللهم انى اشهدك انهم اتونى ان يقتلونى فانى عبد الله و اخو رسول الله فقالوا له مديك فبايع فابى عليهم فمدوا يده كرها فقبض على عليه السلام انامله فراموا باجمعهم فى فتحها فلم يقدروا فمسح عليها ابوبكر و هو مضموم و هو عليه السلام يقول و ينظر الى قبر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يابن ام ان القوم استضعفونى و كادوا يقتلونى و فيه ايضا نقلا- عن ارشاد القلوب ديلمى كه از فاطمه زهرا حديث كند قالت فجمعوا الحطب الجزل على باب دارى واتوا بالنار ليحرقونا و يحرقوا باب الدار فوقفت بعصاة الباب و ناشدتهم بالله و بابى ان يكفوا عنا و ينصرونا فأخذ عمر السوط من يد قنفذ مولى ابي بكر فضرب به عضدى حتى صار كالدملج و ركل الباب برجله فرده على و انا حسامل فسقطت لوجهى و النار تسعر و يسفع وجهى فيضربنى بيده حتى انتثر قرطى من اذنى و جائنى المخاض فاسقطت محسنا بغير جرم.

و فيه ايضا نقلا- عن الكافى روى باسناده عن ابي جعفر و ابي عبد الله قالا- ان فاطمه لما كان من امرهم ما كان اخذت بتلايب عمر فجدبته اليها ثم قالت اما والله يابن الخطاب لولا انى اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت ساقسم على الله ثم اجده سريعا الاجابه انتهى.

اثر طبع السيد محمد حسين بن السيد كاظم القزويني

و اخرجوا منه عليا بعد ما

اييح منه حقه و انتزعا

قادوه قهرا بنجاد سيفه

و كيف و هو الصعب يمشى طيعا

واقبلت فاطم تعدو خلفه

و العين منها تستهل ادعا

ص: ۲۷۲

وانتهروها بسياط قنفذ
و كسروا بالضرب منها اضلعا

فانعطفت تدعوا باها بحشى
تساقطت مع الدموع قطعا

يا ابتا هذا على اعرضوا
عنه ضالالا و ابن تيم طيعا

اهتف فيهم لا ارى و اعيه
تعى ندائى لا ولا مسمعا

امسى ترائى فهم مغتصبا
منى و حقى بينهم مضيعا

فاسترجعت كاظمه لغيطها
مبديه حنينها المرجعا

حتى قضت من كمد و قلبها
كاد بفرط الحزن ان ينصدعا

قضت ولكن مسقطا جنينها
مو لعافوا دها مروعا

قضت و من ضرب السيات جنبها
ما مهدت لها الرزايا مضجعا

احتجاجات امير المؤمنين با اصحاب سقيفه

(نا) چون امير المؤمنين عليه السلام را بآن ذلت در محضر ابى بكر در مسجد رسول خدا حاضر کردند در حالى كه ريسمان در گردن

داشت آن حضرت روی با ابابکر کرد (فقال یا ابابکر ما اسرع ما وثبتم علی رسول الله بای حق وای منزله دعوت الناس الی بیعتک الم تباعنی بالامس بامر الله و امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقد کان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمه علیها السلام بالسوط حین حالت بینها و بین زوجها و ارسل الیه عمران حالت بینک و بینه فاطمه فضربها فألجأها قنفذ الی عضاده بیتها و دفعها و کسر ضلعاً من جنبها فالقت جنیناً من بطنها) فرمود ای ابوبکر چه زود بر رسول خدای تاختن کردی و سر از فرمان او بدر بردی بکدام شایستگی مردم را به بیعت خود دعوت کردی نه تو در غدیر خم بفرمان خدا و رسول با من بیعت نمودی اینک قنفذ که خدایش لعن کناد فاطمه را با تازیانه بزد گاهی که میان من و او میانجی بود و عمر بضرب او فرمان داد فاطمه در پس در پناهنده گشت و او عضاده در را فشاد داد چنانکه پهلوی او را بشکست و طفلی که در شکم داشت ساقط ساخت در خبر است که فاطمه از آن روز بستری گشت و ناتوان بود تا شهید از جهان در گذشت. مخفی نماند که موافق بعضی روایات خود عمر متصدی این جنایت

شد و در بعضی قنفذ را متصدی این جنایت می‌دانند و در روایت عاشر بحار در مناظره‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در مجلس معاویه متصدی این جنایت را مغیره بن شعبه می‌داند چنان چه می‌فرماید آن حضرت بمغیره بن شعبه (انت الذی ضربت امی فاطمه حتی ادميتها و القت ما فی بطنها) و این روایات اصلا با هم دیگر معارض نیست بجهت آن که جنایت را که یک جماعت با هم دیگر همدست و هم رأی بشوند درایتان آن نسبت آن جنایت بهریک آنها صحیح است علاوه بر این که احتمال قوی می‌رود که از جهت بغض و عناد باین خانواده هر کدام برای تشفی قلب خود آن مظلومه را بضرب تازیانه و غلاف شمشیر و فشار در اذیت کرده باشند اللهم العن ظالمی آل محمد، بالاخره عمر گفت ای علی دست از این اباطیل و سخنان بیهوده بردار و با ابوبکر بیعت کن آن حضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت سر از بدنت بردارم (۱) و بتمام ذلت و خواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگر چنین کنید بنده‌ی خدا و برادر سید انبیا را بقتل رسانیدید گفت قبول داریم که بنده‌ی خدا هستی و لکن هرگز برادر رسول خدا نیستی آن حضرت فرمود ای ابابکر انکار می‌کنی که پیغمبر مرا برادر خویش قرار داد و تا سه مرتبه این کلام را فرمود آن گاه متوجه جماعت گردید و فرمود همانا من سزاوارتر بامر خلافت باشم از شما و البته بر شما واجب و سزاوارتر است که با من بیعت کنید ای جماعت قریش این امر را از انصار گرفتید و حجت آوردید

۱- قالوا نقتلك ذلا و صغارا فقال عليه السلام اذا تقتلون عبدالله و اخا رسول الله قال ابوبكر اما عبدالله فنعم و اما اخو رسول الله فما نقر لك بهذا فقال عليه السلام ثلاث مرات يا ابابكر أتكر هذا من رسول الله انه جعلني اخاه و قال يا اخي انت مني بمنزله هارون من موسى ثم قال عليه السلام انا احق بهذا الامر منكم و انتم احق بالبيعه لي اخذتم هذا الامر من الانصار و احتجتم عليهم بالقرايه من رسول الله و تأخذونها منا اهل البيت غصبا الستم نازعتم الانصار و احتجتم عليهم بالقرايه من رسول الله و انكم اولي بهذا الامر منهم لمكانكم من رسول الله صلى الله عليه و آله فاعطوكم المقاده و سلموا اليكم الاماره و انا احتج اليكم بمثل ما حتجتم على الانصار انا اولي برسول الله حيا و ميتا انا وصيه و وزيره و مستودع سره و علمه او انا الصديق الاكبر و اول من آمن به و صدقه و احسنكم بلا، في جهاد المشركين و اعرفكم بالكتاب والسنة و افقهكم في الدين و اعلمكم بعواقب الامور و اذربكم لسانا و اثبتكم جنانا فعلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان كنتم تخافون الله من انفسكم و اعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصار لكم و الا فبوثوا بالظلم و انتم تعلمون.

که ما اقرابای رسول خدا می‌باشیم اکنون چگونه آن را از ما غصب می‌نمائید و حال آن که ما اقرب و نزدیکترین مردم برسول خدا می‌باشیم همانا همان حجتی که شما بر انصار آوردید و آنها دست باز داشته‌اند و خلافت را بشما واگذار نمودند من همان حجت را برای شما اقامه می‌نمایم که من اولی برسول خدا هستم حیا و متیامنم وصی و وزیر و خلیفه‌ی بعد از او و محرم اسرار و مخزن علوم رسول مختار و صدیق اکبر و اول کس که باو ایمان آورد من بودم منم مجاهد فی سبیل الله و اعرف بکتاب خدا و سنت سید انبیاء و فقیه‌ترین شما در دین حق تعالی و داناترین شما بحوادث و عواقب امور و فاضیح‌ترین و شجاع‌ترین و اقوی از شما می‌باشم باین حال جائز نیست برای شما که با ما منازعه در امر خلافت بنمائید و سلطنت آل محمد را بخانه اغیار و اجانب بیندازید اگر شما از خدای تعالی می‌ترسید باما از روی انصاف سخن بگوئید و اگر نه این بار ظلم را خود حمل بنمائید و می‌دانید که البته پاداش آن را خواهید دید چون امیرالمؤمنین سخن بدینجا رسانید و از در نصیحت امت از روی صدق و راستی فرمایشات خود را خاتمه داد عمر بن الخطاب سر برداشت و گفت ما دست از تو برداریم تا این که بیعت بنمائی از روی رضا و رغبت و خواهی بجبر و کراهت حضرت (۱) فرمود همانا امروز تو برای ابوبکر خلافت را محکم می‌کنی که فردا آن را بتو رد بنماید بخدا قسم بحرف تو گوش نکنم و هرگز سخن ترا قبول ننمایم و اقاویل ترا بچیزی خریداری ننمایم و بآن اعتنائی ندارم من بیعت نخواهم کرد ابو عبیده گفت یابن عم ما قرابت ترا و سبقت ترا در اسلام و علم ترا و نصرت ترا در اسلام انکار نداریم لکن نوجوانی و ابوبکر پیرست ثقل این حمل را بهتر تواند حمل داد امروز این کار بامضا رفته است تو نیز رضا بقضا بده اگر خدای ترا زنده گذاشت با تو بازگشت خواهد کرد بی آن که دو نفر از در خلافت با تو بیرون شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دل‌های عرب را می‌دانم که با تو چگونه است و دانسته‌ام که ترا اطاعت نخواهند کرد (۲) امیرالمؤمنین فرمود ای معشر مهاجرین و انصار از خدا بترسید و وصیت پیغمبر را

۱- فقال علی احلب حلبا لک شطره و اشد له الیوم لیرد علیک غدا والله اذا لا اقبل قولک و لا احفل بمقامک و لا اباع.

۲- فقال امیرالمؤمنین یا معشر المهاجرین والانصار و الله الله لا تنسوا عهد نیکم الیکم فی امری و لا تخرجوا سلطان محمد (ص) من داره و قعر بیته الی ادورکم و قعر بیوتکم و لا تدفعوا اهله من حقه و مقامه فی الناس فوالله یا معشر الجمع ان الله قضی و حکم و نبیه اعلم و انتم تعلمون انا اهل البیت احق بهذه الامر منکم اما کنت القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المضطلع بامر الرعیه والله انه لفینا لافیکم فلا تتبعوا الهوی فترداودا من الحق بعد افتفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم.

در حق من در بوته نسیان مگذارید و سلطنت رسول خدا را که مختص ما اهل بیت است از خاندان رسول خدا بخاندان اجانب نقل و تحویل ندهید و مقام امامت و خلافت که جز برای اهل بیت بجهت احدی زینده نیست از خاندان رسالت غصب می‌نمائید بخدای متعال قسم است که حق تعالی حکم فرموده و پیغمبر را بآن آگاه نموده و شما هم مطلب را کاملاً می‌دانید که ما اهل بیت سزاوارتریم بامر خلافت من عالم بکتاب خدا و فقیه در احکام حضرت مصطفی و من داناتر و بیناتر بامر رعیت می‌باشم و این خصال مخصوص خاندان رسالت است و شما را در آن نصیبی نیست متابعت هوای نفس را دست باز دهید که شما را از طریق حق بوادی ضلالت اندازد و باز ماندگان شما را در فتنه و فساد دچار بنماید و اختلاف در اخلاف و اعقاب شما پدیدار گردد بشر بن سعد انصاری که اول کس بود از انصار که با ابوبکر بیعت نمود با جماعتی از انصار گفته‌اند یا ابالحسن اگر انصار از آن پیش که با ابوبکر بیعت کنند این سخنان را از تو شنیده بودند دو نفر با تو مخالفت نمی‌نمودند (۱) آن حضرت فرمود ای مردم آیا سزاوار بود برای من که جنازه‌ی رسول خدا را دفن نکرده بیرون تازم و در امر خلافت بمنزعه پردازم بخدا قسم مرا این گمان نبود که احدی با اهل بیت رسول خدا در مقام منازعه برآید بعد از آن همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آیا پیغمبر عذری باقی گذارد برای احدی در روز غدیر خم آیا حجتی باقی ماند که در آن روز اقامه نفرمود ای جماعت شما را بخدا قسم می‌دهم که هر کس مقاله‌ی رسول خدا را در حق من شنیده است

۱- فقال علی علیه السلام یا هؤلاء اکنتم ادع رسول الله مسجی لا اواریه و اخرج انازع فی سلطانه والله ما خفت احدا یسموله و ینازعنا اهل البیت فیه و یتحل ما ستحلتموه و لا علمت ان رسول الله ترک یوم غدیر خم لاحد حجه و لا لقائل مقالا فانشد الله رجلا سمع النبی (ص) یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ان یشهد بما سمع من النبی (ص) فقام اثنی عشر رجلا من غزات البدر و شهدو له.

ص: ۲۷۶

در روز غدیر برخیزد و ادای شهادت بنماید دوازده نفر برخواسته‌اند و ادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم و در اثر این کتمان از هر دو چشم نابینا شدم بالجمله امیرالمؤمنین این گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسول خدا در هر مقام در نص خلافت او و وصایت او فرموده بود بیاد مردم آورد و ایشان گفته‌اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف باد که بسط کلام و کثرت اهتمام و تحمل چندین زحمت و ذلت که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر خویشتن نهاد برای طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس می‌خورد برای امت که دچار ضلالت شدند و غم آنها را داشت که در گرداب کوری و گمراهی افتادند که بعد از آن همه رنج و شکنج که رسول خدا تحمل نمود و آن همه داد مردی و مردانگی که علی علیه‌السلام در جهاد داد تا مشرکان راه بکوچه‌ی اسلام نزدیک کردند و وسالک وحدت شدند و کافران کلمه توحید بر زبان جاری ساخته‌اند سپس یکباره از دین بدر رفته‌اند و جلباب کفران به پوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انبیاء و اولیاء که در محبت امت مهربان‌تر از پدر مهربان بر فرزند صالح‌اند چگونه در چنین احدوثة و فتنه‌ی بزرگ اندوه‌گین نباشند لاجرم آن حضرت در اتمام حجت و تنبیه امت چند که توانست خودداری نفرمود.

اکاذیب ابوبکر

خلاصه ابوبکر سخت بترسید که مبادا روی مردم از وی بگردد و آن حضرت را نصرت کنند گفت یا علی آن چه گفתי همه صحیح است و سخن براستی نمودی و ما همه را از رسول خدا شنیدیم و از بر کردیم ولکن رسول خدا بعد از آن فرمود ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را برگزید و گرامی داشت و از برای ما اختیار کرد سرای آخرت را و نبوت و خلافت از برای ما جمع نمی‌شود علی علیه‌السلام فرمود هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز تو این حدیث را شنیده عمر گفت اینک من حاضر بودم و شنیدم خلیفه‌ی رسول خدا دروغ گو نیست ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذبن

ص: ۲۷۷

جبل نیز شهادت دادند ای وقت امیرالمؤمنین فرمود (۱) هر آینه بتحقیق که وفا کردید بصحیفه‌ی ملعونه‌ی خود که پنجاه نفر شما در روز غدیر خم با هم عهد شدید که اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود نگذارید که امر خلافت باهل بیت او برسد ابوبکر گفت این سخن را از کجا گوئی و از کجا دانسته‌ای آن حضرت روی باز بیر و سلمان و ابوذر و مقداد نمود و فرمود که شما را بخدا قسم می‌دهم آیا مطلب چنین نیست که من می‌گویم عرض کردند که ما بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه و معاذبن جبل بنام هریک را برشمرد و فرمود ایشان کتابی نگاشته‌اند و پنجاه نفر مهر کرده‌اند و با هم عهد کردند که چون من از دنیا بروم خلافت را با تو نگذارند و تو عرض کردی یا رسول الله چون کار بدین گونه کنند حکم چیست فرمود اگر ناصر و معینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنما و اگر کسی ترا نصرت نکرد در خانه خود ساکت بنشین و خون خود را حفظ بنما

آن گاه علی فرمود بخدا قسم اگر این چهل نفر که با من بیعت کردند عهد نشکسته بودند هر آینه با شما در راه خدا جهاد می‌کردم و من بشما خبر بدهم که این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را که بر پیغمبر بستید کتاب خدای متعال تکذیب شما را می‌کند که می‌فرماید: ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمه و آتیناهم ملکا عظیما (۲) مراد از کتاب نبوت است و از حکمت سنت و از ملک خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس هر که در خلافت طمع بندد غصب حق ما کرده باشد این وقت عمر با کمال خشم و غیظ و غضب روی بابوبکر کرده گفت که بر منبر نشسته باشی و اینک

۱- قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام لقد وفیتم بصحیفکم الملعونه التي قد تعاقدم علیها فی الکعبه انه ان قتل الله محمدا اذمات لتردن هذا الامر عنا اهل البیت.

۲- سوره‌ی نساء آیه‌ی (۵۷) فمنهم من آمن به و منهم من صدعنه و کفی بجهنم سعیرا والمراد بالناس رسول الله یعنی آیا حسد می‌برند مردم نیک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هست بر چیزی که خدا بایشان عطا کرده است از فضل بخود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرگ سپس از مردم جماعتی بآنها ایمان آوردند و جماعت دیگر از اطاعت سرباز زدند و مخالفت کردند اینان آتش افروخته جهنم را برای خود تهیه کردند.

علی در برابر تو نشسته باشد و با تو طریق مجادله و معادات سپرد فرمان کن تا با تیغ سرش را بگیرم امام حسن و امام حسین ایستاده بودند چون این کلمات استماع نمودند صدا را بگریه بلند کردند و سخت بگریسته‌اند امیرالمؤمنین آنها را بسینه چسبانید فرمودند آسوده خاطر باشید و گریه نکنید پسر خطاب قادر بر قتل پدر شما نیست

ام‌ایمن حاضنه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد برداشت و فرمود ای ابابکر چقدر زود بود که حسد و نفاق خود را ظاهر کردید و بر ابن عم رسول خدا ظلم کردید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه کار است حکم داد تا ام‌ایمن را زدند و از مسجد بیرون کردند این وقت بریده‌ی اسلمی برخاست و فرمود ای عمر بر برادر رسول خدا جسارت می‌کنی و با او خشونت می‌نمایی و حال آن که ما ترا و حسب و نسب ترا خوب می‌شناسیم در قریش آیا شما نبودید در روز غدیر خم که رسول خدا بتو و ابی‌بکر فرمود بروید بر علی سلام کنید بامارت مؤمنان یعنی بگوئید السلام علیک یا امیرالمؤمنین و تو و ابوبکر گفتید این فرمان از شما است یا از جانب خداست حضرت فرمود از جانب خداست ابوبکر گفت ای بریده راست می‌گوئی ولیکن رسول خدا از پس آن فرمود لا-تجتمع لاهل بیتی الخلفه والنبوۃ بریده گفت بخدا قسم هرگز رسول خدا چنین سخنی نفرموده و سوگند با خدای در شهری که تو امیر باشی نمانم عمر فرمان کرد تا او را بزدند و از مسجد بیرون کردند آن گاه روی با امیرالمؤمنین کرد و گفت یا علی برخیز با ابوبکر بیعت کن قبل از این که سر از بدنت بردارم آن حضرت بقبر رسول خدا پناهنده شد و این آیه را تلاوت کرد (یا بنی ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)

و همی با ناله‌های جگر خراش می‌گفت واجعفره ولا-جعفر لی الیوم واحمزتاه ولا-حمزه لی الیوم این وقت خبر بعباس بن عبدالمطلب دادند که علی پسر برادرت در زیر شمشیر نشسته عباس شتاب زده در رسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفیق و مدارا کنید بر من است که او بیعت کند چون وارد شد دست آن حضرت را گرفت بی آن که کف باز کند با دست ابوبکر مسح داد و ابوبکر بهمین قانع شد این وقت علی را رها کردند

ص: ۲۷۹

پس آن حضرت دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد بار پروردگارا تو می‌دانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن با تو همدست بشوند با این قوم جهاد کن و این فرمان تو است که در قرآن کریم فرموده‌ای که بیست تن مرد شکیبا بر دویست کس غلبه جوید و تو آگاهی ای خدای من که بیست نفر برای من فراهم نشد این وقت مقدار برخست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین بچه امر می‌فرمائی بخدا قسم اگر امر کنی مرا هر آینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم و تا جان دارم از نصرت شما دست باز ندارم و اگر می‌فرمائی ساکت می‌نشینم آن حضرت فرمود دست باز دار و ساکت بنشین و وصیت رسول خدا را از خاطر خود محو منما پس مقدار روی بآن جماعت کرد و فرمود قسم با آن کسی که جان من در قبضه‌ی قدرت او است اگر بدانم که می‌توانستم ظلمی را از مولایم امیرالمؤمنین دفع و رفع بنمایم و دین خدا را قدرت داشتم که نصرت بنمایم و آن را عزیز بدارم شمشیر بدوش می‌گرفتم و با شما جهاد می‌کردم وای بر شما بر برادر رسول خدا و وصی سید انبیاء و خلیفه‌ی او را در امت و پدر دو فرزندانش و شوهر دخترش بانوی عصمت غارت بردید و حق او را غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگون را و مأیوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بر برادر رسول خدا حمله افکنید پس پذیرای بلا باشید و دچار زحمت و غلا را منتظر باشید.

حقیر چون احتجاج آن دوازده نفر را با ابی‌بکر و سایر وقایع سقیفه را در جلد اول (الکلمة التامة) بتفصیل ایراد کردم از این جا عنان قلم را باز کشیدم.

من قصیده الغدیریة

و ما ابتلی فی دهره مسلم

بمثل ما به علی ابتلی

یوم الی المختار اوحی الاله

بلغ بما فی حیدر انزلا

فقام فی الخم خطیبا علی

غیر کلا والناس ملاء الفلا

من کنت مولاه فذا حیدر

مولاه قد قال رب العلی

فابتداء الشیخان قالاه

بخ بخ اصبحت مولی الملا

ص: ۲۸۰

فاظها لرب له والولا
والحفد في قلبهما قد غلا

ما مضت الايام قالا له
بايع لنا من قبل ان تقتلا

ما رأت العينان من قبل ذا
يحل عبد عنه عقد الولا

يا سائلي دع عنك تفصيلها
جری عليه واسمع المجملا

لما قضى المختار حاجت على
آل الهدى اصحابه الجهلا

جاؤا الى الدار وقد اضرموا
نارا و رضوا ضلع بنت العلى

و سودوا يا ويلهم متنها
بالسوط حتى الموا المفصلا

و اسقطوا جنينها ويلهم
فما جنى الجنين ان يقتلا

ما راقبوا الله بما قد جنوا
فلا و لا خافوا نزول البلا

زد عمر آتش بآن دری که پی فخر
بودی روح الامین مدامش چاکر

تا چه بود مصلحت ز امت عاصی
خواری بیحد کشید و زحمت بیمر

دست خدا را دو دست بست ز بیداد
پهلوی زهرا شکست و خست ز کیفر

دخت پیمبر ستاده با تن مجروح
پور قحافه نشسته بر سر منبر

آه از آن تازیانه کت زده قنفذ
دادن از آن ریسمان گردن حیدر

یعنی این است اجر مزد و رسالت
یعنی آنست شکر حق پیمبر

آتش این فتنه بود کاتش افروخت
در حرم کربلا بطارم اخضر

آری اگر این عمر بیاد نمی‌داد
حرمت آل رسول و حیدر صفدر

طعمه‌ی شمشیر آن عمر ننمودی
تازه جوانانشان ز اکبر و اصغر

گر در این خانه را نسوخته بودند
بر در آن خیمه کس نمی‌زدی اخگر

غصب فدک گر کس از بتول نمی‌کرد
تشنه نگشتی حسین بی کس و یاور

گر که علی را رسن نبود بگردن
بسته بغل می‌نگشت عابد مضطر

فاطمه گر ضرب تازیانه نخوردی
لعل حسین کی شدی کبود ز خیزر

قضیه‌ی حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل سنت در این قضیه جهلا یا تجاهلا سه فرقه می‌باشند یک فرقه منکرند و می‌گویند اصلاً چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقه‌ی ثانیه گویند عمر اراده‌ی حرق باب کرد و فاطمه را بغضب آورد ولی این گونه کارها از گناهان صغیره است ضرر بمقام ابی‌بکر و عمر نمی‌رساند فرقه‌ی سوم گویند بر فرض که در خانه را هم بسوزاند چون مسئله‌ی امامت و نصب خلیفه از اهم امور بود و متخلفین در خانه‌ی فاطمه بودند این گونه حوادث اگر رخ بدهد و زنی بخشم بیاید ضرر ندارد و حقیر این موضوع را کاملاً در جلد اول و ثانی (الکلمة الثامنة) متعرض شدم و نیز در کتاب (خیر الکلام) که رد بر کسر وی دشمن اسلام نوشته‌ام پاره‌ی از این قسمت را در آن جا شرح داده‌ام چون کسر وی کاسه لیس نواصب بوده و مزخرفات آنها را نشخوار کرده بکلی منکر حرق باب بود ناچار پاره‌ی از کلمات اهل سنت را در آنجا نوشتم و در این کتاب مستطاب نظر باین که شاید مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نپزیرند سزاوار چنان دیدم که بجهت ارغام انوف منکرین از اسفار معتبره‌ی سنیه اثبات کنم که عمر مهیا شد باین که در خانه را بسوزاند بلکه سوزانید و چون این معنی اثبات شد دماغ منکرین بخاک مالیده خواهد شد که فرقه‌ی اولی بودند و جواب فرقه‌ی ثانیه هم داده خواهد شد که اگر این عمل از گناهان صغیره بوده باشد گناه کبیره من الازل الی الابد وجود خارجی پیدا نکرده و نخواهد کرد و جواب فرقه‌ی سوم که گفته‌اند برای نصب خلیفه خلیفه‌ای و امامی در کار نبود بلکه یک دسته دزدان دین برای غصب خلافت شاه کشور دین و بر هم زدن امامت ثابت و خلافت منصوبه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جمع شدند و بغارت گری پرداخته‌اند اکنون بر سر سخن برویم فنقول مستیعنا بالله

اول ابن عبد ربه‌ی اندلسی مالکی مذهب در عقد الفرید (۱) گفته جماعتی که

۱- ج ۳ ص ۶۳ الذین تخلوا عن بیعتہ ابی‌بکر علی والعباس والزییر و سعد بن عباده فاما علی والعباس والزییر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمه و قال لهم ان ابوا فقاتلهم فاقبل عمر بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار فلقتہ فاطمه فقالت یا بن الخطاب اجئت لتحرق داری قال نعم او تدخلوا فیما دخلت فیہ الامه ج ۲ ص ۴۴۳.

تخلف از بیعت با ابی‌بکر کردن علی بن ابی‌طالب و عباس بن عبدالمطلب و زبیر بن العوام و سعد ابن عباده بودند اما علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشستند تا این که ابوبکر عمر بن الخطاب را بسوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه‌ی فاطمه بیرون کند و عمر را گفت اگر از بیرون آمدن ابا دارند با آنها قتال کن سپس عمر با آتش آمد در خانه‌ی فاطمه که خانه را بسوزاند بر آن جماعت فاطمه را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آیا آمده‌ای که خانه‌ی مرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آن که داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند.

این عبارت تمام صراحت می‌گوید که ابوبکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جائز شمرده‌اند و ابوبکر فرمان داده است که امتناع کردند با آنها جنگ کن.

دوم محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنه ۳۱۰ در تاریخ خود چنین گوید که عمر بمنزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین بودند عمر گفت بخدا قسم البته خانه را بر شما آتش می‌زنم مگر آن که بیرون بیائید و با ابوبکر بیعت کنید پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون دوید پای او بسنگی آمد و بر زمین خورد یک باره بر او حمله کردند و شمشیر او را از دست او ربودند و او را مأخوذ داشتند الخ.

سوم ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری المروزی الباهلی المتوفی سنه ۲۷۶ در الامامه والسیاسه (۱) گوید که چون ابوبکر براریکه خلافت مستقر شد

۱- ابن قتیبه از اعیان علماء سنت است چنانچه از مطالعه‌ی و فیات الاعیان ابن خلکان و مرآت الجنان یافعی و جامع الاصول ابن اثیر الجزری و تهذیب الاسماء علامه‌ی نووی و انساب سمعانی و میزان الاعتدال ذهبی و بغیة الوعاء سیوطی و غیر آن ظاهر است و نسبت کتاب السیاسه والامامه باین قتیبه نیز مسلم و محقق است چنان چه بآن تصریح کرده عمر بن فهد مکی شافعی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام‌القری در وقایع سنه ۹۰۳ و همچنین تفسیر شاهی که از معتبرین تفاسیر سنیه است در سوره‌ی نور در ذیل آیه‌ی اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم و نیز بتصریح عمر رضا کحاله دو کتاب اعلام النساء در ترجمه فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها و نص عبارت اینست در ص ۱ و ان ابابکر رض تفقد قوما تخلفوا عن بیعتہ عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فابوا ان یخرجوا فدعی بالحطب فقال والذی نفس عمر بیده لتخرجن اولاً حرقنها علی من فیها و قیل له یا اباحفص ان فیها فاطمه فقال: و ان، فخرجوا و بايعوا الا علی کرم الله وجهه فانه زعم انه قال حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقف فاطمه رضی الله عنها علی بابها فقال لاعهد لی بقوم حضروا اسوء محضر منکم ترکتم رسول الله جنازته بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا الینا حقنا فاتی عمر ابابکر فقال له الا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة و قال ابوبکر لئن فذ و هو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب الی علی فقال ما حاجتک فقال یدعوک خلیفه رسول الله فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع فابلیغ الرساله قال فبکی ابوبکر رضی الله عنه فقال لئن فذ عدلیه فقل له امیر المؤمنین یدعوک لتبایع فجاءه قنفذ فادی ما امر به فرجع علی بن ابیطالب صوته فقال سبحان الله لقد ادعی مالیس له فرجع قنفذ فابلیغ الرساله فبکی ابوبکر طویلاً ثم قام عمر فمشی و معه جماعه حتی اتوا باب فاطمه فدقوا لباب فلما سمعت فاطمه رضی الله عنها اصواتهم نادت باعلی صوتها یا ابتا یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم

تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا فمضوا به الی ابی بکر فقال له بایع فقال علی ان لم افعل فمه قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال اذا تقتلون عبدالله و اخا رسول الله قال عمر ما عبدالله فنعم و اما اخو رسول الله فلا و ابوبکر ساکت لایتکلم فقال له عمر الا تأمر فیہ بامرک فقال لا اکرهه علی شیئی ما کانت فاطمه الی جنبه فلحق علی بقبر رسول الله یصبح و یبکی و ینادی یان ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. و نیز همین ابن قتیبہ گوید: علی را که بسوی مسجد می بردند ناله کنان می گفت واحمزتاه و لاحمزه الی الیوم واجعفره و لا جعفر الی الیوم.

ص: ۲۸۳

در پی آن برآمد که هر کس از بیعت سرباز زند حاضر محضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبر کردند که جمعی از متخلفین در پیرامون علی در خانه‌ی فاطمه دختر پیغمبر انجمن شدند این وقت ابوبکر عمر را فرستاد که ایشان را بیاورد عمر بدر خانه‌ی فاطمه آمد فریاد برداشت که بیرون بیایید و با خلیفه‌ی رسول خدا بیعت بنمائید و اگر سر بر تافتید قسم بخدائی که جان من در قبضه‌ی قدرت اوست این خانه را با هر که در او هست آتش در زخم و همه را بسوزانم عمر را گفتند در خانه فاطمه دختر پیغمبر است گفت ولو در خانه دختر پیغمبر بوده باشد خواهم سوزانید پس مردم از ترس سوختن متفرق شدند ناچار رفتند و بیعت کردند مگر علی که قسم یاد کرده بود که ردا بر دوش نگیرد تا این که قرآن را جمع بنماید در این وقت فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود خاطر ندارم مردمی

را که شنیع‌تر اجتماعی کرده باشند از این اجتماع شما جنازه‌ی رسول خدا را در پیش روی ما گذاردید و بجانب سقیفه شتافتید و بین خود هر چه خواستید کردید بدون مشورت ما اهل بیت و حق ما را خاص خود پندارید از سخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمر چون دید کار بکام نشد ثانیاً بنزد ابوبکر آمد گفت در کار علی سستی روا نیست از او باید بیعت گرفته شود ابوبکر قنفذ را فرستد که علی را حاضر نماید قنفذ بدر خانه‌ی حضرت آمد آن حضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفه‌ی رسول خدا ترا می‌طلبد علی فرمود چه زود بود که بر پیغمبر خدا دروغ بستید قنفذ برگشت و آن چه شنیده بود با ابوبکر گفت ابوبکر گفت برو علی را بگو امیرالمؤمنین ترا می‌طلبد قنفذ برگشت و پیغام رسانید حضرت فرمود سبحان الله ابوبکر دعوی امری که ربط باو ندارد می‌نماید یعنی لقب امیرالمؤمنین که خاص من است بر خود بسته قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود شرح داد عمر ثانیاً ابوبکر را تحریص بر احضار امیرالمؤمنین می‌نمود و ابوبکر می‌گریست عمر چون حال بدین منوال بدید از جای برخاست با جمعی بدر خانه‌ی فاطمه آمد و در خانه را بشدت کویید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای بلند ناله برآورد و همی ندبه کرد و گفت ای پدر بزرگوار و ای رسول تاجدار آیا خبر داری که امروز چگونه دچار ظلم پسر ابوقحافه و پسر خطاب شدم و چها می‌بینم بعد از تو از ایشان مردم از ندبه‌ی فاطمه و صدای گریه‌ی او متفرق شدند در حالتی که نزدیک بود قلبهای آنها از هم پاشد و جگرهای آنها پاره پاره شود ولی عمر با جماعتی از یاران او روی برتافتند تا علی را دست گیر کرده بجانب مسجد کشیدند و در محضر ابی‌بکر حاضر کردند و او را امر به بیعت نمودند فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهد شد عمر گفت سر از بدنت بردارم فرمود در این وقت بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا را بقتل آوردید عمر گفت قبول داریم که بنده‌ی خدا هستی ولیکن قبول نداریم که تو برادر پیغمبر باشی این بگفت و روی بابی‌بکر آورد و گفت امر خود را در علی جاری کن ابوبکر سر در پیش انداخته ساکت بود بعد سر برآورد و دست گفت از علی باز دارید تا فاطمه دختر پیغمبر در کنار او هست من او را با امری اکراه نمی‌کنم در این وقت علی با چشم گریان بر سر قبر رسول خدا پناهنده

شد و این آیه را رکه در حق موسی و هارون بود تلاوت نمود کنایه از این که همچنان که بنی‌اسرائیل هارون را ضعیف کردند و قصد کشتن او نمودند او را ترک کرده بگرد گوساله‌ی سامری مجتمع شدند امت تو هم مرا ضعیف شمردند و بقصد قتل من دامن بر کمر زدند. از این خبر وحشت اثر چون سفیدی صبح ظاهر است که آن حضرت بیعت نکرده بیرون رفت. چهارم ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) از مصادر وثیقه روایات ابسط از آن چه را که ابن قتیبه نقل کرده نوشته و می‌گوید سزاوار بود برای ابوبکر و عمر که فاطمه را احترام نمایند.

پنجم ابوالولید محب‌الدین محمد بن شحنه الحنفی قاضی الحنفیه بحلب المتوفی سنه ۸۱۵ یا هشتصد و هفده در کتاب روضه المناظر فی الاخبار الاوائل و الاواخر و این کتاب در حاشیه‌ی تاریخ ابن اثیر جزری طبع شده است در خلال داستان سقیفه گوید که مردم برای بیعت با ابی‌بکر هجوم آوردند مگر جماعتی از بنی‌هاشم که از جمله‌ی آنها زبیر بن العوام و عتبه بن ابی‌لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کنندی و سلمان فارسی و ابوذر و عمار یاسر و بریده‌ی اسلمی و براء بن عازب و ابی بن کعب و ابوسفیان بن حرب این جماعت بطرف علی بن ابی‌طالب آمدند (ثم ان عمر جاء الى البيت لعلی بن ابی‌طالب لیحرقه و من فیه فلقته فاطمه فقال عمر ادخلوا فیما دخلت فیه الامه) یعنی عمر بطرف خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شتاب گرفت برای این که خانه را با هر که در او هست بسوزاند فاطمه‌ی او را ملاقات کرد عمر گفت داخل بشوید در آن چیزی که داخل شده است در او امت حقیر گوید: این عالم سنی چندان که توانسته تحریف روایت کرده

ششم ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (۲) گوید در من نزد استاد خود ابوجعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می‌خواندم که نیزه حواله‌ی هودج زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده او بترسید و فرزندی از او سقط شد و باین سبب رسول خدا در روز

۱- ج ۲ ص ۱۹ و ایضا ج ۱ ص ۱۳۴ از طبع مصر.

۲- ج ۳ ص ۳۵۲ از چاپ مصر.

فتح مکه خون او را هدر کرد و می‌گوید چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را هدر کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیوة بود مباح می‌کرد خون کسی که فاطمه‌ی را ترسانید و فرزند او را هلاک گردانید ابن ابی‌الحدید گوید من به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه‌ی را ترسانیدند و فرزندش محسن نام را سقط کردند نقیب تقیه کرد و گفت من در این باب توقف دارم.

و هفتم طبری سابق الذکر در تاریخ خود (۱) از عبدالرحمن بن عوف حدیث کند که ابوبکر هنگام مرگ گفت سه کار کردم و ای کاش نکرده بودم تا آن که گوید (وددت انی لم اکشف بیت فاطمه و انکانوا قد اغلقوا علی الحرب) یعنی دوست داشتم که من کشف بیت فاطمه نکنم و کسی را بر در آن خانه نفرستم اگر چه با من محاربه می‌کردید و کار بجنگ و جدال می‌کشید و مراد باین کشف یعنی ای کاش عمر را با جماعتی نمی‌فرستادم که بآن آستان ملک پاسبان هجوم نمایند و بی‌اذن فاطمه میان خانه بریزند و این روایت را دیگران از اعلام سنیه نقل کرده‌اند مثل ابن قتیبه در الامامه والسیاسته (۲) و مسعودی در مروج الذهب (۳) و ابن عبدربه در عقدالفرید (۴) و دیگران همه این مطلب را نوشته‌اند.

هشتم احمد بن عبدالعزیز جوهری بنابر نقل ابن ابی‌الحدید در کتاب سقیفه از سعد بن ابی‌وقاص روایت کرده که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه‌ی فاطمه که با وی بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه بزند زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و می‌گریست و مردم را نهی می‌کرد

نهم عمر بن شیبه که از مشاهیر و معتبرین سنیه است در تاریخ خود بنابر نقل ابن ابی‌الحدید چنین روایت کرده که عمر با جماعت بسیار از مهاجرین و انصار بخانه فاطمه آمد و گفت والذی نفسی بیده لتخرجن الی البیعه او لاحرقن علیکم البیت دهم ابوالعباس محمد بن یزید بن عبد‌الاکبر الازدی الثمالی النحوی اللغوی الموثوق

۱- ج ۲ ص ۶۱۹.

۲- ج ۱ ص ۱۳.

۳- ج ۱ ص ۴۱۴.

۴- ج ۳ ص ۶۸.

به عندالعامه چنانچه خطیب بغدادی بترجمه او در تاریخ بغداد فراوان او را توثیق و تجلیل کرده و ثناء بلیغ او را نموده در کتاب کامل خود سند بعبدالرحمن بن عوف می‌رساند که گفت من در مرض موت ابی‌بکر بیعت او رفتم و بر او سلام کردم از حالش پرسیدم گفت بهمین حال که می‌بینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست می‌داشتم که هتک حرمت خانه‌ی فاطمه نکنم و او را بحالت خود بگذارم هر چند جماعتی در آن خانه باشند

یازدهم ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظام المتوفی فی حدود سنه ۲۳ الذی هو من اعظم شیوخ المعتزله و کافی است در تبحر او که استاد جاحظ بوده و این نظام پسر خواهر ابوالهزیل علاف است و متبحر بودن نظام در فنون علم در نزد اهل سنت چون طشت از بام افتاده است او گفته است بتصریح تمام که رسول خدا نص صریح نمود بر خلافت علی بن ابی‌طالب ولکن عمر و ابوبکر آن را کتمان کردند و عمر بن الخطاب چنان فاطمه را بزد که فرزندش محسن نام سقط شد (۱).

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در کتاب وافی بالوفیات بترجمه همین ابراهیم بن سیار معروف بنظام (۲) چنین گفته (قال النظام ان النبی نص علی ان الامام علی علیه‌السلام وعینه و عرفت الصحابه ذلك ولكن كتمه عمر لاجل ابی‌بکر رضی الله عنهما و قال ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى القت المحسن من بطنها الخ. و صدفی این موضوع را طعن بر نظام گرفته ولی این مشتم به بیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است مطلب واضح و روشن تر از این است که بتوان آن را باین حیلها مخفی و مستور داشت.

۱- و نص عبارت نظام را محمد بن عبدالکریم شهرستانی که در نهایت تعصب است در کتاب ملل و نحل خود ص ۲۶ از جلد اول طبع ایران و در طبع غیر ایران صفحه ۷۲ چنین نقل کرده: ان عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى القت المحسن من بطنها و كان عمر يصيح احرقوها بمن فيها و ما كان في النار غير علي و فاطمه والحسن والحسين.

۲- بنا بر نقل جلد اول حدیث غدیر از عباقت الانوار طبع ۲ ص ۵۰۱.

دوازدهم عمر بن شیبه‌ی سابق الذکر بنا بر نقل ابن ابی‌الحدید و ابو عبیده در کتاب اموال و ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب مطیر (مصغرا) النخعی المتوفی سنه ۳۰۶ که یکی از حفاظ اهل سنت و از علماء طراز اول ایشان است و صاحب معاجم ثلاثه است در معجم کبیر خود تصریح کرده که ابوبکر در مرض موت می‌گفت: کاش من کشف بیت فاطمه نکرده بودم.

سیزدهم ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله الدمشقی الشافعی المحدث الحافظ المعروف بابن عساكر المتوفی سنه ۵۷۱ در کتاب تاریخ دمشق گفته ابوبکر هنگام مرض موت می‌گفت: ای کاش من کشف بیت فاطمه نمی‌کردم.

چهاردهم جلال الدین سیوطی که در نزد اهل سنت آیه‌الله است همین مطلب را در جمع الجوامع ذکر کرده.

پانزدهم علی متقی در کنز العمال در حرف همزه در ذکر امارت ابی‌بکر همین را گفته.

شانزدهم طرابلسی در کتاب فضائل الصحابه بنا بر نقل صاحب کفایه الموحدین همین را گفته.

هفدهم ضیاء مقدسی در کتاب مختاره و دیگران همه این تهدید عمر باحراق باب‌الدار را گفته‌اند.

هیجدهم ابن ابی‌الحدید از مسعودی بروایت عروه بن زبیر و ابوالاسود دثلی و سلمه بن عبدالرحمن روایت کردند که چون بنی‌هاشم از بیعت با ابی‌بکر تخلف ورزیدند عمر بن الخطاب هیزم حاضر کرد که خانه را بسوزاند و گفت بحق آن کسی که جانم بدست اوست که اگر بیرون نیائید و با ابوبکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش می‌زنم.

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم صاحب کفایه الموحدین از واقدی و صاحب انفاس الجواهر و صاحب صراط المستقیم همین مصیبت را نقل کرده‌اند.

بیست و دوم و نیز علامه‌ی خبیر سید اسماعیل عقیلی از تاریخ ابراهیم بن سعید

ثقفی که از اعظم قضاة اهل خلاف است بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بخدا قسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا وقتی که دود آتش از در خانه بلند شد و مشاهده نمود. و ابن ابی الحدید در شرح خود از این ثقفی بسیار نقل می کند. بیست و سوم در کفایه الموحدین ایضا از بلاذری ابوجعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی المعاصر للمتوکل والمستعین والمعتز المتوفی سنه ۲۷۹ روایت کرده که او بسند خود از سلمه بن عبدالرحمن و او از محارب و او از سلیمان تمیمی و او از ابوعون روایت کرده که ابوبکر فرستاد نزد علی که بیاید و بیعت بنماید آن حضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه‌ی فاطمه را بسوزاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا می خواهی خانه‌ی مرا بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوای است از آن چه پدیرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد حقیر گوید: صاحب کفایة الموحدین فرمودند که در کدام کتاب بلاذری است سه کتاب از ایشان معروف است یکی فتوح البلدان و دیگر انساب الاشراف و دیگر عهد اردشیر و محتمل است در اولی یا دومی بوده باشد.

بیست و چهارم محمد بن احمد بن جبیر الاندلسی المتوفی سنه ۶۱۴ المعروف بابن جبیر که از اعظم علماء سنت و جماعت است در کتاب (غرر) از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کسانی بودم که هیزم می کشیدم با عمر بسوی خانه‌ی فاطمه در وقتی که علی و اصحاب او از بیعت با ابوبکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانی که در خانه تواند والا خانه را با هر که در او است می سوزانم فاطمه فرمود که آیا می سوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای والله مگر آن که بیرون آیند و با ابوبکر بیعت کنند.

بیست و پنجم شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه که از متعصب ترین اهل سنت است در کتاب ازالة الخفا در مآثر ابی بکر در مقصد دوم از مقاصد کتاب این روایت اراده‌ی عمر حرق باب خانه‌ی فاطمه را ذکر کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده و از مآثر و حسن تدبیر ابوبکر و عمر گرفته و نیز در فصل سادس از مقصد دوم کتاب ازالة الخفا

این روایت اراده‌ی عمر سوزانیدن در خانه‌ی فاطمه رو بآن قسم یاد کردن ذکر کرده است بیست ششم ابن عبدالبر نمری القرطبی المتوفی سنه ۴۶۳ در استیعاب در حرف عین در ترجمه ابی بکر این قصه‌ی حرق باب را ذکر کرده

بیست هفتم ابراهیم بن عبدالله الیمنی در کتاب الاکتفاء همین مصیبت عظمی را ذکر کرده بیست هشتم شاه ولی الله سابق الذکر علاوه بر کتاب ازاله الخفا این اراده‌ی عمر حرق باب را در کتاب قره‌العین فی فضائل الشیخین وارد کرده و در ازاله الخفا این روایت را بشرط شیخین نقل کرده و حدیثی که بشرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد در نزد عامه ددغایت صحت و نهایت اعتبار است

بیست نهم ابوالقداء اسماعیل بن علی بن محمد در جلد اول تاریخ مختصر در حوادث سنه ۱۱ از هجرت قصه‌ی حرق باب را ذکر کرده و این تاریخ از کتب معتبره‌ی اهل سنت است کما فی کشف الظنون و غیره سیام در کفایه الموحدین از کتاب غرر ابوالفضل جعفر بن الفضل المعروف بابن خزابه المتوفی سنه ۳۷۱ یا نود و یک در مصر این قصه‌ی جان سوز را ذکر کرده و او از وزراء بنی‌الاکشید در مصر بود

سی یکم شعبی بنابر نقل ابن ابی الحدید (۱) در جلد اول و دوم شرح خود بر نهج البلاغه روایت شعبی که از مشاهیر عامه است چنین نقل کرده (فلما رأته فاطمه ما صنع عمر صرخت و ولولت واجتمع معها نساء کثر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت الی باب حجرتها و نادت یا ابابکر ما اغرتم علی اهل بیت رسول الله والله لا اکلم عمر حتی القی الله. یعنی بروایت شعبی ابوبکر با عمر گفت خالد بن ولید کجاست عمر گفت حاضر است بروید علی و زبیر را نزد من آرید هر دو آمدند و عمر داخل خانه شد و بعنف و جبر شمشیر زبیر را شکست و علی و زبیر را از روی کره و اجبار با

ص: ۲۹۱

جماعت بسیار که ابوبکر به امداد ایشان فرستاده بود کشان کشان به بردند فاطمه‌ی چون این کردار را مشاهده نمود بانگ و خروش برداشت و زنان بنی‌هاشم و دیگران جمع شدند و نظر می‌کردند و کوچ‌های مدینه از جمعیت پر شده بود پس فاطمه بدر حجره آمد و ابوبکر را ندا کرد و گفت چه زود بود که غارت بر اهل بیت رسول خدا آوردید بخدا قسم با عمر تکلم نکنم تا خدا را ملاقات بنمایم

سی دوم ابو عبیده در کتاب اموال بنابر نقل مولانا السید الاجل میر محمد قلی در جلد اول تشیید المطاعن نقل کرده که ابوبکر می‌گفت کاشکی کشف بیت فاطمه نکرده بودم

سی سوم أبوالمظفر سبط ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان خود قصه‌ی لیتی لم اکشف بیت فاطمه را مفصلاً ذکر کرده بنابر نقل صاحب تشیید المطاعن

سی چهارم در جلد سوم الغدیر ص ۱۰۲ از کتاب (الامام علی) تألیف استاد دانشمند عبدالفتاح بن عبدالمقصود از ص ۲۲۵ مفصلاً نقل کرده با بیک عباراتی که سخت‌ترین دلها را بحال صدیقه‌ی طاهره می‌سوزاند تا این که در آخر کلماتش گوید (قالت یا ابتاه یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فکانما زلزلت الارض تحت هذا الجمع الباغی من رهبه النداء

سی و پنجم دکتر محمد حسین هیکل مصری در کتاب (حیوة محمد) در طبع سوم از صفحه‌ی شصت تا صفحه‌ی ۶۲ داستان اختلافات را ذکر کرده از آن جمله گوید طلحه و زبیر و جماعتی در خانه‌ی فاطمه بودند عمر بمنزل علی آمد و گفت والله لاحرقن علیکم او لتخرجن الی البیعه تا این که گوید فاطمه از دنیا رفت در حالی که بر شیخین غضبناک بود.

سی و ششم عمر رضا کحاله در کتاب أعلام النساء در جلد سوم در ترجمه‌ی فاطمه سلام‌الله‌علیها آن چه را که ابن قتیبه و ابن ابی‌الحدید و ابن عبد ربه نقل کردند ایشان با زیادتی نقل کرده و این کتاب در مصر بطبع رسیده و خطبه‌ی حضرت زهرا را هم نقل کرده و همه را صحیح و ثابت دانسته

ص: ۲۹۲

سی و هفتم غیاث الدین شافعی در جلد اول حبیب السیر در قصه‌ی سقیفه گوید و فرقه‌ای از اهل اسلام بر آن مهم رضا نداند یعنی بر بیعت با ابی‌بکر و گفته‌اند ما با هیچ کس بیعت نکنیم مگر با علی بن ابی‌طالب و اکثر بنی‌هاشم و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه‌ی ذوشهادتین و ابویوب انصاری و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و بریده بن الخصیب الاسلامی از آن جمله بودند و عباس بن عبدالمطلب در آن ایام چند بیته‌ی که ترجمه‌ی آن این است انشاد نمود

ندانم خلافت چرا منصرف
شد از هاشم و آن گه از بوالحسن

نه او اولین مقبل قبله بود
نه او بود اعلم بوحی و سنن

نه اقرب بعهد نبی بود بود
معین جبرئیلش بغسل و کفن

جز او مجملع جمله اوصاف کیست
ز قدر علی و زخلق حسن

تا آن جا کلام را می‌کشاند که عمر گفت ترا رها نکنم تا بیعت کنی جناب ولایت مآب جواب داد که من از این سخن نیندیشم و تا رمقی از حیوة باقی باشد طلب حق خود کنم و شاه ولایت بی آن که با ابی‌بکر بیعت کند مراجعت فرمود)
حقیر گوید اشعاری که ترجمه‌ی آن را ذکر کرده است از فضل بن عباس بن عتبه است کما فی الاستیعاب و هی هذه

ما کنت احسب ان الامر منصرف
من هاشم ثم منها عن ابی‌الحسن

الیس اول من صلی لقبته
واعلم الناس بالقرآن والسنن

و آخر الناس عهدا بالنبی و من
جبریل عون له فی الغسل والکفن

من فیه ما فهیم لا یمترون به

ولیس فی القوم ما فیه من الحسن

ماذ الذی صدکم عنه فعلمه

هان ان ذاغین من اعظم الغبن

سی و هشتم مسعودی در مروج الذهب در باب اخبار عبدالله بن زبیر تصریح کرده که آتش و هیزم آوردند و بعد تفصیل مطلب را حواله بکتاب حدائق الازهار خود می‌دهد و در اثبات الوصیه‌ی خود مطلب را مفصلاً بیان کرده و لایخفی که مسعودی شیعه است چون ابناء سنت او را قبول دارند و در نزد آنها بسیار معتبر است بکلام او استشهاد کردیم

فاذا عرفت ما تلوناه عليك فنقول مستعينا بالله تعالى

اولا اصل محبت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا و حسنین علیهم السلام از اصل دین و از ضروریات اسلام است و علی علیه السلام خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است غایه ما فی الباب عامه او را خلیفه‌ی چهارم می‌دانند نه خلیفه‌ی بلافصل و باجماع تمام مسلمین و بنص کتاب و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبت و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام لازم است بر همه امت لقوله تعالی (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا- الموده فی القربی) در این صورت اگر کسی بگوید من آنها را دوست دارم مع ذلك آنها را تهدید باحراق بنماید و با شمشیر برهنه بر سر او بایستد و او را تهدید بقتل بنماید آیا باور کردنی است که این شخص دوستار اهل بیت است بلکه آیا می‌توان گفت او مسلمان است

اگر بگویند ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و در اجتهاد خود خطا رفته‌اند

جواب این است که این حرف غلط است بالضروره زیرا امری که ضروری دین اسلام است خطا در او معقول نخواهد بود و این نظیر این است که کسی بگوید در اصل تشریح صوم و صلوة اجتهاد کرده از این جهت فتوی داده ست که نماز و روزه در شریعت مقدسه‌ی اسلام مشروعیت ندارد و همچو کلامی مردود و میثوم و باطل خواهد بود و صاحب همچو قولی باجماع مسلمین از زمره‌ی کفار و منافقین است و اراده‌ی حرق باب وحی نبوت و مهیا شدن برای قتل شاه ولایت و ایذاء بانوی عصمت از این قبیل است. و ثنیا این اراده‌ی حرق باب و اراده‌ی قتل امیرالمؤمنین ثابت می‌کند که شیخین مؤمن نبودند و در طرف باطل و صف منافقین جای داشته‌اند بنص روایت مجمع علیه شیعیه و سنی که حضرت رسول فرمودند یا علی لایجبک الا- مؤمن و لایبغضک الا منافق و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی مع الحق والحق مع علی یدور الحق حیث دار علی

علیه‌السلام کنجی شافعی در کفایت الطالب و صدها امثال آن این روایت را نقل کردند که پیغمبر فرمود علی با حق است و حق با علی است و دور می‌زند حق هر کجا علی دور بزند.

و ثالثا این عمل شیخین موجب اذیت رسول خدا گردید چنانچه مفصلا از احادیث سنیه از این پیش یاد کردیم که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است (قال الله تعالى ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا والاخرة و اعدلهم عذابا مهينا و رابعا از آن چه ذکر شد بی‌اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبدالعزیز دهلوی و امثال ایشان که رأسا منکرند این قضیه‌ی اراده‌ی عمر حرق باب را و می‌گویند این از مفتریات شیعه است و هر که متعرض نقل او بشود رافضی است چه آن که می‌خواهد باب طعن را بر صحابه باز کند پس بایستی این جماعت کثیره همه رافضی بوده باشند و ان هذا لشیئی عجاب پس بحمدالله بلا کلفه ثابت شد که از کفریات صریحه‌ی شیخین تخویف و تهدید بضعه‌ی احمدی بضاعت محمدی صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله‌علیها بسوزانیدن بیت جنابش کرده و بقصد احراق آن استانه‌ی فیض کاشانه اسباب آن از هیزم و نار فراهم آورده سبحان الله علماء عامه را یا اختلال عقل و خلل دماغ رو داده یا در نشأه محبت ثلاثه مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه را انکار کنند و عدم اطلاع و قله باع خود را بر عالمیان اعلان نمایند و خود را مسخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهی این قضیه را باسناد صحیح بشرط شیخین چون صاحب از الله الخفاء روایت کنند و چون متضمن کفریات شیخین است دست و پا می‌زنند و بعد از آن که جز اعتراف و عدم انکار راهی پیدا نکنند در مقام اختراع توجیهاات رکیکه‌ی فاسده بر می‌آیند و بیشتر خود را مفتضح می‌نمایند برای تخلیص امامین خود از عار و شنار و چندان که بتوانند سعی وافر بتقدیم رسانند و لکن این مشت به بیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است (و هو کسر اب بقیعه یحسبه الظمان ماثا حتی اذا جائه لم یجده شیئا) و عجب تر آن که تجویز قتل امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از شیخین روایت کنند و لکن اگر شیعه بگوید عمر در بر پهلوی زهرا

علیهاسلام زد و محسن او را سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند و حال آن که این مطلب بالاتر نیست از عزم خود را جزم کردن بر کشتن نفس رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل او را و قسم یاد کردن باین که خانه را با هر که در او هست می‌سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع از وقوع دارد پس هرگاه بدون اذن که داخل خانه شدند با این که جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمی‌شدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسول خدا کوتاهی نکرده باشند و اگر می‌خواستند که او را اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانه‌ی او می‌شدند و احدی از عامه نقل کرده است که اذن گرفته باشند و تماما نقل کردند که بلا اذن هجوم نمودند.

و خامسا از اقوال معتبرین عامه که شنیدی بر این که امیرالمؤمنین و سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و ابوالهثیم بن تھیان و خزیمه‌ی ذوالشهادتین و بریده اسلمی و سعد بن عباد و پسرش قیس با جماعت دیگر ابوبکر را خلیفه نمی‌دانسته‌اند از این جهت تخلف از بیعت او کردند فلذا بتخویف و تهدید و قصد احراق بیت فاطمه پرداخته‌اند بلکه صرف تخلف نبود همانا اراده‌ی بر هم زدن بیعت ابی‌بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنان چه عبدالعزیز دهلوی در تحفه‌ی خود که نسخه آن در نظر این قاصر موجود است در رد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیرالمؤمنین و جماعت مذکوره ابوبکر را خلیفه‌ی بر حق نمی‌دانسته‌اند و بر هم زدن خلافت او را واجب می‌دانسته‌اند و او را در صف ضالمین و غاصبین بشمار گرفته‌اند (۱) پس حضرات اهل سنت اگر بگویند در این مدت این جماعت سیما امیرالمؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردند مفارق از حق بودند پس حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور الحق حیث دار چه می‌گوید که اعلام سنی همه این حدیث را نقل کردند (۲) که رسول خدا فرمود الحق

۱- قال ابن الاثیر الجزری فی اسد الغایة فی ترجمه عبدالله بن عثمان و تخلف عن بیعتہ ابی‌بکر علی و بنوہاشم و الزبیر خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادہ الانصاری و ذکر قریبا من ذلک فی کتابہ کامل التواریخ فی حوادث سنہ احدی عشر و قال لم یبایع علی بن ابی‌طالب سته اشهر.

۲- مثل شاه ولی‌الله در ازاله الخفا و پسرش عبدالعزیز دهلوی در باب امامت و محمد بدخشانی در مفتاح النجاة و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و دیلمی در جزء اول کتاب فردوس و زمخشری در ربیع الابرار و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و حاکم در مستدرک و صاحب جمع بین صحاح سته و صدها امثال أن قال النبی (ص) یا علی من فارقتی فقد فارقت الله و من فارقت فقد فارقتی و حاکم در مستدرک از ام سلمه روایت کند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

مع علی و علی مع الحق پس ابوبکر و عمر و اتباع ایشان که از علی مفارقت کردند البته مفارقت از خدا و رسول و قرآن نمودند و هو غایه الکفر والشقاق و امیرالمؤمنین در تخلف از بیعت با ابی‌بکر و باطل دانستن خلاف او و اراده‌ی بر هم زدن آن عین حق و صواب بود بحکم اخبار مذکوره‌ی متواتره.

و سادسا جماعت متخلفین که در خانه‌ی امیرالمؤمنین بودند از بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم برای بر هم زدن بیعت ابی‌بکر بود و رئیس آنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و صدیقه‌ی طاهره راضی بفعل امیرالمؤمنین بود بجهت محال بودن مخالفت کردن فاطمه علی را پس از التزام یکی از دو امر را باید حضرات اهل سنت کارفرما بشوند و ملتزم شدن یکی از دو امر را چاره ندارند یا باید بفسق و ضلال این جماعت که در خانه‌ی فاطمه بودند بشوند یا بفسق و ضلال شیخین و اتباع ایشان و این معنی موجب بطلان دعاوی ایشان است بعدالت و جلالت و ایمان کامل صحابی و باطل می‌کند تقریرات لاطائل ایشان را در مدح و منقبت جمیع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال و اقوال ایشان و ظهور کذب و افترای احادیث بسیار در حق صحابه فلهم الخیار باختیار ای الشقین ولی چاره ندارند که بضلال و فسق شیخین و اتباع او قائل بشوند زیرا که متخلفین در میان آنها اهل بیت عصمت علیهم‌السلام می‌باشند مثل امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و عباس بن عبدالمطلب و خیار صحابه باجماع امت مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و امثال آنها

مولانا السید الاجل فرید دهره و علامه عصره میر محمد قلی نیشابور الهندی در جلد اول (تشید المطاعن) ص ۴۶۰ از کتاب صواعق نصرالله کابلی که در نهایت تعصب است چنین نقل کرده (بقولون اهل السنه من ترک الموده فی اهل بیت رسول الله فقد خانه وقد قال الله تعالی لا تخونوا الله و رسوله و من کره اهل البیت فقد کرهه و لقد اجاد من افاد.

فلا تعدل باهل البيت خلفا

فاهل البيت هم اهل السیادة

فبغضهم من الانسان خسر

حقیقی و حبه‌م عبادۀ

من آمن بمحمد و لم يؤمن باهل بيته فليس بمؤمن. انتهى

از این عبارت چون آفتاب نیم روز واضح است که ترک مودۀ اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیانت در حق آن جناب است و نیز کراهت اهل بیت کراهت آن جناب است و بغض ایشان خسران و زیان حقیقی است و ایمان باهل بیت ایمان بجناب رسالت مآب است و هر که باهل بیت ایمان نیابد او مؤمن نیست.

بنابراین اهل سنت چه خواهند گفت در حقی شیخین که ایذاء اهل بیت نمودند و تهدید و تخویف ایشان باحراق بیت و اذیت ذریت او نمودند و چون اهل سنت فاعل این افعال را نسبت باهل بیت تکفیر بنمایند بالملازمه از تکفیر دو امام خود چاره ندارند چون از بدیهیات اولیه است که نفس تهدید باحراق خانه‌ی ملک آشیانه‌ی حضرت فاطمه و جمع اسباب احراق از مثل هیزم و نار ایذای حضرت فاطمه است و جناب امیر و حسنین بلکه روح نبوی را در روضات جنات رنجانیدند و نهایت الم و صدمه بآن حضرت رسانیدند آیا بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نیست که اگر در حال حیوة آن سرور عمر هیزم و نار بر در خانه‌ی فاطمه‌ی اطهر می آورد و می گفت این خانه را با هر که در او است می سوزانم این معنی موجب رنج و ملال و صدمه و کلال آن سرور می گردید فکذا بعد الوفاء برای این که بنص احادیث طرفین آن حضرت بافعال امت و اعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول خدا امت را امر نمود بر تکریم و تعظیم اهل بیت خود و ایشان را قرین قرآن گردانیده و محبت و اتباع ایشان را بر کافه‌ی انام واجب ساخته باز اهل سنت بهوای حفظ مراتب دو امام خود ابوبکر و عمر تصویب فعل آنها نمایند و تهدید و تخویف باحراق بیت فاطمه را مضر بعدالت آنها ندانند و هل ذلك الا محض التعصب القبیح والعدا الصریح والجاهلیة الفاضحة سیعلمون غدا من الکذاب الاشر.

و لقد اجاد السيد على الترك

قصیده‌ی غرائی در ندبه‌ی حضرت حجت عجل الله فرجه انشا کرده است که بعض آن این چند بیت است

مولای ماسن الضلال سوی الاولی

هجموا علی الطهر البتولته دارها

جمعوا علی بیت النبی محمد حطبا

و او قدت الضغائن نارها

رضوا سلیله احمد بالباب حتی

اثبتوا فی صدرها مسمارها

عصروا ابنه الهادی الامین و اسقطوا

منها الجنین و اخرجوا کرارها

قادوه والزهراء تدعو خلفهم

عبرا فلیتک تنظر استعمارها

والعبد سود منها و استنصرت

اسفا فلیتک تسمع استنصارها

و قضت و آثار السیاط بجنبها

یا لیت عینک عایت آثارها

منعوا البتول عن النیاحه اذ غدت

تنعی اباه لیلها و نهارها

قالوا لها قری فقد آذیتنا

عنا وقد سلب المصاب قرارها

واها لبنت المصطفی لم جهزت
و لم عفی الوصی مزارها

ما شیعوا بنت الرسول و اسسوا
ظلما البتول و هتكوا استارها

اثر طبع بعض معاصرین

زهرا مه آسمان عصمت
زهرا گل گلستان عفت

محبوبه‌ی کردگار سرمد
همتای علی و دخت احمد

معطوف زلطف اوست آدم
مشعوف بخادمیش مریم

مقصود ز آب و آتش و خاک
منظور ز بر و بحر و افلاک

ام الخیره بتول عذراء
بر بسمله است نقطه‌ی باء

کز زهره هزار بار از هر
او هست زرجس و دنس اطهر

منصوره که نور طلعت او
معصومه که وصف عصمت او

ص: ۲۹۹

بنموده بطور مات موسی
فرموده خدای حی دانا

صدیقه گواه صدق او حق
انسیه‌ی حق نمای مطلق

وصفش نتوان زبان کند نقل
مات است بکنه ذات او عقل

بر فرق ولایت است او تاج
آرام دل امیر معراج

مام است بیارده امامان
در حشر بود شفیع عصیان

مداح خدا و مدح قرآن
جبریل ز جان و راست دربان

افسوس پس از وفات احمد
از ظلم و جفا و جور بیحد

پهلوش زضرب در شکستند
بازوش ز تازیانه خسته‌اند

بر روی چه ماه انور او
برک گل روی اطهر او

از کینه عدو نواخت سیلی
از سیلی کین بگشت نیلی

در ماتم باب تاجدارش
پیوسته ز چشم اشکبارش

هر روز فغان و ناله می کرد
پر ژاله رخ چه لاله می کرد

آری چه حیب رفت محبوب
طالب چه جدا شود ز مطلوب

روزش چه شب سیاه گردد
عمرش بجهان تباه گردد

و سابعا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام ابوبکر را غاصب نمی دانستند بلکه تمام متخلفین از بیعت همین عقیده را داشته‌اند و قصه‌ی مالک بن نویره و دوازده نفری که با ابوبکر احتجاج کردند و سعد بن عبادہ الانصاری شاهد است پس حضرات اهل سنت یا باید بگویند متخلفین مفارق از حق بودند یا شیخین، اختیار بدست ایشان است چون حق در دو طرف ضد با هم دیگر هرگز جمع نخواهد شد و اجماع در بیعت بضرب تازیانه و شلاق و تهدید بقتل و احراق درست نمی‌شود و استحقاق خلافت برای ابوبکر نمی‌آورد و داستان متخلفین از بیعت با ابی‌بکر را در جلد یکم (الکلمة التامه) ایراد کردیم.
و ثامنا تهدید عمر بن الخطاب باحراق بیت فاطمه علیها السلام دلالت دارد بر این که احراق بیت آن حضرت در نزد عمر جائز بوده و مجوز احراق بیت اهل بیت علیهم السلام کافر است چنان که علامه‌ی سیوطی در درالمنثور در تفسیر سوره‌ی نور چنین گفته:

ص: ۳۰۰

«اخرج ابن مردويه عن انس بن مالك و بریده قال قرأ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هذه الآية (في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه) فقام اليه رجل فقال اي بيوت هذا يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال بيوت الانبياء فقام اليه ابوبكر فقال يا رسول الله هذا البيت منها و اشار الى بيت علي و فاطمه و قال نعم من افاضلها»،

و نیز سیوطی روایت کرد در درالمنثور از ابن مردويه که او بسند خود از انس بن مالك حدیث کرده که چون رسول خدا آیه‌ی مذکوره را قرائت کرد مردی از جابر خواست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از آنها است و اشاره بخانه‌ی امیرالمؤمنین نمود حضرت فرمود بلی از فاضلترین خانهای انبیاء است در این صورت چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را بامر ابی بکر بقصد احراق او هیزم و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الحطب او حامل حطب شوند و هرگاه بر در خانه‌ی حضرت فاطمه رسیده آن حضرت تعجبانه پرسیده که ای ابن خطاب آمده‌ای که بسوزانی خانه‌ی مرا عمر از غایت بی‌شرمی و بی‌باکی ابدا ملاحظه‌ی حرمت آن مخدره نمود و بی‌محابا گفت آری برای همین کار آمده‌ام و قسم بخدا یاد کرد که خانه‌ی ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی بکر دارند یا آن که بیایند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنان که سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا بر من خواهی سوخت تو اولاد مرا گفت قسم بخدا که اولاد ترا خواهم سوخت مگر این که اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوه کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافت مآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیه‌ی ذوی القربی نکرده است آیا این گونه هتاکها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروری دین نکرده‌اند اولئک جزائهم ان علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین خالدین فیها لایخفف عنهم العذاب و لاهم ینظرون.

و تاسعا قاضی شهاب الدین ملقب بملک العلماء که شیخ عبدالحق دهلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از این ملک العلماء مدح فراوان کرده و او را از اعلام سنیه دانسته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتبره یا اهل سنت معرفی کرده بر حسب نقل مولانا العلامة الخیر میر محمد قلی در جلد ۲ (تشید المطاعن) ۴۲۷ فرموده در کتاب

ص: ۳۰۱

فضائل السادات (سؤال) معنی ایذا چیست (جواب) در تاج العروس گوید ایذاء آزرده و در کتاب نکات گوید کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذاء عام است سوای این که او را بقتل برساند یا بزند یا بد بگوید بحدی که اگر از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند چنان که خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند و یار و غلام و یک نفر از متعلقین او را آزارد آزار او بود و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا که چون عباس عم النبی صلی الله علیه و آله و سلم بر انصار آمد روی تروش کردند مصطفی در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسی را که عم مرا آزارد تا بحدی که هر که پیاز خورد و در مجلس درآید که مردم از بوی دهن او آزرده شوند آزار باشد کذا فی المصاییح والمشارق و ایذاء اهل بیت ایذاء رسول خدا است. (تمام شد عبارت ملک العلماء) پس هرگاه این امور اذیت باشد قصد احراق بیت اهل بیت و کلمات وقاحت آیات عمر خطابا بصدیقه‌ی طاهره (ع) حتما و حتما از اشد انواع ایذاست و هر که در این معنی ریوی و شکی داشته باشد. و مغالطه و سفسطه بنماید از زمره‌ی سفهاء بی عقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد.

و عاشرا ملک العلماء مذکور در باب دهم فضائل السادات گفته است ایذاء علویه ایذاء رسول خدا است در این باب احادیث کثیره است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذاء حسنین ایذاء مصطفی و علی و فاطمه است (و ایضا گفته در جناز لعن یزید) و ایذاء ایشان یعنی حسنین بنص احادیث موجب کفر و لعنت است فهذا مما اتفق اهل السنه والجماعه علی الکفر واللعن علی قاتل الحسین و آمره و چه گمان است ترا که ایذاء سبک همسایه سرایت کند بر همسایه چنان چه در باب حق الجار خوانده باشی و ایذاء ولد بوالد سرایت نکند. انتهی و ظاهر این است که بهمین دلیل که ملک العلماء کفر یزید را ثابت کرده کفر عمر نیز ثابت می‌گردد پس الحق در یزید و ابوبکر و عمر فرقی نیست و لم يفعل یزید الا بما اسسه ذلك العنید ولقد اجاد السید حیدر الحلی شاعر آل محمد طیب الله تربته فی رثاء الحسین علیه السلام

اليوم من هو عن اسامه خلفت

قادت الى حرب الحسين جموعا

اليوم جردت سقیفه سیفها

فغدا به رأس الحسين قطیعا

اليوم من اسقاط فاطمه محسنا

سقط الحسين عن الجواد صریعا

ص: ۳۰۲

اکنون که معنی اذیت را فهمیدی این آیه را تلاوت بفرما.

(الذین يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخره واعدلهم عذابا مهنيا)

یعنی آن چنان کسانی که اذیت می‌کنند خدا و رسول را لعنت می‌کند بر آنها خداوند عزوجل در دنیا و آخرت و عذاب خار کننده برای آنها مهیا کرده است و چون تحت عنوان حدیث فاطمه بضعته منی ملازمه‌ی بین اذیت فاطمه و اذیت خدا و رسول را قرائت کردی اکنون اخذ نتیجه با جناب عالی است.

یازدهم ایضا ملک العلماء در مناقب السادات در ذیل آیه‌ی قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بعد از ذکر این که این آیه در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است گفته «مودت آنست که جور و جفای محبوب را صفای روان داند و جرم و خطای او را وفا خواند بلیات و ناکامی روی سر نهد و جمله چیزها را بمهر وی در بازد پس مودت قربی بر مؤمن سنی بنص صریح واجب و ثابت شده هر که قبول کند و منقاد شود مؤمن موحد باشد والا کافر ملحد و ملعون و مرتد شود تا این که می‌گوید اگر کسی جمیع شرایع را معمول دارد و از روی اهانت علوی را علویک گوید کافر گردد» انتهى

سبحان الله بگفتن علویک در حق علوی آدمی با وصف عمل بر سائر شرایع و اتصاف انواع تقوی و دیانت کافر گردد و ابوبکر در حکم بقتال نفس رسول و عمر در ارهاب و تخویف فاطمه‌ی بتول باحراق بیت آن حضرت و سوختن جناب امیر و حسنین کافر نگردد بلکه فاسق هم نشود فعلى لحيه المتعصب فليضحك الضاحكون.

دوازدهم بر فرض محال بشهادت ملک العلماء اگر از اهل بیت در این مقام عیاذا بالله جرمی و خطائی واقع شده بود باز هم بر ابوبکر و عمر لازم بود که از آن در می‌گذشتند و آن را عین حق و صواب می‌دانسته‌اند چه جای آن که معصوم از هر خطا و زلل باشند بنص آیه‌ی تطهیر.

لطیفه اینجا است که ملا عبدالرؤف مناوی مصری که از متعصبین اهل سنت است در کتاب (فیض القدير) شرح جامع صغیر در حرف الف مع الخاء گفته (اخلفونی

ص: ۳۰۳

بضم الهمزه واللام ای کونو خلفائی فی اهل بیته علی و فاطمه و ابنهما و ذریتهما فاحفظوا حق فیهم و احسنوا الخلافه علیهم باعظامهم و احترامهم و نصحهم و الاحسان الیهم و توقیرهم و التجاوز عن سیئاتهم (قال الله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجر الا الموده فی القربی) و من رمی من عوامهم بارتکاب البدع و ترک الاتباع فانه اذا ثبت فی شخص معین لم یخرجه عن حکم الذریه لان القبیح عمله لاذاته و قد منع بعض العمال علی الصدقات بعض الاشراف لکونه رافضیا فرأی تلك اللیله ان القیامه قد قامت و منعه فاطمه من الجواز علی الصراط فشکاه لابیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانه یسب الشیخین فالتفت فاطمه الیه و قالت اتو أخذ من ولدی قال لا فانتبه مزعورا فی حکایه طویلہ).

ملا عبدالرؤف مناوی مصری که از مشاهیر معتبر بن علماء اهل سنت است در فیض القدر اخلفونی را چنین معنا کرده است که شما خلیفهای من باشید در اهل بیت من یعنی همچنان که من بآنها احسان و سرپرستی می‌کردم شما هم بعد از رفتن پیغمبر در سرپرستی مثل من باشید بلکه بالاتر باین که آنها را بزرگ بشمارید و احترام بنمائید و در احسان و نصیحت و توقیر آنها خودداری ننمائید و از بدیهای آنها چشم‌پوشید چون دوستی آنها بنص آیهی مودت اجر رسالت است و اگر بعضی از عوام سادات را دیدید که مرتکب بدعتی شده یا ترک سنتی کرده و شما شخص او را هم می‌دانی مع ذلک نباید از احسان باو کوتاهی بنمائی برای این که اگر عمل او قبیح باشد ذات او قبیح نیست و بدی عمل او وی را از ذریه بودن خارج نمی‌کند بعضی از کسانی که اوقاف و صدقات در دست آنها بود و بسادات تقسیم می‌کرد بر او معلوم شد که فلان سید رافضی است و سبب شیخین می‌نماید وظیفه‌ی او را قطع کرد شب در عالم رؤیا دید قیامت بر سر پا شده است این شخص خواست از صراط بگذرد صدیقه‌ی طاهره او را مانع شد آن مرد برسول خدا شکایت کرد حضرت از فاطمه سبب پرسید عرض کرد یا ابتاه رزق فرزند مرا قطع کرده است آن مرد گفت بعلت این که سبب شیخین می‌کند فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام او را عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می‌کنی و از او مآخذ می‌نمائی آن مرد با کمال وحشت گفت هرگز نکنم و از خواب بیدار شد در نهایت ترس و بیم)

ص: ۳۰۴

در فیض الغدیر امثال این گونه حکایات بسیار است و از آن چون سفیده‌ی صبح ظاهر است که هرگاه مؤاخذه ذریه‌ی فاطمه و ایذاء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جائز نباشد با این که بعشر عشر جلاله امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام نمی‌رسد و با این که سب کننده‌ی شیخین را از متخلفین بدتر دانند متخلفین را تکفیر نکنند و سب کننده‌ی شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار اولویت ایذاء جناب امیر و فاطمه بلا-شبهه موجب عتاب جناب حضرت ختمی مآب و سیده‌ی نساء و امیرالمؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث ممنوعیت از جواز صراط و افتادن در اسفل درکات جهنم خواهد بود الحمدلله علی وضوح الحججه.

داستان غصب فدک و در آن چند امر است

بیان فتح فدک

اول در بیان فتح فدک در سنه‌ی هفتم از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب خیبر راه پیش گرفت محیصه بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدک پیش گیرد و یهودان فدک را بفرماید یا بشرف اسلام مشرف شوند یا بادای جزیه گردن نهند و اگر نه آماده‌ی قتال باشند چون محیصه این خبر برسانید یهودان در پاسخ گفتند هنوز قبیله‌ی مرحب و زعمای قوم عامر و یاسر و حارث که از چرم پلنگ قماط کرده‌اند و از پستان پیکان شیر خورده‌اند با ده هزار مردم رزم آزمای در قلعه‌ی نطاط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محیصه چو این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تا معلوم شود کار محمد با مردم خیبر بکجا می‌کشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعه‌ی ناعم و قتل سکنه‌ی آن برسید مردم فدک را حولی عظیم و وحشتی بزرگ فرا گرفت محیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد از محمد پوشیده داری ترا از زر و زیور توانگر بنمائیم محیصه گفت من نمی‌توانم چیزی را از رسول خدا پنهان بنمایم برای این که خدایش او را خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمائیم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمائیم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

مشایخ یهود به‌مراه محیصه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدک پرداخته‌اند که اگر محمد مسئلت فرستادگان را باجابت مقرون ندارد روزی چند خودداری بنمایند چون فرستادگان بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند آن حضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشگرهای ما و گشودن قلعه‌های فدک کار آسانی نیست و آن را مختصر نباید گرفت چه ما ابواب قلعه‌ها را محکم بسته‌ایم و کلیدهای آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده‌ایم و مردان دلاور را بحفظ و حراست آن گماشته‌ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدک در نزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدها را حاضر نمودند و بعرض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که دربان و کلیددار خیانت کرده‌اند و آن مفاتیح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند و از او پرسش کردند گفت بخدا قسم من کلیدها را در میان صندوقی نهادم و چون این مرد را ساحر می‌دانستم دفع سحر او را بآیات تورتیه توسل جستم و چند آیه بر این کلیدها قرائت کردم و در صندوق را محکم بسته‌ام و بر آن مهر زده‌ام آن جماعت فرمان کردند تا صندوق را حاضر کردند و مهر او را بحال خود دیدند چون خاتم برگرفته‌اند و در صندوق را باز کردند خالی از کلیدها دیدند یهودان تعجب گرفته‌اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این مفاتیح را که برای شما آورد فرمود آن کس که الواح را برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین را فرمان داد تا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوائط فدک مختص رسول خدا باشد و لشگر بقصد فدک کوچ ندهد و هر کس که ایمان آورد خمس مال خود را برسول خدا بدهد و بقیه ملک او باشد و آن کس که ایمان نمی‌آورد اموالش بجمله خاص رسول خداست چون فدک بجمله فتح آن بنیروی سواره و پیاده‌ی لشگر نبود بتمامت ملک پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیه‌ی مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب و لکن الله یسلط

ص: ۳۰۶

رسله علی من یشاء والله علی کلی شیئی و قدیر وما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین و ابن السبیل کیلا یكون دوله بین الاغنیاء منکم و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب) می‌فرماید آن چه از ملک و مال کافر با رسول خدا گذاشتیم سواران و پیادگان شما رنج تاختن و شکنج رزم دادن ندیدند که طلب بهره و نصیبه نتوانند کرد لا-جرم این غنایم خاصه و خالصه‌ی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و مقرر است از برای خویشاوندان پیغمبر و مساکین ایشان تا در میان توانگران دست بدست نرود پس آن را که پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید و اگر نه دست بردارید

تفویض فدک به فاطمه

چون قلاع فدک بتصرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درآمد جبرئیل نازل شد و رسول خدا را سلام داد و عرض کرد که خداوند می‌فرماید حق خویشاوندان را بده و این آیت مبارکه را بیاورد:

(فآت ذا القربى حقه والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین بریدون وجه الله و اولئک هم المفحلون)

چون جبرئیل این خبر را بیاورد که حق خویشان را بده رسول خدا فرمود این خویشان کیانند جبرئیل عرض کرد دخترت فاطمه‌ی زهرا است حوائط فدک را تفویض فاطمه بنما و حق خود را باو واگذار چه خداوند متعال حق خویش را نیز بفاطمه واگذار فرموده رسول خدا فاطمه را طلبید و آیه‌ی مذکوره را بر او قرائت فرمود و اموالی که از فدک بهره‌ی رسول خدا شده بود همه را بفاطمه تسلیم داد و حوائط فدک را تفویض فاطمه فرمود آن مخدره عرض کرد یا رسول الله آن چه بفرمان خدا بهره‌ی من شده است همه را بشما واگذار کرد رسول خدا فرمود ای نور دیده این جمله مخصوص تو است آن را برای خود و فرزندان خود نگاه دار و دانسته باش که بعد از من با تو از در معادات و عناد

ص: ۳۰۷

بیرون شوند و حیلها بسازند و خصومتها بیاغازند تا فدک را از دست تو بیرون کنند آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان کرد تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوائط فدک را با هر ملک و مال که از آن اراضی ماخوذ داشته بود به تسلیم فاطمه مقرر فرمود سپس وثیقه‌ای نگاشت که فدک با تمامت منافع آن مختص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است این وقت فاطمه علیها السلام دست تصرف فراداشت و آن اموال و ائقال که تعلق باو داشت بر مسلمانان بخش کرد و هر سال باندازه‌ی قوت خویش از فدک مأخوذ می‌داشت و آن چه فاضل بود بر مسلمانان قسمت می‌فرمود و عمال آن مخدره ضبط فدک می‌نمودند تا رسول خدا رحلت نمود.

در حدود فدک و منافع آن

یاقوت حموی در معجم البلدان در حرف فاء در ترجمه‌ی فدک گوید: فدک را چشمه‌ی آب روان و درختهای خرما بسیار دارد و این فدک در ملک حجاز واقع است و از مدینه‌ی طیبه تا فدک دو روز مسافت و بعضی سه روز گفته‌اند». در ناسخ گوید: «این فدک حصاری چند بود در فرود خیبر اگر چه استحکام و رصانت حصار خیبر را نداشت لکن منافع و خرماستان او افزون از قلاع خیبر بود».

(و) در مجمع البحرین گوید امیر المؤمنین علیه السلام حدود فدک را معین فرمودند حد اول عریش مصر حد دوم سیف البحر حد سوم دومه الجندل حد چهارم جبل احد) و معلوم است که همه‌ی این اراضی معموره نبوده ولی در تصرف اهالی فدک بوده که اگر می‌خواستند احیای آن اراضی موات بنمایند حق داشتند و کس را حق ممانعت نبود.

و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین از صاحب کتاب ظریف نقل می‌کند که از امام کاظم علیه السلام حدود فدک را سؤال کردند در جواب فرمود حد اول عریش مصر است حد دوم دومه الجندل و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احد از مدینه‌ی طیبه و نیز در کتاب مذکور می‌فرماید که روزی هارون الرشید عرض کرد بموسی بن جعفر علیه السلام که فدک را محدود کن تا با تو گذارم که می‌دانم در آن امر ظلم بشما اهل

بیت شده است امام فرمود اگر محدود کنم چنان که حق او است ترا دل یاری ندهد که با من باز گذاری هارون سوگند خورد که می‌گذارم حضرت فرمود یکحد آن عدن است رنگ هارون از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگرش سمرقند است رنگ هارون زرد شد گفت دیگر بگو اما فرمود حد ثالث آن افریقیه است از مغرب زمین رنگ هارون از زردی بسرخ‌ی بگشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود حد رابع آن ارمنیه است رنگ هارون از سرخی بسیاهی بگشت از بسکه تیره و غلیظ شد و مدتی مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر برآورد و گفت ای موسی بن جعفر تو حدود مملکت ما را نام بردی و غرض امام آن بود که آن چه در دست تو است و در حیطه‌ی تصرف شما است حق بنی فاطمه است و بنی‌العباس آن را غضب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که باین حدود راضی نمی‌شوی و تو از من نشنیدی بعد از این قضیه هارون با آن حضرت دل بد کرد و بقصد قتل او کمر بست تا او را شهید کرد)

و در ناسخ التواریخ گوید منافع فدک سالی بیست و چهار هزار دینار و بقولی هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دو قول این است که با منافع عوالی فدک که آن عبارت از حوائط سبعة بوده باشد و تفصیل حوائط در وصایا و مالیه‌ی آن مخدره بیاید در این صورت هفتاد هزار دینار منافع آن بوده و اجازه‌ی فدک تنها بیست و چهار هزار دینار بوده و هر دینار یک مثقال طلا است که بحساب پول این زمان ملیونها می‌شود.

افراج عمال فاطمه را از فدک

چون در جلد اول (الكلمة التامة) و جلد چهارم آن اسباب حقد و حسد ابوبکر و عایشه را از کتب اهل سنت یاد کردیم که تا چه اندازه این پدر و دختر نسبت بامیرالمؤمنین و فاطمه‌ی اطهر حسد و کینه داشته‌اند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمود فرصت را غنیمت شمردند و آن چه توانستند کوتاهی نکردند چون ابوبکر بر مسند خلافت جای کرد عمر گفت ای (۱) خلیفه‌ی رسول خدا دانسته باش که مردم بنده‌ی دنیا

۱- ان الناس عبيد هذه الدنيا لا يريدون غيرها فامنع عن علي و اهل بيته الخمس والفيتي و فدكا فان شيعه علي اذا علموا ذلك تركوا علما و اقبلوا اليك رغبة في الدنيا و ايثارا و محاماة عليها.

ص: ۳۰۹

می‌باشند و غیر آن را نمی‌خواهند تو باید دست علی بن ابی‌طالب را از خمس و غنیمت کوتاه کنی و فدک را تصرف بنمائی شیعه علی چون این را دانستند او را، واگذارند و در اطراف تو جمع شوند برای وصول بآمال و آرزوی خود که از دنیا طمع دارند این سخن در قلب ابوبکر کالنفش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد و دست تصرف عمال و کارگران صدیقه‌ی طاهره را از فدک کوتاه کرد و خمس غنایم خبیر را تصرف نمود چون این خبر بصدیقه‌ی کبری رسید یک نفر را بنزد ابوبکر فرستاد و پیام داد که چه پیش آمد ترا که فدک را تصرف کردی آن چه خداوند متعال برسول خدا در مدینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه از خمس اموال خبیر بجای مانده بهره‌ی ماست آن جمله را بما رد کن و فدک را نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابوبکر (۱) پیام داد که رسول خدا میراث نمی‌گذارد و خودش فرموده آن چه ما بجای بگذاریم صدقه است و اهل بیت من از آن مال همانند سائر مسلمین تناول بنمایند و من بخدا قسم نمی‌توانم تغییر بدهم صدقه‌ی رسول خدا را از آن حالی که در عهد او بوده و من عمل می‌کنم بآنچه رسول خدا عمل می‌نمود.

دیگر باره بروایت احمد بن عبدالعزیز که از مشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه سند بابو الطفیل می‌رساند که فاطمه (۲) فرستاد بنزد ابی‌بکر که تو وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشی یا اهل بیت او ابوبکر گفت البته اهل بیت او وارث رسول خدا می‌باشند فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر را ضبط کرده‌ای و آن را از ما دریغ می‌داری ابوبکر گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود خداوند پیغمبرش را عطیتی کرد

- ۱- فقال ابوبکر رسول الله قال لانورث ما تركناه صدقه انما كل آل محمد من هذا المال واني والله لا اغير شيئا من صدقة رسول الله عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله و لا عملن فيها بما عمل به رسول الله.
- ۲- ارسلت فاطمه الي ابی بکرا انت ورثت رسول الله ام اهلہ قال بل اهلہ قالت فما بال سهم رسول الله قال انی سمعت رسول الله يقول ان الله تعالی اطعم نبياً طعمه ثم قبضه و جعله للذی يقوم بعده فوليت انا بعده ان ارده علی المسلمین قال انت و ما سمعت من رسول الله (ص).

و اطعامی فرمود چون رسول خدا از جهان بیرون شد آن عطیه بایستی در دست کسی باشد که بجای او نشیند من امروز خلیفتی یافتم و بجای او نشستم و آن مال بهر کس از مسلمانان سزادانم می‌رسانم فاطمه گفت تو دانی و آن چه از رسول خدا شنیدی ابن ابی‌الحدید بعد از نقل این کلام گوید که مرا تعجب فرو می‌گیرید از این حدیث زیرا که فاطمه فرمود تو وارث رسول خدائی یا اهل او ابوبکر گفت اهل او پس ابوبکر تصریح کرد که رسول خدا ارث می‌گذارد و آن ارث مخصوص اهل بیت او است و بعد که می‌گوید پیغمبر فرموده ما ارث نمی‌گذاریم این تناقص است بالجمله این (۱) خبر بفاطمه بردند خشمناک شد چادر عصمت بر سر کرد و در مقنعه و جلباب خویش محفوف گشت زنان بنی‌هاشم و خویشاوندان و پیوستگان حاضر شدند و حضرت باتفاق آن زنان طریق مسجد رسول خدا پیش داشتند و فاطمه چنان طی مسافت می‌نمود که گفتی رسول خدا عبور می‌دهد وقتی بمسجد آمد که جماعت مهاجر و انصار از نالیدن او بنالیدند و بهای‌های بگریستند و ابوبکر با جمعی از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان کرد تا پرده‌ای برای فاطمه بزنند آن مخدره آمد و در عقب پرده بنشست و چنان ناله‌ی جگر خراشی از دل برکشید که گویا مسجد را بلرزانید بانک عویل و ناله‌ی مردم بالا گرفت فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند لب بحمد و ثنای باری تعالی بگشود ثانیاً مردم بی‌اختیار بنالیدند و سخت جزع و زاری کردند و بصدای بلند همی بگریستند دوباره فاطمه خاموش گردید تا مردم را ناله و خروش اندک شد این وقت بقرائت خطبه‌ی معروفه بخطبه‌ی فدکیه شروع شد و حقیر قبل

۱- روی عبدالله بن الحسن المثنی باسناده عن آبائه علیهم‌السلام انه لما اجمع ابوبکر علی منع فاطمه فدکا و بلغها ذلك لاثت (۱) خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها واقبلت فی لمه (۲) من حقدتها (۳) و نساء قومها و تطأذیولها ما تخرم مشیتها مشیه رسول‌الله (ص) حتی دخلت علی ابی‌بکر و هو فی حشد (۴) من المهاجرین والانصار و غیرهم فنیطت (۵) دونها ملائنه فجلست ثم انت نه اجهش (۶) القوم لها بالبكاء فارتج المجلس ثم امهلت هینئه (۷) حتی اذا سکن نشیج القوم و هدئت فورتهم (۸) افتتحت الکلام بحمدالله والثناء علیه والصلوه علی رسول‌الله فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکو عادت فی کلامها (۱) لاث ای شد و ربط یعنی چادر بر سر کرد (۲) لمه بضم لام و تخفیف میم الجماعه (۳) حفده بفتح حاء اعوان و خدم (۴) حشد بفتح حاء الجماعه (۵) نیطت ای عقلوا سترا و ملائنه بالضم والمدکل ثوب لین رقیق (۶) اجهش فزع الانسان الی غیره و تهتیا للبكاء (۷) هنيه علی وزن سمیه‌ای صبر زمانا قلیلا (۸) فورتهم ای شدت‌هم.

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبه شریفه‌ی را بنگارم.

سند و اعتبار خطبه‌ی فدکیه از کتب عامه

این خطبه‌ی شریفه‌ی را فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها در مسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه بر این که خود خطبه شاهد صدق خود می‌باشد اعلام و اکابر عامه را نقل کرده‌اند و ائمه هدی سلام‌الله‌علیهم وصیت می‌نمودند فرزندان و شیعیان خود را بحفظ این خطبه‌ی مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام در کتب و مؤلفات خود آن را ضبط کرده‌اند و صحت نسبت این خطبه بصدیقه‌ی طاهره مثل صحت نسبت نهج‌البلاغه است بامیرالمؤمنین ولکن چون این خطبه مشتمل بر ظلم و جور شیخین است و فضایح و قبایح افعال آنها و اتباع آنها را در بردارد بعضی عامه که راه تأویل را بر خود مسدود دیدند بانکار این خطبه پرداخته‌اند و او را از موضوعات روافض معرفی کردند چنان چه در خطبه‌ی شفشقیه این هرزه را بغالب زدند ولکن چشمه خورشید را بمشتی گل نتوان اندود کردن این اثبات منکرات و انکار ثبوتات که کار شب روز نواصب است آب در غربال بیختن و مشت بنیشت کوفتن است و بیشتر جهالت و نادانی بخرج دادن است.

اول ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر المتوفی سنه ۲۸ که از اعاظم مشاهیر اهل سنت است در کتاب بلاغات النساء تمام خطبه‌ی را نقل کرده و این کتاب در نجف اشرف نسخه‌ی آن بدست آمد و در سنه‌ی ۱۳۶۱ هجری بطبع رسید
دوم ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که از موثقین عامه است تمام این خطبه را در کتاب سقیفه‌ی خود نقل کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده بشهادت ابن ابی‌الحدید در شرح خود و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از او بسیار نقل کرده‌اند
سوم ابن ابی‌الحدید متولد در سنه ۵۸۶ و المتوفی سنه ۶۵۵ در شرح نهج‌البلاغه ج-۴- در ذیل کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمودند (کانت فی ایدینا فدک من کل

ص: ۳۱۲

ما اظلته الخضراء) تمام خطبه را ذکر کرده و نه اشکالی و نه ایرادی بر آن خطبه‌ی شریفه کرده است.

چهارم ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبیدالله المرزبانی المعتزلی الخراسانی الاصل البغدادی المولد سنه‌ی ۲۹۶ و المتوفی سنه ۳۸۴ الموثق عند جمیع العامه اثنی علیه کثیرا الخطیب البغدادی فی تاریخه و ابن خلکان و غیرهما تمام خطبه‌ی را نقل کرده بشهادت سید مرتضی علم الهدی در شافی

پنجم احمد بن محمد مکی عن محمد بن قاسم یمانی عن ابی عایشه این خطبه را نقل کرده بشهادت مرزبانی و خطیب بغدادی این احمد بن محمد بن مکی را در تاریخ خود ثناء جمیل نموده و گفته وی از اهل بصره بود به بغداد آمد و در آن جا حدیث گفت و در سنه‌ی ۲۸۲ وفات کرد و ابن عایشه که این خطبه را از او نقل کرده‌اند وجه تسمیه‌اش این است که مادرش عاشیه دختر طلحه بن عبیدالله بود و او از جمله زنانی بود که بیعت فاطمه آمد و آن مخدره با او سخنانی فرمود که بعد ازین در محل خود بیاید و آن سخنان همه شکایت از ابوبکر و عمر بود.

ششم عمر بن شیبه که از اعلام سنیه می‌باشد تمام این خطبه را در تاریخ خود نقل کرده بشهادت علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه و اربلی با اینکه از علماء شیعه است در نزد علماء عامه موثق است صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن در کتاب فوات الوفیات که ذیل تاریخ ابن خلکان است از اربلی ثناء جمیل نموده

هفتم الامم الحافظ احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از اکابر سنیه می‌باشد این خطبه‌ی را در کتاب مناقب خود بسند خویش از زهری نقل کرده بشهادة السید الاجل علی بن طاوس در کتاب طرائف.

هشتم ابوالمظفر شمس الدین یوسف سبط ابن جوزی در باب حادی عشر تذکره خواص الامه این خطبه‌ی را ذکر کرده است.

نهم المحدث الشهیر اسحاق بن عبدالله بن ابراهیم این خطبه را از صالح بن کیسان و او از زهری نقل کرده بنا بر نقل علامه‌ی خبیر السید اسماعیل عقیلی در کفایه

ص: ۳۱۳

الموحدين

دهم جلال‌الدین سیوطی که از مشاهیر علماء عامه است در کتاب لآلی مصنوعه فی احادیث الموضوعه که نسخه‌ی مطبوعه آن در نظر این قاصر موجود است باین عبارت گفته (و ذکر ابو محمد ابن قتیبه ان فاطمه خرجت فی ثلاثه من نساءها تطأ ذیولها حتی دخلت علی ابی بکر ثم قال السیوطی قال ابن قتیبه کنت اری ان لهذا الحدیث اصلاً)

این عبارت سیوطی بتمام صراحت دلالت دارد که این خطبه از موضوعات نیست و طعن است بر کسانی که او را از احادیث موضوع می‌دانند چه آن که می‌گویند ابن قتیبه که از اساتید فن علم و رجال و حدیث است می‌گوید می‌بینم من اینکه برای این حدیث اصلی است.

یازدهم علی بن محمد بن العریق که از حفاظ و اکابر عامه است و شیخ عبدالحق دهلوی او را بلفظ علامه ستایش کرده و او را امام و حافظ گفته در کتاب مختصر تنزیه الشریعه من احادیث الموضوعه الشنیعه حکم بصحت این خطبه نموده و طعن زده است بر کسانی که او را موضوع دانسته‌اند.

دوازدهم زمخشری در کتاب فائق در لغت (لمه) گفته و فی حدیث فاطمه انها خرجت فی لمه من نساءها تطأ ذیولها حتی دخلت علی ابی بکر و نیز در فائق در لغت (هنبته) اشاره باین خطبه نموده و بعض لغات دیگر این خطبه را معنی کرده

سیزدهم ابن اثیر جزری در کتاب نهاییه در لغت (لمه اشاره بهمین خطبه‌ی فرموده و بسیاری از الفاظ مشکله‌ی او را معنی کرده. چهاردهم مسعودی که نهایت وثوق را عامه باو دارند با این که از علماء امامیه است در مروج الذهب اشاره باین خطبه نموده و تمام آن را حواله‌ی بکتاب اخبار الزمان فرموده.

پانزدهم عبدالرحمن بن عیسی شافعی در کتاب الفاظ الکتابه ص ۶۵ از طبع بیروت چاپ نهم چند کلمه‌ی این خطبه را نقل کرده و بآن استدلال نموده است.

شانزدهم عمر رضا کحاله در جلد سوم اعلام النساء که نسخه مصر آن در

نظر این قاصر موجود است تمام خطبه را در ترجمه‌ی فاطمه‌ی صدیقه علیهاالسلام نقل کرده و ایرادی هم بر آن نگرفته هفدهم حسن بن علوان از عطیئه عوفی این خطبه را نقل کرده و گفته که من آن را از عبدالله ابن حسن مثنی استماع کردم بشهادت احمد بن ابی‌طاهر در بلاغات النساء و شیخ صدوق در علل الشرایع پاره‌ی از این خطبه را که مشتمل بر علل و حکم قوانین شرع مطهر بود ذکر کرده و آن را از ابن‌المتوکل و او از سعد آبادی که بسند خود از عقیله‌ی زینب کبری (ع) بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده روایت می‌کند و نیز در بلاغات النساء و دیگر کتب از عطیه‌ی که گفت مادر نزد ابوالحسین زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام بودیم که گفتگوی دعوی فاطمه با ابی‌بکر در میان آمد که ابوبکر چگونه فدک را گرفت زید فرمود مشایخ آل ابی‌طالب را دیدم که این خطبه را از پدرهای خود روایت می‌کنند و به پسران خود تعلیم می‌دهند و پدرم مرا بآن حدیث کرد از جدم از فاطمه‌ی زهرا (ع) اکنون که صحت و اعتبار این خطبه‌ی شریفه کالنور علی شاهر الطور واضح و روشن گردید اصل خطبه را با شرح لغات و ترجمه هدیه‌ی قراء محترم می‌نمایم.

خطبه‌ی مبارکه‌ی حضرت فاطمه در مسجد رسول خدا هنگام احتجاج با ابی‌بکر

اشاره

الحمد لله على ما انعم و له الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوع آلاء اسداها و تمام ممن والاها جم عن الاحصاء عددها و نآى عن الجزاء امدھا و تفاوت عن الادراك ابدھا و ثنى بالندب الى امثالها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له، كلمه جعل الاخلاص تأويلها، و ضمن القلوب موصولها، و انار فى الفكر معقولها، الممتنع من الأبصار رؤيته و من اللسن صفته و من الاوهام

کیفیته ابتدع الأشياء لا- من شیء کان قبلها، وانشاهها بلا احتذاء امثله امثلها کونها بقدرته و ذرئها بمشیته من غیر حاجته منه الی تکوینها، ولا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهارا لقدرته و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته، ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیته ذیاده لعباده عن نعمته و حیاشه منه الی جنته.

اللغه شی سابق ای کامل اسداها و هو بمعنی العطاء (جم الشئی ای کثر) نا آی بعد و مثله تفاوت (الامد) الغایه (الابد الدهر والدائم) ندبهم ای دعاهم (اجزلت له العطاء ای اکثر) (ثبیت الشئی ای جعله اشنین ای بعد ان اکمل لهم النعم الدنیویه ندبهم الی تحصیل امثالها من النعم الاخرویه) (و انار یعنی اوضح فی الفكر والاذهان ما يتعقل من تلك الكلمه) (احتذی مثاله ای اقتدی به) (ذرا ای خلق حاش الشئی ای جائه من جوانبه لیصرفه)

ترجمه یعنی سپاس و ستایش خاص خداوند است هر نعمتهای او را و ثنا سزای او است بدان چه پیشی گرفت بعموم نعم و ابتدا نمود بکمال عطایا و تمام ممن چند که از حوصله‌ی حساب افزون و از گنج شمار بیرون است و دور است پایان آن از پاداش و ابدیت او از ادراک و دعوت فرموده عموم ناس را بگذاشتن شکر و سپاس و افزون آوردن نعمتهای پی در پی و طلب حمد و سپاس نموده است از بندگان تا بکثرت نعمت و ممن ایشان را پاداش فرماید و گواهی می‌دهم که جز خدای باری خدائی نیست و او را حدی و ضدی و شریکی نباشد کلمه‌ایست که مآول است حقیقت اخلاص را بوحدهت و متضمن است قلوب را بایصال وحدانیت و روشن ساخته در اندیشه و افکار چیزی را که حامل توانند بود و تعقل توانند نمود که ممتنع است از دیده‌ها رؤیت او و بیرون است از نیروی زبانها ذکر صفت او و خارج است از آفرینش و همها چگونگی او و ابداع و اختراع کرده است اشیا را بی آن که از پیش ماده و مدت داشته باشد و انشا و ایجاد فرمود اشیا را بی آنکه اقتدا و اقتفا بدیگر بنماید بلکه بیافرید آفرینش را بقدرت خود و بمشیت خود بی آن که محتاج باشد بآفرینش آنها یا فایده‌ی متصور باشد در تصویر آنها جز این که این آیات در اثبات حکمت او و بینه‌ی طاعت او و اظهار قدرت او و گردن نهادن مخلوقات او و اعزاز

دعوت او است آن گاه ثواب را بر اطاعت خود قرار داد و عقاب را بر معصیت و نافرمانی خود مقرر فرمود برای این که بندگان خویش را از سخط خود دور دارد و مطیعین را بسوی جنت فردوس کشد.

و اشهد ان ابی محمد عبده و رسوله، اختاره الله وانتجبه قبل ان أرسله و سماه قبل ان اجتبله و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغیب مکنونه، و بستر الأهاویل مصونه و بنهایه العدم مقرونه، علما من الله تعالی بمآل الامور، و احاطته بحوادث الدهور، و معرفته، بمواقع المقذور، ابتعته اتماما لأمره، و عزیمه علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه، فرای الامم فرقا فی ادیانها عکفا علی نیرانها عابده لأوثانها منکره لله مع عرفانها فانارالله بمحمد ظلمها و کشف عن القلوب بهمها، و جلی عن الأبصار غمها و قام فی الناس بالهدایه و أنقذهم من الغوایه و بصرهم من العمایه و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم، ثم قبضه الله الیه قبض رأفه و اختیار و رغبه و ایثار محمد عن تعب هذه الدار فی راحه قد حف بالملائکه الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاوره الملك الجبار صلی الله علی ابی نبیه و أمینه علی الوحی وصیه و خیرته من الخلق و رضیه والسلام علیه و رحمه الله و برکاته.

اللغه جبله الله بالتشدید ای خلقه عکفا بر وزن رکعا بمعنی ملازم شدن و مواظب شیئی شدن بعد از این که شیئی اقبال می کند (البهیم جمع بهمه علی وزن غرفه و هوا المجهول الذی لا یعرف) امر غمه ای مبهم.

ترجمه و شهادت می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول خدا است پیش از آن که او را به پیغمبری مبعوث بفرماید برتری داد و پیش از آن که او را خلق کند نام او را ذکر فرمود و پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شود او را از بندگان خود برگزید در آن هنگام که خلائق در حجاب غیب محبوس و به پرده‌ی بیمه و ترسها مستور و پوشیده و به بیابان عدم مقرون بودند زیرا که خداوند متعال بعواقب امور عالم بود و بحوادث و پیش آمدهای دهور ذات اقدسش احاطه داشت و بزمانهای وقوع آنچه مقدر شده بود عارف و شناسا بود برای اتمام امر خود او را مبعوث فرموده و برای عزم برامضای حکم خود او را برانگیخت و برای انفاذ مقدرات محتومه‌ی خود او را به پیغمبری اختیار نمود پس

مردم را در دین خودشان طوائف متفرقه و فرق مختلفه یافت گروهی آتش را می‌پرستیدند فرقه‌ای خدای خود را بت می‌دانسته‌اند و در نزد همان بتان بخاک می‌افتادند و از آنها حاجت می‌خواستند با آن که بخدا عارف بودند و می‌شناخته‌اند او را منکر بودند و بواسطه نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم تاریکیهای جهل را از دل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شبهات قلوب را بنور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برطرف ساخت و ضعف چشمها را زایل و بروشنی مبدل داشت و آن جناب در میان مردم بامر هدایت و راهنمایی اشتغال ورزید و گمراهان را از گرداب ضلالت نجات بخشید و کوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور و روشن ساخت آنها را به سوی دین خداوند دعوت فرمود و راه راست را بایشان دلالت نمود پس از آن خداوند متعال روح مقدس او را از روی رحمت و رأفت و مهربانی و اختیار و رغبت مقبوض داشت و دار آخرت را برای او برگزید پدر من محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تعب و رنج این دنیا آسوده شد و استراحت یافت و ملائکه اطراف او را احاطه نمودند و خوشنودی پروردگار غفار او را دریافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صلوات و رحمت خداوند بر پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم باد که امین بر وحی و برگزیده‌ی او از جمیع خلق او است و برکات و سلام رحمت خداوند بر او باد)

فاطمه‌ی زهرا تا باین جا از قوانین توحید و فضائل رسول اکرم و جهالت امت چیزی فرو نگذاشت سپس روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود:

اتم عباد الله نصب امره و نهیه و حمله دینه و وحیه و امناء الله علی انفسکم و بلغائه الی الامم و زعمتم حق لکم الله فیکم عهد قدمه الیکم و بقیه استخلفها علیکم کتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضیاء اللامع بینة بصائرہ منکشفه سرائره متجلیه ظواهره مغتبط به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه، مود الی النجاء أسماء به تنال حجج الله المنوره و عزائمہ المفسره و محارمه المحذره، و بیئاته الجالیه و براهینه الکافیه، و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه، و شرایعه المکتوبه،

اللغه (نصب) در آن چهار لغت است فتح نون با سکون صاد صنم نکون با سون صاد فتح

هر دو و آن بمعنی علامت و نشانه است مثل بیرقی که در زمین نصب کنند که مردم بآن راه را غلط نروند (و بلغائه یعنی تودون الاحکام الی سائر الناس و زعمتم یعنی گمان کردید که شما موصوف باین صفاف هستید بلکه از روی کذب و افترا مدعی هستید که ما ائمه الله هستیم و احکام خدا را بر مردم می‌رسانیم) (اسماعه ای تلاوته و فی بعض النسخ استماعه) و عزائم ای فرائضه (بیناته ای محکومات القرآن ظاهره و براهینه مؤکد لجمله ما قبله و فضائله ای سننه) و رخصه ای المباهات کما ان شرایعه یعنی سائر احکامه مفروضه

ترجمه یعنی ای بندگان خدا شما محل اوامر و نواهی پرورد گارید و شما حاملان دین و وحی او می‌باشید بر نفسهای خود امین خداوندید شماستید که دین خدا را بدیگران ابلاغ می‌کنید و می‌رسانید خداوند است که در میان شما ضامن بر حقی قرار داده و عهد و پیمان نامه‌ای برای شما فرستاده و خلیفه بر شما گماشته و آن کتاب خدا است که مبین حلال و حرام و خوانده شده‌ای است صادق و راستگو و نوری است افروزنده و ضیائی است لامع و بصائر شما را بینا کننده است. آشکار سرائر قرآن برای شما منکشف است و ظواهر آن متجلی و آشکار پیروان قرآن مغبوطند (یعنی مردم خواهش می‌کنند که چون پیروان قرآن باشند در فضیلت و حسرت مقام اینها را می‌برند) پیروی قرآن بشر را بخوشنودی خداوند می‌کشاند استماع آن انسان را بنجات می‌رساند و وسیله‌ی رستگاری فراهم می‌آورد بواسطه‌ی قرآن است که حجج منوره خداوند ادراک می‌شود و واجبات مفسره‌ی او دریافت می‌شود و محرّمات خداوند که بر ارتکاب آنها تحذیر فرموده مبین و آشکار می‌گردد و دلایل ظاهر و براهین و فضائل مندوبه و رخصتهای موهوبه و شرایع فرض شده او بواسطه قرآن آشکار می‌شود)

فاطمه چون از فضائل قرآن لختی بسرود بفلسفه احکام شروع فرمود و قالت فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك والصله تنزيها لكم عن الكبر، والزكاه تزكیه لنفس و نماء فی الرزق والصيام تشبیها للاخلاص والحج تشبیها للدين والعدل تنسيقا للقلوب، و طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا من الفرقه والجهاد عزا للاسلام، والصبر معونه علی استیجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحه للعامة و بر الوالدین وقایه عن

السخط وصله الارحام منماه للعدد، والقصاص حقنا للدماء، والوفاء بالنذر تعريضا للمغفره والمكائيل والموازين تغييرا للبئس والنهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجاب عن اللعنه و ترك السرقة ايجابا للعفه و حرم الله الشكر اخلاصا له بالرؤيه فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه فانه انما يخشى الله من عباده العلماء اللغه المنماه اسم مكان او مصدر ميمي اي يصير سببا لكثيره العدد والاولاد والعشائر والتعريض تجعل الشئ عرضا للشئ يعنى يقع فى معرض المغفره) والبئس النقص والقذف الرمي

ترجمه يعنى خداوند متعال ايمان را براى شما تطهير از شرک و بت پرستی قرار داده و نماز را براى تنزيه از کبر و منيت و زکوه را براى تزکيه نفس و زيادى در روزى و روزه را براى حصول اخلاص استوار داشته و حج بيت الله را براى اعلاى دين و استحکام آن وضع نمود و عدل را براى تأليف قلوب و طاعت ما خانواده‌ی پيغمبر را براى انتظام ملت و امامت ما اهل بيت را براى ايمنى از اختلاف و فرقت و جهاد را براى ارجمندى اسلام و صبر را براى عون استيجاب اجر و امر بمعروف را براى مصالح عامه مردم و نيکى بوالدين را براى دورى از غضب خداوند وصله‌ی ارحام و پيوستگى بر اقارب را براى زياد شدن عدد و قصاص را براى حفظ خونهای مردم وفای بنذر را براى رسيدن بمغفرت و تمام پيمودن کيل و وزن را براى حفظ اموال از نقص و کمى و نهى از شرب خمر را براى دورى از رجس و پليدى و اجتناب از قذف را براى دورى از لعنت و ترک سرقت و دزدى را براى حصول عفت و شرک را حرام فرمود براى آن که بندگان اعمال خود را خلاص کنند براى خداوند بر بوبيت او پس اى مردم از خدای خویش بترسيد و تقوى را آن طور که سزاوار است شعار خود نماييد و کارى کنيد که از دنيا بدر نرويد مگر آن که مسلمان باشيد و در آن چه خداوند بمشا امر فرمود و يا از آن نهى نمود اطاعت کنيد و فرمان بردار باشيد همانا که علما و دانشمندان از خداوند ترسانند و بس) فاطمه‌ی زهراء سلام الله عليها پس از اين که پاره‌ی از فلسفه‌ی احکام را بيان نمود در مقام احتجاج برآمد و بمخاطبه آنها فرمود

ایها الناس اعلموا انی فاطمه و ابی محمد، اقول عودا و بدءا، و لا اقول ما اقول غلطا و لا أفعل ما افعل شططا لقد جاء کم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریرص علیکم بالمؤمنین روف رحیم فان تعزوه و تعرفوه تجدوه اُبی دون نساء کم، و انا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و آله و سلم فبلغ الرساله صادعا بالنداره مائلا عن مدرجته مشرکین، ضاربا ثبجهم و آخذا بأکظامهم، داعیا الی سبیل ربه بالحکمه و الموعظه الحسنه یکسر الأصنام و ینکب الهام حتی انهزم الجمع، و ولوا الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه و أسفر الحق عن محضه و نطق زعیم الدین و خرس شقاشق الشیاطین و طاح و شیظ النفاق و انحلت عقد الکفر و الشقاق و فهتم بکلمه الاخلاص فی نفر من البیض الخماص.

اللغه عودا و بدا یعنی اولاً و اخرا شططا بمعنی غلط و دور شدن از حق عزیز ای صعب بمعنی دشواری است عنتم من عنت و هو الزنا و الفجور و الضرر و الفساد و الوقوع من امر شاق) صداعا من صدع و منه فاصدع یماتومر ای احکم بالحق و فرق بین الحق و الباطل) النداره الاعلام علی وجه التخویف) مدرج اسم مکان بمعنی المسلك) ثبجهم ای وسطهم و ثبیج معظم الشئی و عوالیه) اکظام جمع کظم بالتحریک علی وزن فرس و هو مخرج النفس و آمنه اخذ بکظمه ای بحلقه نیکب و فی بعض النسخ نیکس و هو القأ الرجل علی رأسه یعنی روساء مشرکین بخاک هلاک انداخت) و الهام جمع الهامه و هو مقدم الرأس تفری ای انشق فراه یفریه شقه فاسدا او صالحا- اسفراى اضاء- زعیم سید القوم- و شقاشق جمع شقشقه بالكسر و هو شیئی، کالریه یخرجها البعیر من فیه اذا هاج- و طاح ای هلک و شیظ کامیر مأخوذ من شظظ و منه قولهم شظظت الجوالق اذا شددت علیه شظاظته و هی العود یشد الذی به الجوالق و المراد هنا اولی الشرور و الرزایل- نفر یعنی الجملة و البیض جمع ابیض و الخماص خلو البطن من الطعام و المراد هنا هم اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

ترجمه فاطمه بانک برداشت که ای مردمان اینک منم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن سخن که اول می گویم هم در آخر بدان اعادت می نمایم و از در اغلوطه سخن نمی رانم و آن چه می کنم در طلب فدک بیرون حق کار نمی کنم و دروغ نمی زنم همانا پیغمبری

از نوع بشر همانند شما از در رافت و رحمت بسوی شما آمد اگر بجوئید اصل و نسل او را می‌دانید که او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عم من است نه پسر عم مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد و آن حضرت ابلاغ رسالت فرمود و بی فرمانان را بیم داد و از شیمت مشرکین روی برتافت و شمشیر در پس گردنهای کفار و مشرکین بنهاد و گلوی ایشان را فشار داد و شاه راه شریعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را درهم شکست و بسر درانداخت چند که کافران پشت دادند و روی بهزیمت نهادند تا پهلوی ظلمت را چاک زد و بامداد اسلام را از شب تاریک شرک آشکار ساخت پس حق ظاهر شد و زعیم دین گویا گردید و شقیقه شیطان باز جای خزید پس هلاک شدند کارکنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه کردند مردمی گرسنه و سفید نامه بکلمه اخلاص) یعنی اهل بیت چون در روایتی وارد شده فی نفر من البیض الخماص اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا چون فاطمه زهرا لختی معرفی مقام خود و پدرش و زحمات او را برای ترویج دین شرح داد حضار مجلس را باین کلمات مخاطب ساخت

و کنتم علی شفا حفرة من النار، مذقه الشارب، و نهزه الطامع و قبسه العجلان و موطا الاقدام، تشریون الطرق و تقناتون الورق، اذله خائفین تخافون ان یختطفکم الناس من حولکم فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد اللتیا و التی و بعد أن منی بهم الرجال و ذؤبان العرب و مرده اهل الكتاب كلما أوقدوا نار اللّحرب أطفأها الله او نجم قرن للشیطان و فغرت فاعره من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفیء حتی یطأ صماخها بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه مکدورا فی ذات الله مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید اولیاء الله مشمرا ناصحا مجدا کادحا و انتم فی رفاهیه من العیش و ادعون فاکهون آمنون تتربصون بنا الدوائر، و تواکفون الاخبار، و تنکصون عند النزال، و تفرون عند القتال.

اللغه شفا ای طرفه یعنی کنار جهنم) مذقه بضم الاول و سکون الثانی علی فعله الشربه من اللبن الممزوج بالما و هنا کنایه عن القله) نهزه بفتح الاول و سکون الثانی بمعنی الفرصه والمراد هنا محل

الفرصة) و قبسه بضم الاول و سکون الباء و فتح السین من قبس و هو شعله النار) و موطا الاقام مثل يضرب لمن وقع فی ذله و صار مغلوبا) الطرق ماء مخلوط به بول البعیر کنایه عن ضیق المعیشة و ردائه المشرب والماء کل تقتاتون من القت و هو علف الدواب) خاسئين من خسا علی وزن ضرب بمعنی البعد کنایه عن خمول ذکرهم و عدم الاعتناء بشانهم) تتنحطفکم من خطف ای يستلبکم والخطف اخذا لشئ خفیة) منی علی صیغه المجهول بمعنی اتبلی است البهم بالضم جمع البهमे و هو المجهول الذی لا یعرف والمراد هنا شجعان الرجال) نجم ای ظهر (قرن کنایه عن الطائفة (فغرت ای فتحت فافره الداهیة والمراد انه كلما اراده طائفة من المشرکین او عرضت لم داعیة قذف اخاه ای بعث علیا (ع) و عرضه للمهالك (لهواتها جمع لهات و هی اللحمه فی اقصى سقف الفم) لا ینکفا ای لا یرجع) صماخ بالكسر سوراخ گوش را گویند) باخمصه منه اخمص الراحه و آن کف دست را گویند کنایه از شدت قهر و غلبه بر دشمن می باشد) مکدود امن الكدود و هو التعب) مثمرا من شمر ثوبه ای رفعه لیخف علیه حتی وصل الی ما یرید) کادحا ای بالغ فی السعی والعمل) وادعون ای ساکنین فی بیوتکم) فاکهون ای تشغلون بنقل القصص والاشعار والمزاح (والفاکهه ما یتفککه بها الانسان ای تینعم باکله) تتربصون ای تنظرون) الدوائر الحوادث) (و تتواکفون من و کف و هو الميل والمراد هنا تمیلون و تواجهون الی اسماع الاخبار) و تنکصون ای ترجعون) النزال المبارزه فی الحروب

ترجمه یعنی شما مردم عرب بسبب شرک و کفر بر لب وادی و گودال جهنم بودید و از غایت قلت و ذلت بمنزله شربت آبی بودید که تشنه بیاشامد و یا چون لقمه‌ای که شخص گرسنه بدو دست یابد و یا چون پاره‌ی آتشی که شخصی با شتاب خواسته باشد از آن اقتباس کند و او را بر باید شمائید که لگدکوب مردمان قوی بودید و آب متعفن مخلوط ببول و سرگین شتر را می آشامیدید و پوست بزهای دباغی نشده یا برگ درخت را برای خویش قوت می نمودید و در منتهی درجه‌ی خواری بزندگی ادامه می دادید و ترس آن داشتید که مردم شما را از اطراف در ربایند ولی خداوند به برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شما را از شر آنها نجات داد بعد از آزار و شکنجه و مصائب بزرگ و کوچک که شما را دامن گیر شده بود و در دست شجاعان و گرگان عرب گرفتار و مبتلی بودید در کف سرکشان و مرده اهل کتاب زبون و خوار گردیدید هر زمان که آتش حرب و جنگ را می افروختید خداوند او را خاموش می نمود و در هر وقتی که شاخی از شیطان ظاهر می شد و یا فتنه‌ی عظیمی از مشرکین دهن باز می نمود برادر خود امیرالمؤمنین را در دهان ایشان می انداخت و از

جنگ بر نمی‌گردید تا حریف خود را بر زمین نمی‌انداخت و سر او را در زیر پای خود نمی‌نهاد و آتش فتنه و فساد ایشان را بسیلاب ذوالفقار خاموش می‌کرد و در راه رضای خداوند متعال خود را بتعب می‌انداخت و در اطاعت امر خداوند اهتمام می‌نمود و همیشه برسول خدا نزدیک بود و از او جدا نمی‌گردید و در میان اولیاء و دوستان خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خود را در اطاعت خدا بر کمر زده بود خیرخواه خلایق بود و در نصیحت مردم کمال کوشش و سعی را مبذول می‌داشت و خود را در این راه بمشقت می‌افکند ولی در تمام این احوال شما در عیش و خوشی بسر می‌بردید و در مه‌دا یمنی متنعّم و خوش بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنها را می‌کشیدید و متوقع اخبار وحشت‌آور و اراجیف بودید و چون جنگی پیش می‌آمد خود را از آن کنار می‌کشیدید و پهلو تی می‌نمودید و در هنگام حرب و ضرب پشت بدشمن می‌کردید و فرار بر قرار اختیار می‌نمودید) چون فاطمه زهرا لختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی و رزالت و ذلت و خواری و خوف و وحشت و کفر و ضلالت ایشان بسرود و پاره‌ای از زحمات شوهر عالی مقدارش حیدر کرار بشرح فرمود خواست رجوع آنها را از هدایت بضلالت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت بفرماید که از شاه کشور دین امیرالمؤمنین دست شستند و بعجل سامری گرویدند فلذا فرمود

فلما اختار الله لنبيه دار انبيائه و ماوى أصفیائه ظهر فيكم حسيكه النفاق و سمل جلباب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبغ حامل الأقلین و هدر فينق المبطلين، فخطر في عرصاتكم واطلع الشيطان راسه من مغرزه هاتفا بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين و للغره فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافا واحمشكم فألفاكم غصبا فوسمتم غير ابلکم و آوردتم غير شربکم هذا والعهد قريب والکلم رحيب والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر ابتدا را زعمتم خوف الفتنه الا في الفتنه سقطوا، و ان جهنم لميحطه بالكافرين فهيهات منكم و كيف بكم و انى تؤفكون و كتاب الله بين اظهرکم اموره ظاهره و أعلامه باهره و زواجره لائحته و أوامره واضحه قد خلفتموه وراء ظهورکم ارغبه عنه تریدون ام بغيره تحکمون بئس للظالمين بدلا و من يبتغ غير الاسلام دينا

فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين. ثم لم تلبثوا الا- ريث ان تسكن نفرتها و يسلس قيادها، ثم اخذتم توروبن وقديتها و تهيجون جمرتها و تستجيبون لهتآف الشيطان الغوى و اطفاء انوار الدين الجلى و اهماد سنن النبى الصفى تسرون حسوا فى ارتقاء و تمشون لاهله و ولده فى الخمر والضراء و نصبر منكم على مثل حز المدى و وخز السنان فى الحشا

اللغه حسيكه على وزن فعيله من حسك و هو العداوة والنفاق) سمل اى خلق يعنى كهنه شد) جلباب هنا بمعنى الرداء) كاظم) هنا بمعنى الساكت يعنى بنطق آمدند گمراهان) نبغ اى ظهر) هدر گردانیدن شتر صدای خودش را در گلو) فنيق الفحل لمكرم من الابل لا- يؤذى ولا- يركب لكرامته والخطر بالتحريك الاشراف على الهلاك) مغرز كمنبر محل الاختفاء) الغره بكسر الغين المعجمة الخدعه) ملاحظين يعنى مراعات كننده) استنهض اى امره بالقيام) خفافا اى مسرعين الى اجابته) احمشكم اى غضبكم) فوسمتم من الرسم و هو العلامه والاثر) والكلم بفتح الكاف و سكون الالم الجرح) الرحب) السعه و هما كنياتان عن اخذ ما ليس لهم من الخلافه و ميراث النبوه) توفكون اى تصرفون و كتاب الله جملهً حالیه) ريث بمعنى المقدار) نفرتها اى فرارها) يسلس اى سهل انقيادها) توروبن) اى تستخرجون و كانت العرب تقدح بعودين تحك باحداهما على الاخر) يعنى شروع كردید كه بیرون آورید شعله آتش را) تسرون) ضد الاعلان) حسوا شرب المرق) ارتغاء من الرغوه) كف شیر را گویند و این مثلی است میان عرب برای کسی كه می خواهد ارائه كند بمردم كه من نفع بغير می رسانم و حال آن كه در باطن نفع خود را طالب است) خمر) كفرس ماواراك من خزف او شجر او جبل) الضراء) بالضاء المعجمه المفتوحه والراء المخفقهى الشجر الملتف فى الوادى والخمر والضراء كناية عن اعراض المنافقين من آل الرسول (ع) المدى جمع مدیه بضم الميم و هى السكين والشفره حز المدى قطع الشئى من غير ابانه و خزالسنان الطعن بالمرح

ترجمه چون خداوند متعال پیغمبر خود را بسرای دیگر تحویل داد و اریکه حشمت او را در دار انبیاء و اصفیا نهاد خصومتی كه در خاطر از در نفاق پنهان داشتند آشكار ساختید و كهنه و فرسوده شد حجاب حشمت دین و سخن سرای شدند اخرسان گمراه و شعر سرودند یاو گیان هرزه درای و بانك بر آورد باطل كننده سخن حق چون شتر پرواره دم فشانی كرد و بصداء و آواز درآمد در عرصات و میدانهای شما و شیطان سر

برکشید از بنگاه خود و ندا در داد از برای دعوت خود و یافت شما را که اجابت گردید دعوت او را و فریفته شدید فریب او را پس جنبش داد شما را و شما چیست و چالاک بجنبش آمدید و خشمناک خواست شما را و سخت خشمناک شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و در آمدید بیرون آنگاه خود را کنایت از آن که متصدی خلافت و امامت شدید با این که حقی و بهره‌ای نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در غدیر خم مدتی از آن نگذشته و از وفات پیغمبر زمانی سپری نشده زخم دل ما هنوز بهبودی نگرفته و جراحت سینه ما التیام نپذیرفته رسول خدا را هنوز آب کفن خشک نشده که بدست آویز حدوث فتنه غضب خلافت گردید و خویش را در فتنه‌ی در انداختید و کافر شدید و جهنم محیط است بر کافران هیئات چه رسید شما را و بکجا می‌روید و حال آن که کتاب خدا در میان شما است امورش پیدا و احکامش هویدا و نواهیش لایح و اوامرش واضح است همانا مخالفت گردید با قرآن کریم و قرآن را از پس پشت انداختید آیا روی بر تافتید از قرآن و بیرون قرآن حکم خواهید کرد تبدلی است از برای ستمکاران یعنی دینی غیر دین اسلام و حکمی غیر حکم قرآن اتخاذ نمودن تبدلی است) و خداوند فرمود هر که بغیر دین اسلام دینی اختیار نماید آن دین از او مقبول نباشد و آن کس در آخرت از زیانکاران است و شما توقف و درنگ نگردید بمقداری که ساکن شود تنفر از این شتری که بناحق غصصب نمودید و کشیدن آن شتر سهل و آسان شود (یعنی سزاوار چنان بود که بعد از غضب خلافت و ارتاب این امر فطیع اندکی صبر می‌کردید و متعرض قبایح دیگر نمی‌شدید ولی شما تا کار خلافت خو را محکم کردید شروع در تهییج فتنه و آشوب نمودید و فدک را نیز بهمین زودی از من بغضب بردید آن گاه با فروختن آتش فتنه و فساد شروع کردید و بدعتها را آشکار نمودید و صدای شیطان گمراه کننده را اجابت نمودید و فرو نشانیدن انوار دین را شعار خود کردید و محو نمودن سنتهای دین نبی سفی را خواستار شدید در پس پرده بمکر و حیل و تزویر آثار دین مبین را نابود نمودید و در لباس دین داری انوار شریعت مقدسه‌ی اسلام را پنهان کردید و بدعتها‌ی زمان جاهلیت را از نو شایع ساختید و کینه‌ای که از پیغمبر در دل داشتید درباره‌ی خانواده او تدارک نمودید ولی ما

بر مصائب و ضررهای شما که مانند کسی که با کارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر می‌کنیم و از در نفاق چنان که فرماید تسرون حسوا فی ارتغاء پوشیده می‌نوشید شیر را در زید و کار را دیگر گونه نمودار می‌کنید و با اهل بیت پیغمبر بطریق خدعه و نیرنگ می‌روید و صبر ما بر مصائب شما همانند حدود کار دوستان نیزه در دل و جگر کار می‌کند) فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها تا باینجا باین کلماتی که رخنه در آفاق ارضین و سماوات می‌نماید اثبات غصب خلافت نمود و ارتداد آنها را از دین ثابت فرمود اکنون بمحاکمه و قضاوت پرداخت و فرمود.

ثم انتم الائن ترعمون الا ارث لنا افحکم الجاهلیه تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته ایها المسلمون اغلب علی ارثیه یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی، لقد جئت شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه و وراء ظهورکم اذ یقول: «و ورث سلیمان داود» و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا علیه‌السلام: «اذ قال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب» و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتب الله» و قال: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین» و قال «ان ترک خیر الوصیه للوالدین والأقربین بالمعروف حقا علی المتقین» و زعمتم ان لا- حظ لی و لا ارث من بی و لا رحم بیننا افخصکم الله بایه اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لایتوارثان و لست انا و ابی من اهل مله واحده ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی فدونهاکها مخطومه مرحوله تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله و الزعیم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الموعد القیمه و عند الساعه ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکل نبا مستقر و سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم.

اللغه فریا من الفریه و هو الکذب) حظوه بالحاء المهمله و الظاء المعجمه الساکنه المکانه المنزله) محظومه بالحاء المعجمه اسم مفعول من الخطام و هو زمام الناقه کما ان مرحوله ایضا اسم مفعول من رحل الناقه و هذا تشبیه لطیف یعنی این فدک در تصرف من بود و مرا معارضی نبود و کسی را

در او حقی و ادعائی در کار نبود همانند شتر زین کرده که صاحبش بر او سوار و زمام آن را در دست دارد و او را بهر جا بخواهد می‌راند)

ترجمه شما الان گمان می‌کنید که ما را ارثی نیست آیا بسنت جاهلیت می‌روید و دین جاهلیت طلب می‌کنید کیست بهتر از خدای تعالی از برای حکم از برای کسانی که بخدا ایمان دارند آیا نمی‌دانید ما ارث داریم همانا می‌دانید و مانند خورشید تابان در وسط روز بر شما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب شوم در اخذ ارث خویشتن و دیگران ارث مرا ماخوذ دارند ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خدا مسطور است که تو از پدر خود ارث می‌بری و من از پدر خود ارث نمی‌برم عظیم و عیجب حکمی آورده‌ای و بر کتاب خدا دروغ بسته‌ای آیا دانسته و فهمیده قرآن را متروک ساخته‌ای و از پس پشت انداخته‌ای شما حجت می‌تراشید که انبیا را ارث نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن می‌فرماید و ورث سلیمان داود یعنی ارث برد سلیمان از داود و در خیر یحیی بن زکریا می‌فرماید که ذکر یا عرض کرد الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث به برد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور است که خویشاوندان صاحب رحم بعضی اولایند بعضی و نیز مسطور است که خداوند وصیت می‌کند شما را در حق اولاد شما که بهره‌ی پسر مساوی دو دختر است و همچنان فرموده است که اگر مالی بر که آنها باشد وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف سزاوار است بر پرهیزکاران و گمان می‌کنید که حظی و نصیبی از برای من نیست و ارثی از پدرم نمی‌برم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را به آیتی از آیات که ارث ببرید و ارث بگذارید و پدر مرا از آن آیت بیرون کرده است یا آن که می‌گوئید اهل دو ملت از یک دیگر می‌راث نمی‌برند و من و پدرم از اهل ملت واحده نیستیم آیا پدرم مسلمان است و من کافر میراث مسلمان را بکافر نمی‌گذارید آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسر عم من اکنون این فدک و این خلافت شتری را ماند که مهار کره از او پالان بر نهاده بی دافع و مانعی ماخوذ دارید (یعنی ای پسر ابوقحافه این شتری که از دست ما بقهر و غلبه گرفتی با مهار و پالان

بدون معارض و منازع بگیر) و مالک باش (مراد فدک و خلافت است) در روز حشر ترا ملاقات می کند و خداوند نیکو حکم کننده است و محمد نیکو دادخواه می باشد و وعده گاه ما و شما قیامت است و آنان که بر باطل اند در آن روز زیان کار خواهند گردید و پشیمانی شما را نفع ندهد و هر چیزی را زمانی است که در آن زمان واقع خواهد شد و عنقریب می دانید که عذاب خوار کننده بر چه کس وارد می آید و عذاب ابدی بر که طول می کند (فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها چون از محکمه قضائی فارغ شد و اثبات فرمود ظلم و طغیان غاصبین فدک و خلافت را و دروغ آنها را از قرآن آشکار ساخت سپس روی با مهاجر و انصار نمود و از ایشان طلب نصرت فرمود و قالت

یا معشر الفتیة و أعضاء الملة و أنصار الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقی و السنه عن ظلامتی اما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی یقول: المرء یحفظ فی ولده سرعان ما احدثتم و عجلان ذاهاله و لکم طاقه بما أحاول و قوه علی ما اطلب و ازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه و آله و سلم فخطب جلیل استوسع و هیه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الارض لغیته و کسفت النجوم لمصیبه و اکدت الآمال و خشعت الجبال و اضعیح الحریم، و ازیلت الحرمة عند مماته فتلك والله النازلہ الکبری و المصیبه العظمی لامثلها نازله و لا- بائقه عاجله اعلن بها کتاب الله جل ثناوه فی افیتکم و فی ممسائکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوه و الحانا و لقبله ما حل بابنیائه و رسله، حکم فصل و قضاء، حتم «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افئن مات أوقتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین» ایها بنی قیلئه أهضم تراث ابی و أنتم بمرأی منی و مسمع و منتدی و مجمع تلبسکم الدعوه و تشملکم الحیره و انتم ذوو العدد و العده و الاداه و القوه و عندکم السلاح و الجنه توافیکم الدعوه فلا تجیبون و تأتیکم الصرخه فلا تغیبون و انتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخیر و الصلاح و النجبه التي انتجت و الخیره التي اختیرت، قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب و ناطحتم الامم، و کافحتم البهم، فلا نبرح او تبرحون، نأمرکم فتأمرون حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام، و در حلب الأيام و خضعت نعره الشکر، و سکت فورہ الافک و خمدت نیران الکفر و هدأت دعوه الهرج و استوثق نظام الدین

اللغه الغمیزه من الغمز و هو الذی یشیر بعینه والمراد هنا غض البصر عن الحق- والسنة: اول النوم- الظلامه ما اخذه الظالم فطلبه- سرعان و عجلان اسم فعل بمعنى سرع و عجل- ذا اهاله بكسر الهمزة دسم اللحم و هو جمله حالیه، مثل مشهور لمن له اهلیه فی اخذ الحقوق عن الظالم- احاول بصیغه المتكلم ای اقص- از اول من المزاوله بمعنى الاراده- و هیة ای خرقه و استنهر فقهه ای: اتسع خرقه و انشق والرتق ضد الفتق و الضمائر المجزوات راجعه الی الخطب- اكدت ای بخلت و قلت خیره- نازلة: الحوادث الشدیده- بائقه: الداهیه- افنیتکم ای فی دار کل واحد منکم مسا بالضم اسم مصدر للمسائه حکم فصل ای حکم مقطوع- ایها بمعنى هیات- قیله اسم ام الاوس والخزرج- متدی ای المجلس- الکفاح مصدر کفح کفحا و هو العدو کافح القوام اعدائهم ای استقبلوهم فی حرب بوجهم لیس دونها ترس- والنجه کالهمزه بمعنى الکریم و فی بعض النسخ بالخاء المعجمه ناطحتم من نطح ای حاربتم الامم بالجد والاهتمام کافحتم ای تعرضتم لدفع العدو من غیر ضعف- البهم کصرد جمع بهمه و هو الرجل الشجاع- فتأمرون و فی بعض النسخ فتاتمرون- خضعت ای سکت- نعزت بمعنى فارت- استوثق انتظام الشئی.

ترجمه: فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها بانک برداشت که ای جماعت جوانان ای پیشوایان ملت خیرالانام ای انصار دین و آئین اسلام این تغافل و توانی چیست و این بی‌اعتنائی در مظلومی من از چه راه باشد مگر نشنیدید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدر من که فرمود هر مردی را در فرزندش باید احترام کرد که آن فرزند را نیکو بدارید بجهت احترام پدرش چه بسیار زود کردید آن چه کردید و بهوای نفس خویش عجلت نمودید و حال آن که شما در دفع این ظلم که بر من وارد شده تواناید آن چه من در طلب حق خود خواستارم بمن برگردانید آیا چنان می‌دانید و می‌گوئید که محمد رسول خدا فوت شد و این امر مختصری بود لا والله این خطبی فطیح و مصیبتی بزرگ و ثلمه‌ای وسیع بود که هیچ اندازه برای خرق آن بدست نشود و هیچ رتقی بهندسه‌ی این فتق برنیاید جهان را در غیبت او ظلمت فرو گرفت و ستارگان در این مصیبت تاریک گردید و امیدهای مردم تبدیل بنا امید شد و کوههای عالم خاشع و متزلزل گردید حریم و حرمت پیغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای این نازله‌ی کبری و این مصیبت عظمی بود که مانند آن حادثه و داهیه‌ای دیده نشده همانا کتاب خدای را در خانهای خود بامدادان و شامگاهان تلاوت

کردید و اصغای قرائت آن را نمودید و بجهر و اخفات آن را می‌خوانید و مکشوف داشتید که بر انبیای سابقین و رسل پیشین از امضای حکم و قضای حتم چه رفته و همچنان خداوند در حق محمد فرمود که نیست محمد مگر پیغمبری و در می‌گذرد چنان که در گذشته‌اند پیش از وی پیغمبران اگر بمیرد یا کشته بشود روی از دین برمی‌تابید و مرتد می‌شوید و هر که طریق ارتداد سپارد زیانی بحضرت خداوند نمی‌رساند بلکه خویشتن را بدوزخ می‌کشاند و خداوند سپاس گذاران را پاداش خیر می‌فرماید، آن‌گاه فرمود ای فرزندان قیله آیا باز داشته می‌شوم من از ارث پدر و حال آن که شما در مرئی و مسمع من هستید شما را می‌نگرم و بانک شما را می‌شنوم حاضرید و انجمن کرده‌اید و دعوت مرا اصغامی فرمائید و بر ظلم و ستمی که بمن رسیده دانا و بینائید و شما صاحبان عدت و عدت و خداوندان سلاح جنگ و مبارزت می‌باشید چند که دعوت من متواتر می‌شود اجابت نمی‌کنید و فریاد مرا می‌شنوید و داد نمی‌دهید نه آخر شما بشجاعت موصوفید و بخیر و صلاح معروفید و برگزیده برگزید کانید و از اشراف قبائل و سادات عشائر بشمار می‌روید شما طوائف عرب مقاتلها کردید و در حروب و مغازی چه تعبها که متحمل شدید و با سران قبایل و دلیران مردم و طوائف روزگار مقابلیها نمودید و آنها را مغلوب خود گردانیدید و گردن کشان روزگار را از پای درآوردید و هرگز از ما خانواده دوری نمی‌نمودید و آن چه را که بشما امر می‌دادیم فرمان می‌بردید تا آنکه ببرکت ما اهل بیت آسیای اسلام بگردش درآمد و شیر روزگاران فراوان شد و خیرات و مبرات در دنیا بسیار کردید و نخوت شرک و جاهلیت خاضع و ذلیل شد و جوشش دروغ و کذب فرو خوابید و آتش کفر و شرک خاموش گردید و دعوت هرج و مرج فرونشست و نظام دین بقوام آمد. فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها بدین کلمات چندان که توانست استنصار نمود و بانواع شرائف و شجاعت آنها را بستود پس از آن در اثبات کفر و ارتداد آنها چنین فرمایشاتی بسرود و حجت را بما لامزید علیه تمام فرمود فقالت

فانی حرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشركتم بعد الايمان الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول

و هم بدء و کم اول مره اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین الا- قد أرى ان أخلدتم الى الخفض و ابعدم من هو احق بالبط و القبض و خلوتم بالدعه و نجوتم من الضيق بالسعه فمجتتم ما وعیتم و دسعتم الذی تسوغتم فان تفکروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید الا وقد قلت ما قلت علی معرفه منی بالخذله الی خامرتکم و الغدره الی استشعرتها قلوبکم ولكنها فیضه النفس و نفسه الغیظ و خور القناه و بثه الصدر و تقدمه الحجه فدونکموها فاحتقبوها دبره الظهر نقبه الخف باقیه العار موسومه بغضب الله و شنار الابد موصله بنار الله الموقده الی تطلع علی الافئده فبعین الله ما تفعلون و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فاعلموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون.

اللغه: نکص من باب قعدای رجع علی عقیبه- اخلدتم ای رکن و مال و باب قعدو منه اخلد الی ارض ای رکن و مال الی الدنیا و شهواتها- الخفض سعه العیش و منه عیش خافض ای واسع- و ابعدم ای ترکتم امیر المؤمنین- و خلوتم ای: انفردتم بالدعه ای بالراحه و الهاء عوض عن الواو- فمجتتم من باب قتل مچ الماء من فمه ای رمی به- وعیتم ای حفظتم کنایه عن بیعتهم لامیر المؤمنین یوم الغدیر ثم نکثوا بیعتهم و ترکوه فریدا و حیدا- دسعتم ای منعتم من دسع در منجد کوید دسع دسعا قاء ملاء فمه بقیئه و رمی به و این کنایه است از اقبال صحابه با سلام و ادبار ایشان و اعراض آنها از اهل بیت رسول خدا (ص) مثل کسی که آب زلال خوشگوار را بنوشد پس از آن قی کند و آن را از دهن خارج بنماید- تسوغتم من ساغ- اذا سهل- الخذله ترک النصر- خامرتکم ای خالطتکم- استشعر من الشعار و هو الثوب البدن- خور بفتح الحاء و الواو: الضعف- بثه الصدر: الهم الذی لا یقدر صاحبها علی الکتمان- و تقدمته الحجه اعلام الرجل قبل وقت الحاجه- فدونکموها ضمیر راجع بخلافه و همچنین ضمیر بعد از او و الحقب بفتح الحاء و القاف حبل یشدبه رجل البعیر الی بطنه کیلا یتقدم الی کاهله و هو غیر الحزام و الجمع احقاب- دبره الجرح فی ظهر البعیر نقبه الخف رقه اسفل رجل البعیر کنایه عن کونه اعرجالم یقدر علی المشی- موسومه من الوسم و هو العلامه

ترجمه: اکنون چه روی داده که حیران شده‌اید بعد از آن که امر واضح و

آشکار و روشن بود و اخفا نمودید و حال آن که در حالت ظهور و اعلان بود و بعد از آن که اقدام کردید چرا پشت نمودید و بعد از آن که ایمان آوردید چرا مشرک شدید آیا مقاتله و جنگ نمی‌کنید با قومی که عهد خود را شکستند و رسول خدا را خواستند از مکه اخراج نمایند و حال آنکه با شما ابتدا بقتال کردند آیا از ایشان می‌ترسید پس خداوند سزاوارتر است از این که از او بترسید اگر از زمره‌ی مؤمنین باشید اکنون نگرانم که بجانب تنعم و آسایش میل کردید و آن کس که در حل و عقد امر خلافت از شما سزاوارتر بود او را از مرکز خلافت دور کردید و با راحتی و تن آسائی خلوت کردید و از شدت و سختی برفاهیت و وسعت درآمدید و علوم و معارف را پشت پا زدید و پرده برفکندید از آن چه پوشیدید و از دهن بیرون دادید آن چه بنوشیدید و آن چه را بسهولت تناول کردید بسختی استفراغ نمودید اگر شما و همه اهل زمین کافر شوند همانا خداوند حمید و غنی است و احتیاجی بشما ندارد و این را بدانید که، من گفتم آن چه را که گفتم با علم باین که شما نصرت من نخواهید کرد و دانا بودم بغدر و مگر شما که دلها را فرو گرفته و کناره جوئی از ما با پوست و گوشت شما آمیخته شده ولی چکنم که دردها و المها در سینه‌ام جمع شده است این سخنان که شرح دادم دود حزن و اندوهی بود که در دل خسته‌ی من متراکم شده و آه آتش افروزی بود که از سینه‌ی دردمندم شعله کشد بحدی که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم ناچار شدم که این اندوهها را از دل پر درد بیرون افکنم و خواستم که حجت بر شما تمام کرده باشم اکنون بگیریید و به برید این شتری که بناحق غضب نمودید و این دابه‌ی خلافت و فدک را ماخوذ دارید او را آرام و منقاد خود شمارید و باسودگی سوار شوید اما بدانید که پای این دابه‌ی مجروح و پشت او زخم دارد حمل آن عار و ننگ آن باقی و برقرار و بوسم غضب خداوند تعالی داغ دار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل بنار غضب خداوند گار و کشاننده است را کب خود را بسوی ناریکه شکافنده قلب فجار و کفار نابکار است همانا خداوند نگران است بدانچه می‌کنید و می‌دانید ظالمان بکجا می‌روند و مقام می‌گیرند و من دختر پیغمبری هستم که بشیر و نذیر بود از برای شما و بعداب شدید شما را بیم

ص: ۳۳۳

می‌داد پس بکنید آنچه که می‌توانید ما نیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آن روز باشید ما نیز منتظر آن روز هستیم.
و یعجنی ذکر ابیات من قصیده فاخره للشاعر المفلح الشیخ کاظم الازری

نقضوا عهد احمد فی اخیه

و اذاقوا البتول ما اشجاها

یوم جائت الی عدی و تیم

و من الوجد ما اطال بکاها

فدنت و اشتکت الی الله شکوی

والرواسی تهتر من شکواها

لست داری اذروعت و هی حسری

عاند القول بعلها و ابناها

تعظ القوم فی اتم خطاب

حکت المصطفی به و حکاها

هذه الکتب فاسئلوها تروها

بالموارث ناطقا فحواها

و بمعنی یوصیکم الله امر

شامل للانام فی قریاها

فاطمات لها القلوب و کادت

ان تزول الاحقا دمن طویها

ایها القوم راقبو الله فینا

نحن من روضه الجلیل جناها

واعلموا اننا مشاعر دین الله

فیکم فاکرموا مثویها

و لنا من خزائن الغیب فیض

ترد المهتدون منه هداها

ایها الناس ای بنت نبی

عن مواریثه ابو هازواها

کیف یزوی عنی ترانی عتیق

باحادیث من لدنه افتراها

کیف لم یوصنا بذلک مولانا

و تیما من دوننا اوصاها

هل رانا لا نستحق اهتداء

واستحقت تیم الهدی فهداها

ام تراه اضلنا فی البرایا

بعد علم لکی تصیب خطاها

انصفوانی من جابرین اضاعا

حرمة المصطفی و مار عیاها

بالجمله چون فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها این خطبه که رخنه در آفاق ارضین و سماوات می کرد بیای برد ابوبکر ترسید مبادا دل

انصار نرم بشود و برای نصرت

آن بانوی عظمی قیام کنند بدین کلمات در پاسخ آن مخدره آغاز سخن کرد و مردم را از جوش و خروش آرام کرد.

فقال يا ابنه رسول الله لقد كان ابوك بالمؤمنين عطوفا كريما رؤفا رحیما و علی الكافرين عذابا الیما و عقابا عظیما فان عزوانه وجدناه اباك دون النساء واخا ابن عمك دون الرجال آثره علی كل حمیم و ساعده علی كل امر جسیم لا یحبكم الا كل سعید و لا یبغضكم الا- كل شقی فانتم عتره رسول الله الطیبون والخیره المنتجبون علی الخیر ادلتنا و الی الجنه مسالکنا و انت یا خیره النساء و ابنه خیره الانبیاء صادقہ فی قولك سابقه فی وفور عفلک غیر مردوده عن حقك و لا مصدوده عن صدقك والله ما عدوت رای رسول الله و لا عملت الا باذنه و ان الرائد لا یكذب اهله و انی اشهد الله و كفی به شهیدا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول نحن معاشر الانبیاء لانورث ما تركناه صدقه لا نورث ذهبا و لافضه و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الكتب والحكمه والعلم والنبوه و ما كان لنا من طعمه فلولی الامر من بعدنا ان یحكم فیہ بحكمه وقد جعلنا ما حاولته فی الكراع والصلاح یقاتل به المسلمون و یجاهدون الكفار و یجالدون المرده الفجار و ذلك باجماع من المسلمین لم اتفرد به و حدى و لم استبد بما كان رای فیہ عندى و هذه خالی و مالی هی لك و بین یدیك لانزوی عنك و لاندخر دونك و انت سیده امه ابيك والشجره الطیبه لبنیک لا یدفع مالک من فضلک و لا یوضع من فرعك و اصلك حکمك نافذ فیما ملكت یدای فهل ترین اخالف فی ذلك اباك.

ابوبکر پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت و رأفت بود و کافران را مصدر عنا و عذاب و مورد زحمت و نقت و او پدر تو است نه پدر دیگر زنان و برادر پسر عم تو است نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه خویشاوندان و نزدیکان گزیده می داشت و علی او را در هر کار رایت معاضدت و مساعدت

می‌افراشت همانا دوست ندارد شما را مگر سعید و دشمن ندارد شما را مگر شقی شمائید عترت رسول خدا و راهنمای بسوی جنه‌الماوی ای بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران سخن از در راستی و نصفت گفتی و بحضافت عقل از همگان سبقت بردی هیچ کس ترا از حقوق تو دفع ندهد و ترا بکذب و فریه نسبت نکند سوگند با خدای که من فرمان خدای را پس پشت نیندازم و حکم رسول خدای را دیگر گونه نکنم خدای را گواه می‌گیرم که من از رسول خدا شنیدم که همی گفت ما جماعت پیغمبران ارث نمی‌گذاریم از درهم و دینار و ضیاع و عقار بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت است و چیزی که از ما بجای ماند خاص کسیست که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهر چه خواهد فرمان کند و این فدک و عوالی که تو امروز طلب می‌کنی من از برای تجهیز لشکر و اعداد سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجالدت بافجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه مسلمانان با من همدست و همدستان شدند و این رای را بصواب شمردند و اینک در اموال و اتقال من رای تراست بهرچه خواهی فرمان می‌کن تو سیده‌ی امت محمدی و از برا فرزندان اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمی‌توان داد و منزلت و مکانت ترا بست نمی‌توان کرد حکم تو بر آن چه در دست من است از مال و حال روان است اما در کار فدک چه توانم کرد آیا تو می‌پسندی که من با پدر تو مخالفت آغاز و فرمان او را دیگر گونه سازم چون ابوبکر خواست باین مغلطه کاریها و روباه بازیها حق را به پوشاند و این اکاذیب و افترااتی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بست و نرمی و گرمی و آرامی که بخرج آن مخدره داد بگمان این که می‌تواند باطل را لباس حق به پوشاند و خود را عادل و بی‌غرض و بی‌طرف معرفی بنماید ولی دوباره فاطمه زهرا (ع) چون دریای متلاطم بموج آمد و اکاذیب و اراجیف او را برملا کالنا علی المنار فرمود فقالت:

سبحان الله ما كان رسول الله عن كتاب الله صارفا و لاحكامه مخالفا بل كان يتبع اثره و يقفوا سروه افتجمعون الى الغدر اعتلالا عليه بالزور و هذه بعد وفاته

شبيه بما غوی له من الغوائل فی حیوته هذا کتاب الله حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول یرثنی و یرث من آل یعقوب و ورث سلیمان داود فبین عز و جل فیما و زع علیه من الاقساط و شرع من الفرائض و المیراث و أباح من حظ الذکران والانات ما ازاج عله المبطلین و ازال لتظنی والشبهات فی الغابین کلاب سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون.

فرمود پاک و منزّه است خداوند همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جز بکتاب خداوند کار نمی‌گرد و همیشه پیرو قرآن بود شما بیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت بعد از وفات پیغمبر افتراات برسول خدا بستید و این حیلها و مکرهای شما بعد از وفات پدر بزرگوارم همانند آن مکر و خدیعتی است که در حیاة او در لیلہی عقبه بقصد قتل او کمر بستید و دبهها را پر از ریگ کرده خواستید شتر او را برمایند اگر شما مسلمانید اینک کتاب خدا حاکم و عادل و فاصل بین حق و باطل است در قصه‌ی ذکر یا علیه‌السلام می‌فرماید ذکر یا عرض کرد پروردگار مرا فرزندی بخش که میراث از من و از آل یعقوب بر دو می‌فرماید داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنین بهره ذکور و اناث را معین فرمود حظوظ دختران و پسران را روشن ساخت و دست حیلت گران را از اجرای باطل و القای شبهات باز داشت شما نیز این جمله را می‌دانید و بهوا جس نفسانی و تسویلات و شیطانی وصول آمال و امانی را ساختگی همی‌کنید لاجرم شکیبائی نیکو است من دل بر صبر نهادم و از خداوند استعانت می‌جویم که آن منتقم حقیقی کیفر کردار شما باین اکاذیب که بر پیغمبر بستید در کنار شما بگذارد، ابوبکر را دیگر مجال انکار نماند ناچار از در مکر و خدیعت به تصدیق آن مخدره زبان برگشاد و گفت:

صدق الله و رسوله و صدقت ابنته انت معدن الحکمه و موطن الهدی والرحمه و رکن الدین و عین الحجه لا ابعد صوابک و لانکر خطابک هولاء المسلمون بینی و بینک فلدونی ما تلقدت و باتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر و لا مستبد و مستاثر و هم بذلک شهود.

ابوبکر گفت خدا و رسول راست گفته‌اند و تو ای دختر محمد از در راستی سخن

کردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد بر کنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی آن که مرا خواهشی باشد و رغبتی باین کار داشته باشم قلادهی خلافت را بر گردن من افکندند اینک همگان حاضرند و ناظر بر آن چه من می‌گویم گواهی دهند. باین کلمات ابوبکر تقصیر را بگردن مهاجر و انصار انداخت ناچار فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشان را مخاطب ساخت،

وقالت معاشر الناس المسرعه الى القيل الباطل المغضيه على الفعل القبيح الخاسر افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب افعالها كلاب ران على قلوبكم ما اساتم من اعمالكم فاخذ بسمعكم و ابصاركم و لبئس ما تاولتم و ساء ما به اشترتم و شر ما منه اعنقتم لتجدن والله محمله ثقيلًا- و غبه و بيلا- اذا كشف لكم الغطاء و بان ما ورائه الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنالك المبطلون.

اللغه المغضيه من باب افعال من اغضى جمعه اغضاء و منه غض بصره يعنى راى منكرًا و لاينهى عنه الاقفال جمع قفل و هو معروف والكلام استعاره- ران اى غلب- اعنقتم ماخوذ من العنف و هو الاخذ بالشده- غبه بكسر الغين المعجمه والتشديد يعنى فى يوم لا يكون، و منه زر غبا تردد حبا و بيلا اى شديد او منه عذاب و بيلا اى شديد والويل، الوخيم ضد الطرى والوبال الوخامه.

فاطمه (ع) فرمود اى مردم شتابنده بسوى گفتارهای زشت و قبيح و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احكام كتاب خداى بنظر تحقيق نمى‌نگرند تا بدان كار كنند يا نيك مى‌اندیشند و دانسته و فهمیده نمى‌پرهیزند زیرا كه دلهاى ایشان مقفل و مختوم است همانا كردار زشت شما دلهاى شما را محبوب داشته و چشم و گوش شما را كور و كر ساخته چه زشت و ناپسند است تأويل شما كه بدستيارى آن حق را پايمال ساختيد و خلافت را از مركز خود تحويل داديد و بجای اميرالمؤمنين عليه‌السلام بدلى زشت قرار داديد و معاوضه نكوهيده نموديد بخدا قسم كه حمل كيفر اين كردار و خيم و ناگوار و عاقبت اين كار سخت و ناهموار است گاهى كه پرده از كار برافتد و پوشيده‌ها آشكار گردد و عذاب خداوند قهار كه هرگز گمان نداشتيد در رسد كار كنان باطل زيان

کار شوند و اهل باطل زیان خویش دریابند
فاطمه‌ی زهراء سلام‌الله‌علیها چون احتجاج خویش را خاتمه داد افتان و خیزان با چشم گریان و دل بریان خود را بر سر قبر پیغمبر
رسانید و چندان گریست که خاک قبر را بآب دیدگان عجین نموده و این اشعار بسرود
مرثیه‌ی فاطمه بر سر قبر پیغمبر

قد کان بعدک انباء و هنبثه
لو کنت شاهدها لم یکبر الخطب

انا فقدناک فقد الارض و ابلها
واختل قومک فاشهدهم فقد نکبوا

و کل اهل له قری و منزله
عن الاله علی الادین مقترب

ابدت رجال لنانجوی صدورهم
لما مضیت و حالت دونک الترب

تجهمتنا رجال و استخف بنا
لما فقدت و کل الارض مغتصب

و کنت نورا و بدرا تستضاء به
علیک تنزل من ذی العزه الکثب

و کان جبریل بالایات یونسنا
فقد فقدت فکل الخیر محتجب

فلیت قبلك کان الموت صادفنا
اذغبت عناو حالت دونک الکثب

انا رزئنا بمالم یرز ذو شجن
من البریه لاعجم ولا عرب

سيعلم المتولى الظلم حامتنا
يوم القيمة انى سوف ينقلب

و سوف نبكيك ما عشنا و ما بقيت
منا العيون بتهمال له سكب

و قد رضينا به محضا خليقة
صافى الضرائب والاعراق والنسب

فانت خير عباد الله كلهم
واصدق الناس حين الصدق والكذب

و كان جبرئيل روح القدس زائرنا
فغاب عنا فكل الخير محتجب

ضاقت على بلاد بعد ما رحبت
و سيم سبطاك خسفا فيه لى نصب

اللغه هنبثه الدواهى الشديده-الخطب بفتح الاول و سكون الثانى جمعه خطوب و منه خطيب جليل اى امر عظيم- و ابل: المطر الشديد- ختل بفتح الاول والثانى بمعنى الغدر والحيلة- النجوى ابدى اى اظهر ما فى قلوبهم من البغض والعدا- تجهمتنا اى استقبلنا.

الکثب بالثاء المثلثة والکثیب والجمع کثب بمضتین، الرمل المستطیل - حام یحوم حوما اذا دار و منه من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیها- تهمال من هملت عیناه اذا فاضت دموعا والضرائب الاشکال جمع ضریب و ضریب الشیئی مثله کنایه عن اصول طاهره- فاطمه بعد از انشاء این اشعار همچنان که سیلاب اشکش متراکم بود با یک عالم حزن و اندوه بسوی خانه روان شد و امیرالمؤمنین انتظار مقدم او را داشت چون خورشید جمال فاطمه از افق خانه طالع گردید بسوی امیرالمؤمنین توجه فرمود و او را با این کلمات جان گداز مخاطب نمود.

فقال یابن ابی طالب اشتملت شمله الجنین و قعدت حجره الظنین نقضت قادمه الاجدل فخاتک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یتزنی نحيله ابی و بلیغه ابنی والله لقد اجهر فی کلامی و ألفیته الد فی خصامی حتی حبستنی القیله نصرها والمهاجره وصلها و غضت الجماعه دونی طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت کاظمه و عدت راغمه اضرعت خدک یوم اضعت حدک افترست الذئاب و افترسک الذباب ما کففت قائلا- و لا اغنیت باطلا و لا خیار لی لیتنی مت قبل هنیئتی و توفیت دون ذلتی عذیری الله منک عادیا و منک حامیا ویلای فی کل غارب ویلای فی کل شارق مات العمد و وهنت العضد شکوای الی ابی و عدوای الی ربی اللهم انت اشد قوه و حولا و أحد باسا و تنکیلا.

اللغه الظنین المتهم- النقض بمعنی الفسخ و الکسر- قادمه الاجدل جمعه قدامی علی وزن جباری اسم است از برای چهار پر یا ده پر که در پیش بال پرندگان است- جدلت الحبل جدله جدلا فتلته محکما- والاجدل الصقر و هو من طیور الجارح- والعباره کنایه عن قتل الشجعان- فخاتک و فی بعض النسخ بالنون. خات البازی یعنی فرود آمد باز برای شکار و خات خیا و حیوتا ای صوت و الخوات بالتخویف دوی جناح العقاب- الاعزل الاجرد الذی لا شعر له- ابتزنی من بز ز یعنی اخذ منی قهر بحیله و بلیغه مصغرا و فی بعض النسخ نحله و بلغه و هما بمعنی طعمه و الارث- الد شدید العداوه فی الخصومه قیله اسم ام الاوس و الخزرج- ما کففت ای ما منعت- هنیئتی العاده فی الرفق و السکون عذیری الله یعنی عذرخواه من از تو خداوند است- عادیا ای تجاوز عن الحد- العمد بمعنی الاستوانه و المراد به رسول الله- ص- دعت ای ضعف- عدوت فلانا عن الامر ای صرفته- تنکیل العقوبه

ترجمه عرض کرد ای پسر ابوطالب همانا خویشتن را در شمله پیچیده‌ای همانند جنین در رحم و در گوشه‌ی خانه روی از مردم پنهان کرده‌ای همانند شخص تهمت زده مگر تو آن نبودی که شیر شرزه واژدهای دمنده بمیدان قتال تاختی و ابطال رجال را پایمال آجال ساختی و چون عقابی که از فراز به نشیب آید برای صید خود گردن کشان عرب را فریسه ذوالفقار خود می‌نمودی چه شد که امروز دستخوش مردم ذلیل و زبون آمدی اینک پسر ابی‌قحافه عطیه‌ی پدر مرا و بلغه فرزندان مرا از من باز گرفت و بغضب آن را تصرف کرد و چهارا با من دق باب مخاصمت و مبارات می‌کند امروز چند که توانست در سخن گفتن بر من فزونی جست و بغلظت طبع و شراست خوی جسارت نمود و مردم اوس و خزرج بمن اعتنائی نکردند و مهاجران دست از حمایت من برداشته‌اند و اولاد قیله و دیگر مردمان چشمها فرو خوابانیدند و مرا نادیده انگاشته‌اند و در دفع ترک و تاز او هیچ دافعی و مانعی بجای نماند همانا من با خشم و غیظ از خانه بیرون شدم و ذلیل و زبون باز آمدم تو نیز خویشتن را در مضیق مذلت درانداختی آن روز که منزلت و مکانت خویش را دیگر گون ساختی از پس آن که گرگان عرب را فریسه‌ی شمشیر آبدار نمودی امروز مگسان ترا فریسه‌ی خود ساخته‌اند و مردمان پست دست بر تو یافته‌اند منصب خلافت را مغصوب نمودند و عوالی فدک را مضبوط ساخته‌اند و من از سخن حق خویشتن داری نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن نیروی اجرای حکم حق نداشتم کاش از این پیش می‌مردم و این روز را نمی‌دیدم اکنون از این سخنان که در حضرت تو شکایت کردم خداوند عذرخواه من است ای وای بر شبهای من ای وای بر روزهای من سایه‌ی پدر از سرم رفت بازویم سست شد چکنم جز این که شکایت بنزد پدر برم و رعایت از حضرت داور خواهم آن گاه روی نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز آورد و گفت لها پروردگارا نیروی تو از همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب بیرون است این وقت امیرالمؤمنین فرمود لاویل علیک بل ویل علی شائکک نهنی عن وجدک یا بنه الصفوه و بقیه النبوه فما و نیت عن دینی و لا اخطات مقدوری فان کنت تریدین البلغه فرزقک مضمون و کفیلک مامون و ما اعدک افضل مما قطع عنک

ص: ۳۴۱

فاحتسبی الله ففالت حسبی الله وامسکت.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ویل و وای از برای تو مباد بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده‌ی موجودات و یادگار نبوت تو خود می‌دانی و عالم هستی که من در کار دین سستی نکردم و آنچه در خور بازوی من بود تقاعد نورزیدم اکنون از این جوش و خروش آرام گیر و آتش دل و شراره‌ی سینه‌ی خود را بآب صبر و شکیبائی خاموش فرما همانا خداوند کفیل امر و ضامن رزق تو است آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آن است که از تو قطع شده پس در راه خداوند طریق شکیبائی و مصابرت پیش دار لاجرم فاطمه عرض کرد خداوند متعال کفایت امر مرا خواهید فرمود و خاموش گردید

وان قیل

این گونه کلمات مسجع و مقفا در مقام خطاب عتاب بامیرالمؤمنین علیه‌السلام از فاطمه چگونه روا است با آن مقام عصمت که داراست آیا می‌توان گفت که این جملات عتاب آمیز و این تعریضات از محلقات این خطبه است.

قنا

اولاً- هرگز جای این احتمال نیست و این کلمات با اصل خطبه در یک سیاق است و همان جواب را که ابن ابی‌الحدید در موضوع خطبه‌ی شقشقیه داده است که این خطبه با سائر نهج‌البلاغه در یک سیاق است هرگز احتمال الحاق نمی‌رود و خطا کرده است کسی که می‌گوید این خطبه‌ی شقشقیه از گفته‌های سید رضی است همین سخن در این جا گفته می‌شود که اگر کسی این احتمال را بدهد البته خطا رفته است و دچار اشتباهی شده است.

و ثانیاً این کلمات اصلاً منافی با مقام عصمت و عظمت آن مخدره نیست چه آن که این کلمات اشد از کردار و گفتار موسی بن عمران علی نبینا و علیه‌السلام با برادرش هارون نبود که چون از کوه طور مراجعت کرد و دید بنی‌اسرائیل گوساله پرست شدند رو

ص: ۳۴۲

بهارون کرده با شدت غضب گفت ای هارون چه مانع تو شد که هنگامی که بنی‌اسرائیل را دیدی گمراه شدند و گوساله را پرستیدند و از طاعت تو بیرون رفته‌اند تو پیروی من در خشم و غضب بر آنها نگردي آیا مخالفت کردی امر و وصیت مرا پس از شدت غضب با یک دست سر هارون را و با یک دست محاسن او را بطرف خود کشید و این در مقابل چشم بنی‌اسرائیل بود و هارون در مقام استرحام برآمد و برای نرم کردن دل برادرش گفت ای پسر مادر من با من مدارا کن ریش و موی سر مرا مگیر من ترسیدم اگر با آنها طرفیت بنمایم دو دسته شوند آن وقت آتش جنگ مشتعل بشود و شما بمن بگوئید تو سبب این تفرقه و جنگ شدی و مراعات وصیت و سفارش مرا نکردی چنان چه خداوند متعال در سوره طه آیه‌ی نود و پنجم این حکایت را بیان فرموده (۱) و نیز در سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۴۹ می‌فرماید

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بسما خلفتموني من بعدى اعجلتم امر ربكم والقى الالواح واخذ براس اخيه يعجره اليه قال ابن ام ان القوم استضعفوني و كادوا يقتلونى فلا تشمت بي الاعداء و لاتجعلنى مع القوم الظالمين.

یعنی هنگامی که موسی علیه‌السلام از کوه طور مراجعت فرمود و بعمل زشت بنی‌اسرائیل مطلع گردید متأسفانه بآنها فرمود در کمال غیظ و غضب ای قوم بسیار کار بدی کردید بعد از رفتن من گوساله را پرستیدید و کافر شدید آیا در مخالفت امر پروردگار خودتان تعجیل کردید و از غضب الواح توریه را بر زمین انداخت که شکسته شد و بعضی از شکستهای او مفقود گردید و از غضب سر و گیسوی برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید و هارون برای تحریک عطف موسی گفت ای پسر مادر من بر من غضب مکن که من تقصیری ندارم آن چه توانستم باین مردم نصیحت نمودم اعتنا بحرف من نکردند و مرا بیچاره و ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بقتل برسانند با من رفتاری مکن که مورد شماتت دشمنان واقع بشوم و مرا نظیر آنان که گوساله پرستیدند

۱- قال يا هارون مامنك اذرايتهم ضلوا الاتبعين افصيت امرى قال يابن ام لا تأخذ بلحيتى و لا برأسى انى خشيت أن تقول فرقت بين بنى‌اسرائيل و لم ترقب قولى).

ص: ۳۴۳

شایسته عتاب مدان.

پس هرگاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و معصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمی‌رسد که نسبت گناهی و تقصیری بموسی یا هارون بدهد چون هر دو پیغمبر مصعوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمه‌ی زهرا بلکه بطریق اولی در ما نحن فیه راه اشکال مسدودتر است کم لایخفی لا من شان أنسا الرقة والجزع. و ثالثا این گونه مخاطبات در مثل مورد فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها را اصلا اطلاق عتاب نمی‌توان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض در موضوع موسی علیه السلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف مانحن فیه و عادت در میان همه‌ی طبقات مردم است که هرگاه بر آنها ظلمی بشود شکایت و تظلم خود را در نزد بزرگ عشیره می‌برند و درد دل خود را باو می‌گویند و فاطمه‌ی زهرا غیر از امیرالمؤمنین کسی را نداشت که باو درد دل بنماید و شکایت از ظالم بفرماید.

و رابعا بلکه می‌توان گفت که بر فاطمه لازم بود این جوش و خروش و شور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین بر عالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران با علم بعدم تقصیر هارون آن غضب را نمود تا بر بنی اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان در این جا هم فاطمه با این که امیرالمؤمنین سر موئی بر خلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلک این جوش و خروش برای همین بود که عادل از ظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمعی که خمیر مایه‌ی فطرت ایشان از ترشحات ولایت بهره یافت از طریق ضلالت و غوایت باز شوند و بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعا بعد از ملکه‌ی ثبوت عصمت برای اهل بیت عقول ما درک نکند اسرار اهل بیت را و اسرار اعمال آنها بر ما مکشوف نیست و مستور است و از مدرکات امثال ما مردم دور است و بغیر اهل بیت کسی را بآنها آگاهی نیست بلکه مقداد و ابوذر و سلمان با منزلت السلیمان منا اهل البیت تمنای این مطلب نکردند منقولست که سلمان رضی الله عنه در

ص: ۳۴۴

خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از غضب فدک و تقاعد آن حضرت اظهار ضجرتی کرد آن حضرت فرمود هان ای سلمان می‌خواهی از اسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بدیهی است که بغیر اهل بیت عصمت علیهم‌السلام هیچ آفریده‌ای را توانای حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم احادیث صحیحه بعلم ما کان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وداع جهان گوید و این حوادث هایلله نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدک و عوالی آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبه‌ی یزدانی است جز بحکم خدا و رضای علی مرتضی سخن نمی‌فرمود و سخن او همان سخن امیرالمؤمنین بود و حاشا که سیده‌ی نسوان و ودیعه خداوند رحمن در مقابل امیرمؤمنان سخنی گوید که سبب غضب آن جناب شود چه آن که محل این عصمه الله و مناعت این صدیقه‌ی کبری از فلک اطلس محکم‌تر و رفیع‌تر است مخدره‌ای که چادر او مرقع بلیف خرما باشد و کرارا حسنین را گرسنه بدارد و طعام آنها را بسائل رساند البته مملکت دنیا در نظر او با پر ذبابی بمیزان نمی‌رفت چه رسد بفدک و عوالی آن.

پایان

جلد اول در غره‌ی شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۳۶۹ و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین و آله الطاهرین و السلام علی اخوانی المسلمین انشاء الله در جلد ثانی این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدی را که بر غضب فدک مترتب گردید در ضمن بیست و شش امر که هریک برهان قاطعی است بر فساد مذهب عامه با بقیه‌ی زندگانی صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها و پاره‌ی اخبار و حکایات در فضیلت ذریه‌ی ایشان و قلیلی از قصاید در مناقب و مرثیاتی راجع بعصمت کبری (ع) و بحمد الله تحت طبع است انشاء الله بزودی منتشر خواهد شد.

کتاب لو تأمله ضریر
لعاد کریمتاه بلا ارتیاب

و لو قد مر حامله بقبر
لصار المیت حیا فی التراب

کتابی سر فی الارض و اسلک فجاجها
و خل عباد الله تتلوک ما تتلو

فما بک من اکذوبه فاخافها
و لا بک من جهل فیزری بک الجهل

ذبیح الله محلاتی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

